صفحات کاربرده

دارد

[illegible]

ارتن

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۹۴۷۲

رده‌بندی دیویی: ۱۴۲۰ الف ۳۶۲ الف ۲۹۷٫۹۵۴

سرشناسه: ارباب قمی، محمد بن محمد تقی، ۱۲۷۳-۱۳۴۱ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: اربعین الحسینیه

کاتب: اسدالله بن محمد کاظم الموسوی خوانساری تاریخ کتابت: ۱۳۲۹ ق

محل نشر: تهران ناشر: مطبعه سید مرتضی تاریخ نشر: ۱۳۳۰ ق

صفحه شمار: ۴۴۴ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۲۱×۱۴ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☒ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: حاجی عماد تاریخ ثبت: تیر ۱۳۸۰

یادداشتها: منهای فهرست. دو صفحه قصیده توسل به امام زمان (عج) در آخر کتاب آمده است. عنوان دیگر: چهل حدیث.

موضوع(ها): ۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ ق. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. ۳. احادیث شیعه. ۴. اربعینات - قرن ۱۴. ۵. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۶. مهدویت - انتظار. ۷. مهدویت.

شناسه(های) افزوده: الف. موسوی خوانساری، اسدالله بن محمد کاظم، کاتب. ب. عماد فهرستی، محمد مهدی، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: نفیسی تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۸

صداقت کاربرد
دارد

۲۳/۱۰/۱۱

٤٢٧٧

٢١١

٢٩٧/٩٥٣٤
الف ٣٦٢ الف

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب اربعین الحسینیة – فارسی
مؤلف حاج میرزا محمد قمی
خطی
چاپی سنگی نسخ طبع طهران

سال طبع یا تحریر ١٣٣٠ ق عدد اوراق ٢٤٤
جزء کتب اخبار شماره ٢٩١
شماره عمومی ٦٠٤٣ شماره قبض ٣٠٧٥٤
واقف حاج عماد تاریخ وقف تیر ١٣١٠
طول ٢١ عرض ١٤ قطع

شماره عمومی ٩٤٧١

سال ١٣٤٨ خورشیدی
بازبینی شد

والحمد لله و
الصلوة علی انبیائه و اوصیائه
چون کتاب مستطاب اربعین الحسینیة از تالیفات
ملاذ الانام و حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد
قمی ادام الله اقباله مشحون و مشتمل بر جمیع اخبار
و روایات معتبره و طرح بعض اخبار غیر معتبره
در واقعهٔ حضرت خامس آل عبا سید الشهدا علیه آلاف
التحیة و السلام و بعض وقایع علائم ظهور حضرت حجت عجل
الله فرجه بود بتوفیق و تایید حضرت احدیت آقای حاج
شیخ احمد بشیر ازی الاصل اقدام در
طبع آن نموده تا آنکه مؤمنین و مقدسین از مضامین
و عبارات آن منتفع گردند و محل فروش طهران بتیمچه حاجب
الدوله نمره (۵) با سایر کتب جدید الطبع [illegible]
بر هر مسلمی لازم است تحصیل و مواظبت بر مطالب و احکام آن

انیس المؤمنین — زاد العقبی — ذخیرة المعاد — مواعظ — مختصر الابواب
ترجمه جامع الاخبار — صحیفه — شرح عدلیه — در سنن و آداب
کتاب علائم ظهور حضرت حجت — تاریخ قم و بنا ابنیه
و اماکن — انساب سادات الحسینی — اکسیر آل محمد
اصول دین [illegible]

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۱۳۴۸ خورشیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب اربعین الحسینیه مقدمه شبهات لطیفه در
وضع مجالس تعزیه و حال کتب جدیدة التالیف حدیث اول شرح ما
محرم و اشهر حرم و حرق الخیم و نهب الاموال و حفظ ودایع نبوت و (طول الصندوق و ابیع محرم)
مراد بکریستن موجودات و اداب ایام عاشورا و عزاداری حدیث دوم
ثواب گریستن بر جناب سید الشهدا و معنی بکاء عیون در دو دنیا
حدیث سیم شرح خطبه جناب امام حسین ع در مکه هنگام حرکت
بسمت عراق و بیان این رضا بقضا و حال حبیب مظاهر و انکه
حضرت سید الشهداء ع مبدا سنت شهادت خود را و دفع اعراض که
وارد شده است و امدن ملائکه بجهت نصرت انجناب حدیث
چهارم سوال عبد الله بن بکر از بدن امام حسین ع که ایا در قبر است
یا نه و بیان رفع بدن امام ع باسمان و احادیث نقل عظام ادم و
یوسف و رفع اشکال وارده در اینجا و نقل کلام محدث فیض
و قاضی سعید ره حدیث پنجم در بیان اسب تاختن بر بدن
مطهر و عدم اعتنا بخبر کافی که مشتمل بر عدم واقع است و انکه
پامال شدن بدن قاسم ماخذی ندارد حدیث ششم شرح مراثی
عربیه که در مجالس ائمة خوانده شده و حال فضیل و دعبل و اشعار
کمیت و مرثیه جعفر بن عفان و غیره حدیث هفتم روایت معویة بن وهب گریستن او
از جهت ظهور فرج و فرمایش جناب صادق ع باو و بیانات نافعه در امامت حدیث
هشتم در بیان [illegible] در روز عاشورا

و عاشورا و اجتماع لشكر كربلا و زيارت و آداب عاشوراء حديث
نهم در احاديث رجعت و بطلان تناسخ و خرافات ملاحده
و بيان برزخيت و دنيويه زمان رجعت و نزول اجسام مثاليه
انجا بالقا و جابر بنسا و اين مطالب تخصيصا باربعين الحسينيه حديث
حديث دهم مشاهده ابن عباس جبرئيل را و شرح حال ابن عباس
و نظم بديع در مكالمه ابن عباس حديث يازدهم شرح حال شهربانو
و دختر حاتم طائى و دختر نعمان بن بشير و شرح حال اهل بيت
در شام و نظم بديع در احوال رباب و سايره و جناب سيد الشهداء
حديث دوازدهم در دفن رسول و ائمه طاهرين و شهدا حديث ۱۳
حديث ام ايمن و هجوم مسلمين بزيارت كربلا و خراب كردن متوكل
قبر را و منع از زيارت و فوائد حديث ام ايمن و نظم حديث
ام ايمن حديث چهاردهم مكالمه قاسم شب عاشورا و تكذيب حديث
عروسى او حديث پانزدهم شرح حال على اكبر و پاشيدن
خون بآسمان و تحقيق سرخى آسمان و نظم انا ابن الذبيحين
حديث شانزدهم احوال ابى الفضل و تجسم اعمال و شرح اولاد او
و حال محمد بن حنفيه حديث ۱۷ در منع آب از آنحضرت و كشته
شدن عثمان حديث ۱۸ در انگشتر آنحضرت و مواريث نبوت

حديث

سال ۱۳۴۸
بازبينی شد

حدیث نوزدهم سلونی قبل ان تفقدونی و شرح حال عمر بن سعد
و شرح قول در بداء و علم غیب و علم مخزون و بداء و شرح عبارت حرّانا
زنادقه عصر و اخبار بغائبات حدیث ۲۰ حدیث الی السبعین بلا
و خلافت بنی امیه و تأثیر بعضی اعمال در عموم ناس و حدیث مفضّل
و فضایح ملاحده حدیث بیست ۲۱ لا وفقکم الله لا اضحی و لا فطر
حدیث ۲۲ حدیث خیاط و لباس العبید حدیث ۲۳ حدیث جابر و اربعین و تحقیق ورود
اهل بیت بکربلا و بشارات للشیعه حدیث ۲۴ حدیث ابو رافع
و حمل سید الشهداء بر دوش آن و حدیث اربعین شهید اول
در رفع رسول امیر ع را بر دوش خود در خانه کعبه حدیث
۲۵ الشفاء فی تربته الخ و آداب تربت حدیث ۲۶ مناسبات
یحیی و حسین و شرح حال مختار و عزاداری بیابان نشینان
و تصویر وقوع شر در قضای الهی حدیث بیست و هفتم
و ورود کوفه و حدیث مجلس ابن زیاد حدیث بیست هشتم
در منازل راه شام و ورود اهل بیت بقنسرین و حلب و
سخن گفتن سر مقدس حدیث ۲۹ مکالمه حضرت سجاد با یزید
و بعض اعمال یزید و مسئله جبر و اختیار و مذهب جبریّه و
مفوضه و معنی امر بین الامرین حدیث سی ام نیاحه
علویات و اشعار مؤلف از لسان فاطمیات حدیث

سی و یکم در حالات حضرت سجاد ع و معنی عصمت و بیان
خوف و تضرع انبیا و اولیا حدیث سی و دوم در تحقیق
معنای شفاعت و اقسام معاصی بندگان و بعضی بشارتها
حدیث سی سیم در وداع سید الشهداء ع و حال فاطمه
صغری حدیث ۳۴ در مدفن راس و آوردن سر بمدینه
و کرامات سر مقدس در شام و رفتار اهل شام در عاشورا
و مذمت شام و بلاد مذمومه و عبور حضرت رضا بقم
حدیث سی و پنجم در فضایل سبطین و معنی سیادت
و اطلاق ابن بر ولد بنت و حال حر بن یزید حدیث ۳۶
در اشعار حضرت حسین ع و اشعار یزید و بیان مذمت
شعراء و اقسام شعر حدیث ۳۷ در تحقیق رؤیا و سبب
قلت منام مؤمن و کلام بعض عرفا در رؤیا و منام و مکالمات
زهیر با شمر حدیث ۳۸ در وضع تربت در قبر میت و نقل اموات
بمشاهد مقدسه و بیان ملک نقال حدیث سی و نهم
در کسوف شمس در عاشوراء و تحقیق کسوف و
خسوف حدیث چهلم در قیام قائم علیه السلام
و بعض القاب آنحضرت و بیان طلوع شمس از مغرب
و تحقیق قاضی سعید و بیان اوتاد و اقطاب و ابدال
و ما وجد بخط العسکری علیه السلام

الاربعین الحسینیه
تألیف العبد العاصی
اوتی کتابه بیمینه
محمد القمی

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش وثنا ذات اقدس خالقی را سزاست که از تمامی موجودات
برگزیده نوع بنی آدم را برای مظهریت اسماء حسنی و صفات علیا و
بقلم قدرت کامله نمود مراتب آثار آگاهی را بر الواح نفوس نفیسه
انسانیه علم الانسان ما لم یعلم و زینت بخشید تاج کرامت ولقد کرمنا
بنی آدم را بر این نوع دون سایر امم زهی شرافت که پدید آوردن
هر ناپدیدی برای او بوده و پدید آوردن آدمی برای خود نموده مهربانی
با آفریدگانش بحدیست که هیچ زمانی اعراض از خلق خود نفرموده
همیشه وسائط و رسل میانه مردم و ذات اقدسش بود بعد
از تکمیل استعداد و استحکام بنیاد ختم نمود بنیان نبوات را بسید
اولاد آدم و جامع شتات صفات و تجلیات ذات سید الرسل
وخاتم الانبیاء ونتیجة الکل تاج الاصفیاء محمد بن عبدالله ص

دیباجة الکتاب

علی روحه الطیب اللاهوتی وجسده الطاهر الملکوتی وعلی خلفائه خلفاء
الدین وامناء الوحی المبین سید الموحدین علی بن ابیطالب
امیر المؤمنین و اولاده الامجاد الداعین الی النجاة والرشاد وکتاب
مبین او را آخر الشرایع ومنتهی الکتب مقرر داشت و علم هدایت
بشاه راه ولایت افراشت و راه عذری برای سالکین طریق عبودیت
نگذاشت و عترت طاهره او را اولیای خود و اوصیای نبوت انگاشت
و از اول آفرینش تا فنای دنیا طرفة العینی زمین را خالی از حجت بالغه
نگذاشت لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ
و عرش ولایت را بدیشان زده بر جا امت مزین ساخت و نور نبوت
و هدایت را در آن مظاهر زاهره مرتب داشت و سفینه نجاتی
برای غرقی و هلکی از امت خود ودیعه گذاشت و بعد بنده مجرم
محروم از فضائل و کمال بر قلوب صافیه اهل دانش و کمال از اخوان
الصفا و روحانیین می‌نگارد که عادت جاریه از علمای شریعت
و سالکین طریقت همیشه بر تالیف اربعین و شرح چهل حدیث
از متعلقات امور دین مبین مستمر بوده و حقیر همیشه آرزوی
این توفیق داشتم که شاید مصداق حدیث مشهور من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله فقیها عالما واقع شوم استغراق
وقت باشتغال تحصیل و تکمیل و تعلم و تعلیم مجال نمیداد تا
پس از نهایت مسافرت اقامه در وطن عزیز دار الایمان قم لا زالت

محفوفة بالامن والامان نموده و این بلدهٔ شریفه از ایام قدیمه معدن
علوم اهل بیت علیهم السلام و مسکن دوستان ایشان بوده و مان شرافت بنیان
بوده و از بلاد مستحدثهٔ اسلامیه است در معجم البلدان و غیره مسطور است
که در سنهٔ هشتاد و سه هجری که لشکر عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث
که امیر سیستان بود و بر حجاج بن یوسف خروج و سرکشی نمود پس از
شکست در میانه اینها هفده تن از علمای عراق عرب از طبقهٔ تابعین
بودند از جمله پنج نفر پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری که نام
ایشان عبدالله و عبدالرحمن و اسحق و نعیم و احوص بود بعد از انهزام بناحیه
قم آمدند و در اینجا قریه بود که منزلگاه نام داشت ساکن شدند و عموی
زادگان ایشان پس از استقرار با ایشان ملحق شدند بنای عمارت و آبادی
کردند و عبدالله مذکور را پسری بود امامی مذهب پس از فرود
آمدن بآن مکان اظهار طریقهٔ تشیع باهل و سکنهٔ آن ناحیه آموخت
و از اول العمر در این بلد غیر تشیع طریقه از اسلام نشناختند
و رشتهٔ تبعیت احدی بگردن نینداختند تا حدیکه گویا قمی و
شیعی دو لفظ مترادف باشند و بر شخص متتبع خبیر بس واضح
که اکثر اصول احادیث شیعه از علمای قم تدوین شده و ببذل
جهد ایشان محفوظ مانده چنانچه در احادیث معتبره شرح این جمله
مسطور است و بس است کلام امام صادق ع که این بلد را حرم خود
و اولاد امجاد خود نامیده و فرموده که معدن شیعیان ما است

کتابخانه آستانه قدس

وخبر داده که این بلده معدن علم و فضل خواهد شد و علوم اهل
بیت از این شهر فائض بسایر بلاد مشرق و مغرب شود و بلایا و فتنه
های دینیه از این شهر مدفوع است و یکی از درهای بهشت برای
ایشان است که کنایه از باب ولایت اهل بیت باشد و نیز فرموده که
این شهر جایگاه فاطمیین و جای آسایش مؤمنین است و اشباه این از
پیغمبر است و مصداق این کلام معجز نظام آنکه مقابر شریفه علویین
بعد یکدیگر در این بلده واقع شده در هیچ ناحیه واقع نشده چنان بلد
در زاویه از بلاد عظیمه واقع شده بود و مطمع اهل دنیا نبوده و
خلفا متوجه ری و خراسان و اصفهان و امثال آنها بوده اند و به بلاد
صغیره عنایتی نداشته اند باین سبب قم و قرای آن از شر اعادی اهل
بیت محفوظ بوده علویین را مأمن آسایش بوده و شرح اینجمله در کتاب
تاریخ قم که از کتب معتبره و در عداد اصول احادیث محسوب است
مسطور است و از مقابر معظمه که در این بلده واقع است قبر فاطمه
دختر موسی بن جعفر علیهما السلام است که در غربی این بلده واقع است
در زمینی موسوم ببابلان که ملک خاص موسی بن خزرج بوده و
فضیلت و شرافت زیارت این مقبره مشرفه در اخبار معتبره
ائمه مشهور است و از قدیم الایام این بقعه متبرکه معظم و محترم
بوده و در پهلوی این قبر قبور دیگر از علویات محترمات است دو
دختر از موسی مبرقع و سه دختر از حضرت امام جواد محمد بن علی

الرضا علیه وعلی آبائه السلام است اول بقعه‌ایکه بر این مقبره بقعه
موسویه بنا شد از زینب دختر حضرت جواد بود که قبر او نیز در این
بقعهٔ مبارکه است ولا یزال این بقعهٔ محترمه قبله‌گاه شیعه اثنی عشریه
بوده و کرامات باهرات از او مشاهده شده و در زمان سلاطین صفویه
و پیش از آن اوقاف و خدام و ترتیبات مقرره داشته و هیچ از سلاطین
فروگذار از احترامات آستانه مقدسه نکرده اند خصوصا از زمانیکه
تولیت این آستان بسلالت نساباد و دودمان نجابت بنیان سادات حسینیه
جبل عامل که از احفاد امجاد و اولاد سید الساجدین بوده مقرر
بوده و نسب شریف این خاندان در دفاتر و طوامیر نسابین محفوظ و موجود
است اثر النجابة ساطع البرهان و خلفا عن سلف در خدمات این
آستانه مقدسه ساعی و حامی بوده اند و هر لاحقی بهتر از سابق
از عهدهٔ نظام و انتظام امور برآمده چنانچه در این زمان که حدود سنه
هزار و سیصد و بیست و هشت هجری است بتصویب علمای اعلام
و اولیای عظام مفوض است این منصب جلیل بسید معظم
نبیل مفخر الاشراف والسادات و مرکز الفواضل والفضائل و
السعادات جامع مزایا الانسانیة والکمالات البحر الزاخر الذی
له من الجلالة والنجابة حظ وافر تاج الحاج وقبلة المحتاج میر
سید محمد باقر دام عمره السعید وعیشه الرغید نجل السید
الابد الذی کان لنوع الانسان عین وللناس انسان العین المشمول

له و رحمة الله الواسعة فی النشأتین میر سید حسین علیه شآبیب الرحمة کوکوف الطالبین حفید السادة الانجبین من نسل النبی سید المرسلین المنتهی نسبهم الی الامام الساجد بن علی علیهم صلوات الله اجمعین شعر نسب اضاء عموده فی رفعه کالصبح فیه ترفع وضیاء ومناقب شهد العدو بفضلها الفضل ما شهدت به الاعداء چنان آثار جلالت در این خانواده هویداست و علامات نجابت و عروق شرافت در جبههٔ او پیدا که هیچ وجه تعریف معرّفی باستایش در تالیف مؤلفی نباشد آفتاب آمد دلیل آفتاب فوائد انعام و احسان این سلسله شامل تمامه اهل ایمان است خصوصا طایفه سادات و چون بلدهٔ دار الایمان محل عبور و مرکز مرور است و این بیت شریف محل امید هر محتاج و فقیر و هر در مانده راد مستکین خصوصا جناب معظم از همهٔ اسلاف اشراف و اجداد امجاد قدم بالاتر نهاد و کرم ابوه فقد علا بابن ذوی حسب کما علت برسول الله عدنان در اجابت ارباب حاجت در کمال بشاشت و طلاقت وجه و با آنکه بهره مند از عظمت هاشمی و مهابت مطلبی و سیادت محمدی و سخاوت علوی است در کمال تواضع و فروتنی با بندگان خدا رفتار نماید شعر فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم ان الدائرات تدور ادام الله عیون العباد بطول بقائه وطول عطائه و تمکین اعدائه حقیر کثیر التقصیر بحسب اطاعت امر سامی

چهل حدیث از اخبار متعلقه بحضرت سید الشهداء علیه السلام
ترجمه و شرح نمود با اشاره باعتقادات حقه شیعه اثنی عشریه
در باب رجعت و بدا و برزخ و تطبیق معجزات و کرامات ائمه بر قواعد
مثبته صحیحه و رفع شبهات ملاحده و زنادقه این زمان در جمله
از مسائل دینیه و در احادیث معتبره امامیه و کتبی تعرض نمود
از نگاشتن و ترتیب قصه طف زیرا که کتب معتده معتبره زیاده
از قدر حاجت است و نامیده شد این تالیف لطیف باربعین الحسینیه
و قبل از شروع مقدمه لازم است که متدینین از اهل مذهب اثنی
عشریه آگاه شوند که در عصر ما شعاری در مذهب شیعه شایع تر
از اسم تعزیه داری گریستن بر مصائب سید مظلومین نیست
بلکه اکثر آثار و سنن و آداب شریعت مهجور شده جز توسل
بحضرت سید الشهداء علیه السلام که مایه امیدواری شیعه است
روز بروز در ترقی و کمال است پس شایسته باشد که حدود
این عمل بطوری مضبوط شود که مطابق قواعد شرع اقدس باشد
و مورد طعن و اعتراض مذاهب خارجه نباشد و چون در این زمان باب
معاشرت و مخالطت تام است میانه اهالی این مذهب با مذاهب
دیگر و واقعه کربلا و ابتلای حضرت سید الشهداء در اکثر
تواریخ ملل مذکور و مضبوط است در مجامع تعزیه داری شایسته نباشد که صح
از امور مبتدعه و منهیات شریعه مقدسه احتراز تمام ننمایند

نواختن سازها و خوانندگیهای طرب آمیز و بسا باشد که مجالس
لهو و لعب پرداختگی بعض از مجامع تعزیه داری بنا شده و در
حدیثی حال اینگونه مردم بیان شده که گفته اند یطلبون الدنیا
باعمال الآخرة و این حرکات موجب محرومی از ثوابهای عظیمه
خواهد شد و شیطان را عداوت تمامی با نوع انسان است
پس هر عملی که نفعش بیشتر باشد توجه شیطان بافساد
آن عمل زیاده خواهد بود مانند توسل بحضرت سید الشهداء
که بحسب ضرورت دین و اخبار ائمه طاهرین موجب نجات و
رستگاری در دنیا و آخرت است و هر عملی که موجب ثواب آن نسبة
شود تا اهل آن توجهی تام بهم رسانند در آن عمل خواهند نمود
مانند ذکر مصائب کربلا از روی مسائل معتبره معاشر شیعه
عبادتی که کمتر ملحوظ شود تا رفته رفته کار بجائی رسید که در
مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر میشود و نهی از این منکر
میسر نیست و جمله از ذاکرین مصائب باک از اختراع وقایع مهمه
ندارند بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث
من ابکی فله الجنة میداند و بطول زمان همان حرف دروغ شیوعی
در تالیفات جدیده پیدا کند و هرگاه محدث مطلع امین منع از
آن اکاذیب نماید نسبت بکتابی مطبوع یا بکلامی مسموع دهد
یا تمسک بقاعده تسامح در ادله سنن نماید و دستاویز

نقلهای ضعیفه قرار دهد و موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه
خواهد شد مانند جمله از وقایع معروفه که در کتب جدیده
مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن وقایع نیست
مانند عروسی قاسم در کربلا که در کتاب روضة الشهداء تالیف
فاضل کاشفی نقل شده و شیخ طریحی که از اجله علماء و معتمدین
است ولی در کتاب منتخب مسامحات بسیاری نموده که بر اهل (از و نقل نموده)
بصیرت و اطلاع پوشیده نیست و علمای تاریخ میدانند که وقعه
کربلا از وقایع معروفه و اکثر وقایع آن سر زمین در کتب معتبره
مضبوط است و جمله از اهل مغازی و سیر در این باب کتاب
مخصوص نوشته اند اگر چه برخی از آن کتب در زمان ما مفقود شده
مانند کتاب ابی مخنف لوط بن یحیی که از معتمدین اهل سیر است
و آن کتاب تا حدود سنه هزار بوده و شیخ مفید بعض وقایع را
در ارشاد از آن کتاب نقل کرده و اما کتاب مقتل ابی مخنف معروف
در این زمان مجهول الحال و غیر معلوم المؤلف است اگر چه مشتمل
بر بعض روایات ابی مخنف است لیکن محل اعتماد اهل علم نیست
مانند اکثر کتب فارسیه جدیدة التالیف که مشتمل بر غرائب و عجائب
است که اهل حدیث را از آن امور اطلاعی حاصل نیست و ما
اینک شروع بنقل چهل حدیث کنیم

الحدیث الاول

ما ارويه باجازة عن جماعة من مشايخي العظام و فقهاء الاسلام جزاهم الله احسن الجزاء بحق روايتهم منهم شيخي واستادي ومعتمدي في الحديث و سنادي العالم العامل و المحدث الكامل الثقة النقة المزكي من كل شين الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي قدس سره القدوسي عن شيخ مشايخنا الاعلام الشيخ مرتضى الانصاري طاب رمسه عن السيد السند السيد صدر الدين العاملي عن استاد الفقهاء الاواخر الاغا محمد باقر البهبهاني عن ابيه الاجل المولى محمد اكمل عن العلامة المجلسي عن ابيه عن الشيخ بهاء الملة و الدين محمد العاملي عن ابيه عن الشهيد الثاني عن الشيخ علي بن عبد العالي الميسي عن الشيخ محمد بن داود الجزيني رحمه الله عن الشيخ ضياء الدين علي عن والده الاجل شيخنا الشهيد الاول عن شيخه فخر الدين بن العلامة قدس روحهما عن ابيه عن شيخه المحقق الحلي عن السيد فخار الموسوي عن شاذان بن جبرئيل عن محمد ابن القاسم الطبري قدس سره عن ابي علي بن شيخ الطائفة عن والده الاجل عن شيخنا المفيد عن رئيس المحدثين شيخنا الصدوق القمي قدس الله نفوسهم الطيبة في كتاب عرض المجالس عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن ابرهيم بن ابي محمود قال قال الرضا

ان المحرّم شهر کان اهل الجاهلیّة یحرّمون فیه القتال فاستحلّت فیه
دمائنا و هتکت فیه حرمتنا و سبی فیه ذرارینا و نسائنا و اضرمت
النیران فی مضاربنا و انتهب ما فیها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله صلی الله علیه و آله
حرمة فی امرنا ان یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ
عزیزنا بارض کرب و بلاء و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء
فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فانّ البکاء علیه یحطّ الذّنوب
العظام ثمّ قال علیه السلام کان ابی اذا دخل شهر المحرّم لا یری ضاحکاً
و کانت الکآبة تغلب علیه حتّی یمضی منه عشرة ایّام فاذا کان یوم العاشر
کان ذلک الیوم یوم مصیبته و حزنه و بکائه و یقول هو الیوم
الّذی قتل فیه الحسین علیه السلام ابرهیم پسر ابی محمود گفت که
فرمود علی بن موسی الرّضا که محرّم ماهی بود که مردم جاهلیّة
نابایستنی شمردند در آن ماه کشتار و جنگ را و روا شمرده شد
در او خونهای ما و دریده شد پرده احترام ما و اسیر شد در او
کودکان و زنان ما و افروخته شد آتشها در سراپرده‌های ما و
بغارت برده شد آنچه در آنها بود از متاعهای نفیسه ما و رعایت
نشد از پیغمبر خدا احترامی درباره ما بدرستیکه روز گرفتاری
حسین ریش کرده پلکهای چشمان ما را و روان نمود اشکهای
ما را و خوار نمود عزیز ما را بسر زمین اندوه و گرفتاری و بازداد ما را
اندوه و گرفتاری تا هنگام گذشتن دنیا پس بر مانند حسین بایستی

گریه کنند گریه کنندگان پس بدرستیکه گریستن بر او میریزد گناهان
بزرگ را پس فرمود حضرت رضا ع که عادت پدرم موسی بن جعفر ع
بر این بود که همین که ماه محرم میرسید دیگر خندان دیده نمیشد و
شکستگی حالی بر او غالب میشد تا دهه روز تمامی گذشت همین که
روز دهم میشد آن روز مصیبت و غم و گریه او بود و میگفت در این
روز کشته شد حسین بیانات قال الله تبارک و تعالی ان عدة الشهور
عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم دلت الکریمة علی احترام الاشهر الاربعة واحد
فرد وهو رجب وثلثة سرد ومعنی کونها حرما انه یعظم انتهاک
المحارم فیها اکثر مما یعظم فی غیرها وکانت العرب تعظمها حتی لو ان
رجلا رای قاتل ابیه فیها لم یهجه لحرمتها ای جعل الله تعالی بعض
هذه الشهور اعظم حرمة من بعض لما علم من المصلحة فی الکف
عن الظلم فیها لعظم منزلتها ولانه ربما ادی فی ذلک الی ترک الظلم
اصلا لانطفاء النائرة وانکسار الحمیة فی تلک المدة قال عز من قائل
ویسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصد عن
سبیل الله والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله د
لت الکریمة علی حرمة قتال الکفار فی الاشهر الحرم والتعرض لهم
واخراج المسلمین من المسجد الحرام وذکر المفسرون واهل السیر
ان اهل الجاهلیة مع کونهم غیر متدینین بدین کانوا یعظمون الاشهر

الحرم حتى ذكروا ان المحرم سمى محرما لتحريم القتال فيه والحروب والغارات
وجاء الاسلام شاهدا لتعظيم هذه الاشهر ومن العجب ان اقواما
يدعون الاسلام وقد اجمعوا على انتهاك محارم الله وحرمة الرسول
من اخراجهم من اوطانهم ففي رجب الحرام في الثامن والعشرين منه
ضيقوا على الحسين بن علي و سائر الذرية الطيبة حتى اخرجوهم
من عقر دارهم ظلما وعدوانا مكرهين على الجلاء من الوطن مهددين
على القتل ففي جملة من الكتب لما عزم الحسين عليه السلام على الخروج
تلى قوله تعالى فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين
والتفت حين الخروج الى عبد الله بن عباس ثم قال له ما تقول في
قوم اخرجوا ابن بنت نبيهم من وطنه وداره وحرم جده ولا يستقر
في قرار يريدون بذلك قتله ولم يشرك بالله شيئا وقد اكره
على الخروج من مكة والمسجد الحرام يوم الثامن من ذي الحجة بعد
ان قد كان احرم للحج فلما لم يتمكن من اتمام الحج وخاف على نفسه
وعشيرته طاف وسعى واحل من احرامه وجعلها عمرة وذلك
لان يزيد بن معاوية لعنه الله انفذ من الشام عمرو بن سعيد بن العاص في
عسكر عظيم وولاه امر الموسم وامره على الحاج كله وكان قد اوصاه
بقبض الحسين ع سرا ان تمكن منه وان لم يتمكن يقتله غيلة ودس
مع الحاج في تلك السنة ثلثين رجلا من شياطين بني امية و
امرهم بقتل الحسين على كل حال وقال عليه السلام لبعض اصحابه و

ما نعيبه عن المسير إني أقتل وبيني وبين حرم الله ذراع أحب إلي من
أن أقتل وبيني وبينه شبر ولا أحب أن يهتك حرمة البيت بسفك
دمي في محرم الحرام وفيه التلف فائدة نطقت الأخبار
بأن أول السنة شهر رمضان وفي دعاء مروي عن مولانا الرضا
عليه السلام في الإقبال ما يقتضي أن أول السنة هو المحرم كما
هو المعروف في التاريخ العربي ولعل ما دلت عليه الأخبار مبني
بتجديد دورة الحوادث وتقديرها ونزولها من السماء إلى
ولي العصر كما يدل عليه أحاديث ليلة القدر وذكر الكفعمي ره
في حواشيه أنه ليس شيء من الشهور يضاف إليه الشهر إلا ثلثة
الربيعان ورمضان وأن الأشهر تجمع بالألف والتاء تصحيحا
لا بالواو والنون وتكسيرا فتقول المحارم والأصفار والجمائد
والأرجاب والشعابين وما أضيف منها يقع الجمع على الأول فيقال
شهور الربيع انتهى وفي اليوم الأول منه معظم عند ملوك العرب
وفيه استجاب الله دعاء زكريا ودخل إدريس الجنة وفي ثالثه
خلص يوسف من الجب وفي خامسه عبر موسى البحر وفي رابعه كلم
ربه كلم ربه على الطور وفي تاسعه خرج يونس من بطن الحوت و
فسر قوله تعالى وليال عشر في بعض التفاسير بالعشر الأول من
المحرم وفيه دلالة على تعظيم هذه الأيام ولكن يظهر من خبر ميثم
التمار المروي في الأمالي أن ما ورد في فضل شهر محرم في أخبارنا

خارج مخرج التقیة وانها من موضوعات بنی امیة واتباعهم ومما
فی هذه الروایة من سبی الذریة الطاهرة والنسوة الفاطمیات
واستفاضت به النقل من ارباب السیر والمقاتل وهذا من اعظم
الشواهد الدالة علی کفر هؤلاء العتاة المردة واستدل ابو الفرج
ابن الجوزی علی کفر یزید بحیث حمل آل رسول الله علی اقتاب الجمال
وعزم علی ان یدفع فاطمة بنت الحسین ع الی الرجل الذی طلبها وقوله
لها الی ان سبیکم وهذا قول لا یقنع لقائله وفاعله باللعنة ولو لم
یکن فی قلبه احقاد جاهلیة واضغان بدریة لاحسن الی آل الرسول
وما اشتملت علیه الروایة من اضرام النار فی الخیم فمذکور فی جملة
من الکتب وان خلی بعضها منه مثل شرح الاحزان للشیخ الفقیه
ابن نما وکتاب الملهوف علی قتلی الطفوف للسید الاجل رضی
الدین بن طاوس فقد نهی النبی عن التعذیب بالنار وهذه الشنیعة
شنشنة اعرفها من اخزم وکانهم اقتدوا فیها بمن تقدم علیهم ومهد
لهم المسالک حین اراد احراق بیت فاطمة کما فی کتاب عقد الفرید لابن عبد
ربه المالکی ونعم ما قیل آتش باشیانه مرغ عجب نیست کین در که
خیمه آل عبا نبود ولا ینافی هذا الخبر ما ذکره المفید فی الارشاد
من ان عمر بن سعد لما جاء الی الخیم صاح النساء وبکین فی وجهه
فقال لاصحابه لا یدخل احد منکم بیوت هذه النسوة فوکل بالفسطاط
وبیوت النسوة وعلی بن الحسین ع جماعة ممن کانوا معه وقال

احفظوهم لئلا یخرج منهم احد ثم عاد الی مضربه فلعله لم تضرم
النار فی جمیع الفسطاط وبقیت بقیة دخلت النسوة فیها محبوسة
للاسر والسبی ولاجله امر بحفظهن وانه لما عاد الی مضربه لم
یطع هؤلاء الاجلاف الکفار کما انه لما امر برد ما اخذ منهن
لم یسمع عنه احد واما حدیث نهب الخیم وسلب النساء والاطفال
فمما اتفقت علیه کلمة اهل السیر وفی غالب التواریخ قال الشیخ
الفقیه ابن نما فی مثیر الاحزان وغیره ثم اشتغلوا بنهب عیال الحسین
ع ونسائه حتی تسلب المرأة مقنعتها من رأسها وخاتمها من اصبعها
وقرطها من اذنها وحجلها من رجلها وبقین عرایا وفی المناقب
وقصد شمر الی الخیام فنهبوا ما وجدوا حتی المقنعة من ام کلثوم
ملحفة کانت فیها وروی الصدوق فی الامالی باسناده عن فاطمة
بنت الحسین ع قالت دخلت علینا الغانمة وانا جاریة صغیرة وفی
رجلی خلخالان من ذهب فجعل رجل یفض الخلخالین من رجلی
وهو یبکی فقلت ما یبکیک یا عدو الله فقال کیف لا ابکی وانا اسلب
بنت رسول الله فقلت لا تسلبنی قال انی اخاف ان یجیء غیری
فیاخذه قالت وانتهبوا ما فی الابنیة حتی کانوا ینزعون الملاحف
من ظهورنا واقول هکذا جاءت الروایة وفیها غرابة فان
فاطمة بنت الحسین کانت مزوجة من ابن عمه الحسن بن المثنی الحسن
قبل وقعة الطف کما ذکره ابو الفرج الاصبهانی وغیره

فكيف يصح كونها جارية صغيرة ولم يذكر النسابون للحسين
عليه السلام بنتا اخرى تسمى فاطمة غير هذه وذكر ارباب
السير هجوم الناس على نهب ما في الخيم من الورس والزعفران
والحلي والحلل والابل وسلب النساء بزّتهن وفي كتاب
نور العين اخذ رجل مقنعة امرئة فنظر الى قرطها فعالجه
فلم يخرج فقطع الاذن باسنانه وجرى الدم على ثيابها
وصاحت المرئة من شدة الوجع وفي كتاب كشف الغمة وجد
شمر لعنه الله ذهبا في ثقل الحسين ع فدفع بعضا منه الى
ابنته فدفعته الى صائغ فلما ادخله النار صار هباء ونحاسا
فلما اخبرت اباها بذلك جاء الى الصائغ فقال صغه بحضرتي
فعاد مثل الحالة الاولى [illegible] ودايع النبوة وذخائر
الامامة محفوظة عند اهله لم تذهب شيء منها في الطف وما جاء
بها الحسين ع الى كربلا بل اودعها في المدينة عند ام سلمة لعلمه
بما يجري عليه وروى في الكافي بسنده عن الصادق ع قال ان الحسين
لما صار الى العراق استودع ام سلمة رضي الله عنها الكتب و
الوصية فلما رجع علي بن الحسين دفعتها اليه وفيه بسنده عن ابي
جعفر ع قال ان الحسين لما حضره الذي حضره دعا ابنته الكبرى فاطمة
بنت الحسين فدفع اليها كتابا ملفوفا ووصية ظاهرة وكان علي
بن الحسين مبطونا فدفعت الكتاب بعد ذلك الى علي بن الحسين

ومعنا فيما روايات في كتاب البصائر وغيره نقلها العلامة المجلسي
في امامة البحار في باب ما عندهم من سلاح رسول الله ص وفي كتاب
اثبات الوصية للمسعودي ره في اخر الكتاب ان الحسين اوصى الى
اخته زينب بنت علي في الظاهر فكان ما يخرج من علي بن الحسين ينسب
الى زينب سترا على علي بن الحسين وتقية واتقاء عليه والى بعض
ما ذكرنا اشار السيد في الملهوف قوله ع ولو نوع لرسول الله
حرمته يعني انهم لو كانوا يحبون نبيهم لراعوا ذريته ولو كرم
عليهم رسول الله لكرم عليهم من كان كريما عليه لقد ضيعوا من
كان اكرم عليه من كريمته وكثير عزة اسد قوبهم حيث قال
شعر لقد علمت بالغيب اني اخونها اذا هو لم يكرم علي كريمها
وقد قال الصادق ع عجبا للعرب كيف لا تحملنا على رؤسهم
والله يقول وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها
الخبر واقول ولقد عمل المنافق عمر بن سعد بتمني مولينا
الصادق ع حيث نصب راس الحسين على رمح طويل فوق راسه
يوم ورود الكوفة وقوله ع ان يوم الحسين الخ يدل على ان مقام
الحسين لا يندرس على كرور الليالي ومرور الايام وان لا
يطفى حزنهم عليه بتكاثر السنين والاعوام وانهم كانوا
يجددون الماتم في كل المحارم ويكففون فيها عن لذائذ
المشارب والمطاعم ويحبون محبيهم بتذكار تلك الملاحم

ولهذا اتسی بهم شیعتهم فی کل البلاد سیما بلاد الاعاجم
بل دل بعض النصوص علی ان نفوسهم المقدسة متفجعة
علی هذا المظلوم فی کل العوالم وان هذا الحزن سار فی جمیع
الموجودات حتی اهل النار والجنات والوحوش فی الفلوات
والاراضی والبلاد ولعل الله یوفقنی لشرح هذه الجملة فی
الاحادیث الاتیة ح روی الشیخ الثقة ابن قولویه فی کتاب
کامل الزیارة عن ابی بصیر قال کنت عند ابی عبد الله ع احدثه
فدخل علیه ابنه فقال ع مرحبا وضمه الیه وقبله وقال حقر الله من
حقرکم وانتقم ممن وترکم وخذل من خذلکم ولعن الله من
قتلکم وکان الله لکم ولیا وحافظا وناصرا فقد طال بکاء
النساء وبکاء الانبیاء والصدیقین والشهداء وملئکة
السماء ثم بکی ع وقال یا ابا بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی
ما لا املک بما اوتی الی ابیهم والیهم یا ابا بصیر ان فاطمة
لتبکیه وتشهق فتزفر جهنم زفرة لولا ان الخزنة یسمعون بکاها
وقد استعدوا لذلک مخافة ان یخرج منها عنق او یشرد دخانها
فیحرق اهل الارض فیکبحونها ما دامت باکیة ویزجرونها و
یوثقون من ابوابها مخافة علی اهل الارض فلا تسکن حتی یسکن
صوت فاطمة وان البحار تکاد ان تنفتق فیدخل بعضها علی
بعض مخافة علی الدنیا ومن فیها ومن علی الارض فلا یزال

الملائكة مشفقين يبكون لبكائها ويدعون الله ويتضرعون
اليه ويتضرع اهل العرش ومن حوله وترتفع اصوات الملائكة
بالتقديس لله سبحانه مخافة على اهل الارض ولو ان صوتا
من اصواتهم يصل الى الارض لصعق اهل الارض وتقلعت
الجبال وزلزلت الارض باهلها قلت جعلت فداك ان هذا
الامر عظيم قال غيره اعظم منه ما لم تسمعه ثم قال يا ابا بصير
اتحب ان تكون ممن يسعد فاطمة فبكيت حين قالها الخبر ونعم
ما قيل در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان
همه بر زانوی غم است سر لطیف گریستن تمام موجودات
بر سید مظلومین مستفیض در اخبار است بر مردم هشیار
آشکار است که مکالمه اولیاء باندازه عقول مخاطبین است
وغالبا از باب استعمال الفاظ در معانی کلیه است و در خبری
امام صادق ع فرماید مباش از کسانیکه لفظی را بشنود و بر یک
معنی خاص حمل کند واکثر تاویلات که در احادیث امامیه
وارد است مبنی بر این قاعده است و بعد از آگاهی بر آن قاعده
بسیاری از احادیث فرقه حقه امامیه از غرابت و تنافی خارج
شود مثل اینکه الفاظ صراط و میزان و مرصاد و اعراف هر یک
در معانی متعدده استعمال شده شخص جاهل که غافل از
این قاعده باشد گمان کند این تاویلات مجاز یا مجازفه در

اقوال است و توان گفت این معنی مجاز نباشد و هرگاه اهل
عربیت تصدیق این مطلب نکرده از باب عدم احاطه و اطلاع
است مثلاً گریستن معنی عامی دارد که عبارت از اظهار اندوه
و غمناک بودن باشد این معنی در انسانی بریختن اشک و
انقباض جبهه کشف شود و خصوصیات که الغاء شود هر
صاحب شعور یکانند و هناک بر چیزی شود و گرفتگی در ذات
او هویدا شود گویا نخواهد بود بلی گریه انسان و ریختن اشک
چشم اقتضاء بودن چشم و جریان دمع میکند لیکن در حقیقت
گریستن نقش ندارد پس همه و بمقدمه مفاهیم تحقق مبادی معتبرات
و تحقق غایات نه اعتبار تحقق کوائف مثل اینکه در اطلاق
اسماء الله مانند رحیم و علیم رقت و جهل و انکشاف معتبرات
نه انکسار رقت قلب صنوبری یا بودن قوای جسمانیه ادراک دخلی
در تحقق حقیقت رحم و علم داشته باشد و باین مطلب جمله
از بزرگان مفسرین تصریح کرده اند که اسماء الهیه باعتبار
غایات صادق است نه باعتبار مبادی و نیز باید دانست که هر
موجودیکه در عالم جسمانیات پیدا شده از عالم غیب بعالم
شهادت آمده و هر موجود جسمانی صورتی دارد عقلانی چنانکه
گفته اند صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی بلکه همان نحو که
انواع کلیات مانند ارض و سماء رب النوع عقلانی دارد احاد

واشخاص هم صور مقلبه دارند و ابواب بسیاری از احادیث
دلالت بر این مطلب دارد مثل احادیث حمله عرش که چهار ملک اند
یکی بصورت آدمی و یکی بصورت کرکس و یکی بصورت شیر و یکی
بصورت گاو و هر یک طلب روزی برای افراد نوع خود میکنند
و احادیثی نیز در باب آواز خروس در سحر و اینکه همه خروسها
تابع خروس عرش هستند و در تفسیر یا من اظهر الجمیل و ستر
القبیح وارد شده که هر شخصی صورتی در آسمان دارد و این
صور عقلانیه اتحاد شخصی با صور جسمانیه دارند پس هر گاه
اندوه برای ملائک و ارباب انواع پیدا شود سرایت بتمام موجودات
حتی جمادات و نباتات خواهد کرد و این است مراد بحدیث شریف
که فرمودند که بسبب بر حسین بن علی ابری و بالا بری و آسمانها
بعض اماکن مانند بصره و دمشق و بعض طوایف مانند آل حکم بن
العاص از جهة اهالی آن بلاد و عداوت ایشان بوده با اهل بیت
عصمت و که زمین ارض شام از اراضی مقدسه و ممدوحه در اخبار
و شرح رفتار و کردار اهل شام در ایام عاشورا در مجلس سی و چهارم
ذکر میشود انشاء الله خلاصه اینکه ایام عاشورا ایام حزن و اندوه
ائمه طاهرین ما بوده و شایسته باشد دوستان و پیروان ایشان
ادای این عمل با آداب وارده شرعیه نمایند چنانکه در حدیث
مذکور شد که حضرت کاظم ع بعد از هلال محرم خندان دیده

نمیشد و روز بروز آثار حزن و اندوه در جبههٔ مبارکش افزون
می شد و در خبر وارد شده که هر روز که حضرت صادق ع
اسم حسین ع را می شنید تا شام دیگر تبسم نمیکرد و در بعض روایات
البسوا ثواب الاحزان وارد شده پس پوشیدن جامههای سیاه
و ترک خضاب مرغوب است و منافات با کراهت در غیر آن موضع
ندارد و فتوای بعضی بکراهت نماز در لباس سیاه حتی فی مصائب
الحسین از بابت تعبد بر ظواهر و ضعیف المأخذ است و در کتاب
محاسن برقی و وسائل حر عاملی ره روایت شده که زنان بنی هاشم
بعد از وقعهٔ کربلا لباس سیاه پوشیدند و پلاس در بر خود نمودند
و سید الساجدین برای ایشان طعام فرستاد و شیخ طوسی قدس
سره القدوسی در کتاب تهذیب روایت از امام صادق ع نموده
که فرمود و لقد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیات علی
الحسین بن علی ع و علی مثله تشق الجیوب و تلطم الخدود یعنی
فاطمیات گریبان چاک زدند و سیلی بر روی خود زدند در
شهادت حسین و بر مانند حسین سزاوار است انتهی و کار و
شیخ فقیه نبیه صاحب کشف الغطا طاب ثراه فتوی داده بجواز
لطم و شق جیب بلکه خراشیدن رو و سینه را در مصائب سید
الشهداء و بیرون است از حرمت این اعمال در سایر مصائب
و ازین کلام نماید که خراشیدن و مجروح کردن رو و سینه را

نیز نحو بر می‌نماید در هر حال سینه زدن قدر یقینی است که مستحب است اما خراشیدن یا زخم کردن پیشانی مشکل است خصوص در صورت خوف ضرر و اما سایر امور که متعارف در بلاد شیعه است در ایام عاشورا حتی مثل تجسیم بعضی وقایع داخل در عنوان بکاء و ابکاء و تعظیم شعائر الله است بشرط آنکه محرمات شرعیه مانند نواختن ساز و تغنیات و پوشیدن لباس زنانه و غیر اینها در میان نباشد والله الموفق

الحدیث الثانی

بالسند المتصل الی الشیخ الصدوق رضی الله عنه فی کتاب الخصال فی باب ان امیر المؤمنین علیه السلام علم اصحابه فی مجلس واحد اربعمائة باب مما یصلح للمسلم فی دینه و دنیاه کل عین یوم القیمة باکیة و کل عین یوم القیمة ساهرة الا عین من اختصه الله بکرامته و بکی علی ما ینتهک من الحسین و آل محمد ترجمه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در یک مجلس چهارصد مطلب دینی و دنیوی باصحاب خود تعلیم فرمود از آنجمله فرمود هر چشمی در روز قیامت گریان است و هر چشمی بی‌آرام است مگر چشم کسانیکه مخصوص کرده باشد خدا آنها را بکرامت خود و گریسته باشد برآنچه دریده شده از پردهای احترام حسین و آل محمد علیهم السلام بیانات یوم القیمة یوم انکشاف الحقایق و ظهور

نتائج الاعمال وصيرورة الخبر عيانا فان الحقائق الملكوتية
في عالم الملك مستورة بغواشي الطبيعة ولا يدركها النفوس
البشرية فاذا رفعت الحجب وابليت السرائر شاهدت النفوس
آثار الاعمال واحسّت بآلام النار وتاسّفت على ما فاتهم من
الدرجات واظهرت التندم والحسرات وحينئذ يتفجعون ويبكون
على ما ضيّعوا بالامس وشروا انفسهم بثمن بخس وهذا معنى
بكاء العيون في القيمة ومعنى كل امرء بما كسب رهين الا
من اكرمه الله بان جعل طينته من طينتين وخلقه مجبولا على
محبة اولياء الطاهرين من النفوس الشريفة اللطيفة فهم
اهل القرب من جوار الله ولا بد لهم دون الاعمال ولا
يكدر صفاء طينتهم ما عرض لهم من الطواري والاحوال
اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات بل هذه النفوس
تترقى مرتقيا ابدا وتنفض ذاتها من الشواغل وترفض تلك
الرذائل سيّما اذا لم تصرّ ملكة وهؤلاء اهل محبة الله اذ حب اوليائه
حبه وقد اشير الى هذا السر في الخبر المشهور حب علي بن ابي
طالب حسنة لا تضر معها سيئة وهو افضل ما كتب في صحيفة
الاعمال وقد ورد في الخبر هل الدين الا الحب والبغض وهو
لا محالة يبعث على صالح الاعمال بالمآل وان ابتلى في برهة من
الزمان بقبايح الافعال ولقد كشف عن هذا السر في جملة

وافرة من الاخبار من ان البكاء على الحسين والمظلومين من آل
الرسول تحط الذنوب العظام اذ البكاء عليهم من لوازم محبتهم
وورد ان الله يغفر ذنوب الباكين عليه وقد اشار اليه مولينا
الرضا ع في خبر ريان بن شبيب حيث قال يا ابن شبيب ان سرك
ان تكون معنا في الدرجات العلى فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا
وعليك بولايتنا فلو ان رجلا تولى حجرا لحشره الله معه الخبر
فان النفوس التي تهوي اليهم تحشر لا محالة في زمرتهم وقد قال تعالى
وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ يعني مع مشاكله وسنخه ولا يخفى على العارف
البصير ان الثواب على البكاء ليس من باب المجازات على الاعمال
الشاقة بل هو كاشف عن صفاء الطينة ونورانية الفطرة
وجد بخط مولينا الرضا ع على ما رواه الشيخ الفقيه سعيد بن
هبة الله الراوندي كن محبا لآل محمد وان كنت فاسقا وكن
محبا لمحبيهم وان كانوا فاسقين وهذا سر لطيف يعمه عنه
ابصار المحجوبين وقد حكى لنا عن بعض ملاحدة الاسلام
استنكاره ما ورد من فضيلة الابكاء والبكاء ولم يدر المحروم
ان جميع نفوس الروحانيين باكية متاسفة على ما صنع بالحسين ع
روى غواص بحار الانوار عن صفوان قال قلت للصادق ع
ما لي اراك كئيبا حزينا منكسرا قال لو تسمع كما اسمع لاشتغلت
عن مسئلتي قلت وما الذي تسمع قال ابتهال الملئكة على قتلة

امیر المؤمنین وقتله الحسین ع ونوح الجن علیهما وشدة حزنهم فمن یهنأ مع هذا بطعام او شراب او نوم الخبر

الحدیث الثالث

ما رواه جماعة من الاصحاب منهم الشیخ الفقیه جعفر بن محمد المعروف بابن نما والشیخ البارع علی بن عیسی الاربلی فی کشف الغمة والسید الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب اللهوف قالوا لما عزم الحسین علی المسیر الی العراق من مکة قام خطیبا فقال الحمد لله وما شاء الله ولا قوة الا بالله خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انا لاقیه کانی باوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس وکربلاء فیملان منی اکراشا جوفا واجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه ویوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته وهی مجموعة له فی حظیرة القدس تقر بهم عینه وینجز بهم وعده من کان باذلا فینا مهجته وموطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله ترجمه زینت شده است مرگ بر پسران آدم مانند زینت بودن گلوبند بر دختران جوان وچه اندازه آرزومند وسرگشته‌ام بسوی گذشتگان خود آرزومندی یعقوب برای یوسف وبرگزیده

شده برای من کشتنگاهی که برخواهم خورد او را و گویا می بینم پیوندهای
من خود را که جدا می کنند آنها را گرگان از مردم بیابان میانه نواویس
و کربلا پس پر خواهند کرد از من شکمهای تهی خود را و انبانهای
گرسنه خود را چاره نیست از روزیکه نوشته شده بخامه
خدا خشنودی خداوند خشنودی ما خانواده است شکیبائی
کنیم بر گرفتاری از خدا و بما خواهد رسید مزد شکیبائی کنان
پراکنده نشود از پیغمبر خدا پیوندهای او و فراهم می شود برای وی
در آغل پاکیزه که روشن شود بآن دیدگان وی چشم او و روا کند
بایشان نوید او را هر کس بخشنده در راه ما خون دل خود را آماده
دهد بر برخورداری خدا جان خود را پس کوچ نماید با ما که
من کوچ کنم بامداد فردا اگر خدا خواهد بیان لا یخفی ما فی
کلامه ع من البراعة والاستهلال لما هو بصدده وکان تضمن
خط معنی تزیّن یعنی قد زینة له وکون الموت زینة لولد آدم
باعتبار تخلّصه من کثافات عالم الطّبیعة ودرن الدّنیا والخروج
عن ضیق العالم الجسمانی وحبس العالم الامکانی والانتقال الی
العالم الرّوحانی فکانّه یظهر صفاء النفوس وبهائها بواسطة
الموت والانسلاخ من قالب البدن وورد ان الموت للمؤمن کنزع
ثیاب وسخة ولبس ثیاب فاخرة ومن هنا کان الاولیاء شدید
الشوق الی الموت لما فیه من التخلّص من معاشرة الحیوانات

الموذية والسباع الضارية ونعم ما قال الشاعر گرفتم كه خود
مرا لذت نماند نه آخر خلاصی همی جاودانی ثم استدل
عليه السلام لما بدء به الكلام بان في الموت مواصلة الاحباء
وملاقات الاقرباء قوله ع وخير لي مصرع الخ يدل على شرافة
مدفنه ع وانه مما اختاره الله له وباقي ما يدل عليه من شرافة
ارض كربلاء وتربتها ما ورد من ان الملائكة ياخذ شيئا من
تراب المدفن ويذره في النطفة المتخلفة منها ولا زال قلب
المولود يحن اليه قوله ع وكاني باوصالي الخ يدل على علمه ع بما
يجري على جسده الشريف العسلان بالضم كانه جمع عاسل
وهو الذئب والعادي منه ويجمع ايضا على العسل بالضم و
التشديد والعواسل والعسلان اما جمع العاسل كراكب و
ركبان واما جمع العسلى وهي انثى الذئب كما في حيوة الحيوان
فيكون كسكران وسكرى وعلى اي حال فالجمع قياسي ولذا لم
يضبطه اهل اللغة فيما عندنا من كتبهم شبهه ع اعداءه بالذئاب
لما فيهما من شدة الغضب وقلة الترحم على الفريسة والنواويس
جمع ناووس وهي مقبرة النصارى وقيل ان النواويس كانت
قرية عظيمة حيث الان مقبرة الحر بن يزيد رضه واما كربلاء
فعن معجم البلدان انها ماخوذة من الكربلة بمعنى الرخاوة في
تلك الاراضي القدمين سميت بذلك لرخاوة في تلك الارا

والكربلة نقية الحنطة من الحصى ونحوها ايضا سميت بذلك لنقاوتها من الحصباء وروى جمع من ارباب المقاتل والسير ان الحسين ع لما وصل الى تلك البقعة لم يخط فرسه وكلما ضربه بالسوط لم يتحرك فسئل عن اسم الارض قالوا ماريه قال ولعل لها اسما اخر قالوا كربلاء فقال الله اكبر ارض كرب وبلاء ومسفك الدماء وفي مجمع البحرين ونقل عن كشكول البهائي ايضا روي انه ع اشترى تلك الاراضي والنواحي من اهل نينوا والغاضرية بستين الف درهم وتصدق بها عليهم وشرط عليهم ان يرشدوا الى قبره ويضيفوا من زاره ثلثة ايام قوله عليه السلام فيملان مني اكراشا لما استعار عليه السلام لفظة العسلان لتلك القلوب القاسية والنفوس الغليظة اثبت لهم اكراشا وهي جمع كرش وهو للحيوان بمنزلة المعدة للانسان والجوف بالضم جمع اجوف يريدان بطونهم تشبع اذا اقدموا على قتلي قال ابن الاثير في كامل التواريخ ان الحسين ع لما قارب نينوى سال مجمع بن عبيد الله العامري عن خبر الناس بالكوفة فقال له اما اشراف الناس فقد اعظمت رشوتهم وملئت غرائرهم والغرائر جمع غرارة وهي ما يحمل فيه التبن معرب كوالة والاجربة جمع جراب والسغب بالفتح والسكون جمع ساغب بمعنى جائع مثل سفر وسافر ومفاد قوله ع لا محيص مفاد قولهم لا ينفع الحذر مع القدر

قوله ارواحنا فداه رضا الله رضانا الرضا بالتقدیر هو عدم الاعتراض والتسخط فمن علم ان الله لا یفعل بعباده الا الاصلح فلا محاله یرضی بما صنع وان لم یحط بتفاصیل الحکم والمصالح وهذه مرتبة المؤمنین رضی الله عنهم ورضوا عنه وفی الخبر اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله وهذه المرتبة لا تنفک عن ادراک الم المکاره ولا عن الصبر وهو ترک الجزع وهو اول درجات الایمان روی ان النبی صلعم علیه و آله السلام سئل طائفة من اصحابنا ما انتم قالوا مؤمنین فقال ما علامة ایمانکم قالوا نصبر عند البلاء ونشکر عند الرخاء ونرضی بمواقع القضاء فقال صلعم مؤمنون ورب الکعبة وهو تصدیق اجمالی بان الله محیط بما یجری علی احاد خلقه وانه لا یعجز عن شیء ولا یفعل الا ما هو الاصلح بحالهم والانفع فی مآلهم ونعم ما قال گر ازرده و مبتلا می پسندد چه خوشتر از او کو بما می پسندد ندانم که ناخوش چه خوش کدامین خوش است انچه بر ما خدا می پسندد وهاهنا مرتبة اعلی من السابقة وهی ان یدهشه الحب عن احساس الم المکاره والمصائب فانه اذا استقر الحب فی القلب وقوی واستغرق الهم به فکانه یغفل عن الالم ولا یحس به کما ان المحارب اذا غضب بما اصابته الجراحة ولا یدرک المها فاذا جری الدم استدل به علیها والسر فیه ان القلب

اذا استولی علیہ حب شیء غفل عن ما عداہ و ما جعل اللہ لرجل
من قلبین فی جوفہ وھذہ مرتبۃ اصحاب الحسین ع روی الکشی
ان حبیب بن مظاہر کان من السبعین الرجال الذین نصروا
الحسین ع ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورھم
والسیوف بوجوھھم وھم یعرض علیہم الامان والاموال فیابون
ویقولون لا عذر لنا عند رسول اللہ ان قتل الحسین ومنا عین
تطرف حتی قتلوا حولہ الخبر و فی الخرائج قال النبی ص للحسین ع
یستشہد معک جماعۃ من اصحابک لا یجدون الم مس الحدید
ومبارزۃ عابس بن شبیب و خلع الدرع والمغفر مشہور و ثانیھا
مرتبۃ اخری اعلی و ھی ان یمحو اللہ صفات العبد بصفاتہ
ویکون ارادتہ ارادۃ اللہ و رضاہ رضاہ و سخطہ سخطہ فلا
یبقی ثمۃ اعتراض و مکروہ وان دعی اللہ فی شیء فبامر اللہ او
للتعبد بنفس الدعاء لا لقصد حصول المراد ولذا کان الانبیاء
یدعون فیما یعلمون عدم الاستجابۃ وکذلک الاولیاء مع ان
الدعاء غیر مناف للرضا کما بین فی محلہ و قد غلط او غالط
من قال می شناسم من کہ ھی ز اولیا کہ دھانشان بستہ باشد
از دعا ولعل ھذہ المرتبۃ مرادہ ع فی الخطبۃ کما یومی الیہ
تقدیم رضا اللہ و ورد فی اخبارنا ادمان قراءۃ سورۃ الفجر
معللا بانھا سورۃ الحسین و فیہ لا تسمع الی قولہ تع یا ایتھا

النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية انما يعني بها الحسين عليه السلام رواها محمد بن العباس في كتاب ما نزل في العترة
قوله ع في خظيرة القدس فعيلة من الحظر بمعنى المنع وهي في الاصل موضع يحاط عليه من قصب ونحوه ليأوي اليه الغنم وهو كناية عن الجنة او مطلق عالم الآخرة والمراد اتصاله ع بالنبي ص
او المراد منازل القدس بين الملائكة ويكون المراد رفع جثته الشريفة الى السماء كما يأتي انشاء الله وفي عاشر البحار في شرح بعض فقرات هذه الخطبة ما يقضي منه العجب مما لم يذكر في كتاب ولم يحتمله احد من اولي الالباب وحرمة ابدانهم عليهم السلام على السباع بل على الارض معلومة بتواطئ الاخبار وحاشا اصحابه من ذلك ايضا ويقرب مما في هذه الخطبة ما ورد في خطبة زينب حين قالت وتلك الجثث الزواكي الطواهر تنتابها العواسل وتعفوها امهات الفراعل يعني انها متروكة غير مدفونة في مفازة قفر ولا يأتيها الا وحوش الفلوات وليس لها زوار يأتيها وامثال هذه الكناية كثيرة وفي قصيدة دعبل في بغداد قبور الهاشميين قوله قليلة زوار سوى ان زورا من الضبع والعقبان والرخمات
تتمه مهمه ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم هنگام مرگ واجل محتوم خود را می دانند وباختیار از دنیا می روند چنانچه در این معنی اخبار بسیار است در کتاب کافی

وغیره و در کافی مرویست که جناب صادق ع فرموده که هر امامی که
نداند آنچه باو می رسد و بکجا کشد کار او پس نیست حجت خدا بر
حضرت رضا ع فرمود که امیر المؤمنین ع میشناخت قاتل
خود را و مکان و زمان شهادت خود را لیکن بایستی مقدرات
واقع شود و نیز اخبار بسیار وارد شده بلکه ضرورت مذهب
است که ائمه علم بما کان و ما یکون دارند و هیچ امری بر ایشان
پوشیده نیست و آنچه جناب سید الشهداء در این خطبه خبر
بخبر شهادت خود فرموده متواتر در اخبار است بلکه تمامی
اهل بیت کشته شدن آنحضرت را در این مسافرت می دانستند
حدیث ام سلمه و ام ایمن و غیرهما مشهور است و نیز می دانستند
که چاره از وقوع واقعه نیست و در تقدیر حتمی مقدر و در
لوح محفوظ مصور است و چون این نحو از علم مناط تکالیف
شرعیه نیست بلکه تکالیف منوط بعلم رسمیه متعارفه و حاصل
از اسباب عادیه علم است و نیز باید دانست که ائمه و اولیاء را
جهت قدسیه ملکوتیه هست و ارواح خاصه با ایشان و از
این جهت بسط می شود علم برای آنها و قبض می شود و از این
جنبه و جهت تمام فعل و قول خالق را بخود نسبت دهند و افعال
و اقوال خود را بخدا بلکه خود را بمرتبه جوارح و اعضاء الله
خوانند مانند ید الله و عین الله و جنب الله و غیرها و جهت

تنبیه لطیف

ملکیه وجنبه بشریه دارا هستند چنانکه در قرآن مجید فرموده
قُل انّما انا بشرٌ مثلکم ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و لو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر واین جهت جهت بندگیست که
موجب خضوع وخشوع وخوف وخشیة از عذاب و گریه
بر گناهان شود وبزبان این جنبه گویند ما غیب ندانیم وباسباب
عادیه وطبیعیه متوسل شوند بلکه از مردم استعلام بعض
امور کنند مانند سؤالات حضرت حسین حال کوفه و
اهل انجا را از اعراب بیابان با اطلاع کامل بر حقیقة امر وچون
مناط تکلیف علوم وسمتیه ظاهره از اسباب متعارفه است
باید اقدام در امور بحسب ظاهر باشد وتوجه امام مظلوم
بعراق موافق با رفتار عقلاء وموافق با اسباب شاهدیه بود
واختیار حرکة بعد از تواتر نامه ها بسیار ومعاهدات بیشمار
نمود ومحل ندارد که کسی از اهل جهل و عناد اعتراض نماید
که این مسافرت لقاء در هلاکت بود وخصوصاً که در
احادیث شیعه وارد است که امام هر عصر تکالیف خاصه
دارد و از جانب خداوند مامور است که بان وظیفه عمل نماید
ودر حدیث معتبر از حضرت صادق روایت شده که هنگام
حرکت از مدینه ودر خبر ملهوف ابن طاوس حرکت از مکه
افواجی از ملائکه امدند قال لما سار ابو عبد الله من المدینة

لقیه افواج من الملئکة المسومین فی ایدیهم الحراب علی نجب الجنة
فسلموا علیه وقالوا یا حجة الله علی خلقه ان الله امدّ جدک بنا
فی مواطن کثیرة وان الله امدک بنا فقال لهم الموعد حفرتی
وبقعتی التی استشهد فیها وهی کربلا فاذا وردتها فاتونی
الی ان قال واتته افواج مسلمی الجن فقالوا یا سیدنا نحن
شیعتک فلو امرتنا بقتل کل عدو لک وانت بمکانک لکفیناک
الی ان قال ع اذا اقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس
وبماذا یختبرون ومن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلاء وقد اختارها
الله تع یوم دحی الارض وجعلها معقلا لشیعتنا الخبر
بطوله مؤلف اربعین الحسینیه میرزا محمد القمی عفی عنه
مضامین این حدیث شریف را نظم نمود شاید در عداد
نوحه کنندگان بر سید مظلومان محسوب و محشور شود انشا

پس ملایک بهر نصرت آمدند هم پری با آه حسرت آمدند
کای تو شاهنشاه اقلیم وجود خلقت روحانیان بهر تو بود
دوش ز انوی نبی جای تو بود سینهٔ پاکش قدمگاه تو بود
از چه کردید بیرون قوم دون رفتی از شهر و دیار خود برون
ما همه در آستانت چاکریم انبیا را در مواطن یاوریم
از تو فرمان دادن ای سلطان عشق تا برد باد فنا خاک دمشق
گفت من با این گروه بدسِتیز داد خواهی دارم اندر رستخیز

خوش شود گر از سر خونش بیا | ذات ایزد را عزیز دو انتقام
کربلا کرد بده قربانگاه من | هست هفتاد و دو تن همره من
بقعه من کعبه اهل دل است | هر گروه شیعیان را معقل است
گر بمانم من بجای خویشتن | تن که مدفون کردد اندر قبر من
تا پناه خیل زواران شود | شافع جرم گنه کاران شود
امتحان مردم بر گشته خو | کی شود گر من گریزم از عدو
موعد من با شما در کربلا است | روز عاشورا گرد و ز ابتلا است

الحدیث الرابع

ما رواه الشیخ الثقة الجلیل ابن قولویه فی الکامل بسنده عن عبد الله بن بکر قال قلت للصادق ع یا ابن رسول الله لو نبش قبر الحسین بن علی ع هل کان یصاب فی قبره شیء فقال یا ابن بکر ما اعظم مسائلک ان الحسین بن علی مع ابیه وامه واخیه فی منزل رسول الله ومعه یرزقون ویحبرون ولو نبش فی ایامه لوجد فاما الیوم فهو حی عند ربه وانه لعن یمین العرش متعلق به و یقول یا رب انجز لی ما وعدتنی وانه لینظر الی زواره فهو اعرف بهم وباسمائهم واسماء ابائهم وما فی رحالهم من احدهم بولده وانه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له ویسال اباه ان یستغفر له ویقول ایها الباکی لو علمت ما اعد الله لک لفرحت اکثر مما حزنت وانه لیستغفر له من کل ذنب وخطیئة ترجمه

عبدالله پسر بکر گفت با امام صادق ع ای پسر پیغمبر خدا هرگاه
بشکافند گور حسین بن علی آیا یافت می شود در او چیزی گفت
ای پسر بکر چه چیز بزرگ کرده پرسشهای تورا بدرستیکه حسین
پسر علی با پدر و مادر خود و برادر در فرودگاه پیغمبر خداست و با او
روزی می خورند و شادکامند و هرگاه شکافته بشد در روز
او هر آینه یافت می شد و او از کنار راست عرش خدا آویخته
و گوید ای پروردگار روا نما برای من آنچه را نوید داده مرا
و بدرستیکه حسین هر آینه نگاه می کند بسوی بدن کشتگان
و او شناتر است بایشان و نامهای ایشان و نامهای پدرانشان
و بآنچه در بچها باشد از آنها از یکی از آنها بزاده خود و بدرستیکه
نگاه می کند بسوی آنکه گرید بر او و آمرزش خواهد برای
او و از پدر خود خواهد که او هم آمرزش درخواست نماید
برای او و میگوید ای گریان هرگاه بدانی آنچه را آماده کرده
خدا برای تو هر آینه شاد میشدی بیشتر از آنچه اندوهناک
شدی و آمرزش خواهد برای گریان از هرگناه و لغزشی بیان
بمضمون این حدیث شریف در رفع اجساد طاهره احادیث
متعدده وارد شده اظهار اینرا نقل کنیم آنگاه بشرح پردازیم
شیخ طوسی ره در کتاب امالی از امام صادق ع روایت کرده
قال ان الحسین بن علی ع عند ربه ینظر الی معسکره و من حله معه

من الشهداء و ینظر الی زواره و ساق الحدیث نحو ما مرّ و
محمد بن ثلثه رضوان الله علیهم در کافی و فقیه و تهذیب
از زیاد بن ابی الجلال روایت کرده اند از حضرت صادق ع
قال ما من نبی او وصی نبی یبقی فی الارض اکثر من ثلثة ایام حتی
یرفع روحه و لحمه و عظمه الی السماء و انما یوتی مواضع آثارهم
لانهم یبلغون من بعید السلام و یسمعونهم فی مواضع
آثارهم من قریب و رواه ابن قولویه فی الکامل ایضا و فی التهذیب
عن عطیة الابزاری عن الصادق ع یقول لا یمکث جثة
نبی و لا وصی نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما و اختلاف
زمان مکث در اخبار شاید از جهة اختلاف مراتب و درجات
انبیا و اولیا باشد و در روایتی وارد است که زمین را
نصیبی در بدنهای انبیا و اولیا نیست و حشرات را نیز سهمی
نیست و فی بصائر الدرجات بسنده عن الصادق ع عن
النبی ص قال ان الله حرّم لحومنا علی الارض ان تطعم منها شیئا
و نیز روایت کرده که رسول خدا فرموده در جواب منافقی
که گفت بدن شما پوسیده خواهد شد فرمود چنین نیست
ان الله حرّم لحومنا الخ و شیخ صدوق ره نیز همین روایت را
نقل نموده بزیادتی و حرّم علی الدود ان تطعم منها شیئا و
این احادیث خبره همین قدر دلالت که زمین و جانوران در

ابدان مقدسه انبیاء و اولیاء نص فی نمی‌نمایند تا باسمان بالا
میرود یا آنکه محفوظ در تحت الارض است دلالتی بر هیچیک
ندارد و شاید مؤید احادیث رفع باشد و لیکن از جمله وافره
از احادیث بلکه بعضی دعوای تواتر آنها را کرده اند ظاهر
میشود که ابدان مقدسهٔ انبیا در زمین باقی است مثل
آنچه شیخ صدوق و دیگران روایت کرده اند از امام صادق
که خدا وحی نمود بموسی بن عمران که بیرون آورد استخوانهای
یوسف را از مصر و حمل نمود او را در صندوقی مرمر بسوی شام
و نیز در چند خبر معتبر وارد شد که نوح استخوانهای آدم را
از کعبه بیرون آورد و حمل بنجف نمود و در زمان حضرت
امام حسن عسکری ع مرد نصرانی استخوان پیغمبری در دست
داشت و بان سبب هرگاه خواستی باران فرود آوردی و حضرت
عسکری ع فرمود که استخوان پیغمبر هرگاه هویدای آسمان شود
باران میبارد و این معنی منافی با احادیث رفع ابدان عنصریه
است باسمان و نیز ظاهر این اخبار نفی تفسخ ابدان و تناثر لحوم
و بقاء عظام است مگر آنکه مراد بعظام تمام جثه باشد و از
کلام شیخ مفید طاب ثراه و کلام شیخ ابو الفتح کراجکی معلوم
میشود که مذهب فقهاء شیعه از قدیم مستقر بوده بر رفع
اجساد مقدسه و عدم بقاء در قبور و چنانچه در کتاب مقالات

و مسائل عکبریه و شرح عقاید صدوق تصریح کرده بر اینکه
انبیاء و ائمه ع بعد از موت نقل می شوند از زیر خاک و ساکن
شوند بجسمها و جهاد در بهشت و این مذهب فقهاء امامیه است
کافرو مذهب اهل حدیث از ایشان و متکلمین یاد در این باب
سخنی یاد ندارم و از بنی نوبخت در این باب خلافی نقل شده
و فرق امامیه رض منکر این مطلب شده اند بعضی و شیخ کراجکی نیز
تصریح بآنچه مفید کفته نموده و شیخ مفید در مسائل عکبریه
نیز کوید لیس الائمة عند نا فی القبور حالین و لا فی الثری
ساکنین و انما جائت العبارة بالسعی الی مشاهدهم والمناجاة
لهم عند قبورهم امتحانا و تعبدا کالحج الی البیت الحرام فکذلک
یجعل مشاهد الائمة مزورة و قبورهم مقصودة و ان لم تکن
ذواتهم لها مجاورة و لا اجسادهم فیها حالة و شیخ کراجکی
در کنز الفوائد کوید و قد ورد الخبر عن النبی ص انه قال انا
اکرم علی الله ان یدعنی فی الارض اکثر من ثلاث و هکذا
عند نا حکم الائمة ع و لیس یاد ننا المشاهد علی انهم بها
لکن اشرف المواضع فکانت غیبة الاجسام فیها و لعبادة ندبنا
الیها و صاحب کتاب وافی فیض کاشانی افاض الله علیه رحمته
ابدان مرفوعه باسمان را حمل بر بدن مثالی نموده و اجساد باقیه
در قبور را حمل بر جسد عنصری و این وجه را جامع میانه

اخبار و رافع تنافی انکاشنه و غواص بحار الانوار احتمالات اخبار
ذکر نموده و بحرانی اظهار کرده قال بعد ذکر التنافی بین الاخبار
منهم من حمل اخبار الرفع علی انهم یرفعون بعد ثلثة ایام ثم
یرجعون الی قبورهم ومنهم من حملها علی انها صدرت لنوع
من المصلحة والتوریة لقطع اطماع الخوارج والنواصب الذین
کانوا یریدون نبش قبورهم وقد عزموا علی ذلک مرارا ولم
یتیسر لهم ویمکن حمل اخبار نقل العظام علی ان المراد نقل
الصندوق المتشرف بعظامهم ع وجسدهم فی ثلثة ایام
انتهی و اینکونه احتمالات بسیار عجیب است و از این غریبتر
کلام محدث بحرانی است در کتاب درة النجفیه بعد از رد کلام
محدث کاشانی وعلامه مجلسی قول بانکار بلیغ از بدن شان را و انکه
اختیار نموده که در مشاهد شریفه عین و اثری از ابدان
شریفه ائمه نیست و باسمان بالا رفته و گفته این معنی منافات
با بقاء عظام ادم و یوسف ندارد زیرا که ابدان انبیا و اولیا
اگر در مواضع اصلیه که تربت ایشان از انجا ماخوذ است
دفن شود باسمان بالا رود و هرگاه سپرده شود در غیر
ان موضع باید و دفن باقی ماند باسمان نرود و سقوط
این کلام محتاج ببیان نیست و ماخذی ندارد و شیخ احسائی
در کتاب جوامع الکلم بعینه از فیض علیه الرحمه نموده و ملتزم

شده بر رفع بدنهای مثالیه باسمان و بقاء عنصریه در قبور و عدم
تفرق اعضاء لیکن گفته اگر قبور شریفه نبش شود غیر معصوم
مشاهده چیزی نخواهد و این کلامی مغز است و لیکن درین مقام
کلام نیکوئی گفته که احادیث رفع ابدان ظواهر است و
احادیث نقل عظام ادم و یوسف خصوص پس باید ظاهر
مطابق با نص نمود و تصرف در احادیث رفع نمود مؤلف
گوید رفع اشکال و بیان حقیقت حال محتاج بطول مقال است
و نفوس اهل عصر را از سخن طولانی ملال است و لیکن
مقدمانی باجمال اشاره کنیم که در بسیاری از مواضع در
فهم احادیث نافع و مفید باشد پس گوئیم اهل ظاهر
که غافل از روحانیات هستند بلکه زیاده از علم عربیه
و فهم لغت بهره مند نباشند هر لفظی را که در کتاب و سنت
ملاحظه نمایند حمل بر عالم محسوس جسمانی نمایند و باین سبب
بسیاری از احادیث بنظر ایشان مجمل و مشکل نماید و محروم
از مقاصد و اسرار اولیای وحی شوند مثلا در احادیث
رفع ابدان الفاظی وارد است مثل بدن و جثه و قبر و رفع و
ارض و سما و ایام هرگاه شخص ملتزم بمعانی لغویه باشد چاره
جز انچه علمای اعلام که نقل کلامشان شد ندارد و هرگاه
عالم بخبیری یا ماهر خبیری احتمالی که خلاف معانی محسوسه

بالغات مانوسهٔ اهل ظاهر باشد ذکر کند و او شبث بعرف
و تصوف بارد بحکم و تفلسف هند و مجمله از فواعد موروثه
از قدمای عامه ابطال حقایق و اهمال دقایق نمایند و گویند
این مجاز بلا قرینه و خلاف اصالة الحقیقة است و بدعوای
تباد ر معانی محسوسه خود را محروم از فوائد معقوله نمایند
و گویند ایراد ما له ظاهر و اراده خلاف ظاهر یا تاخیر بیان
از وقت خطاب جایز نیست غافل از اینکه التزام باین قواعد
موجب حرمان از بسیاری از لطایف کتاب و سنت شود بلکه
صاحب این مسلک بایستی بسیاری از محکمات را داخل در
متشابهات نماید یا قلم تاویل بر اکثر آیات و احادیث بکشد
و گوید این کلمات مجملات است لیکن هر گاه کسی آگاه شد که
الفاظ غالبا معانی کلیه دارند و استعمال در موارد خاصه از
بابت فردیت آن خاص است نه از باب خصوصیت و از قبیل
اطلاق کلی بر فرد است میداند که بسیاری از استعمالات نه
مجاز است نه محتاج بتاویل مثلا لفظ ارض و سماء را تصور
کند که وضع برای پائین و بالا شده و جسم عنصری زمین
و جرم اثیری فلک یکی از مصادیق است و جهت سفل و
علو هم یکی از مصادیق است در قرآن مجید و احادیث در
هر دو معنی بنسق واحد استعمال شده وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ

ماءً طهوراً بدیهی است که باران از فلک نیاید و فی السماء رزقکم وما توعدون واضح است که مقصود آسمان نیست و زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب پوشیده نیست که ستارگان در آسمان اول نباشند خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن مراد افلاک سبعه و طبقات کره خاکی است با آنکه در احادیث وارد است که دوزخ در زمین و بهشت در آسمان است با آنکه هر دو در نشاۀ اخرویه است و خارج از عالم دنیا و بر مطلع متتبع موارد مشتبه نیست و همچنین جثه و بدن گاهی بر برزخی و مثالی اطلاق شود مثل رأیت فلاناً فی النوم یا حدیث ابدان برزخیه لو رأیته لقلت فلان بن فلان و این ابدان بوجهی عین ابدان عنصریه و دارای عظم و لحم است چون جامع وحدت مراتب بدن نفس ناطقه است و در همه حال وحدت شخصیه دارد همان طور که مشاهده میشود که انسانی از زمان طفولیت تا آخر پیری شخص واحد است همین نحو با بدن برزخی بلکه متشخص است پس مفاد مجموع اخبار سبا بقنا دوام است یکی آنکه ابدان عنصریه انبیاء و اولیاء را خاک تصرف نکند و تغییر نداد و این معنی از خصایص ایشان است که بواسطه قوت و شدت نورانیت نفوس مقدسه ابدان را محافظت نماید و فیض توجه بسبب موت منقطع نشود و این بطور توجه

مجرد روحانی است بر مادی جسمانی که ظل عنایت خود را باز نداشته
بخلاف غیر انبیاء که لامحاله بعد از موت ترکیب وبانحلال تمام بدن
وضعف نفس مانع از توجه خواهد بود پس صحیح شد که جسد
های مقدسه را زمین تصرف نکند ومتلاشی نشود ودر
مشاهد مشرفه موجود وباقی است وتاکیدات بلیغه در اتیان
مشاهد مشرفه بسی گواه صدق است بر بقاء ابدان در قبور
وهمچنین اخبار آداب زیارت ودعاهای در بالای سر وجائز
نبودن تقدم بر قبر در حال نماز وتعلیل باینکه تقدم بر امام
جائز نیست واستحباب استقبال وجه امام در حال زیارت
واما انکار شیخ مفید واتباع از بودن ابدان مقدسه در
قبور احتمالی است بغایت بعید ومبنی است بر فهم واجتهاد
غیر سدید از اخبار وارده در این باب وانکار تجرد نفس وبدن
مثالی وحصر نشاه وجود وزندگانی در عالم جسمانی فانی
وانچه احتمال داده که اوامر زیارات مشاهد مشرفه بمحض تعبد
وتبرک باشد وقیاس بزیارت کعبه نمود خالی از وجه و
ماخذ است وبسیاری از آثار معتبره دلالت دارد بر بقاء
اجساد ائمه در مقابر مانند واقعه ابراهیم دیزج که مامور
نبش قبر شریف وزراعت ارض حائر شد وجسد مقدس
را بر بوریائی جدید یافت وشکایت موسی بن جعفر در عالم

رؤیا از دفن یکی از نواصب در نزدیک مضجع شریف او و از این وقایع بسیار است و مخفی نباشد که بقاء بدن عنصری در قبر از خصایص انبیاء و اولیاء است و شاید بعض صلحای مسلمین نیز بهره داشته چنانچه جماعت کثیره از سکنه شهر طهران در نزدیک این زمان جسد شیخ صدوق را مشاهده نموده بودند که اصلا تغییر صورت نکرده امر دوم آنکه ابدان مقدسه انبیا و ائمه بعالم بالا رود و در عالم ارضی اندکی بیشتر درنگ نکند یا سه روز یا زیاده و دلیل واضح بر اینکه مراد مطلق عالم علوی است اختلاف تعبیر اخبار است که در حدیث کامل الزیاره در طرف ثانی است عرش ذکر شده در حدیث امالی نزد پروردگار تعبیر شده در اخبار دیگر رفع باسمان دارد و در اخبار دیگری درنگ نکردن در زمین فرموده اند و حق این مقام بسط کلام است لکن باشاره اجمالیه قناعت کنیم که عوالم سه عالم است عالم عقلی و عالم نفسی و عالم حسی و نفوس بشریه که بفیض وجود فائز شوند بعوالم ثلثه عبور کنند و بهمان ترتیب صعود و رجوع نمایند و بسا باشد که در اکتسابات عملیه بجهت حیوانیه بر نفس غلبه کند که قابل صعود و رفع بعالم علوی نباشد و مخلد و باقی در عالم سفل و جهنم بماند و برخی از نفوس بسبب الایش باعمال و اخلاق درنگ ایشان

در عالم سفلی طولانی شود و باسمان عالم عقلی دیر فایز شود بجهت
اختلاف مراتب بودکی چنانچه وارد شده اخوف ما اخاف
علیکم البرزخ فان منکم من لا تناله شفاعتنا الا بعد ثلثمائة
الف سنة و نفوس مقدسه انبیا و اولیا بسبب قوت و شدت
نورانیت در اندک زمانی در عالم برزخ و قبر نمی‌مانند و بعد
از سه روز از عالم سفلی که عبارت از ارض باشد باسمان
عالم عقل و عند الله و فی العرش بالا روند و این مطلب شریف
در این احادیث افاده شده و این است مراد بعدم مکث جثه
نبی و وصی در زمین و بالا رفتن باسمان و هویدا شدن که این
شرافت مختص بمقام نبوت و ولایت است و این صعود و رفع
و اما منافاتی نیست با توجه بعالم برزخ و ابدان ملکوتیه بلکه
بعالم سفلی و ابدان عنصریه زیرا که هر عالی محیط و متوجه
بسافل خواهد بود پس صحیح است که با ارتفاع بعالم بالا
بصور مثالیه و ابدان ملکوتیه در نزد محتضرین و در
مقام اظهار معجزه ظاهر شوند و حاضر باشند زیرا که
عالی فاقد سافل نیست و آنچه ذکر شد در نهایت لطف و متانت
و ختم کنیم شرح این حدیث را بنقل کلام بعض علمای روحانیین
تا رافع حجاب و کاشف نقاب شود سرچشمه فیض سبحانی
محدث خبیر و محقق نحریر ملا محسن کاشانی علیه شآبیب

الرحمة من مزينا الكوم مادامت الاوائل تتبع بالثواني در كتاب وافي كفته بعد از نقل وابن زياد بن ابي الحلال ونعم ما قال العلامة المراد باللحم والعظم المرفوعين المثالية منهما دون العنصريين و ذلك لعدم تعلقهم بهذه الاجساد العنصرية فكانهم و هم بعد في جلابيب من ابدانهم قد نضوها وتجردوا عنها فضلا عما بعد وفاتهم والدليل على ذلك من الحديث قولهم ع ان الله خلق ارواح شيعتنا مما خلق منه ابداننا فابدانهم ليست الا تلك الابدان اللطيفة المثالية واما العنصرية فكانها ابدان الابدان ويدل على ذلك حديث حمل موسى ع عظام يوسف فلولا ان الاجساد العنصرية منهم تبقى في الارض لما كان لاستخراج العظام بعد سنين معنى و انما يبلغونهم من بعيد السلام لانهم في الارض وهم ع في السماء وانما يسمعونهم من قريب لقربهم من آثارهم وحضور اسماعهم عند المسلمين عليهم انتهى وعلى البدن المثالي ايضا حمل اخبار لحوق بدن كل وصي بنبيه وقال تلميذه السعيد في شرح التوحيد مفصلا لبعض ما اجمله شيخه الفريد اعلم ان الله اذا قبض الارواح من هذه الاجساد العنصرية الطبيعية اودعها في صور جسدية اي حصص حقيقية من المادة الجسمية التي لا تختلف نفس وا ... نفسا منها من دون شائبة كيفيات

عنصرية او تخطيطات مزاجية وهو ملكوت هذا البدن الى
ان قال وبالجملة العوالم الكلية ثلثة ليس غير احدها العالم
العقلي ثم العالم النفسي ثم العالم الحسي وللنفس وجه الى العالم
العقلي الذي هو اصله ومنشائه والى العالم النفسي الذي
هو مقامه ومرتبته والى العالم الحسي الذي هو سجنه و
محبسه فاذا فارقت هذه النشاة العنصرية باضطرار من الموت
الطبيعي رجعت الى عالمها النفسي في مادتها الجسمية النورية
التي اثارها باعمالها الزكية ان كانت من السعداء وفي ظلمانيتها
ان كانت من الاشقياء على التفاصيل التي نطق بها الشرع
الاقدس في خصوصيات الاعمال ونعم ما قال العطارد

زحشرت نکته روشن بگویم تو پیشنو تا منت نیکو بگویم
همین جسمت بود اما منور ولی با طاعتی جسمی مکدر

وان كسبت في النشاة الدنيا وبيتها بنجاو زبرعن المرتبة النفسية
بسرعة كالانبياء والاولياء وقفت في ارض الجسمانية التي هي القبر
الحقيقي ثلثة ايام او اكثر على تفاوت مراتب النبوة والولاية
ثم تصعد الى سماء العالم النوري في المقام الاعلى العقلي
كما ورد في الخبر ان الائمة عليهم السلام اذا ماتوا يبقون في القبر
ثلثة ايام ثم يصعدون الى السماء ثم اعلم انه لا ينافي ذلك
كونهم في هذا الضريح المبارك وذلك لما عرفت من معنى الصعود

الى السماء وانها البيت تلك التي فوق رؤوسنا انتهى بعبارته
شايسته باشد بنظر انصاف در كلام اين دو محدث جليل
تاملى شود كه چه بسا از مشكلات اخبار اماميه قبل از تاليف
كتب ايشان در پرده خفا باقى بود و رب حامل فقه الى من هو افقه منه

الحديث الخامس

وبالسند المتصل الى الشيخ الاجل ثقة الاسلام الكليني
عن الحسين بن احمد قال حدثني ابو كريب وابو سعيد الاشج
قالا حدثنا عبد الله بن ادريس عن ابيه ادريس بن عبد الله
الاودي قال لما قتل الحسين ع اراد القوم ان يوطئوه الخيل
فقالت فضة لزينب يا سيدتي ان سفينة كسر به في البحر فخرج
به الى جزيرة فاذا هو باسد فقال يا ابا الحارث انا مولى
رسول الله فهمهم بين يديه حتى وقفه على الطريق والاسد
رابض في ناحية فدعيني امضي اليه فاعلمه ما هم صانعون
غدا قال فمضت اليه فقالت يا ابا الحارث فرفع راسه ثم
قالت اتدري ما يريدون ان يعملون غدا بابي عبد الله ع يريدون
ان يوطئوا الخيل ظهره قال فمشى حتى وضع يديه على جسد
الحسين فاقبلت الخيل فلما نظروا اليه قال لهم عمر بن
سعد لعنه الله لكم فتنة لا تثيروها انصرفوا فانصرفوا
ترجمه عبد الله پسر ادريس گفته هنگاميكه كشته شد حسين

خواستند گروه مردم پامال کنند او را اسبها پس گفت
فضه مر زینب را که ای خاتون من سفینه آزاد کرده پیغمبر خدا
شکسته شد کشتی او و بیرون رفت بسوی بیشه پس ناگاه
برخورد بشیری پس بوی گفت ای شیر من آزاد کرده پیغمبر خدایم
پس آواز کرد شیر برابر او و براه شد تا واداشت او را براه و
این بیابان شیری در کنار نیست بگذار بروم بسوی او و آگاهش
کنم بآنچه این گروه کردار میخواهند فردا و رفت فضه بسوی شیر
و گفت ای شیر و شیر سر خود را برداشت پس گفت میدانی چه
میخواهند بکنند فردا با این حسین خواهند لگدکوب اسب نمایند
پشت او را پس براه در آمد شیر تا آنکه آمد و نهاد دو دست
خود را بر پیکر حسین پس دو گروه سواران و چون نگریستند
بسوی شیر گفت عمر سعد هنگامه ایست آن را کنده نکنید برگردید پس
برگشتند بیانات کتاب کافی ثقة الاسلام از اوثق کتب شیعه است
بلکه در مذهب شیعه بعد از قرآن مجید اصح کتب است مع
ذلک بسیاری از احادیث آن کتاب در حد اخبار آحاد است و
چنین نیست که هرچه در آن کتاب باشد حجت قاطعه باشد خصوصاً
مثل این حدیث که نقل از امام ع نشده و مانند نقل اهل تاریخ
است و اما حال رواة این خبر پس حسین بن احمد توثیق در رجال
نشده اگرچه روایت شیخ کلینی از او دلیل وثاقت و اعتبار

و ابو کریب ازدی ممدوح است و ابو سعید مجهول است و عبد الله بن
ادریس و پدرش مجهول الحال است پس این خبر بحسب سند
اعتباری ندارد و الفاظ متن هم خالی از جزازت نیست مثل
الاسد الابیض و نیز لفظ غدا با آنکه این واقعه در روز عاشورا
واقع شده علاوه بر آنکه ادریس حاکی واقعه از معاصرین
حضرت صادق ع است لا محاله این واقعه را بوسائطی روایت
کرده که مجهول الحال هستند و بقواعد علمیه این خبر مرسل است
و اعتباری ندارد و نیز بسیار بعید است که سی هزار مرد جنگی
دفع شیری را نتوانند نمود و از مقصد خود بواسطه یک شیر
دست بکشند با آنکه واقعه اسب تاختن از وقایعی است که
توان گفت قطعی الوقوع است و اکثر ارباب مغازی و مقاتل
نوشته اند بلکه اسماء آن ده نفر که مباشرت این عمل کردند
ضبط نموده اند بلکه اهل علم نسب متعرض شده اند که هر ده
تن حرامزاده بوده اند و نقل از ابو عمرو زاهد نیز کرده اند
و کمتر کتابی است که واقعه کربلا را ضبط کرده باشد و
این واقعه را ذکر نکرده باشد مانند مروج الذهب مسعودی
که از موثق کتب تاریخ است و مقاتل ابی الفرج اصفهانی و ارشاد
شیخ مفید و مناقب ابن شهر آشوب و تذکره سبط بن جوزی
و غیرها و کتب متأخرین عامه و شیخ فقیه ابن عماد در رساله

اخذ الثار از تاریخ طبری نقل کرده که مختار بن ابی عبیده در صدد
انتقام برآمد اول امری که از او صادر شد در باب مباشرین این
عمل بود و هر ده نفر را دستگیر کرد و فرمود تا بر پشت
خوابانیدند و میخ های آهن در دست و پای آنها را پایمال
اسبان کردند و ابن جوزی عبارتی چنان گذارده که گوید
واوطئوا الخیل ظهره وصدره ووجدوا فی ظهره آثاراً سوداً
فسئلوا عنها فقیل کان یحمل الطعام علی ظهره فی اللیل الی
مساکین اهل المدینة و نیز در اشعار منسوبه بابن جماعه
است نحن رضضنا الصدر بعد الظهر و عجب است که
علامه مجلسی ره با احاطه تامه انکار این واقعه را نموده نظر
بر روایت کافی اگرچه غیرت تشیع مقتضی است که انکار این
واقعه شود و ابن شهرآشوب در مناقب از امالی مفید نیشابوری
نقل نماید که زنی بود نوحه گر و نامش ذره بود در خواب دید
فاطمه زهرا علیها السلام اشعاری باو یاد داد که در مرثیه حسین
نوحه گری نماید و آن اشعار این بود ایها العینان فیضا
واستهلا لا تغیضا وابکیا بالطف میتا ترک الصدر
رضیضا لم امرضه قتیلا لا ولا کان مریضا و شیخ
ابو الفتح کراجکی در کتاب تعجب گوید که یکی از آن اسبها که
پامال کرد جسد مقدس را در مصر مردم رفتند آنجا از شدت

هر یک کوبیده و تن

عداوت نعلهای آن اسب را خریدند و بجهت افتخار و تقرب بنی
امیه بر در خانهای خود کوبیدند و گویند این شعار هنوز
که سنه چهارصد و کسری است این شعار در در خانهای مصر
محفوظ است که اشکال نعلیه بر در خانها می کوبند و مؤلف
اربعین الحسینیه در قصیده تائیه گوید الا یا قاصدا جدث الحسین

اطل وقف المطیة بالبیات   تزود منه کحلا للعیون
واجل به غشاء الباصرات   عظام السبط فی تلک البراری
لقد سحقت بجبل عادیات   وفی قیعان طف عطر مسک
یفوح من الدماء الیابسات

و این واقعه اختصاصی بسید
الشهداء داشته و سایر شهداء را نصیبی نبوده اگرچه
شیخ طریحی در کتاب منتخب گفته که فاطمه صغری روایت کرده
که اسب بر بدن پدرم و اصحابش تاختند لیکن روایات
مختصه بان کتاب اعتباری ندارد و آنچه در السنه و افواه مرثیه خوانان
است که بدن قاسم بن الحسن پایمال شد خالی از مأخذ است
ولی حدس میتوان زد که عبدالله بن الحسن در این مصیبت
با عم اکرم خود شریک باشد زیرا که بعد از شهادت جسد
آن پسر را کسی حمل از جای خود ننمود و در جنب جسد
مقدس باقی ماند والله تعالی اعلم و نعم ما قال

پیش من این تن ندارد قیمتی   بی تن خویشم فتی ابن الفتی

وقيل ايضا ولا نبالي اذا ارواحنا تمت ماذا فعلتم باجسادنا

الحديث السادس

ما رواه في الكامل بسنده عن الباقر قال لما هم الحسين
بالشخوص من المدينة اقبلت نساء بني عبد المطلب فاجتمعن
للنياحة حتى مشى فيهن الحسين فقال انشدكن الله ان تبدين
هذا الامر معصية لله ولرسوله قالت له نساء بني عبد
المطلب فلمن نستبقي النياحة والبكاء فهو عندنا كيوم مات
رسول الله وعلي وفاطمة ورقية وزينب وام كلثوم فننشدك
الله جعلنا الله فداك من الموت فيا حبيب الابرار من
اهل القبور واقبلت بعض عماته تبكي وتقول اشهد يا حسين
لقد سمعت الجن ناحت بنوحك وهم يقولون وان قتيل
الطف من ال هاشم اذل رقابا من قريش فذلت
حبيب رسول الله لم يك فاحشا ابانت مصيبتك الانوف
وجلت وقلن ايضا ابكوا حسينا سيدا ولقتله شاب
الشعر ولقتله زلزلتم ولقتله انكسف القمر واحمرت افاق
السماء من العشية والسحر وتغيرت شمس البلاد واظلم
الكور ذاك ابن فاطمة المصاب به الخلائق والبشر
اورثنا ذلا به جدع الانوف مع الغرور ترجمه هنگاميكه
اهنگ بيرون شدن از مدينه را نمود حسين و كرد

زنان پسران عبد المطلب و فواطم شدند برای سوگواری
تا آنکه روان شد در میانهٔ ایشان حسین و گفت سوگند
دهم شما را بخدا که آشکار کنید این کار را از روی نافرمانی
خدا و پیغمبر او نکنند پس برای که بگذاریم سوگواری و گریه را
این روز نزد ما نباشد روز مردن پیغمبر و علی و دختران پیغمبر
است و فاطمه سوگند دهم تو را بخدا سر جدائی گرداند ما را
خدا برای تو از مردن ای پسر و سنت نیکوکاران از کسان گورستان
و روکرد برخی از خواهران پدرش و گفت گواهی دهم ای حسین
که شنیدم پریان سوگواری میکردند بسوگواری تو و گفتند
بیانات این حدیث معلوم میشود که زنهای بنی هاشم
شهادت حسین را در مسافرت عراق میدانستند و از اسرار
اهل بیت بود و باین سبب ایشان را ممانعت فرمود که این سر
فاش نشود و حضرت رضا هنگام مسافرت بخراسان
عیال خود را امر بگریستن فرمود و دویست درهم میانهٔ آنها
تقسیم نمود و حضرت باقر العلوم نیز امر فرمود که در منی و موسم
حج تا ده سال برای او سوگواری نمایند و بعض املاک خود
برای مصارف ایشان معین کرد و در دعائم الاسلام مروی
از حضرت صادق ع است که بعد از مراجعت هاشمیات
سه سال زنان بنی هاشم نوحه گری کردند برای سید الشهداء

بلکه تا یکسال شب و روز آرام نگرفتند و کسانیکه از صحابه
پیغمبر بودند در مدینه در اطراف خانهای ایشان می آمدند
سر و روی بستند و استماع نوحه گری آنها مینمودند و از این
احادیث استفاده شود رجحان نوحه گری و جواز استماع صوت
اجنبیه و استماع زنها اصوات اجانب را چنانکه معمول بلاد شیعه
و در این مقام نقل کنیم مراثی سید مظلومین را که در محضر
مبارک ائمه طاهرین خوانده شده که دارای شرافت است
و دلالت تقریر و رضای معصوم بر مطلب می نماید چنانکه
در ثواب الاعمال صدوق است که ابو هرون مکفوف شرفیاب
محضر امام صادق شد امر شد که مرثیه بخوان برای جدم
حسین شعری خواند فرمود بوضع رقت و نوحه گری مرثیه
بخوان اشعاری از سید حمیری خواند امرر علی جدث
الحسین وقل لاعظمه الزکیة یا اعظما لازلت من وکفاء ساکبة
رویة واذا مررت بقبره فاطل به وقف المطیة وابک
المطهر للمطهر والمطهرة النقیة کبکاء معولة اتت یوما لواحدها
المنیة پس گریستند امام صادق و امر کرد اشعار دیگر بخوان
چون خواند صدای گریه از پرده که در پس پرده بلند شد و
عبدالله بن غالب نیز در خانه حضرت صادق این شعر مرثیه
خواند لبلیة تسقو حسینا بمسقاة الثری غیر التراب

فریاد دختری بلند شد از پس پرده یا ابتاه و قصیده
دعبل از قصاید معروفه که در خراسان خدمت حضرت ثامن
الائمه شرفیاب شد از اشعار متبرکه و حفظ آن قصیده برای
توفیق و سعادات از مجربات اهل علم است مجموع عدد ابیاتش
یکصد و بیست و یک است در مطلع اشعاری در تغزل دارد
که در روضة الواعظین مسطور است که دعبل شرم
نمود که اشعار تغزل را خدمت حضرت رضا بخواند و عزم
کرده بود که این قصیده برای اول کسیکه بخواند حضرت باشد
ولی در بعض کتب عامه مرویست که چون دعبل بشهر
نیشابور رسید شب تنها نشسته بود شخصی از جنیان
بر او داخل شد و مطالبه همین قصیده را نمود و برای او
خواند چندان گریست که بیهوش شد و در بعض کتب
نقل شده که زمان ورود دعبل بخراسان ایام عاشورا بود
و حضرت تهیه مجلسی فرمود و بدست مبارک پرده کشید
زنان حرم آمدند پس پرده برای استماع مرثیه حاضر شدند
و چون اشعار اوایل قصیده تغزل و مثالب خلفاء غاصبین است
و شنایع اعمال بنی امیه و اتباع ایشان در غالب کتب اهل ادب و
تاریخ ذکر نشده و معروف شده اول قصیده بمدارس آیات
خلت من تلاوة و بعده کربوت آل هاشم و قبور علویین

شده و از اکابر شعراء اهل بیت که توفیق نظم مراثی یافته و
در محضر مبارک حضرت صادق و حضرت باقر اشعار
مراثی خوانده کمیت بن زید است که صاحب قصیده معروفه
طربت و ما شوقا الی البیض اطرب ولا لعبا منی و ذو الشیب
یلعب که در مدح اهل بیت است و در مروج الذهب مذکور
است که قصیده میمیه معروفه من لقلب متیم مستهام
را نظم نموده شرفیاب خدمت باقر العلوم شد و خواند تا رسید
باین شعر و قتیل بالطف غودر منهم بین غوغاء امة و
طغام گریست آنحضرت و فرمود اگر مال داشتی بتو عطا
میکردیم و در کتاب معاهد التنصیص از محمد بن سهل
صاحب کمیت بن زید روایت کرده که گفت داخل شدیم
با کمیت بر امام صادق در ایام تشریق و عرضه داشت آیا بخوانم
برای شما اشعاری که نظم کرده ام جواب فرمود این ایام ایام
عظامی با شرافتی است گفت آن اشعار در حق شما اهل بیت
گفته ام فرمود بخوان و فرستاد آنحضرت کسی را برای حاضر
کردن کسان خودش پس خواند اشعار خود را و گریه بسیاری
شد تا آنکه این بیت را خواند یصیب به الرامون عن قوس غیرهم
فیا آخرا اسدی له الغی اوله گوید تیرهائیکه در کربلا به
حسین بن علی زدند از کمان گذشتگان انداختند و پیشینیان

اماده کردند غنیمت را برای طعمه اخر بن یعنی کمانهای تیر اندا
کربلا در روز سقیفه بنی ساعده رسته شد اگر انها خلافت را
غصب نکرده بودند حسین بن علی کشته نمیشد چون این
شعر را خواند امام صادق دستها بدعا بر داشت و گفت
اَللّهُمَّ اغفِر لِکُمَیت ما قدّم واخّر وما استر وما اعلن واعطه
حتّی یرضی و در مناقب ابن شهر اشوب روایت شده که
روزی در روزی منصور دوانقی مقرر داشت که حضرت
موسی بن جعفر ع جلوس فرمایند و مردم بخدمت انحضرت
رفتند و هدایای بسیار بردند در اواخر مجلس مردی
داخل شد و عرضه داشت هدیه من اشعاری است که
جدّم در مرثیه جدّ شما حسین بن علی گفته و خواند برای حضرت

عَجَباً لِمَصقولٍ عَلاکَ فِرِندُهُ ... یَومَ الهِیاجِ وَقَد عَلاکَ غُبارُ
وَلِأَسهُمٍ نَفَذَتکَ دونَ حَرائِرٍ ... یَدعونَ جَدَّکَ وَالدُّموعُ غِزارُ
هَلّا تَضَعضَعَتِ السِّهامُ وَعاقَها ... عَن جِسمِکَ الإِجلالُ وَالإِکبارُ

پس انحضرت تمامی هدایا و وجوه مجتمعه را باو بخشید و در
کتاب کشی مرویست که جعفر بن عفان داخل شد بر امام
صادق با جمعی از اهل کوفه حضرت او را پهلوی خود نشاند
و فرمود شنیده ام که تو نیکو شعری گوئی در مرثیه جدّم
حسین و خواند اشعاری که گفته بود انحضرت گریست

وحاضرین نیز گریستند تا اشک همه بر صورتها جاری شد
آنگاه فرمود بخدا سوگند که ملائکه مقربین حاضر شدند
وبیش از ما گریستند وخدا واجب کرد برای تو بهشت را
وامرزید گناهان ترا وچون مراثی ابن شاعر مجید مرضی
امام الفقها شده ابیات او را ذکر کنیم

لیبک علی الاسلام من کان باکیا — فقد ضیعت احکامه واستحلت
غداة حسین بالرماح دریة — وقد نهلت منه السیوف وعلت
وغودر فی الصحراء لحما مبددا — علیه عتاق الطیر باتت وظلت
وما نصرته امة السوء اذ دعی — لقد طاشت الاحلام منها وضلت
الا بل محوا انوارهم باکفهم — فلا سلمت تلک الاکف وشلت

الی آخر ما فی البحار وشعر اول وان قتیل الطف من آل هاشم
که در خبر کامل الزیارة نسبت بجن داده شده در کتب معتبره
مثل مروج الذهب وکتب دیگر نسبت بسلیمان بن قته هاشمی
داده وهمچنین در تذکره سبط شاید باصطلاح شعراء آن
سلیمان تضمین کرده باشد وشعر معروف بوده وچون
خواند سلیمان این شعر را برای عبد الله بن حسن بن حسن
باو گفت چرا نگفتی اذل رقاب المسلمین فذلت ودر جمله
از کتب وارد شده که سلیمان بن قبه بعد از سه روز از
شهادت بکربلا عبور کرد ونگاهش بر کشتهای آنجا افتاد

و در حال سواری ابن اشعار خواند مرثیه علی ابیات آل محمّد
فلم ارها امثالها یوم حلّت الا ان الشمس اضحت مریضة
لفقد حسین و البلاد اقشعرت الی ان قال و ان قتیل الطف
الخ و بعید نباشد که این شعر مشهور بوده چنانچه نقل
شده که ابو الرمح نیز داخل شد بر فاطمه بنت الحسین و با
قافیه مراثی خواند و ختم نمود بهمین شعر فاطمه اعتراض نمود
عبد الله بن حسن را شنود و شاید این شعر اوّل مرثیه باشد
که گفته شده و در امالی شیخ طوسی گوید اوّل شعری که در
مرثیه سید الشهداء گفته شده اشعار عقبة بن عمرو سهمی است
که گوید مررت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیه من
دموعی غزیرها الخ و در آنچه که نقل از مقاتل اهل مغازی
است گفته که مردی از اهل مدینه گفت بعد از حرکت
حضرت سید الشهداء خارج شدم که خود را باو برسانم چون
بربذه رسیدم مردی را دیدم نشسته و بمن گفت بیاری
حسین میروی گفتم بلی گفت من هم بیاری او میروم لیکن
کسی را فرستاده ام خبر بیاورد و الساعه خواهد آمد و
ساعتی نگذشت که آنکس آمد در حالیکه میگریست و این اشعار میخواند
والله ما جئتکم حتی بصرت به ٭ فی الارض منعفر الخدین منحورا
و حوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نورا

الحديث السابع

معلوم شد همین از بریان بود ... و بالسند المتصل الی شیخ الطائفة فی اماليه بسنده عن مغویة بن وهب قال کنت جالسا عند جعفر بن محمد ع اذ جاء شیخ قد انحنی من الکبر فقال السلام علیک و رحمة الله و برکاته فقال ابو عبد الله و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا شیخ ادن منی فدنی منه فقبل یده فبکی فقال له ابو عبد الله و ما یبکیک یا شیخ فقال له یا ابن رسول الله انا مقیم علی رجاء منکر منذ نحو من مائة سنة اقول هذه السنة و هذا الشهر و هذا الیوم و لا اراه فیکم فتلومنی ان ابکی قال فبکی ابو عبد الله ثم قال یا شیخ ان اخرت منیتک کنت معنا و ان عجلت کنت یوم القیمة مع ثقل رسول الله فقال الشیخ ما ابالی ما فاتنی بعد هذا یا ابن رسول الله فقال له ابو عبد الله یا شیخ ان رسول الله قال انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله المنزل و عترتی اهل بیتی تجیئ و انت معنا یوم القیمة ثم قال یا شیخ ما احسبک من اهل الکوفة قال لا قال فمن این انت قال من سوادها جعلت فداک قال این انت من قبر جدی المظلوم الحسین قال انی لقریب منه قال کیف اتیانک له قال انی اتیه و اکثر قال یا شیخ ذاک دم یطلب الله ما اصیب ولد فاطمة و لا یصابون بمثل الحسین ع و لقد

قتل فی سبعة عشر من اهل بیته نصحوا لله و صبروا فی جنب الله فجزاهم احسن جزاء الصابرین انه اذا کان یوم القیمة اقبل رسول الله و معه الحسین و یده علی راسه یقطر دما فیقول یا رب سل امتی فیم قتلوا ابنی و قال ع کل الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین

ترجمه

معویه پسر وهب گفت نشسته بودم نزد امام صادق که مردی امد که پشت او از پیری خمیده بود و درود گفت و پاسخ شنید پس باو گفت ای پیرمرد نزد من بیا پس نزدیک امد و بوسید دستان بزرگوار را و گریست او از او پرسش نمود برای چه گریستی گفت من نزدیک صد سال است بامید گشایش روزگار شما نشسته ام و گویم این سال شود این ماه شود این روز شود نمی بینم گشایشی پس سرزنش کنی مرا بر گریستن چون چنین گفت آن بزرگوار هم گریست و بوی گفت اگر پس افتاد مردن تو با ما خواهی بود و اگر شتاب کرد خواهی بود روز رستخیز با دستهٔ پیغمبر پس گفت باو ابو عبد الله که پیغمبر خدا گفته که من دو چیز گران بها میانهٔ شما واگذاردم نامهٔ اسمانی خدا که فرو دامده و خویشان و نزدیکان خودم از خانوادهٔ خودم مگر هرگاه بازدو چنگ زنید گمراه نشوید پس بوی گفت گمان نکنم که تو از مردم کوفه باشی گفت نه گفتش پس از کجائی گفت

ان پیرمرد دیگر باک ندارم انچه از دستم برود مرا پس از بن ای پسر پیغمبر پس گفتم

از دهستانات اعشان کوفه هستم سرجائی بتو کردم پرسید
چه اندازه راه داری تا کربلا گفتم کوی پدرستم رسیده‌ام
حسین در آنجا است گفت بستان نزدیک بآنجا هستم گفت
چگونه است دیدن و آمدن تو در آنجا گفت بسیار میروم آنجا گفت
ای مرد پیر خونخواهی خواهد نمود خدا از خون حسین اند
تو سید زادگان فاطمه را و نخواهد رسید ایشان را مانند
حسین هر آینه کشته شد با هفده تن از خویشان خود که
نیک خواهی کردند برای مردم برای خدا و شکیبائی نمودند
و سزا داد خدا ایشان را بنیکوتر سزای شکیبا کنان بدرستیکه
هنگامیکه روز رستخیز بر پا شود و نماید پیغمبر خدا و با او
خواهد بود حسین و دست پیغمبر بر سر او است خون چکان
و گوید ای پروردگار پرسش نما پیروان مرا که برای چه
کشتند پسر مرا پس فرمود امام صادق ع هر بی‌تابی و گریستن
ناخوش است مگر بی‌تابی و گریستن برای حسین ع تبیانات بر اهل
بصیرت مخفی نیست که همه عقاید اسلامیه در اول ظهور
نبوت بطور اجمال بوده و تدریجا مبسوط و مبین شده
بلکه بعض مطالب از قبیل اسرار بوده که عامه تفاصیل آن
مطلع نبوده‌اند از جمله امر امامت و وصایت پیغمبر که همین اندازه
مرکوز در اذهان بوده که ولاة امر امیر المؤمنین و اولاد

امجاد او هستند یا آنکه ائمهٔ هدایت باید قریشی باشند یا اینکه
نجات تمسّک بقرآن و عترت است یا آنکه عدد ائمهٔ هادیه
دوازده تن است امّا شرح خصوصیات اسماء و اشخاص ایشان
داخل در اسرار مخفیه و علوم مکتومه بوده که خواص شیعه
می‌دانستند و بسا بود که در وفات بعض از ائمهٔ طاهرین
تحیّری پیدا می‌شد برای عامه از ضعفای شیعه یا بتجسّس
و قرائن و یا بشهادت مطّلع بر امام زمان می‌شدند ولیکن
در از منهٔ متأخّره که تمامی از احادیث مجتمع شد مطلب از
پرده بیرون آمد و بعض تحیّرات که برای جمله از معاصرین
ائمّه ع بود برای طبقات شیعه روی نداد خصوصاً بعد
از ارتفاع تقیّه و خوف که تمام کتب در هر ناحیه که بود ظاهر شد
و همچنین امر مهدی و قائم آل محمّد در میانهٔ اهل اسلام اجمالاً
معیّن بود که قائم موعود از اولاد امیرالمؤمنین و ذرّیهٔ
فاطمه ع است و مالک شرق و غرب عالم شود و زمین را
پر از عدل و داد نماید و رفع جور و ظلم نماید امّا خصوصیات
شخصیه و زمان را همه ندانستند و از اسرار اهل بیت بود و
در حقّ هر یک از ائمهٔ طاهرین یا علویین که خارج بسیف می‌شد
احتمال می‌دادند که قائم و مهدی باشد و مکرّر از بعد
از علی بن الحسین ع سؤال‌ها از ائمه می‌نمودند که شما قائم

هستند و جواب میدادند و تقریب امر میفرمودند از باب آنکه پیغمبر فرموده بود کل آت قریب یعنی هرچه خواهد آمد نزدیک است و هرگاه شیعیان سؤال از زمان فرج و استیلاء دولت حقه میکردند جواب میفرمودند بآنها توقعوا الفرج صباحاً و مساءً چنانچه در حدیثها است که یکی از اصحاب حضرت صادق ع شنیده بود که از علامات ظهور قائم ع طلوع شمس است از مغرب هر روزه بعد از طلوع فجر خواب نمیکرد و نظر میکرد که آفتاب از چه طرف طلوع میکند جناب صادق باو فرمود از هر محلی که فجر طالع شود آفتاب طلوع کند و هرگز در اذهان شیعه نبود که قیام قائم ع بقدر طول کشد و ابرام در سؤال از وقت ظهور قائم میکردند و بحسب حکمت عملی و تربیت نفوس ناقصه ضعیفه جوابهای اجمالی میدادند و هرگاه صراحة میفرمودند چند هزار سال طول دارد سبب قساوت قلوب بود بلکه غالبا از قول بامامت بر میگشتند و علی بن یقطین که از بزرگان شیعه است اشاره باین معنی در مناظره با پدر خود نموده که پدرش از اتباع بنی عباس بود بپسر خود گفت وعدهائیکه در خلافت اولاد عباس داده شده بود تخلف نکرد و رسید و اما زمان دولت اولاد امیر المؤمنین ع نرسید علی در جواب

پدر گفت هر دو کلام از یک مکان بود جز اینکه هنگام
کار شما رسید بر حسب مصالح تقدیر الهی و وعدهٔ ما
نزدیک نبود و شاید سر تاخیر آن باشد که دولت شما آخر
الدول و متصل بقیام قائم باشد پس باید طول کشد
تا آنچه در استعداد نفوس بنی آدم است از قوه بفعل رسد
و اینکه امام صادق ع در این حدیث فرموده خدا خونخواهی
نماید از حسین بن علی در حدیث بیست خواهد آمد شرح
انتقام از قتلهٔ او و اولاد او انشاء الله و در حدیث نوزدهم و در باب
احادیث بیاید شرح خواهد آمد که متعلق باین مقام باشد
انشاء الله و تا شرح حالات و جلالت شهداء بنی هاشم
و عدد ایشان در حدیث چهاردهم ذکر خواهد شد

الحدیث الثامن

و بالسند المتصل الی ثقة الاسلام الکلینی ره بسند عن
ابان بن عبد الملک قال سئلت ابا عبد الله ع عن صوم تاسوعا
و عاشوراء من شهر المحرم فقال تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین ع
و اصحابه رضی الله عنهم بکربلاء و اجتمع علیه خیل اهل الشام
و اناخوا علیه و فرح ابن مرجانة و عمر بن سعد بتوافر الخیل
و کثرتها و استضعفوا فیه الحسین و اصحابه و ایقنوا انه
لا یاتی الحسین ناصر و لا یمده اهل العراق بابی المستضعف

الغریب ثم قال واما یوم عاشوراء فیوم اصیب فیه الحسین
صریعا بین اصحابه واصحابه حوله صرعی عراة افصوم یکون
فی ذلک الیوم کلا ورب البیت الحرام ما هو یوم صوم وما
هو الا یوم حزن ومصیبة دخلت علی اهل السماء واهل
الارض وجمیع المومنین ویوم فرح وسرور لابن مرجانة
وال زیاد واهل الشام غضب الله علیهم وعلی ذریاتهم
وذلک یوم بکت جمیع بقاع الارض خلا بقعة الشام
فمن صامه او تبرک به حشره الله مع ال زیاد ممسوخ القلب
مسخوطا علیه ومن ادخر الی منزله ذخیرة اعقبه الله نفاقا
فی قلبه الی یوم یلقیه ترجمه ابان پسر عبد الملک گفته
پرسیدم از امام صادق از روزه نهم ودهم ماه محرم
پس گفت نهم روزی بود که تنگ گرفتند بر حسین و
همراهان وخوشنود باد خدا از ایشان در کربلا و فراهم
شد بر او سواران مردم شام و فرو خوابیدند بر گرد او
وشادمان شد پسر مرجانه و عمر پسر سعد بفراوانی سوار
وبسیاری اها و سست وناتوان شمردند در آن روز حسین
وهمراهان او را ودانستند نیاید او را یاوری و یاری و
کمک نکند او را مردم عراق پدرم سر هایی از ناتوان و
افتاده باد پس گفت وهر چه باشد روز دهم پس روز یست که

کشته شد در آن روز حسین و افتاده مثل همراهان و همراها
کرد او افتاده مثل همراهان و همراهانش کرد او افتاده بودند
همه برهنه آیا پس روز روزه خواهد بود چنان دو گزنه چنان
است سوگند بخانه بیت خدا نیست روز روزه و نیست
مگر روز اندوه و غمناکی که در آمد بر کسان آسمان و زمین
و بر همه گروندگان به پیغمبر و روز شادی و خوشی است
بر پسر مرجانه و خوانواده زیاد و مردم شام خشم کند خدا بر ایشا
و بر زادهای ایشان و آن روزی است که گریست همه جای زمین
مگر شهر شام پس هر که روزه بدارد آن روز را یا افزونی
جوید بآن روز بر انگیزاند خدا او را با خوانواده زیاد بر
کشته دل و خشمناک باشد بر او خدا و هر که نگاه دارد در
خانهٔ خود نهاده زاد پی ور دخدا او را دور وی در دل
او نار و زیکه بر خورد خدا را و بردارد از او افزونی را او از خانه
او و زاده های او و انبازی کند او را اهریمن در همه آنها

بیانات تاسوعا و عاشورا از لغات مستعمله بعد از اسلام
است و وزن فاعولاء در لغت عرب غیر این دو لفظ نیست
و در اعداد غیر این دو لفظ وزن فاعولاء استعمال نشده
و از خبر شریف کراهت مؤکده روزه این دو روز ظاهر شود
و روایات بسیاری نیز باین معنی وارد شده و اینکه روزه

عاشورا از بدعتهای بنی امیه است در کتاب و سنت نبوده مگر
سنت آل زیاد و روزه این روز روزه زنازادگان است
و هر چه در اخبار امامیه بر خلاف این معنی وارد شده
از باب تقیه از بنی امیه و هواخواهان ایشان است شاهد
صدق این مطلب خبریست که شیخ صدوق در امالی خود از
میثم تمار روایت کرده که آنچه در روایات در فضیلت عاشورا
وارد شده از ولادت ابرهیم خلیل و توبه داود و خلاص
یونس از شکم ماهی تمام از مخترعات دشمنان اهل بیت است
و در کتاب مروج الذهب منقول است که جماعتی از بنی امیه
و هواخواهان ایشان نذر کرده بودند که هرگاه کشته شود حسین
ده نفر شتر نحر نمایند و آن روز را روزه بدارند و در تهذیب
شیخ طوسی روایت شده. از امام صادق که پیغمبر خدا را عادت
بوده که بسیاری از اوقات آب دهان خود را می‌انداخت در
دهان کودکان شیرخوار از اولاد فاطمه در روز عاشورا و
می گفت تا شام چیزی باینها نچشانند و سیراب می بودند از همان
آب دهان مبارک او و فرمود وحشی های بیابان روزه می
داشتند روز عاشورا را در عهد داود پیغمبر و در حیوة
الحیوان نیز مرویست که در سالی زنبور عسل در روز عاشورا
امتناع نمودند از خوردن علف و در مصباح طوسی

روایت شده از عبدالله بن سنان که گفت در روز عاشورا
داخل شدم بر جناب صادق دیدم اشک چشم مبارکش مانند
مروارید ریزانست پرسیدم سبب گریهٔ شما چیست فرمود
مگر غافلی که امروز روز شهادت حسین است عرضه داشتم چه
گوئی در روزهٔ امروز گفت امساک کن از غیر نیّت روزه و
روزه را تمام مکن و بعد از عصر افطار کن بشربت آبی و این
روایت بر جملهٔ از آداب روز عاشورا مشتمل است و آن چند
امر است اوّل پوشیدن لباس پاک دوّم آستین بالا زدن
و تکمه‌ها باز کردن بهیئت مصیبت‌زدگان سیّم بیرون رفتن
به بیابان چهارم بجا آوردن چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیک
سلام در رکعت اوّل حمد و قل یا ایّها الکافرون و در ثانیه
حمد و قل هو الله و در ثالثه حمد و سورهٔ احزاب در رابعه
حمد و منافقین پنجم هزار دفعه لعن کردن قاتل سیّد الشهدا
و در خبر دیگر خواندن هزار قل هو الله نیز وارد شده مؤکّدا
و امّا زیارت عاشورا اگرچه علّامهٔ مجلسی طاب ثراه موجب
اضطراب افهام علماء اعلام شده لکن آنچه جامع همهٔ محتملات
صحیحه و نهایت احتیاط است این است که در اوّل سلام مختصری
رو بقبر مبارک نماید و دو رکعت نماز زیارت بجا آورد و
لعن بر قاتل آنحضرت نماید و صد مرتبه تکبیر گوید و زیارت

عاشورا را بخواند در یک مجلس با صد مرتبه لعن و سلام
پس از آن بسجده رود و دعاء صفوان که غلط مشهور بدعای
علقمه شده نه شرط و نه جزء است بلکه در عداد ادعیه وارده
است و همچنین زیارت حضرت امیر جزء این عمل وشرط نیست و آنچه
از این حدیث شریف کافی استفاده شد که اهل شام در کربلا
حاضر شدند مطابق است با نقل ابن شهرآشوب در مناقب
که شمر سردار چهار هزار سواره شد از سوارهای شام و در کتاب
قدیمی دیدم در نسب که لشکرهای شام زمانیکه وارد کربلا شدند
امان نامه برای علی بن الحسین الاکبر آوردند برعایت آنکه مادر
او لیلای ثقفیه دختر زادهٔ ابوسفیان بود چنانکه در شرح
شهادت آنجناب خواهد ذکر شد انشاء الله پس آنچه بعض مورخین
نوشته اند که در کربلا غیر اهل کوفه کسی نبود از روی
قلت بضاعت یا عناد است و مؤید این مطلب است نقل
کامل التواریخ که نوشته ملاقات نمود طرماح بن عدی در
عذیب هجانات سید الشهدا را پس از او پرسش احوال
کوفه را نمود عرضه داشت یک روز قبل از بیرون شدنم
از دخانی در پشت کوفه دیدم که هرگز چنین ازدحامی در عمر
خود ندیده بودم جواب داد من با این جماعت میعادی دارم
و چاره از رفتن بسوی ایشان ندارم و اما آنچه در این حدیث

ذکر شد از برهنه کردن بدن مقدس آنحضرت در مقاتل
مشهور و در حدیث احتمال بردن بند زیر جامه مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی

الحدیث التاسع

رواه
الشیخ الاجل ابو القاسم جعفر بن قولویه فی کتاب کامل الزیارة
بسنده عن حریز قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك
ما اقل بقائکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة
هذا الخلق الیکم فقال علیه السلام ان لکل واحد منا صحیفة فیها
ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف
ان اجله قد حضر واتاه النبی صلی الله علیه وآله ینعی الیه نفسه واخبره بما له
عند الله وان الحسین علیه السلام قرء صحیفته التی اعطاها وفسر له
ما یاتی وما یبقی وبقی منها اشیاء لم تنقض فخرج الی القتال
وکانت من تلك الامور التی بقیت ان الملائکة سئلت الله فی
نصرته فاذن لهم فمکثت تستعد للقتال وتتاهب لذلك
حتی قتل فنزلت وقد انقطعت مدته وقتل صلوات الله علیه
فقالت الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار واذنت لنا فی نصرته
فانحدرنا وقد قبضته فاوحی الله تبارك وتعالی الیهم ان الزموا
قبته حتی تروه وقد خرج فانصروه وابکوا علیه وعلی ما فاتکم
من نصرته وانکم خصصتم بنصرته والبکاء علیه فبکت الملائکة
تقربا وجزعا علی ما فاتهم من نصرته فاذا خرج صلوات الله علیه

بگونون انصاه ترجمه حریز گوید گفتم بامام صادق سرهائی تو
کردم چه کم کردانیده ماندن شما خوانواده را و نزدیک
کرده درنگ نمودن هائی شما را برخی از برخی با نبیا از این
مردم بشما پس گفت او برای هر یک از ما نامه ایست که در او
هر چه بنیاز مند است باو که بجا آورد در هنگام زندگانی
خود پس چون بگذرد آنچه در آن نامه است از آنچه فرمان داده
شده باو شناسد که هنگام رفتن او نزدیک شده و آید او را
پیغمبر و مرگ او را بخود او گوید و آگاه کند او را با آنچه برای او است
نزد خداوند و بدرستیکه حسین خوانده بود نامه خود را
که پیغمبر بوی بخشیده بود آن نامه را و هویدا شده بود برای
او آنچه می آید و آنچه میماند و مانده بود از کارها چیزهائیکه
نگذشته بود پس بیرون رفت بسوی جنگ و بود از کارهائیکه
مانده بود اینکه فرشتگان درخواست نموده بودند یاری کردن
او را و دستوری داد خدا مر ایشان را از خدا پس درنگ نمودند که
آماده شوند برای جنگ و ساخته شوند برای این کار تا آنکه
کشته شد حسین و فرود آمدند فرشتگان و گذشته بود
زندگانی او و کشته شده بود پس گفتند فرشتگان پروردگار
دستوری دادی ما را در پائین آمدن و یاری کردن حسین ما که پائین
آمدیم جان او را گرفته بودی پس در دل ایشان افکند که

چسبان شوید بارگاه او را تا به بیند بیرون آمده پس یاری کنید
او را و گریه کنید بر آنچه از دست شما رفته از یاری او و اینکه
بشما ها بتنهائی داده شد یاری و گریستن بر او و گریستند
فرشتگان برای نزدیکی بخدا و بی تابی بر آنچه از دست ایشان
رفته بود از یاری حسین پس هنگامیکه بیرون آید میباشند
یاوران او بیانات آنچه درین حدیث معتبر است که هر یک
از ائمه طاهرین را صحیفه ایست آسمانی از نزد خداوند
نیز میدانند زمان انقضاء اجل خود را مستفیض لفظ
در کتب امامیه شیعه است مانند کتاب کافی و بصائر
الدرجات وغیرهما و در زمان مرض موت پیغمبر جبرئیل
نازل شد و عهد نامه آسمانی آورد و پیغمبر اظهار نمود
برای امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و کذا ارشح حال
هر یک را در آن عهد نامه نگاشته بود و از اینکه در خبر
مذکور است که هنگام رسیدن اجل سید الشهدا آمور
باقی مانده بود و نگذشته بود استفاده شود که در عهد
نامه آسمانی امور بدائیه نیز هست که قابل محو و تغییر است و نیز
استفاده شود از اذن خواستن ملئکه برای نصرت و فائز
شدن ایشان بیاری اینکه علوم ملئکه احاطه بحوادث واقعه
ندارد و نیز این حدیث نص صریح است در خروج حضرت

سیّد الشهداء و رجعت او و یاری کردن ملائکه او را و
بمضمون این خبر احادیث متواتر است عموماً و خصوصاً و ایمان
برجعت رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمّه طاهرین و بعض از
کفار و مؤمنین از ضروریّات مذهب شیعه اثنی عشریه است
و شعاری در تشیّع بالاتر از قول برجعت نیست چنانچه
در کتب جامعه اهل سنّت هر که را خواهند نسبت برفض
دهند باعتقاد برجعت نسبت دهند و در اوایل اسلام این
فرقه حقه معروف باین عقیده بوده اند شیخ مفید در کتاب
فصول نقل فرماید که سیّد اسمعیل حمیری شاعر معروف
در مجلس منصور دوانیقی شعر انشاد مینمود و منصور با
او مهربانی مینمود سوار قاضی که از علمای عامه بود بوی
حسد ورزید و گفت یا امیر المؤمنین این مرد شاعر با تو
نفاق میکند و رافضی مذهب معتقد برجعت است و سبّ
ابی بکر و عمر میکند سیّد حمیری جواب گفت من قائل برجعة
موافق نصّ قرآن که فرماید و یوم نحشر من کلّ امّة فوجاً ممن
یکذّب بایاتنا و جای دیگر فرماید و حشرناهم فلم نغادر منهم
احدا پس دانستیم مردم را دو حشر است یکی خاص و دیگری
عام و در جای دیگر فرماید ربّنا امتّنا اثنتین و احییتنا اثنتین
و نیز گفته فاماته الله مائة عام ثمّ بعثه و نیز گفته الم تر الی الذین

خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و رسول فرموده محشور شوند اهل تکبر در صورت مورچگان و نیز فرموده نگذشته در بنی اسرائیل امری مگر آنکه مثل آن در این امة واقع شود حتی مثل خسف و مسخ پس اعتقاد من برجعة مطابق کتاب و سنة است و اعتقاد دارم که قاضی سوار رجوع کند بصورت سگ یا بوزینه یا خنزیر چون چنین گفت منصور بخندید و نیز در مناظرات مؤمن الطاق با ابوحنیفه وارد شده که ابوحنیفه باو گفت اگر معتقد برجعت هستی قدری درهم و دینار بمن ده و از زمان بازگیر بوی جواب گفت ضامنی از تو خواهم که در زمان رجعت تو بصورت آدمی رجوع کنی شاید بشکل خنزیر برگشتی و تو را نشناختم و مسلم صاحب صحیح هفتاد هزار حدیث از احادیث جابر جعفی را انداخت کرد برای آنکه جابر قائل برجعت بود و احادیث رجعت در طرق امامیه در زیاده بر پنجاه کتاب معتبر بتوسط چهل و چند نفر از ثقات روایت شده و آیاتی در قرآن مجید صریح در حقیقة رجعت است و قدمای شیعه بدون اختلاف معتقد بوده اند شیخ صدوق در کتاب عقاید گوید اعتقادنا فی الرجعة انها حق و القول بالتناسخ باطل و من دان بالتناسخ فهو کافر لان فی التناسخ ابطال الجنة والنار و شیخ مفید ره در کتاب اوائل

المقالات كويد واتفقت الامامية على وجوب رجعة كثير من الاموات
الى الدنيا قبل يوم القيمة وان كان بينهم في معنى الرجعة خلاف
وقال في موضع آخر في القول بالرجعة واقول ان الله تعالى
يرد قوما من الاموات الى الدنيا في صورهم التي كانوا عليها
فيعز منهم فريقا ويذل فريقا ويديل المحقين من المبطلين و
المظلومين منهم من الظالمين وذلك عند قيام مهدي آل
محمد عليهم السلام الى ان قال ثم يصير الفريقان من ذلك الى
الموت ومن بعده الى النشور وما يستحقونه من دوام الثواب
والعقاب وقد جاء بصحة ذلك وتظاهرت به الاخبار والامامية
باجمعها عليه الا شذاذ منهم تاولوا ما ورد فيما ذكرناه على
وجه يخالف ما وصفناه وقال العلامة المجلسي طاب ثراه اجمعت
الشيعة على الرجعة في جميع الاعصار واشتهرت بينهم
كالشمس في رابعة النهار وكيف يشك مؤمن بحقية
الائمة الاطهار فيما تواتر عنهم في قريب من مائتي حديث
صريح رواها نيف واربعون من الثقات العظام والعلماء
الاعلام في ازيد من خمسين من مؤلفاتهم كثقة الاسلام
الكليني ره والصدوق ره والشيخ الطوسي والسيد
المرتضى والنجاشي والكشي والعياشي وعلي بن ابرهيم وسليم
الهلالي والشيخ المفيد والكراجكي والنعماني والصفار

وسعد بن عبد الله وابن قولويه الى آخر ما عدّه من المشايخ الثقات
والفضلاء الاثبات الى ان قال واذا لم يكن مثل هذا متواترا
ففى اى شئ يمكن دعوى التواتر وقال السيد نعمة الله الجزايرى
فى شرح التهذيب وقد وفقنى الله على الوقوف على ستمائة و
عشرين حديثا دالّة على هذا المطلوب انتهى مؤلف گويد
چون امر رجعت از اهم عقايد است چند خبر ترجمه کنيم در
کتاب بصائر الدرجات بسند صحيح از حمران بن اعين و
ابى الخطاب روايت کنند از حضرت صادق ع که فرمود که حسين
بن على اوّل کسى است که زمين از او شکافته شود و همه مردم
رجوع نکنند بلکه کسانيکه محض کرده باشند ايمان يا شرك
را و نيز شيخ عياشى از آنحضرت روايت کرده که اوّل کسيکه
بر گردد بدنيا حسين بن على و اصحاب او هستند پس ميکشند
اصحاب حسين ايشان را همان نحو که ايشان کشته بودند ايشان را
و نيز روايت کرده از آنحضرت که فرمود که هر مؤمنى که
کشته شده بر گردد تا بميرد و هر که مرده بر گردد تا کشته
شود و احاديث در رجعت رسول خدا و امير المؤمنين از عدد
بيرون است و على بن ابراهيم بسند بسيار صحيح از امام صادق
روايت کرده که تمام پيغمبران بدنيا بر گردند و يارى کنند
امير المؤمنين ع را و روايت کرده از شهر بن حوشب که حجاج

ابن یوسف با او گفت که آیه در قرآن مرا عاجز کرده که خدا فرماید وَاِن مِنْ اَهلِ الکِتابِ اِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ با آنکه بسیاری از یهود و نصاری را کشته ایم و ابدا اظهار ایمان ننموده اند شهر با و گفت مراد با یه آن نیست که تو گمان کرده بلکه مراد زمان رجعت مردم است که عیسی بن مریم فرود آید و نماز گذارد و خلف مهدی و اهل کتاب رجعت نمایند و ایمان به پیغمبر آورند پرسید تو از کجا دانستی این معنی را گفت از امام محمد باقر شنیدم و در اخبار بارث ائمه تصریح برجعت ایشان بسیار است بلکه در روایت کافی از حضرت باقر وارد شده که امیر المؤمنین را چندین رجعت است که فرموده انا صاحب الکرات و دولة الدول و همین لفظ در بصائر نیز روایت شده و باید دانست که آنچه ضروری مذهب است ایمان اجمالی بحقیت رجعت و برگشتن اموات است پس از مرگ و اما خصوصیات و تفاصیل و تطبیق آن بر قواعد علمیه در نهایت اشکال و تکلیف عامه نیست مانند اعتقاد بمعاد جسمانی و احیاء موتی بلکه توان گفت امثال اینگونه عقاید را هیچ جز تصدیق بنبوت و اولیای وحی ندارد و لا محاله هر کس منکر معاد جسمانی باشد البته منکر رجعت نیز خواهد بود و همچنین احیاء موتی

که از معجزات انبیاء و اولیاء بوده و در تصدیق بظواهر زیاده براین معتبر نیست که مدلول آنها منافی با بداهه حکم عقل قاطع که اگر باین مثابه رسید چاره از تاویل نیست و امر رجعت از امور ممکنه است و ائمه طاهرین مطابق ظواهر قران مبین اخبار فرموده اند پس اذعان بان واجب است و در احادیث مکرراً وارد شده که رجعت از قدرت الهی است و انکار نکنید قدرت خدا را و بزرگان از اهل معرفت و حکمت گفته اند که رجعت امکان عقلی دارد صدر المتالهین که سرامد اهل معرفت و حکمای شامخین است در تفسیر سوره یس نزد تفسیر ایه الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الیهم لا یرجعون نقل از کشاف زمخشری فرماید که گفته این ایه دلالت دارد بر بطلان قول برجعت که امامیه قائل شده اند و جواب داده باین عبارت وفیه نظر لا یخفی علی المنصف فان عدم رجوع قرون من الکفرة الناقصین الیها لکن هؤلاء الابد لا ید ل علی عدم رجعة غیرهم من النفوس الکاملة الحیة بحیوة الابد و العلم و العرفان و لا فی انزال الروح لغالبه باذن الله و قدرته فی هذا العالم لخلاص الاساری و المحبوسین بقیود التعلقات من هذا السجن و اما ما نقل تایید المذهبه من منع الرجعة من قوله و یحکی عن ابن عباس انه قیل له ان قوما یزعمون ان علیا مبعوث قبل یوم القیمة

فقال بئس القوم نحن اذن نكحنا نساءه وقسمنا ميراثه
فممنوع بانّه مجرّد حكاية غير معلوم الصحّة وعلى تقدير صحّة
الرّواية عنه فالمروي ممنوع فان المتبع في الاعتقادات البرهان
او النّقل الصّحيح القطعي من اهل العصمة والولاية وقد صحّ
عندنا بالرّوايات المتظافرة عن ائمّتنا وسادتنا من اهل بيت
النبوّة والعلم حقيّة مذهب الرّجعة ووقوعها عند ظهور
قائم آل محمّد عليه وعليهم السّلام والعقل ايضا لا يمنعه لوقوع مثله
كثيرا من احياء الموتى باذن الله بيد انبيائه كعيسى وشمعون
وغيرهما انتهى وقريب منه كلام القيصري في شرح الفصوص
حيث قال كما انّ الكمّل عند كونهم في عالم الشّهادة لا يمنعون
من الدّخول في عالم الغيب كذلك عند كونهم في الغيب لا
يمنعون من الشهادة اذا طلبوا من الحقّ بلسان استعدادهم
وذلك لتكميل النّاقصين ومن امعن النّظر فيما قرّر
يظهر له الفرق بينه وبين التّناسخ اذ بينهما فوارق كثيرة
انتهى وچه نيكو افاده نموده قيصري كه رجعت رجعت
اجسام است نه رجعت نفوس بطور تناسخ كه از مذاهب
فاسده ملاحده است ودر كلام شيخ صدوق نيز گذشت
وتناسخ نزد عامّه مسلمين كفر وزندقه والحاد است وقول
بتناسخ انكار معاد وابطال ثواب وعقاب است وتمام

عقلای ملیین عالم تناسخ را باطل می دانند و مراد بتناسخ
این باشد که نفوس ناطقه بشریه قدیمه است و از بدنی خارج شود
و ببدن دیگری انسانی یا حیوانی تعلق گیرد هر گاه در بدن
اول داخل در اهل طاعت و سعادت بوده در بدن ثانی خوش
بخت و سعید شود و اگر از اهل عصیان بوده در بدن ثانی معذب
شود بانواع زحمات و شداید و لامحاله نشأه هستی را یک
نشأه دانند و حرکات را حرکات دوریه مداریه دانند و این
مذهب خبیث ترین مذاهب باطله است و از اهل علم احدی
معتقد بتناسخ باین معنی نشده و این جماعه در واقع دهریه
مذهب و منکر مبدأ و معاد هستند و در کتاب عیون اخبار
الرضا از آنحضرت روایت شده من قال بالتناسخ فهو کافر
بالله العظیم یکذب بالجنة والنار و در احتجاج طبرسی وارد شده
که زندیقی از امام صادق ع پرسید از کسی که قائل بتناسخ است
از کجا گفته و چه دلیلی دارد جواب گفتند اصحاب التناسخ قد
خلفوا وراءهم منهاج الدین و زینوا لانفسهم الضلالات
و امرجوا انفسهم فی الشهوات و زعموا ان السماء خاویة ما
فیها شیء مما یوصف و ان مدبر هذا العالم فی صورة المخلوقین
بحجة من روی ان الله خلق آدم علی صورته و ان لا جنة و لا
نار و لا بعث و لا نشور و القیمة عندهم خروج الروح من

قالبه ولو جعل في قالب اخران كان محسنا في القالب الاول اعيد
في قالب افضل منه حسنا في اعلى درجة الدنيا وان كان مسيئا
او غير عارف صار في بعض الدواب المتعبة في الدنيا او
هوام مشوهة الخلقة وليس عليهم صوم ولا صلوة ولا
شئ من العبادة اكثر من معرفة من يجب عليه معرفته و
كل شئ من شهوات الدنيا مباح لهم من فروج النسا وغير
ذلك من نكاح الاخوات والبنات والخالات وذوات البعولة
واكل الميتة والخمر والدم فاستقبح مقالتهم كل الفرق ونفتهم
كل الامم فلما سئلوا الحجة زاغوا وحادوا فكذب مقالتهم
التورية ولعنهم الفرقان وزعموا مع ذلك ان الههم ينتقل
من قالب الى قالب اخر وان الارواح الازلية هي التي كانت
في ادم ثم هلم جرا تجري الى يومنا هذا في واحد بعد وا
اخر فاذا كان الخالق في صورة المخلوق فيما يستدل على ان
احدهما خالق صاحبه وقالوا ان الملئكة من ولد ادم كل
من صار في اعلى درجة دينهم خرج من منزلة الامتحان والتصفية
فهو ملك فطورا تخالهم نصارى في اشياء وطورا دهرية
يقولون ان الاشياء على غير الحقيقة فقد كان يجب عليهم ان لا
ياكلوا شيئا من اللحمان لان الدواب عندهم كلها من ولد ادم
حولوا في صورهم فلا يجوز اكل لحوم القرابات وفي رجال

الکشی سئل الصادق عن التناسخ قال فمن نسخ الاول ولعل
المراد ان القول بالتناسخ مبنی علی ازلیة النفوس واما علی
القول بحدوثها فلا واما انچه در احادیث محشر وارد شده
که جمله از گناه کاران یا نفوس اشقیاء بصورت حیوانات مثل
کلب و خنزیر محشور میشوند منافاتی با استحاله تناسخ ندارد بلکه
از باب تجسم ملکات است بصور مناسبه و چون در نشأه
آخرت نفس ناطقه فعلیه محض است و نشأه منقلب شده
تعلق نفس ببدن حیوانی نیست تا تناسخ باشد بلکه حشر با ملکات
مجسمه است و از این جهت بسا باشد در حال واحد و زمان واحد
بصور متعدده محشور شود نه آنکه از صور بطور تعاقب
باشد و لیکن بحسب جوهر اصلی انسان است و ادراکات و
ادراکات انسانیه است و شاید در همین نشأه این طور
تجسم ملکات ممکن باشد چنانچه در جمله از روایات وارد
شده که موسی بن جعفر و حضرت صادق مردم را بصور حیوانات
نمودند و نیز وارد شده که ائمه علیهم السلام باجساد مثالیه نمودار
شدند و بالجمله تجسم اعمال بصور حیوانات در نشأه
برزخ و در آخرت محشور شدن بصور حیوانات ربطی
به تناسخ ندارد بلکه مراد بتناسخ تعلق نفس ناطقه است
پس از موت ببدن عنصری دیگری در نشأه دنیویه اما

تعلق ببدن برزخی یا اخروی تناسخ نیست با آنکه این نحو
از تناسخ باطل نیست و از این جهت گفته شده ما من مذهب
الا و للتناسخ فیه قدم راسخ و حکما را براهین قاطعه بر بطلان
تناسخ بسیار است و اتقن از همه آن است که نفس مجرده
که حادث شد و تعلق بماده گرفت قوه محضه است و تدریجا
استعدادات او بفعلیت آید و بعد از فعلیت محال است
که دو باره قوه شود زیرا که قوه و فعلیت منافات تامه
دارد بلکه هر چیز که دارای استعدادی باشد بعد از رسیدن
بکمال ممکن نیست که برگردد باستعداد مثل جسمی که صورت
منی داشته و استعداد مراتب لحم و عظم و امثال در
اقطار را دارا بوده پس از ترقی و کامل شدن و رسیدن
بمراتب طفولیت و شباب و شیخوخه چگونه میسر است که
از مراتب خود برگردد و دوباره طفل شود توان گفت که
این برهان مبادی محسوسه دارد و از جمله بدیهیات است
بلی توان گفت که ترقیات و فعلیات عالی استعداد و
قوه شود برای عالم دیگری مثل استعدادات دنیویه
برای برزخ و در این مختصر زیاده بر این شایسته نیست
و مقصود تنبیه بر این بود که رجعت از باب تناسخ نیست
و هیچ عاقلی احتمال ندهد که فلان طفل که زمان ولادت

وصبا و ثنا و معلوم شد روح فلان میت در بدن او حلول
کرده باشد و دو مرتبه بعالم جسمانی بنا آمده باشد کوید
من فلان پسر فلان هستم عقل صریح و برهان صحیح کواهی
بر کذب این دعوی دهد مثل اینکه در حدود سنه هزار
دویست و شصت هجری ملاحده و زنادقه اسلام مذهبی
اختراع کردند و در حق شخص معلوم الحال معلوم النسب
ادعای مهدویت نمودند و این دعوای باطل را در نظر
عوام و جهال بدعوای تناسخ رواج دادند و کاهی مدعی
تجدید امثال شدند و شیاطین خیالات باطله او را
دستاویز مقاصد فاسده خود قرار دادند و فتنه
بسیاری در اسلام و مذهب شیعه نمودند و کاهی مدعی
رجعت شدند و اظهار داشتند که ملا حسین بشرویه
سید الشهدا است که رجوع کرده و حاجی محمد علی بارفروشی
را مدعی شدند که شخص پیغمبر خاتم است که راجع شده
طایفه لاحقه این جماعت از خرافات سابقه خبردار نبوده را
فی الظنون نتیجه شخص جاهل عامی را علم کرده دعوای رجعت
حسینی برای او کردند در سنه دیگری از این طایفه ضاله
مطلق این جماعت را تکفیر می کنند و شخص دیگری را علم ساختند
اکر خواهی خرافات و مناقضات کلمات واهیه این کروه را

از رسائل و نوشته جات ببسوند د رمطابع خاو ... و نسخ
خطبه نقل کنم از مقصود خارج خواهد بود در احادیث بدأ
جمله نقل خواهد شد درین مقام غرض ابطال احتمال دعوای
رجعة است و این مذهب خبیث در ازمنه سابقه نیز مخترع
شده و در اکثر مقاصد و مطالب متحد است با آنچه ملاحده
از عصر اختراع کرده بودند چنانچه در غیبت صغری جمعی
ادعای بابیة و نیابت خاصه کردند و از ناحیه مقدسه توقیع
شریف بلعن و تبری از آنها رسید از جمله شلمغانی که حال
او در کتب غیبت مسطور و مشروح است و از آنها بود
محمد بن نصیر نمیری چنانچه در کتاب غیبت شیخ طوسی
که تقریبا هشتصد سال قبل تالیف شده که قائل بتناسخ
بود و مدعی شد که رسول از جانب پیغمبر است و اظهار
اعتقاد بربوبیة حضرت امام علی النقی می نمود و قائل بتحلیل
محارم بود و عمل قوم لوط را روا میدانست و میگفت این
موجب تواضع و خضوع است برای مفعول و برای فاعل
یکی از شهوات و طیبات است و اینگونه خرافات در ملفقات
بابیه نیز مشاهده شد که در کتاب تاریخ حدوث مذهب
خود در زمان سلطنت محمد شاه قاجار نوشته و تصریح
کرده که جمیع محرمات در این زمنه حلال است و طاعتی واجب

که محمد بن ...

نیست و تمام تمامت شده مؤلف گوید شرح مقالات واهیه
وکلمات متعارضه این ملاحده را در رساله موسومه
برجوم الشیاطین نوشته ام در هر حال رجعت را رابطه با
تناسخ نیست و تناسخی مذهب از فرق ملیین خارج است
و پوشیده نباشد که آنچه در باب مسخ بنی اسرائیل و قوم
موسی در قرآن مجید وارد شده و همچنین روایات وارده
در باب مسوخات از حیوانات و اینکه عبد الملک مروان
بعد از هلاکت بدن او بصورت وزغ در تابوت دیده
شد و همچنین حدیث غریبی که از کتاب تسلی شیخ نعمانی
روایت شده از حضرت صادق در باب قبض روح اعادی
امیر المؤمنین را بجبال برهوت برند ثم انه یصیر فی المرکبات که ارواح اثنان
بعد ان یجری فی المسوخ المسخوطة علیها حتی یقوم قائمنا اهل
البیت فیضرب عنقه و ذلک قوله امتنا اثنتین الآیه
والله لقد اتی بعمر بن سعد بعد ما قتل فی صورة قردة
فی عنقه سلسلة فجعل یعرف اهل الدنیا و هم لا یعرفونه و الله
لا یذهب الایام حتی یمسخ عدونا مسخا ظاهرا حتی ان الرجل
منهم لیمسخ فی حیوته قردا او خنزیرا و من ورائهم عذاب
غلیظ و از این قبیل در احادیث شیعه بسیار است و
ربطی بتناسخ باطل ندارد بعضی از قبیل معجزات و توجه

نفوس قویه انبیا و اولیا است بعضی از باب تغیر در جسد
مثالی و هویدا شدن آن بدن در عالم عنصری است چنانچه
سید مرتضی و علامه مجلسی ره در چند جا چنین احتمال
داده اند و در بعض موارد احتمال مسخ قلوب نیز میرود
مثل آنچه علامه طبرسی در تفسیر خود در باب مسخ اصحاب
سبت نقل کرده که بعض مفسرین گفته اند که مراد مسخ
قلوب است اگرچه خود فرموده این احتمال خلاف ظاهر
و مخالف قول اکثر مفسرین است و اکثر بر آنند که از ابن
عباس منقول است که اصحاب سبت مسخ بصورت حیوانات
مانند بوزینه و خوک شدند و خداوند آنها را هلاک کرد
و این حیوانات از نسل آنها نیست منسوخین را اکل و شرب
و توالد نیست و مسلمین اجماع دارند بر اینکه در این حیوانات
از اولاد آدم نیست و در بعض اخبار مسخ احتمال مسخ قلوب
ظاهر است چنانچه در خبری در تفسیر آیه کریمه سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم از حضرت صادق وارد شده
که مراد بآیات انفسیه مسخ قلوب مردم است و ملخص مقام
آنکه تناسخی که اجماع اهل ملت و قبله بر بطلان او است بیرون
شدن روح انسانیست از بدن و داخل شدن در بدن
عنصری حیوانی یا انسانی دیگر و هیچ امری در این باب و خبری

وارد نشده و فرضاً اگر بعض ظواهرهم وارد شده باشد
بادلهٔ قاطعه مأوّل خواهد بود و گذشت کلام قیصری
که رجعت را با تناسخ فرق بسیار است پس دانسته شد که رجعت
اشخاص در دولت قائم آل محمّد بطور و نحو تناسخ نیست و
همچنین آنچه مذهب شیعه بران مستقر است اینکه مراد باحادیث
رجعت رجعت دولت باهل حق نیست چنانچه بعض قاصرین
از قدمای امامیه تصوّر کرده بودند بلکه مراد رجعت
اشخاص هست بصورتهای اولیه مانند زنده شدن مردگان
و راجعین از اهل ازمنهٔ سابقه را کسی نشناسد مگر بتصدیق
معصومین و اشخاصی که رجعت نمایند موافق برهان باید بتولد
و تدرج در سن مسبوق نباشند چیزیکه محل نظر و اختلاف
اخبار رجعت است این است که آیا مراد برجعت در اخبار زنده
شدن گروهی است از مردگان و سر بیرون آوردن از قبور
با جساد عنصریه بعد از تفرّق اجسام و اعضا مانند معاد جسمانی
بر مذهب عامّهٔ مسلمین یا آنکه مراد پیدا شدن مردمی است
از عالم غیب بعالم شهادت و تنزّل از عالم مثال برزخی بعالم
حسّی دنیوی جملهٔ وافره از ظواهر روایات دلالت بر اوّل دارد
و بعض اخبار و تامّل در مفاد کلمات معصومین دالّ بر
ثانی است و اوّل بمذاق علمای ظاهر اقرب است و لیکن

فائده نافع

اشکال بسیاری شود چنانچه بعض از آن در طی نقل کلام شیخ
مفید و مناظرهٔ با بعض علمای عامه خواهد آمد و مانند آنچه
در باب عمرهای طولانی آن زمان و برطرف شدن آفات و امراض
و جریان چشمه‌های عسل و روغن و امثال آنها در بعض روایات
این باب وارد است که با عالم عنصریات منافات دارد مؤلف گوید که علمای
امامیه رضوان الله علیهم از قدیم الایام رسالهای علیحده در
رجعت نوشته اند و کسی از ایشان هم که در تصنیف این باب متعرض شده
باشد غیر از عارف فقیه و محدث نبیه سرچشمهٔ فیض سبحانی
ملا محسن کاشانی قدس سره در کتاب عین الیقین خود و در
رسالهٔ قرة العیون در مقالهٔ رابعه که متعرض شرح عالم مثال
شده و گفته که عالم مثال
عالمی است میانه جسمانیه و روحانیه و مقدار دارد و زمان
و مکان نیز دارد ولیکن جسم مرکب مادی نیست بعد از آن
گوید و بهذا العالم یتجسد الارواح و یتروح الاجساد و تتشخص
الاخلاق و الاعمال و ظهور المعانی بالصور المناسبة و علیه
نزل مشاهدة لیلة المعراج صور الملائکة و الانبیاء و النفوس
البشریة من امته و حضور الائمة عند الاحتضار بل سؤال
القبر و نعیمه و عذابه و زیارة المؤمن اهله بعد موته و یشبه
ان یکون من هذا القبیل نزول عیسی قال الصدوق طاب ثراه
نزول عیسی الی الارض رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله قال

انی متوقعت وما فعل الی وکذا ما استفاض به الاخبار عن اهل البیت ع ان الله سبحانه فی عند قیام المهدی ممن تقدم موتهم من اولیائه وشیعته ممن محض الایمان محضا فیفوز وابثواب نصرته ومعونته ویبتهجوا بظهور دولته ویعید ایضا قوما من اعدائه ممن محض الکفر محضا لینتقم منهم وینالوا بعض ما یستحقونه من العقاب فی القتل علی ایدی شیعته او الذل والخزی بما یشاهدونه من علو کلمته وهی الرجعة التی اختص بالایمان بها اصحابنا الامامیون وهما اولوا بعض آیات الحشر والبعث نقلا عن ائمتهم علیهم السلام و فی حدیث ابی الطفیل فی الرجعة قال قال امیر المؤمنین ع هذا علم خاص یسع الامة جهله ورد علمه الی الله قال وقرء علی بذلک قرائة کثیرة وفسره تفسیرا شافیا حتی صرت ما انا بیوم القیمة اشد یقینا منی بالرجعة الخبر وعن الباقر ع فی الرجعة تلک القدرة لا تنکرها وکثیرا ما یقع الاشتباه بین ما یراه الانسان بعین الحس وبین ما یراه الانسان بعین الخیال مع انهما مختلفا الاحکام فرب قلیل فی عین الحس هو کثیر فی عین الخیال وبالعکس کما قال الله تع واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم وقال عز وجل یرونهم مثلیهم رای العین وما کانوا مثلیهم فی عین الحس فما ذلک الا بعین الخیال وهو

حق فی الخیال ولیس بحق فی الحس لاختلاف النشأتین وهذا کما
نری فی المنام اللبن نشربه ولم یکن ذلک الا عین العلم فما رأینه
لبنا وهو علم لیس الا بعین الخیال وبهذا یظهر ان الرؤیة لیس
من شرطها ان تکون بالعین ولا المرئی انما یسمی مرئیا لکونه
یحصل بالعین بل لکونه غایة انکشاف الشئ فلو وقعت غایة
الانکشاف بقوة اخری کانت حقیقة الرؤیة بحالها کالصور
التی یراها النائم فی نومه او قائمه فالنفوس اذا کانت قویة
کان اقتدارها علی الاختراع اقوی فیکون متصورها موجودات
خارجیة حاضرة عندها بل وانها عندما یکون درجة فی
القوة والنوریة هذه الدرجة انتهی وحاصل مفاد این
کلام ان ممکن محتمل است که اشخاص راجعین
ابدان برزخیه باشد و مشهود برای اهل نشأه عنصریه
شود با آنکه اهل این عالم در زمان قیام قائم چون ظهور
آثار قیامت شده و دوره عالم سفلی حرکة معکوسه پیدا
کرده و شمس از مغرب طالع نماید اجسام و اشخاص عالم
برزخ را در همین عالم مشاهده نمایند لکن بعین الخیال و
احتمال اول با لفاظ وارده در احادیث باب اقرب است
مانند لفظ اعاده و رجوع اگرچه با الفاظ جمله از اخبار
رجعت بلکه آیات کرمانند احیاء و اماته و قتل و موت با نشه

ظاهر امسانست و منافات ندارد نه اینکه مراد این باشد که رجعت در
عالم برزخ است زیرا که برزخ اختصاص ببعض نفوس دون بعض
ندارد و صریح اخبار و کلمات علمآء اخبار آنستکه رجعت
مختص ببعض نفوس فوق است و عام نیست و چون اشخاص
راجعین بنابر این اجساد برزخیه دارند لامحاله ماکول و مشروب
و لباس ایشان از همان عالم خواهد بود و تخلف نخواهد کرد و اخلاق
و عقاید و ملکات آنها از آنچه در زمان حیات بوده چنانچه در برزخ
هم توبه و رجوع و تغییر وضع نیست و سعدا و اشقیا بر همان
وضع اول باقی خواهند بود نه اهل سعادت در رجعت
اشقیا شوند و نه عکس زیرا که نفوس ناطقه بمرتبه فعلیه محضه
رسیده و از قوه بیرون آمده و تحقیق این مطلب در کتب علمیه
برهانی است بنابر این شبهه که بعضی از علمای عامه القاء کرده
مندفع است چنانچه شیخ مفید در کتاب فصول ذکر نموده
که یکی از شیوخ معتزله سؤال کرد از یکی از مشایخ حدیث
امامیه که شما طائفه امامیه قائل برجعت اموات هستید در
زمان قیام مهدی برای تشفی نفوس مؤمنین و انتقام از کفار
چنانچه در بنی اسرائیل واقع شده و تمسک جوئید بایه کریمه
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ پس چگونه
ایمن هستید از اینکه توبه کند یزید بن معویه و ابن ملجم در زمان رجعت

وبرگردند از کفر و گمراهی و اطاعت امام نمایند پس بر توبه
شود دوستی انها و قطع ثواب برای انها و این نقض بر مذهب
شیعه است و قول برجعت پس متحیر ماند انشیخ شیعی در
جواب و گفت رجعت بنص ائمه ثابت شده و در این باب
حدیثی نرسیده و شیخ مفید دو جواب از این شبهه فرموده
یکی انکه اگرچه عقل منعی از امکان این معنی ندارد از باب انکه
در مقدورات الهیه ممکن است ولی چون دلالت سمعیه بر
خلود این گونه اشخاص وارد است احتمال سعادت و صلاح
در حق انها نبود و دیگر جواب انکه چون غرض از رجعت انتقام
از کفار است پس واجب است که توبه انها وقت عذاب قبول نشود
چنانچه خداوند در جواب فرعون فرمود آلان وقد عصیت قبل
وکنت من المفسدین پس حال اهل رجعت مانند حال اهل
اخرت است که ابدا قبول توبه انها نشود زیرا که ایشان مانند ملجا
بفعل هستند والحکمة تمنع من قبول التوبة ابدا و وجب اختصاصها
ببعض الاوقات وهذا هو الجواب الصحیح علی مذهب اهل الامامة
وقد جائت به اثار متظاهرة عن ال محمد علیه وعلیهم السلام فروی منهم
فی قوله تع یوم یاتی بعض ایات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم
تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظر
فقالوا ان هذه الایة هو القائم ع فاذا ظهر لم یقبل توبة المخالف

انتهی و این کلام متین ظاهر است در انچه تحریر شد که عالم ظهور
حجت و رجعت فی الجمله برزخیه دارد و از مقدمات قیمه است
زیرا اگر انقلاب عالم دفعه واحده و بطور طفره واقع نشود و
عوالم با سنخ اتصال داشته باشد پس اواخر زمان دنیا
متصل است با اوائل ازمنه برزخ کلی و برزخ هم لا محاله صاحب
مراتبی است که اوائل ان خیلی شباهت تامه بدنیای عنصری
دارد و جمله از مشکلات و غرائب احادیث رجعت و ظهور دولت
حقه باین بیان منحل شود مثل اینکه عمرها در ان زمان طولانی شود
و اوضاع عالم منقلب شود و اهل فتنه و فساد باقی نماند
و کنوز ارض ظاهر شود و هکذا زیرا که این امور با انقلاب فی
الجمله در نشائه استبعادی ندارد و شبهاتی دیگر در رجعت ذکر کرده
اند مخالفین که با اجوبه صحیحه شیخ مفید در مسائل سرویه و سید
مرتضی در رسائل رازیه ذکر کرده اند مخالفین که هر کس خواهد
رجوع بمجلد سیزدهم بحار الانوار در اواخر باب رجعت بنماید
و تصدیق کند بانچه ما نوشتیم که عقیده حقه همه بزرگان شیعه
و قدمای ایشان است و شخص دانشمند اگاه شود که تصویر تعدد
رجعات که در جمله از اخبار است از مؤکدات این معنی است مانند
حدیثی که در کتاب منتخب البصائر است که شیطان در زمان
رجعت کشته شود بدست رسول خدا و در ان زمان معبودی

برای مردم غیر خداوند نباشد و این حدیث شریف صریح
است در اینکه زمان رجعت برزخیت دارد و زمان مهلت
شیطان منقضی شده و نیز در همین حدیث تصریح برجعت
تمامی ائمه دارد و روایات متظافر است براینکه اول راجع
حسین بن علی ع و با او رجوع کند امیر المؤمنین و ترتیبی معتبر
از برای رجعت باقی ائمه طاهرین بدست نیامده و احادیث
بسیار در نزول ملئکه در زمان رجعت و انتقام از قتله
سید الشهداء و انتصار از مظلوم وارد شده شاید
توان گفت متواتر است در این رساله بجمله قناعت کنیم و آنچه
از دلایل آنها استفاده شود اشاره نمائیم از جمله حدیث
مشهور در کتب که اصل در خرایج راوندی است از حضرت
باقر العلوم که سید الشهداء اندکی پیش از شهادت باصحابش
خبر داد که جدم پیغمبر بمن خبر داد که تو بعراق خواهی رفت و
کشته شوی با گروهی که الم آهن نیابند در سر زمینی که
عمورا نامیده شود مجد اقسم برخورند باهم پیغمبر ان بخدا قسم ۷ وا وصحابا ایشان
اگر این گروه ما را بکشند ما بر پیغمبر وارد شویم پس درنگ کنیم
آنقدر که خدا خواست و اول کسیکه سر از زمین بیرون آورد
من هستم و بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق با خروج پدرم امیر
المؤمنین باشد و قیام قائم و درحال آن ندکی رسول خدا و

فرود آید که هیچ از ملئکه آسمان از نزد خدا که هرگز بزمین فرود
نیامده باشند و فرود آید برمن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
محمد و علی و من برادرم و هرکسی که خدا براو منت گذارده برمرکبهای
پروردگاری و شترهای از نور که مخلوقی بر آنها سوار نشده
و پیغمبر علم خود را حرکت دهد و او را ببندد قائم و شیعیانش
دهد و من در آن زمان هرچه خدا خواهد پس بیرون آید چشمه
از روغن از مسجد کوفه و چشمه از شیر و چشمه از آب تا آخر خبر
و از فقرات این حدیث شریف انقلاب عالم دنیا بوی هویداست
و آنچه در این خبر است از التقاء پیغمبران و اوصیاء ایشان مطابق
است با روایات مرویه موسی و عیسی و نوح و اسمعیل و غیر
ایشان بزمین کربلا و در تهذیب طوسی وارد است که زمانیکه
امیرالمؤمنین ع بزمین کربلا نزول فرمود گفت در این زمین
دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیاء شهید شده
با همراهان و اما تسمیه بعمورا در کتب لغت در اسامی زمین کربلا مشهور نیست
شاید سابقا باین اسم نامیده میشده و در هر حال از حدیث
پر آشکار است که تا بحال اینگونه وقایع واقع نشده و در کتاب
منتخب البصائر وارد است که کابلی گفت پرسیدم از امام باقر
العلوم و عرضه داشتم خوش ندارم نام برم مسئله خود را
جواب گفت از کرات پرسش داری گفتم بلی فرمود تلک اذاً کرّة

لا تنکرها الا القدریة لا تنکر تلک القدرة لا تنکرها ان
رسول الله اتی بقناع من الجنة علیه عذق یقال له سنة فتناولها
رسول الله سنة من کان قبلکم چون آشکار گفتن امر رجعت
خلاف مذهب عامه بوده با آنکه از امور غریبه بوده که عامه
ناس تصدیق بآن نمینموده و قناع طبق یافته شده از لیف خرما
و در خبر اشاره باخبار الهی است که آنچه در امتهای گذشته
واقع شده در امت مرحومه اسلامیه واقع خواهد شد و در
بصائر الدرجات صفار روایت شده از امام صادق ع که گفت
خداوند را شهری است از پس دریا که مساحت آن شهر بمقدار
چهل روز از سیر آفتاب است در آن شهر گروهی هستند که هرگز
نافرمانی خدا نکرده و نشناسند شیطان را و ندانند خلقت او را
ملاقات کنیم با ایشان هر زمانی و میپرسند از حوائج دینیه
خود و خواهش دعا نمایند و ما تعلیم کنیم ایشان را و پرسش
نمایند از قائم ما که چه هنگام ظاهر شود و در ایشان عبادت
و اجتهاد شدیدی است شهر ایشان را دروازه‌هائیست عرض
هر دری صد فرسخ است مر ایشان را تقدیس و اجتهاد شدیدی
است که اگر ببینید ایشان را کوچک شمارید کارهای خود را نماز
گذارد مردی از آنها بیک ماه را که سر بلند نکند از سجده خود طعام
ایشان تسبیح و لباسشان ورع است و روهای ایشان درخشند

و چون چنین در امتهای سابقه واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد

نبوداست هرگاه می‌بینند از ما بکیر آنگاه دارند و را و مجتمع شوند
نزد او و بردارند خاک قدمگاه او را و تبرک باو جویند غیر از شب
و از بیت هنگام نماز ما شنوند و از یاد و زنده در ایشان جمعی
هستند که نگذاشته اند سلاح خود بکنار از زمانیکه انتظار
میکشند قائم ما اهل بیت را از خدا خواهند که بنماید قائم
را بایشان و هر یکی از ایشان هزار سال رسد هرگاه ببینی ایشان
خواهی دید خشوع و تضرع و طلب آنچه نزدیک کند بسوی
خدا هرگاه چندی نه بینند ما را گمان کنند که این از خشم خدا
نگرانند او قاتی را که می آییم انها را در ان او قات دلتنگ و
خسته نشوند تلاوت نمایند کتاب خدا را انطور که ما بایشان
آموخته ایم چیزها ئیست که اگر خوانده شود بر مردم هر اینه کافر خواهند
شد باو و انکار خواهند نمود. سؤال میکنند ما را از چیزهائی
از قرآن که نمیشناسند انها را چون بیان کنیم برای ایشان
منشرح شود سینه‌های ایشان از آنچه می‌شنوند از ما و مسئلت
کنند از خدا برای ما طول بقا را و اینکه از دست ایشان نرویم
و میدانند که منتی است از خدا و ند بر ایشان در آنچه
ما تعلیم کنیم ایشان را بزرگ و مر ایشان را استخروجی با امام
هنگامیکه برخیزند پیشی گیرند اصحاب سلاح از ایشان و در
خواست نمایند از خدا که بگرداند ایشان را از کسانیکه یاری جویند

و در آنچه ما به ایشان آموخته ایم

برای دین خود با ایشان در ایشان هست کهلها و جوانان هرگاه
ببینند جوانی از ایشان کاملی را بنشینند پیش وی و مانند بنده
که نزد مولای خود بنشیند برنخیزد تا فرمانش دهد برای
ایشان راهی است که ایشان داناتر مردمانند بجائیکه امام
میخواهد و هرگاه فرمان دهد امام بایشان کاری قائم شوند
بآن کار تا بغیر آن امر کند هرگاه وارد شوند بمیانه مشرق و
مغرب از مردم فانی سازند هزار را در یکساعت چاره نکند
آهن در ایشان و کارگر نشود و مر ایشان راست شمشیرهائی
آهنی غیر این آهن دنیا هرگاه بر کوهی زنند دو پاره کنند آن
کوه را جنگ کند امام با ایشان با هند و دیلم و کرک که نواحی
شام است و ترک و روم و بربر و میانه جابلس تا جابلقا و آن
دو شهر است یکی بمشرق و دیگری بمغرب بنا بند اهل دینی را
مگر اینکه بخوانند ایشان را بدین اسلام و باقرار بمحمد و هر که
اقرار نکند باسلام و اسلام نیاورد بکشند او را تا نماند
میانه مشرق و مغرب و ما دون جبل کسی جز آنکه اقرار کند تمام
شد حدیث مؤلف گوید موافق مضامین شریفه این حدیث
احادیث بسیاری وارد است که مفاد همه این است که در
زمان رجعت اشخاص بسیاری از عالم مثال بلکه موجوداتی از
آن عالم بعالم دنیوی هویدا شود و مردم آن زمان آن اشخاص را

بعین بصر مشاهده نمایند و بعید نباشد که جمع میانه اخبار
باب باین نحو شود که اموات از قبور زنده شوند و اشخاص دیگر
از عالم مثال فرود آیند و فرشتگان از عالم آسمانی امداد
کنند و غرض تکمیل مردم ناقص و انتقام کشیدن از ظالمین برای
مظلومین باشد خصوصا خونخواهی سید الشهداء که غایة
القصوی در رجعت است و مخفی نیست که جابلقا و جابرسا
که در این حدیث ذکر شده و در احادیث مستفیضه دیگر از
شهرهای جسمانی عالم مثال است و تثنیه این دو بر حسب تعدد
عالم مثال نیست که یک مثال مقدم است بر عالم دنیا و یکی
مؤخر که این دو عالم را اهل معرفت برزخ غیبی و برزخ محالی
خوانند و در هر حال اشخاص زمان رجعت بایستی در نظر مردم
آن زمان مجهول النسب و غیر معلوم الولاده باشند و بقواعد عقل
و نقل ممکن نیست شخص معلوم النسب و غیر معلوم الولاده
باشند و بقواعد عقل و نقل ممکن نیست شخص معلوم النسب
گوید من فلان پسر فلانم رجوع کرده ام مگر بمذهب زنادقه
تناسخیه که کفر آنها نزد ارباب ملل بدیهی است و عوام شیعه
هرگاه تامل در این اوراق بنظر انصاف نمایند بطلان دعاوی
فاسده ملاحده این زمان نیکو فهمند والله الهادی

الحدیث العاشر

ما رواه قطب المحدثين محمد بن علي بن شهر آشوب في المناقب
من كتاب التخريج باسناده عن ابن عباس قال رأيت الحسين
قبل ان يتوجه الى العراق على باب الكعبة وكف جبرئيل في كفه
وجبرئيل ينادي هلموا الى بيعة الله عز وجل ترجمه عبد الله
پسر عباس گفت دیدم حسین را پیش از آنکه رو کند بسوی
عراق بر در کعبه و سر پنجه جبرئیل در سر پنجه او بود و او آن
میداد مردم را که بیائید بسوی پیمان بستن با خدا بیانات
ایمان و اذعان بوجود ملئکه و نزول آنها بعالم سفلی مثل
سایر عقاید ضروریه است وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ
مَلَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ واعتقاد اجمالی در این باب کافی
است ولیکن مراتب ایمان مختلف است و مؤمنین درجات
متفاوته دارند و مشارب متعدده و عامه ناس از عالم جسمانی
عنصری قدمی بالاتر نگذارند حتی آنکه شاید در جهله اسلام
بعضی باشند که ملائکه را اجسام عنصریه مادیه انگارند و
غائبه از حس بصری بقول سوفسطائیه ملتزم شوند و این
گمان در طرف تفریط واقع شده مثل گمان فلاسفه که ملائکه
جواهر مجرده و نفوس کلیه و جزئیه هستند و بهره از حیث
تجسم ندارند که در طرف افراط است بلکه موافق تحقیق را
عرفای شامخین و حکمای اسلامیین آنستکه ملئکه مراتب

و درجات دارند و در مرتبهٔ احساس و رائحه دارند و در بعضی
مراتب تجسّم منتهی بجسم عنصری نیز میشود مثل آنچه در احادیث
معتبره وارد شده که حسنین علیهما السلام را دو تعویذ بود که در
جوف آن زغب پر جبرئیل بود. و امّا آنچه در کلمات بعض علمای
اسلام وارد شده که اجنحهٔ ملائکه عبارت و استعاره است
از قوای ادراکیه بر معارف الهیه و تعدد اجنحه عبارت است
در آیهٔ مبارکه اولی اجنحةٍ مثنی و ثلاث و رباع از اختلاف درجات
و مراتب معرفت بزیاده و نقصان در ادراکات چنانکه در کلمات
شیخ مفید الدین بن میثم شارح نهج البلاغه واقع شده پس از
اقوال الجزاف است با آنکه قابل تاویل بمراتب معنویه ملائکه است
بطوری که منافی ظاهر تجسّم نباشد زیرا که تجسّم ملائکه در احادیث
متواتره محل شک و انکار نیست بلکه توان گفت از ضروریات
دین اسلام است چیزی که هست تجسّد و تجسّم ملائکه غیر از اجسام
عنصریه قابله از برای کون و فساد است و شاید اجسام اولیه
ایشان که بر او مخلوق شده اند غیر از اجسام مرئیه متمثّله انها
باشد چون ملائکه را از پرتو قدرت الهی قدرت بر تجسّم باشکال
حسنه است چنانکه در احادیث کثیره وارد شده که
جبرئیل متمثّل میشد برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بصورت دحیة
ابن خلیفه کلبی که از مردمان با صباحت و حسن از زمان بود و در

لیلة المعراج پیغمبر اکرم را مشاهده نمود با ششصد بال
و در احادیث دیگر وارد شده که در تمام عمر رسول اکرم
او را دو مرتبه در صورت اصلیه مشاهده فرمود یکی در
لیلة المعراج و دیگری در کوه حرا که در مکه واقع است و چون
ظاهر شد جبرئیل بصورت اصلیه خود پر نمود افق را از
مشرق تا مغرب و هرگاه بخواهیم بشرح اجسام و اشکال ملائکه
و عظمت اجساد ایشان و اطوار ایشان بپردازیم و نقل احادیث
کنیم از مقصد اربعین الحسینیه خارج خواهیم شد بهتر آنکه
قناعت کنیم بآنچه مهم از معرفت احوال ملائکه است شبهه نیست
در اینکه از برای روحانیین که فرشته نامیده شدند در زبان
نفوس مجرده است که دارای نطق و حیات هستند و از برای
آنها نیز اجسام نورانیه که از سنخ اجسام کثیفه عنصریه نیست
نیز ثابتست و شاید مراتب از برای آنها باشد که بعضی از
تجسم ارفع و اعلی باشند که در اصطلاح حکما عقل محض و
مجرد نام دارد و مضایقه نباشد که در لسان شرع اقدس
جمله از قوی و طبایع ملائکه نامیده شده باشد چنانچه در
خبر است که هر قطره بارانی را ملائکه از آسمان فرود آورد و
دیگر بالا نرود و کثرت عدد ملائک از حصر و عد بیرون
است و ما یعلم جنود ربک الا هو و در خبری وارد شده در

مقام بیان کثرت که بنی آدم عشر جن است وجن و بنی آدم عشر
حیوانات بری و حیوانات بری عشر حیوانات بحری و تمامی
انها عشر ملئکه بحر و تمامی انچه گفته شد عشر ملئکه زمین و
تمامی انها عشر ملئکه اسمان اول و تمامی عشر ملائکه اسمان
دوم و بهمین نسبت است تا اسمان هفتم و تمامی ملائکه
اسمانها در مقابل املاک کرسی اندک است و همچنین
نسبت بملائکه عرش و در اسمان موضع قدمی نباشد مگر انکه
ملکی در انجا یا راکع یا قائم باشد و همه مشغول بتسبیح و تقدیس
و مدت عمر و عبادت ایشان غیر محصور و همه متقرب بسوی
خداوند شوند بولایة اهل بیت رسالت و بلعنت بر دشمنان
ایشان معصیت و نافرمانی در جبلهٔ ایشان نیست ترقیات و استکمالات
نفس و جنبه ندارند زیرا که کمالات ایشان بالفعل است و از برای
ایشان بالهای متعدده باشد وقد یقال ان اجنحة الملئکة
انما ینزل بها الی من هو دونها ولیس لها قوة یصعد بها فوق
مقامها فاذا نزلت بها من مقامها الی دون رجعت علوا الی
مقامها ولا یتعداه والیه اشیر فی قوله تعالی ما منا الا له مقام
معلوم فاجنحتها للنزول لا للصعود ولهم مدارج و معارج
یعرجون علیها ولا یعرج الا من نزل فعروجهم رجوع و رجوع الی
المقام الاول ولا یعصون الله ما امرهم وهم مجبولون علی الاطاعة

اذ المعصية مخالفة القوة السافلة للعالية فيما لها ان يفعل للغرض الاعلى عند تخالف الاغراض وذلك انما يتصور فيما يتركب ذاته من قوى وطبايع متضادة والملئكة منزهون عن ذلك سيما العليون بل هم للمبدأ الاعلى بمنزلة الجوارح للانسان مقهورون تحت ارادته بل ليس لهم ارادة ويراه ارادة وراء ارادة الحق الاول وهم مع ذلك خائفون وجلون كأن عبادتهم معاصي تذللا لعظمة الحق وحيائهم فيهابونه يخافون ربهم من فوقهم وهم من خشيته مشفقون وذلك لكونهم ذوي شعور وادراك ويمكن ان يتصور لهم او لبعض طبقاتهم تخيلات وهمية توجب انحطاط درجتهم ومكثهم في العالم السفلي دهرا مديدا وسلب اجنحتهم التي توجب العروج الى المقام الاول ونزعها بعد ذلك بتوسط النفوس القوية والارواح النورانية وعليه ينزل بعض ما ورد في اخبارنا من قصة فطرس على ما في البصائر ان الولاية على عرض على الملئكة فقبلوها الا فطرس فكسر الله جناحه فلما ولد الحسين ع وهبط جبرئيل وحمله معه وشفع له جبرئيل وحمله معه و شفع له جبرئيل عند النبي فعرض النبي عليه الولاية فقبلها فامره بالتمسح بمهد الحسين ودعا له النبي فطلع له جناح فرجع الى مقامه ويقرب منه ما في اكمال الدين من قصة

دردائيل وفي حديث المفضل سمي ذلك الملك بصلصائيل ودروي قصة فطرس عن جامع البزنطي كما في السرائر ورواه في المناقب عن المسئلة الباهرة بزيادة يسيرة من تغليفه باشفار عينيه وتحته دخان منتن غير منقطع وهو لا ينطبق على اصولنا فلابد من طرحه او تاويله فائدة اسماء الملئكة اسماء اسلامية معربة اعجمية وليست بعربية قال ابن جني اصل جبرئيل كوريائيل فغير بالتعريب وطول الاستعمال الى ما ترى وفيه ست لغات كسر الجيم والراء وفتحهما مع الهمزة وبدونه وفيه لغات اخر معروفة وقيل جبر في السريانية هو العبد وايل هو الله وميك بمعنى عبيد فمعنى جبرئيل عبد الله وميكائيل عبيد الله وقيل ايل الله بالعبرانية وقيل اسم جبرئيل خادم الله في الملئكة وفسر في معاني الاخبار جبرئيل بعبد الله وميكائيل بعبيد الله وكذلك اسرافيل والملئكة المقربون هؤلاء الاربعة باضافة عزرائيل ع في خبر المعراج قال جبرئيل اقرب الخلق الى الله انا واسرافيل وفي خبر ان الله اختار من الملئكة هؤلاء الاربعة واختلفت الاخبار في التفضيل بين جبرئيل واسرافيل فروي ان جبرئيل افضل الملئكة وامام اهل السماء وانه سيد الملئكة وانه موكل بحاجات العباد وانه امين الله على وحيه ومطاع في اهل السموات ولكن يظهر

من اکثر الاخبار العامیة والخاصیة تقدم اسرافیل علی جبرائیل ففی الخبر المروی فی تفسیر القمی ونقله بعض المشایخ عن مدینة العلم للصدوق عن الصادق ع انه حاجب الرب واقرب خلق الله منه وانّ بینه وبین جبرئیل مسیرة الف عام وروی البیهقی فی شعب الایمان ورواه فی الدر المنثور عن عدة کتب عن ابن عباس قال بینا رسول الله ومعه جبرئیل یناجیه اذا انشق افق السماء فاقبل جبرئیل یتضاءل ویدخل بعضه فی بعض ویدنو من الارض فاذا ملک قد مثل بین یدی رسول الله ص فقال یا رسول الله ان ربک یقرئک السلام ویخیرک بین ان تکون نبیا ملکا وبین ان تکون نبیا عبدا فاشار الیه جبرئیل ان تواضع فعرفت انه لی ناصح فقلت عبد نبی فعرج ذلک الملک الی السماء فقلت یا جبرئیل قد کنت اردت ان اسئلک عن هذا فرایت من حالک ما شغلنی عن المسئلة فمن هذا یا جبرئیل قال هذا اسرافیل خلقه الله یوم خلقه بین یدیه صافا قدمیه لا یرفع طرفه بینه وبین الرب سبعون نورا ما منها نور یدنو منه الا احترق بین یدیه اللوح المحفوظ فاذا اذن الله فی شیء من السماء والارض ارتفع ذلک اللوح فضرب جبهته فینظر فیه فان کان من عملی امرنی به وان کان من عمل میکائیل امره به

وان کان من عمل عزرائیل امره به فقلت یا جبرائیل علی ای شیء
انت قال علی الریاح والجنود قلت وعلی ای شیء میکائیل قال
علی النبات قلت علی ای شیء ملک الموت قال علی قبض الانفس
وما ظننت انه هبط الا لقیام الساعة قال بعض العارفین
ان الفعل الخاص بجبرئیل بالذات هو الوحی والتعلیم وتادیة
الکلام من الله وسایر افعاله یصدر عنه بالعرض وله ارتباط
مع القوة النطقیة وهو واسطة استفادة العلم بالالهام
والالقاء فی الروع واما میکائیل فهو صاحب الارزاق و
الاغذیة وفعله الخاص اعطاء الرزق بالتغذیة والتنمیة
وله ارتباط مع الحفظ والامساک ولو لم یکن هو لم یحصل النشو
والنماء والترقیات واما اسرافیل فهو صاحب الصور وورد
فی خبر ان جبرئیل صاحب الحرب وصاحب المرسلین واما
میکائیل فصاحب کل رزق ینبت وکل قطرة تسقط واما اسرافیل
فامین الله بینه وبینهم وعن ابن عباس سئل عبد الله بن سلام
عن النبی فیما سئله من اخبرک قال جبرئیل قال عمن قال عن
میکائیل قال عمن قال عن اسرافیل قال عمن قال عن اللوح المحفوظ
قال عمن قال عن القلم الخبر فظهر من هذه الاحادیث تقدم
مرتبة اسرافیل وافضلیته وان خفی علیک بعض الامر فعلیک
بالتامل فیما سطره المحقق الفرید القاضی السعید القمی فی اربعینه

تنبیه از این بیانات نمودار شد که ملئکه روحانیین اجسام
نورانیه هستند که همه کس نتواند مشاهده آنها نماید بحس بصری
واز این جهة در مجلس وحی غیر از رسول اکرم احدی از حاضرین
مشاهده جبرئیل نمی‌نمود مگر بر وجه اعجاز و توجه نفوس
قویه انبیا و اولیا چون ملئکه از موجودات نشأه دیگر است
واز این جهة گفته شده که نزول ملائکه استعاره و کنایه از
صعود نفس نبوت و مشاهده عالم ملکوت است و اما آنچه
در تفاسیر عامه وارد شده که سامری مشاهده نمود جبرئیل را
و قبضه خاک از تحت رمکه جبرئیل برداشت و دانست که
این فرس حیات است پس خالی از اشکال نیست و باین جهة
بعض مفسرین انکار کردند که مراد برسول در آیه مبارکه
فقبضت قبضة من اثر الرسول جبرئیل باشد علاوه بر اینکه
شناختن سامری که از اهل ضلالت بوده جبرئیل و حال
مقرب را با قواعد جمع نشود و مفسرین بیاناتی برای شناختن
او گفته اند که مفید فائده نیست مگر آنکه گفته شود که اراده
حقه برای امتحان و آزمایش بنی اسرائیل تعلق گرفت و نمودار
شد جبرئیل بصورة جسمانیة برای سامری و بتسویلات
شیطانیه او را پدیدار شد که خاک قدم اسب او اسباب
حیات جماد خواهد شد و اما مشاهده نمودن ابن عباس

جبرئیل را در کعبه ممکن است که از وجوه اعجاز و خوارق
عادات باشد که جلالت قدر سید الشهداء ع هویدا شود
بلکه از حدیث بیهقی ظاهر شود که ابن عباس شخصا جبرئیل
و اسرافیل را مشاهده کرده و دلالت کند بر جلالت قدر
و شرافت نفس ابن عباس چنانچه علمای اسلام بر این معنی
متفق هستند و مجال شکی در وثاقت و جلالت او نیست
مگر بعض روایات غیر معلومه احاد که تاویل آنها ممکن است
و اما مکاتبه ابن عباس در باب بیت مال بصره و عبارات
جسارت آمیز بحضرت امیر المؤمنین ع پس معلوم نیست که
مکتوب الیه حضرت عبدالله یا عبیدالله است و یا آنکه
شاید برای او حالات مختلفه روی داده باشد هر چه باشد
ملاطفت و ملازمت او با حضرت مجتبی و حضرت سید الشهدا
محل شک و انکار نیست و در بعضی تواریخ است که بعد از
واقعه کربلا بحدی گریه کرد که نابینا شد و از مکاتبه که بعد
از شهادت سید الشهداء با یزید بن معویه نموده چنانچه ۷
در بحار الانوار مسطور است جلالت قدر او هویدا است
۷ در تذکرهٔ سبط
و چون ملامت کرد او را بعض مردم بر ترک نصرت سید
الشهداء و محرومی او از شهادت معذرت خواست که من علم
داشتم با صحاب حسین و میدانستم که من داخل نیستم در ایشان

و نامهای اصحاب او مکتوب بوده و زیاد و کم نمیشد و این مرتبهٔ
رفیعه ایست که معلوم شود که مطلع بر علوم مخفیه بوده
مؤلف الاربعین الحسینیه میرزا محمد قمی عفی الله عن جرائمه
بالطبیعت خامده و قریحهٔ جامده در این باب اشعاری نظم
نموده بامید آنکه در عداد مرثیه گویان محسوب و محشور شود انشاء الله

حق تعالی چونکه عالم آفرید | داد هر کس را بنو هر چیز دید
هر کسی بر طبع خود آمد پدید | رو بخوان منهم شقی و سعید
فیض حق را دان تو چون آب روان | سوی ظرفهای امکانی دوان
گرچه هردم هست فیض تازه | لیک ممکن را بود اندازه
گر بریزی بحر را در کوزه | خود چه گنجد قسمت یک روزه
من برای شرح این نیکو کلام | نکته‌ها دانم ولی دارم لجام
ابن عباس آنکه بودی از ثقات | حامل اسرار از اهل ثبات
گفت دیدم در حرم با رای عین | در کف جبریل بد کف حسین
پیک حق می داد فریاد رسا | که هلموا بیعة الله یا عباد
گفت با حجاج ببین ای گمرهان | با خدا بیعت کنید این یک عیان
سوی حق باید حق را بنگرید | گر خدا خواهید با وی بگروید
با شهود این مقام دلپذیر | گشت محروم از شهادت ناگزیر
آن شنیدم ابن عباس رشید | از تأسف و ز نیکوئی ندید
گفتا ورا زیرکی مبتلا | از چه تا رفتی بدشت کربلا

گفت ما را در سعادت ره نبود　　با قضا با بخت ما همره نبود
بار الها زنگی غلام روح سیاه　　دل سفید قلب روشن همچو ماه
بود همراه حسین را اجلال　　گفت باشه از سر غنج و دلال
چونکه از شه داشت شأن از کارزار　　بانگ زد با دیده چشم اشکبار
آنچه حسب نه هی ای ابن الکریم　　کو سیا باشد نژاد من لئیم
بلکه زنگی بوی گند بد بود　　زنان رویش نا پسند بد بود
مرد را باشد جمال اندر کمال　　زن بود انکو کمالش شد جمال
کی سیاهی مثلث از فخر کرد　　باز دکانش برون عطار کرد
گفت پیغمبر که نزد اهل حال　　بر زشین مرد مان سین بلال
کرد در حقش دعا شاه شهید　　که خدایا روی او را کن سفید
بوی او را کن تو مشکین از کرم　　چونکه بودی در وفا ثابت قدم
وان غلام انکه بر خاک او فتاد　　شاه آمد روی بر رویش نهاد
همان شنیدم روز دی کشته گان　　بود در خسان پر خون اغشته گان
پس تو هم ابدال غلامی کن بشاه　　آب وا زخاک آن درگاه خواه

وشرح مکالمات ابن عباس و نصایح مشفقانهٔ او با سید الشهدا
ع در کتب مزبور است و در هنگام حرکت انحضرت از مدینه و مکهٔ
معظمه و در مقاتل ابو الفرج اصفهانی مسطور است که زمان عزیمت
سید الشهداء ع بر سفر کوفه از مکه ابن عباس خدمتش رسید
وشرحی از حال اهل کوفه و مکر و سستی عهد ایشان عرضه

داشت جواب فرمود چاره از رفتن و از مسافرت ندارم عرضه داشت
بردن فرزندان و زنان صلاح نیست زیرا که شایسته نباشد
که تو کشته شوی و ایشان در تو نگران باشند و تذکر نمود برای
آنحضرت حال کشته شدن عثمان بن عفان را و نگریستن اهل بیت
او و سخت شدن مصیبت بر آنها و هر چه اصرار کرد در منع آن
حضرت مفید نشد آنگاه ابو الفرج حکایت کند از بعض حاضرین
در واقعهٔ کربلا که روز عاشورا چون نگاه سید الشهداء
بحرم خود افتاد که هر جوانیکه کشته شود زنان از خیمه‌ها بیرون
آیند و فریاد بگریه و زاری بلند نمایند گفت لله در ابن عباس
فیما اشار علیه یعنی خدا خیر دهد ابن عباس را در آنچه بیان خواهی
نمود برای من مؤلف شرح مکالمات ابن عباس را در مدینه و
مکه نظم نموده زیرا که اشعار را در طبایع لطیفه تاثیرات خاصه
ایست

ابن عباس آمد شد در عرض راه | گفت با او کی تو عالم را پناه
چشم ما روشن شد بعد از حسن | از چه رو دلتنگ گشتی از وطن
از چه کرد یک زبون قوم دون | رفتنی از شهر و دیار خود برون
گفت دیدم من پیمبر را بخواب | گفت سوی کوفه رو کن با شتاب
خون خود را بذل کن در راه اسلام | در اسیری زنان اقدام کن
رتبه داری تو در نزد خدا | کی رسی تا کشته سر از تن جدا
من پی امر پیمبر میروم | هر چه بادا باد با سر میروم

ابن عباس این سخن را چون شنید　　از شفقت گفت با شاه شهید
پس زنان را از چه همره میبری　　جانب آن قوم کمره میبری
وقعهٔ عثمان مگر از یاد رفت　　کز زنانش تا فلک فریاد رفت
این روا باشد تو در چشم زنان　　کشته گردی دست و پا در خون زنان
نیک خواهی وی اندر دل نهفت　　روز عاشورا شنید ستم که گفت
چون نگاهش سوی بانوان فتاد　　گفت ابن عباس یادت خبر باد
کاش این زنها نبد همراه من　　پر ز شیون خیمه و خرگاه من

خاتمه در کتاب مستطاب کافی و بصائر الدرجات روایات وارد شده که ائمهٔ طاهرین ملاقات و مشاهدهٔ ملائکه مینمایند و مختلف ملائکه هستند یعنی آمد و شد ملائکه نزد ایشان است و مصافحه کند ملائکه ایشان را و قدم زند بر بساط ایشان و مجسم شوند برای ایشان و مزاحمت نمایند تکیه گاه ایشان و بسا باشد که از پرهای ملائکه [illegible] و تسبیحه اخذ نمایند و این اخبار منافی نیست با اخباری که در بیان فرق میانهٔ رسول و نبی و محدّث بفتح دال وارد شده که رسول کسی است معاینه نماید ملک وحی را و کلام او را بشنود و نبی بشنود کلام ملک را و معاینه نکند و محدّث بشنود کلام او را و نه بیند شخص ملائکه را و بنحوی در عالم رؤیا یا الهام شود و محدّث در بیداری استماع کلام نماید و شخص را نه بیند و جهت عدم منافات آن است

که از عمده کلمات سابقه معلوم شد که ملائکه مراتب مختلفه
دارند بعض طبقات آنها مجسم شوند برای اولیا ولیکن
روح القدس را امام مشاهده نکند بلکه استماع کلام
او نماید و شاید مراد بروح القدس جبرئیل باشد و عدم
مشاهده او بصورت اصلیه مراد باشد و بغیر صورت
اصلیه مراد باشد ممکن است که مشاهده شود چنانچه
برای ابن عباس میسر شد و شرح این جمله بمراجعه کتاب حجه
کافی و امامة بحار الانوار ظاهر شود و در خبر معتبری در
کتاب کامل الزیاره وارد شده که روز عاشورا بعد از
شهادت مردی را دیدند فریاد می کند از او پرسیدند که
برای چه فریاد کنی گفت من مشاهده کنم پیغمبر را که بسوی شما
نظر مینماید و بزمین کربلا نظر مینماید حضرت صادق فرموده
فریاد کننده جبرئیل بود و مشاهده کردن مردم او را مثل
مشاهده عبدالله بن عباس از کرامات و معجزات حضرت سید
الشهداء بوده فائده در احادیث فضیلت ارض دار
الایمان قم وارد شده که در قم اثر قدم جبرئیل موجود است
و بعید نباشد که مراد آثار هدایت و استقامت در ولایت
اهل بیت باشد که برکات علوم و احادیث ائمه طاهرین مذاهب
فاسده و بدع زنادقه و ملاحده در این بلد راه نیافته و نیز در

مرئی شدن جبرئیل بر ابن عباس

حدیث معتبر وارد شده که در شب معراج رسول خدا
نظر نمود که قطعه زمینی درخشان است از جبرئیل سؤال
نمود که این زمین چه زمینی است عرض داشت قطعه زمینی
است از ارض جبل که مسکن دوستان پسر عمت علی بن ابیطالب
خواهد شد و رسول اکرم فرمود فرود آییم بسوی این
مکان و در آنجا پیرمردی دید که کلاهی بر سر دارد جبرئیل
گفت این پیرمرد شیطان است پیغمبر باو فرمود ای ملعون

الحدیث الحادی عشر

وبسندی المتصل الی الشیخ الجلیل محمد بن الحسن الصفار
فی کتاب بصائر الدرجات رفعه الی ابی جعفر الباقر قال لما قدم
بابنة یزدجرد علی عمر وادخلت المدینة اشرف لها عذاری
المدینة واشرق المسجد بضوء وجهها فلما دخلت المسجد
رات عمر غطت وجهها وقالت اف بیروج باداهرمز قال فغضب
عمر وقال تشتمنی هذه العلجة وهم بها فقال له امیر المؤمنین ع
لیس لک ذلک اعرض عنها انها تختار رجلا من المسلمین ثم
احسبها بفیئه علیه فقال عمر اختاری قال فجائت حتی وضعت
یدها علی راس الحسین بن علی فقال امیر المؤمنین ما اسمک
فقالت جهانشاه فقال بل شهربانویه ثم نظر الی الحسین ع فقال
یا ابا عبدالله لیلدن لک منها غلام خیر اهل الارض فولد

امام باقر نقل نموده گفت چون آوردند دختر یزدجرد را نزد عمر
و در آمد شهر مدینه را گردن کشیدند برای تماشای او
دختران مدینه و روشن شد نمازگاه بروشنی روی او
و چون در آمد نمازگاه را و دید عمر را پوشانید روی خود را
و گفت بیروز باد هرمز پس خشمناک شد عمر و گفت دشنام
داد مرا این دختر کبر و خواست که فرد هد او را پس گفت
او را امیر المؤمنین رو گردان از وی نیست تو را آن کار
تا بر گزیند مردی را از مسلمانان و بشمار او را او را در رسد
او پس گفت عمر او را که بر گزین هر که را خواهی پس آمد تا نهاد
دست خود را بر سر حسین و گفت امیر المؤمنین او را نام
چیست گفت جهان شاه گفت بلکه شهربانو پس نگاه کرد
امیر المؤمنین سوی حسین و گفت ای ابا عبد الله هر آینه خواهد
زائید این زن برای تو پسری که بهترین کسان زمین خواهد بود

بیانات آوردن اسیران فرس را بمدینه در زمان خلافت عمر
در چند خبر معتبر وارد شده چنانچه در خرایج راوندی
و کتاب حسین بن سعید و کتاب غارات روایت شده و لیکن
شیخ صدوق در عیون الاخبار ورود ایشان را در خلافت
عثمان روایت کرده و علامه مجلسی نقل صدوق را بقواعد
تاریخ و فتوحات بلاد عجم نزدیکتر شمرده و لیکن از محمد بن

جریر طبری که از اهل تاریخ است نیز نقل شده که اسرای فرس
که بمدینه آوردند عمر خواست انها را بفروشد و مردان ایشان
بندگان عرب نماید امیر المؤمنین ویرا منع نمود و فرمود پیغمبر
ما سفارش نموده که اکرموا کریم کل قوم پس شایسته شاهزادگان
نباشد که معامله غلامی و کنیزی با ایشان شود و آن حضرت نصیب
خود را از آن اسیران آزاد نمود و بنی هاشم نیز چنین کردند
و مهاجرین و انصار هم همراهی نمودند و سهام خود را بحضرت
امیر واگذار نموده و گروهی از قریش رغبت بتزویج زنان فارسی
نمودند جناب امیر فرمود بایستی ایشانرا مخیر نمود تا هر که را
خواهند اختیار کنند و جماعتی خواستگاری کردند شهربانویه
را سکوت نمود پس آنگاه اشاره کرد بحسین بن علی و گفت
هرگاه شوهری بخواهم جز این جوان نخواهم و تزویج نمود او را
حسین بن علی و چون حضرت امیر نام وی پرسید گفت شاه
زنان دختر کسری فرمود تو شهربانو نام داری و خواهر تو
مروارید نام دارد بفارسی جواب گفت آری و در خرایج راوندی
مرویست که چون او را مخیر کردند دست بشانه حسین نهاد
و آنحضرت بزبان فارسی با او سخن گفت و از او پرسید چه
نام داری گفت جهانشاه فرمود بلکه شهربانویه گفت آن خواهر
من است فرمود راست گفتی و جهة اختیار کردن حسین

خوابی بود که دیده بود پیش از ورود لشکر اسلام بمدائن که پیغمبر خدا بخانه انها امده و در شب دیگر فاطمه زهراء را خواب دید و اسلام براو اظهار کرد داشته و تزویج برای پسر خود حسین نمود و شبهه نیست که یکی از دختران یزدجرد تزویج بحضرت سید الشهداء شد و نام او باختلاف ضبط شده شیخ مفید شاه زنان گفته و دیگران شهربانویه و بعضی جهان بانویه گفته اند و بعضی گفته اند شاه زنان دختر شیرویه پرویز بوده و مشهور انست که دختر یزدجرد بود بنا بر این روایت عیون الاخبار ارجح است بقواعد ضبط تاریخ زیرا که کشته شدن یزدجرد در خلافت عثمان واقع شده ولا محاله دختران او بعد از کشته شدن او گرفتار شدند و محتمل است که در حدیث بصائر الدرجات هم عثمان بوده و بتصحیف روات عمر شده باشد چنانچه علامه مجلسی اعتقاد نموده در هر حال هر مرجح این زن بوده زیرا که یزدجرد پسر شهریار است و شهریار پسر پرویز و پرویز پسر هرمز و هرمز پسر انوشیروان و اینکه گفت پیروز باد هرمز مرادش این بود که هرمز انکر نامه پیغمبر عرب اپاره نکرده بود و در اسلام داخل شده بود دختران گرفتار و دستگیر لشکر عرب نمیشدند و در کافی این روایت نیز مرویست و انچه

مطابق تحقیق و تحصیل از تواریخ و احادیث آنست که
ولادت حضرت سید الساجدین در خلافت امیر المؤمنین
علیه السلام بوده و والده ماجده او شاه زنان دختر یزدجرد بود
و در نفاس آنحضرت وفات کرد و رضاع آنحضرت بمباشرت
دایه بود و او را باسم مادر مینامید و همین دایه بود که آنحضرت
تزویج نمود بغلام خود و دختران یزدجرد که در اسرای عجم
بمدینه آمدند سه نفر بودند و شهربانویه نام یکی از ایشان
بود چنانکه در خبر خرایج گذشت و این سه نفر را یکی حضرت
حسن مجتبی بحباله نکاح در آورد و یکی را محمد بن ابی بکر
و شاه زنان تزویج بحضرت سید الشهدا نمود و در کربلا
نبود و ممکن است که شهربانویه که در کربلا بوده بعد از وفات
حضرت مجتبی یا محمد بن ابی بکر در نکاح حضرت حسین در
آمده باشد و شاه زنان را حضرت امیر مریم یا فاطمه نام نهاد
و مردم او را سیدة النساء مینامیدند و سید الساجدین
را ابن الخیرتین میخواندند نظر بحدیث مشهور نبوی ص ان لله
فی عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس و شهربانویه
را در کربلا پسری بود کودک که در گوش او گوشواره بود
ستمکاران تیری باو زدند و کشته شد و شهربانویه مانند
مدهوشه در کشته او مینگریست و این زن پس از واقعه در

قرائت خود را تلف نمود خاتمه ازین حدیث شریف و ممانعت
جناب امیر از فروختن اسیران عجم نماید که در شریعت اسلام
رعایت حال بزرگ زادگان امری است مرغوب چنانچه
در کتاب سیره ابن هشام وارد است که لشکر اسلام پس از فتح
جبل طی زنانی اسیر بمدینه آوردند و در جمله اسیران دختر حاتم
طائی بود چون نزد رسول اکرم آوردند آن زن عرضه داشت
که من دختر حاتم هستم برادر من عدی بن حاتم فرار کرد و مرا
واگذارد بر من منت گذار رسول خدا در روز اول جوابی باو
نفرمود در روز دوم زمانیکه پیغمبر بمسجد آمد حضرت امیر بآن زن
اشارت فرمود که شرح حال خود را عرضه دار چون عرضه داشت
او را بخشید و بمحل خود باز گردانید و رعایت نجابت او را
فرمود و باین سبب عدی بن حاتم نیز رغبت باسلام نمود
و شرفیاب حضور پیغمبر گردید و چون بخانه پیغمبر آمد حضرت
وسادهٔ خود را برای وی گسترد و در کتاب ارشاد القلوب
دیلمی مسطور است که سعد بن ابی وقاص چون والی عراق
شد امر باحضار حرقه دختر نعمان بن منذر نمود که امیر عراق
بود در سابق ایام حرقه با گروهی از کنیزان خود بمجلس وی در آمد
چون از او شرح حال پرسید جواب گفت که آنچه در خورنق
آفتاب بر او میتابید و حرکت میکرد در دست ما بود و اکنون هم

کتابخانه آستان قدس

دشمنان ما بر ما ترحم دارند و ما پادشاه این قصر بودیم و خراج
این مملکت بر دست ما بود لیکن دنیا بما پشت کرد پس شروع
بگریستن نمود و حاضران نیز گریستند سعد بن ابی وقاص
بر حال او ترحم نمود و حوائج او را اجابت کرد و او را اکرام کرد
برعایت آنکه بزرگ زاده بود پس از مراجعت از آن زن پرسیدند
چگونه رفتار نمود امیر با شما و همراهان جواب تشکر امیر گفت
و شعری خواند انما یکرم الکریم الکریما و اگر یزید بن معویه و
عبید الله بن مرجانه طهارت مولد و اصالت قرشیه داشتند
رعایت اهل بیت عصمت و طهارت را میداشتند و شرح
سلوک با اهل بیت در کتب مقاتل مشهور است و یزید و
اهالی شام خواستند زادگان و شاهزادگان را ببندگی ببرند
همان طور که مسلمانان زنان و کودکان کفار را در جهاد قسمت
میکردند مرد شامی فاطمه بنت الحسین را از یزید خواست
و گمان نداشت که این دستگیر از فرقه مسلمانان باشد و در
خبر امالی صدوق وارد شده که فاطمه دختر امیر المؤمنین که
اصغر اولاد آنحضرت بوده درخواست نمودند و در کتاب
مقاتل ابو الفرج اصبهانی مسطور است که دیگری زینب کبری را
خواست کنیز خود قرار دهد و یزید را گفت دعنی اتخذها
امة و شرح مکالمات زینب با یزید و پناه بردن فاطمه بان مخدره

و او بچشن بجامهای آن مظلومه از اعظم مصائب و در اکثر کتب
مضبوط شده مؤلف عفی عنه در قصیدهٔ ثانیهٔ خود که بنام جناب
علویات محزونات است نیکو گفته فوا عجبا من الدهر الخؤن

ومن اوضاع دوار الدائرات	عواهر عبد شمس فی الستور
طواهر هاشم بالسافرات	فتلك عواکف فی خدر عز
وهن علی الملا مستخدمات	عجب رسمی است اندر دور ایام
که من در عهد خود شهزاده بودم	درخشان اختری آزاده بودم
باندک روزی از اوج عزت	فلک افکند در قوس کنیزی
اگر شمشیر حیدر در کمر بود	و گر سایه پدر ما را بسر بود
که بتوانست ما را خوار دارد	و یا بی پرده در بازار آرد
من اندر شام خوابم با کربلا	من و بزم شراب یزید الله زینهار
اگر از مرگ خود بودم خبردار	نبودم آگه از انجام این کار

و یکی از زوجات طاهرات جناب سید الشهداء رباب دختر امرء القیس بود در
کتاب ینابیع المودة مسطور است که امرء القیس را سه دختر
بوده یکی را حضرت امیر المؤمنین تزویج نمود و دیگری را حضرت
حسن و رباب را حضرت حسین و از آن زن دو فرزند شد
یکی عبد الله رضیع و دیگری سکینه که حضرت سید الشهدا
او را بسیار دوست میداشت و امینه نامیده میشد و شعر معروف
که ابو الفرج ضبط نموده در حق او است که آنحضرت انشا فرموده

لعمرك انني لاحب دارا تكون بها سكينة والرباب
احبهما وابذل جل مالي وليس لعاذل عندي عتاب

ودر تذکرهٔ سبط ابن جوزی مذکور است که رباب در مجلس ابن زیاد چون نظرش بسر مقدس افتاد بی تاب شد وآن سر را برداشت بوسید وبکنار خود نهاد وگفت

واحسينا فلا نسيت حسينا فصدته اسنة الاعداء
غادروه بكربلاء صريعا لا سقى الله جانبي كربلاء

ودر تواریخ مسطور است که بعد از شهادت سید الشهدا اشراف قریش رباب را خواستگاری کردند هیچ یک را اجابت ننمود وگفت بعد از مواصلت با پیغمبر خدا دیگر با کسی مواصلت نکنم وبعد از موا پسر فاطمهٔ زهراء شوهری اختیار نکنم وبعد از واقعهٔ کربلاء یکسال زیاده زندگانی نکرد ودر این مدت بگریه وسوگواری گذرانید واز آفتاب بسایه نیامد گویا پس از دیدن بچشم خود که بدن مقدس سید الشهدا برابر آفتاب برهنه افتاده معاهده کرده بود وبعهد خود وفا نمود در قصیدهٔ تائیهٔ مؤلف عفی عن جرائمه اشاره باین معاهده شده

وانشأت الرباب رثاء حزن وترثي بعلها في الرثاثات
حسينا واحسينا واحسينا فلن انسى الحسين الى الوفات
تمكنت البقيع بغير ظل لعهد عاهدت في السالفات

ودیگر از پرده کیان سید الشهداء که از آنحضرت بار ور بود
ودر کربلا بوده زنی است که در کتاب معجم البلدان مذکور است
ودر کتاب عجائب المخلوقات اشارت باین نیز شده در ترجمه
حلب گوید که جبل جوشن کوهی است در شهر حلب که معدن
نحاس بوده وچون اسرای اهل بیت بآن ناحیه رسیدند آن
زن را درد زائیدن گرفت وهرچه استغاثه از اهل آن ناحیه
نمودند اغاثت نکردند واز شومی این رفتار برکت آن معدن
نابود شد وبعضی ذکر کرده اند که حضرت حسین آن حمل را
محسن نام نهاده بود ومانند برادر مظلوم خود سقط شد
ولیکن والده ماجده علی بن الحسین الاکبر که لیلی نام داشته
مذکور نیست که در کربلا بوده بلکه قرائن واضحه دلالت کنند
بر همراه نبودن با علویات چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی

الحدیث الثانی عشر

وبسندی الی مشایخی الاجلاء بطرقهم الی الصفار فی بصائر
الدرجات رفعه الی مولینا الجواد ابی جعفر الثانی علیه السلام قال
لما قبض رسول الله ص هبط جبرئیل ومعه الملائکة والروح
الذین کانوا یهبطون فی لیلة القدر قال ففتح لامیر المؤمنین بصره
فراهم من منتهی السموات الی الارض یغسلون النبی ص معه
ویصلون علیه ویحفرون له والله ما حفر له غیرهم حتی اذا

وضع فی قبره نزلوا مع من نزل فوضعوه فتکلم وفتح لامیر المؤمنین
سمعه بوصیتهم فبکی وسمعهم یقولون لا بالو نجهدا وانما هو
صاحبنا بعدک الا انه لیس یعاینا ببصره بعد مرتنا هذه
قال فلما مات امیر المؤمنین رای الحسن والحسین مثل الذی
کان رای ابا النبی وعلیا یعینان الملائکة حتی اذا مات
الحسین رای علی بن الحسین منه مثل ذلک ورای النبی و
علیا والحسن یعینون الملائکة حتی اذا مات علی بن الحسین
رای محمد بن علی مثل ذلک ورای النبی وعلیا والحسن و
الحسین یعینون الملائکة حتی اذا مات محمد بن علی رای جعفر
مثل ذلک ورای النبی وعلیا والحسن والحسین مثل ذلک
وعلی بن الحسین یعینون الملائکة حتی اذا مات جعفر رای
موسی مثل ذلک وهذا هکذا یجری الی اخرنا ترجمه چون جان
سپرد پیغمبر فرود آمد جبرئیل وبا او بودند فرشتگان وپریان
تا اینکه بودند فرود میامدند در شب اندازه وگفت پس
کشوده شد چشم امیر المؤمنین ودید ایشانرا از اخر اسمانها
تا زمین ومی شستند پیغمبر را با امیر و درود بر وی میفرستادند
وکود می کندند برای او سوکند بخدا انکند از برای پیغمبر جز
ایشان تا انکه نهاده شد در کور خود فرود آمدند با انکه فرود
آمد در کور پس نهادند اورا وسخن گفت وکشوده شد گوش

رای منه الحسین مثل ذلک ورای النبی وعلیا یعینان الملائکة حتی اذا مات

امیر المومنین و شنید که سفارش می کند پیغمبر فرشتگان را پس گریست و شنید آنان را که گویند کوتاهی نکنیم توانائی را و جز او یاری نداریم پس از تو جز آنکه علی بچشم نه بیند ما را پس از این بار گفت پس چون امیر المؤمنین جان در داد حسین دید مانند آنرا از فرود آمدن فرشته و دید که پیغمبر و علی یاری می کنند فرشتگان را تا آنکه حسین کشته شد دید علی پسر او فرود آمدن فرشته را و دید پیغمبر و علی و حسن را که یاری می نمایند فرشتگان را در خاک سپردن حسین و همین روش بود کار خدا در سپردن هر پیشوائی که گذشتگان از پیشوایان با فرشتگان همراهی و یاوری در خاک سپردن او میکردند و چنین خواهد بود تا پس از ما پیامبران در مذهب امامیه رضوان الله علیهم مقررست که مباشر دفن امام غیر امام خلیفه او نشود و اگر امام متوفی در مشرق فوت شود و وصیش در مغرب باشد خدا و ندر بقدرت کامله جمع میانه ایشان خواهد نمود و اخبار عموما و خصوصا در کتب معتبره شیعه مثل کافی و غیر او موجود است و جماعتی از واقفه خواستند نقض کنند امامت حضرت رضا را بانکه هنگام دفن موسی بن جعفر آنجناب در مدینه بود و بحسب ظاهر حاضر در دفن پدر بزرگوارش نبود حضرت بایشان جواب گفت که شما اعتقاد دارید بآمدن علی بن الحسین از کوفه بکربلا

دیدند حسن و حسین مانند آنچه را امیر می دیدند که پیغمبر و علی یاری فرشتگان را کنند و فرشتگان با پیغمبر مانند آنچه نظر امیر کرد آنکه حسن جان نهاد ح

برای دفن نمودن بدن پدر خود و مردم او را ندیدند بقدرت
خداوند من نیز پنهان نخود در دفن پدرم حاضر شدم و از حدیث
بصائر ثابت نمود که رسول اکرم و امیر المؤمنین و حسن مجتبی با
بدنهای نورانیه عالم مثال و برزخ در هنگام دفن سید الشهدا
حاضر بوده اند و در کتب معتبره مقاتل مشایخ امامیه تعرض از
خصوصیات دفن سید الشهداء و اصحاب او نکرده اند و بعد از تتبع
سکون نفس با نچه در کتب جدیده متاخره در این باب نوشته اند
حاصل نشد و آنچه از این خبر بصائر نمودار شد مؤید است روایت
ابن عباس و ام سلمه را که رسول خدا را در خواب دیدند گرد آلوده
و گریان و خاک بر سر ریخته و تلاوت میفرمود و لا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و گفت رفتم در کربلا و جمع کردم خونهای
حسین را انا مخاصمهم با کشندگان او نزد پروردگار و در
کتاب محمد بن ابی طالب از حضرت باقر روایت شده از پدرش
که اهل غاضریه و نواحی فرات بعد از ده روز از واقعه بدفن
کشتگان پرداختند و چون که غلام ابی ذر بوده در میان ایشان
با روی سفید و بوی مشکین یافتند از اثر دعای سید الشهداء
در حق او و در تذکره سبط بن جوزی روایت شده که زوجه زهیر
قین همراه غلام خود از کوفه کفنی فرستاد برای زهیر چون غلام
بکربلا آمد و بدن حضرت را برهنه دید شرم کرد از تکفین بدن مولای

خودش و شیخ مفید در ارشاد گوید که بنی اسد و اهل غاضریه
برای دفن ابدان شریفهٔ شهدا مجتمع شدند و گودالی در طرف
پای کندند و اجساد بنی هاشم را در آن گودال دفن کردند بجز بدن
ابو الفضل و از آن قبور اثری ظاهر نیست شخص زائر نزد قبر
مقدس بایستد و بر شهدا سلام کند بسمت پایین پا و گفته
شده که قبر علی بن الحسین نزدیکتر بقبر شریف است و قبور اصحاب
در دورهٔ قبر شریف است و قبور ایشان معین نیست و شکی
نیست که از حائر بیرون نیستند و ابن شهر آشوب در مناقب و
طبرسی در کتاب اعلام الوری گفته‌اند که بعد از یکروز اهل
غاضریه برای دفن آمدند و شهدا را در حفیرهٔ واحده دفن
کردند غیر علی بن الحسین را که قبر مخصوص کندند متصل
بقبر امام و از برای ایشان قبرها مهیا پیدا میشد و مرغهای
سفید هنگام دفن حاضر شده بود و از کلام شیخ مفید و دیگران
معلوم نشود که قبر حبیب بن مظاهر و حر بن یزید در آن زمان
ممتاز و معین باشد چنانچه در زمان ما ممتاز است و لیکن شیخ
شهید در کتاب دروس گوید که بعد از سلام بر شهدا سلام
کن بر حبیب بن مظاهر و حر بن یزید و چنان نماید که این دو قبر در
زمان شهید اول که حدود سنه هفتصد و کسری است ممتاز
و معین بوده و در کتب مزار ذکری از قبر معین نیست مگر قبر

حضرت ابی الفضل و علی بن الحسین لیکن شهدا را در ازمنهٔ سابقه
علیحده بوده و در امالی شیخ طوسی است که بنی اسد
بوریای جدیدی آوردند و بدن مقدس در آن بوریا گذاشته
و تا زمان نبش کردن قبر بزرج بامر متوکل آن بوریا باقی بوده و
چون شهید در شرع اقدس غسل و کفن ندارد بلکه با جامهٔ
خون آلوده باید دفن نمود در اخبار ذکری از غسل و تکفین
نشده و بحسب قواعد شرعیه مباشر دفن بدن امام و نماز
براو و سید الساجدین بوده و در کتب فقهیه معتبره زیاده
بر اینچه ذکر نمودیم بنظر نرسید

الحدیث الثالث عشر

و بالسند المتصل الی الشیخ الجلیل ابن قولویه فی الکامل
عن قدامة بن زائدة عن ابیه قال قال علی بن الحسین یا زائدة بلغنی
انّک تزور قبر ابی عبد الله ع احیانا فقلت ان ذلک لکما بلغک
فقال لی فلماذا تفعل ذلک و لک مکان عند سلطانک الذی
لا یحتمل احدا علی محبّتنا و تفضیلنا و ذکر فضائلنا و الواجب
علی هذه الامة من حقنا فقلت و الله ما ارید بذلک الا الله و
رسوله و لا احفل بسخط من سخط و لا یکبر فی صدری مکروه
ینالنی بسببه فقال و الله ان ذلک لکذلک فقلت و الله ان ذلک
لکذلک یقولها ثلثا فقال و اقولها ثلثا فقال ابشر ثم ابشر ثم
ابشر فلاخبرنک بخبر کان عندی فی النخب المخزون انه لما اصابنا

بالطف ما اصابنا وقتل ابي وقتل من كان معه من ولده واخوته
وسائر اهله وحملت حرمه ونسائه على الاقتاب يراد بنا الكوفة
فجعلت انظر اليهم صرعى ولم يواروا فيعظم ذلك في صدري
ويشتد لما ارى منهم قلقي فكادت نفسي تخرج وتبينت ذلك
مني عمتي زينب بنت علي الكبرى فقالت ما لي اراك تجود بنفسك
يا بقية جدي وابي واخوتي فقلت وكيف لا اجزع واهلع وقد
ارى سيدي واخوتي وعمومتي وولد عمي واهلي مصرعين بدمائهم
مرملين بالعراء مسلبين لا يكفنون ولا يوارون ولا يعرج عليهم
احد ولا يقربهم بشر كانهم اهل بيت من الديلم والخزر فقالت
لا يجزعنك ما ترى فوالله ان ذلك لعهد من رسول الله الى
جدك وابيك وعمك ولقد اخذ الله ميثاق اناس من هذه الامة لا تعرفهم
فراعنة هذه الارض وهم معروفون في اهل السموات انهم يجمعون
هذه الاعضاء المتفرقة فيوارونها وهذه الجسوم المضرجة
وينصبون لهذا الطف علما لقبر ابيك سيد الشهداء لا يدرس
اثره ولا يعفو رسمه على كرور الليالي والايام وليجتهدن
ائمة الكفر واشياع الضلالة في محوه وتطميسه فلا يزداد اثره
الا ظهورا وامره الا علوا فقلت وما هذا العهد وما هذا الخبر
فقالت حدثتني ام ايمن ثم ساق الحديث بطوله وفي اخره
بعد نزول جبرئيل واخباره بمصائب عترته وان سبطه هذا

واوحی بیده الی الحسین مقتول فی عصابة من ذریتک و اهل
بیتک واخیار من امتک بضفة الفرات بارض تدعی کربلاء
یکثر الکرب والبلاء علی اعدائک و اعداء ذریتک فی الیوم
الذی لا ینقضی کربه ولا تفنی حسرته وهی اطهر بقاع الارض
واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة الخبر ترجمه قدامه
پسر زائده گفت که پدرم گفت که علی پسر حسین مرا گفت ای
زائده بمن رسیده که تو دیدن کنی گور حسین را گاه گاهی گفتم
همچنان است که تو رسیده گفت برای چه این کار کنی با آنکه
برای تو جایگاهی است نزد پادشاه تو شاهی که بر ندارد
کسی را بر دوستی ما و برتری دادن ما را بر مردم و یاد کردن
فضیلتهای ما را و آنچه بر گردن این گروه است از سزاواری ما
گفتم بخدا سوگند نخواهم باین کار مگر خدا و پیمبر او را و باک ندارم
از خشم هر که خشمناک شود و بر او گران باید بودن بمن
ناخوشی و ناپسندی که برسد مرا برای این کار پس گفت سوگند
یاد کن که آن چنان است که گوئی پس من سوگند یاد نمودم
که آن چنان است که گفتم تا سه بار او گفت و من سوگند یاد کردم
پس گفت مژده باد ترا پس مژده باد ترا همانا آگاه کنم ترا
بداستانی که نزد من است از گزیدهها در گنجینه پنهان بدرستیکه
چون رسید ما را بکربلا آنچه رسید و کشته شد پدرم و

هر که با او بود از پسرانش و برادرانش و همه کسانش و یارانش بند
پردگیان و زنانش بر بالای پالانهای شتران و خواستند ما را بکوفه
برند و گردیدم نگران بسوی ایشان که بخاک افتاده بودند و
پنهان در زمین نشده بودند و بزرگ نمود آنکار در سینهٔ من
و سخت شد برای من از آنچه دیدم بی آرامی من و نزدیک بود جان
من بیرون آید و پدیدار دید آن سختی را از چهرهٔ من خواهر پدرم
زینب دختر بزرگ علی و گفت چه شد مرا که بینم ترا که جان وا بخشی
ای یادگار پدر بزرگ و پدر و برادران من پس بوی گفتم چگونه
بی تاب نشوم و در خروش نباشم و درست می بینم مهتر خود و
برادران و عموها و پسر عموها که افکندهٔ بخاک شدند و
بخونهای خود آلوده در بیابان برهنه و بی پوشش و پنهان
بزیر خاک نشدند و نه بر سر ایشان کسی و نزدیکشان نیاید
آدمی نه آدمی گویا ایشان خانواده از ترکان و دیلم باشند
پس گفت بی تاب نکند ترا آنچه بینی بخدا سوگند این پیمانیست
از پیغمبر خدا بسوی پدر بزرگ و پدر و عموی تو و هر آینه
خداوند پیمان استواری گرفته از مردمانی از این گروه که
نشناسند ایشان را ستمکاران این سرکشان سرزمین و آنان
شناسا باشند نزد کسان آسمانها پیمان داده اند این اندامهای
جدا شده را و پنهان نمایند زیر زمین آنها را و این تنهای

خون آلوده را و برپا کنند در این زمین نشانی را برای گور پدر
تو که مهتر کشتگان راه خداست که کهنه نشود نشانه او و نا
پدید نماند نشان کهنه او بر گذشتن شبها و روزها و هر آینه
کوشش نمایند پیشوایان گمراهی و پیروان آن در برداشتن
آن نشان و ناپدید کردن آن و نفزاید نشان وی مگر هویدا
شدنی و کار او مگر بلند شدنی پس من گفتم چه بوده این پیمان و چیست
این داستان پس گفت که ام ایمن برای من گفت که پیغمبر درآمد در
خانه فاطمه روزی از روزها پس پخته شد برای او آش شیر و
آورد او را علی سبدی خرمائی و گفت ام ایمن من هم آوردم برای
ایشان کاسه بزرگی که در او شیر و کره بود و خورد از او پیغمبر و علی
و فاطمه و حسن و حسین از آن آش شیر و آشامیدند از آن
شیر پس خوردند از خرما و کره پس پیغمبر دست شست و علی
آب ریخت بر دستش او پس از آن دست بر روی خود کشید
و نگاه کرد با ایشان نگاهی که شناختیم شادی را در روی او
و نگریست بگوشه چشم خود بسوی آسمان چندی و روی خود
سوی کعبه نمود دستها پهن نمود و خدا را خواند پس مرو
بزمین افتاد و گریان بود و دراز شد گریه او و بلند شد آواز
گریه وی و روان شد اشکهای او پس سر برداشت و سر
بزیر افکند بسوی زمین و اشکهای او میچکید مانند ریزش

باران واند وهناك شدند فاطمه وحسن وحسین واندوهگین
شدم من برای انچه دیدم از پیغمبر وبزرك شمردیم او را که پرسیم
او را تا انکه دراز شد گریه گفتند او را علی و فاطمه که چه چیز گریانید
شما را نگریاند خدا چشم شما را ریش کرد دلهای ما را گریه شما
فرمود ای برادر من شاد شدم بشما شادی که مانند ان
هرگز شاد نشده بودم ومن نگاه بشما میکردم وستایش
خدا مینمودم برای نیکوکرداری خدا بمن بهستی شماها
که ناگاه فرود امد بر من جبرئیل و گفت ای محمد خدا اگاه شد
بر انچه در دل تو است وشناخت شادی تو را ببرادرت
ودختر ودختر زادگانت وباخر رسانید برای تو نیکی را
وگوارا کرد بهر تو بخشش را باینکه گردانید ایشان و زادگان
ایشان ودوستداران وپیروان ایشان را با تو در بهشت
جدائی نشود میانه تو وایشان زنده شوند چنانچه تو زنده
شوی وبخشیده شوند چنانچه تو بخشیده شوی تا خوشنود
شوی وبالاتر از خوشنودی در برابر گرفتاریهای بسیاریکه
خواهد رسید ایشان را در جهان وناپسندهائیکه برخورد
انها را بدستهای مردمی که خود را دارای دین تو میدانند و
گمان کنند که از گروه تو باشند بیزارند از خدا واز تو افتاده
شوند افتادنی وکشته شوند کشته شدن سختی جدا جدا

خواهد بود جایگاه های افتادن ایشان و در خواهد بود
از یک یک گورهای ایشان و این برگزیدگی از خدا ایشان
و مر تو را است پس ستایش کن خدا را برای برگزیدن او
شما را و خوشنود باش بداوری او و بآنچه برگزید برای شما
پس گفت جبرئیل ای محمد برادر تو علی حیرت و بیچاره شود
پس از تو از گروه تو و خسته شود از دشمنان تو و کشته شود
پس از تو میکشد او را بدترین آفریدگان و آفریده و بدبخت
ترین مردمان همتای پی کننده شتر صالح پیغمبر در
شهری که بسوی او باشد خانه گرفتن او و آن شهر جای شیعیان
او و پیروان زادگان او است در آن شهر گشتنی بسیار شود
گرفتاری پیروان ایشان در آن شهر بزرگ شود و آنچه بایشان
رسد بدرستیکه دختر زاده تو و بدبست باز نمود سوی
حسین کشته شود در گروهی از زادگان تو و کسان خانواده
تو و برگزیدگانی از دسته تو بکنار فرات در زمینیکه خوانده
شود کربلا از برای این سبب شود سختی و گرفتاری بر دشمنان
تو و دشمنان زادگان تو در روزیکه تمام نگردد سختی آن روز
و نابود نشود دریغ آن روز و کربلا پاکیزه ترین جاهای
زمین است و بزرگترین زمینها است و بلندترین جائی و همانا
آن زمین از زمینهای بهشت است پس هنگامیکه رسد

پسری من نمیشود مرا خدا را ستوده در مسئله بدان و در کرده

آنروز یکه کشته شود در آنروز دختر زادهٔ تو و کسانش و
کردار او در آید لشکریان کسان تا گرویده بود و زان خدا به
جنبش در آید زمین در کرانهای خود و تکان خورند کوهها
و بسیار شود تکان آنها و برهم خورد دریاها بکرههای خود
و بجنبش آید آسمانها با کسان آنها از روی خشم برای تو
ای محمّد و برای زادگان تو و برای بزرگ نمودن مر آنچه بر
داشته شود از بلند جائی تو و برای بدی آنچه پاداش داده
میشود با و زادگان تو و خویشانتو و نماند چیزی از آن مگر
آنکه دستوری خواهد خدا برادر یاری کسان تو که ناتوان
شمرده شدند و ستم رسید گانند تا آنکه ایشان گواه خدا باشند
بر آفریدگانش پس از تو پس پنهانی رساند خدا بسوی آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و کسانیکه در آنها بند که درست
است که من خداوند پادشاه توانائی هستم که از دست او
نرود گریزنده و بیتاب نکند او را سرکشی و من توانایم در
بارهٔ او بر یاری و کیفر دادن سوگند با رجمندی و بزرگی
خودم که هر آینه بچشانم کیفر کسانیکه کینه داشته باشد
پیغمبر و برگزیدهٔ مرا و برده باشد بلند جائی پیغمبر مرا و
کشته باشد خویشان او را و انداخته باشد پیمان خود را
و ستم کرده کسان او را کیفری که نداده باشم کسی از جهانیان

را پس نزد این کار ناله کند هر چه در آسمانها و زمینها است
بنفرین کسی که ستم کرده باشد خویشان تو را و روا شمرده
باشد آنچه از تو نا روا است پس هنگامیکه در آیندان دسته
سوی خوابگاه‌های خود خدا بدست خود جانهای ایشان گیرد
و فرود آید بسوی زمین فرشتگانی از آسمان هفتم و با خود
داشته باشند سبوهائی از یاقوت و زمرد پر از آب زندگانی
و جامه هائی از جامه‌های بهشت و خوشبوئی از خوشبوهای
بهشت و بشویند پیکرهای آن کشته ها را با آن آب و بپوشانند
بایشان جامه ها را و خوشبوی نمایند ایشان را بان بوی خوش
و نماز گذارند فرشتگان بر آنها دسته دسته پس برانگیزاند
خدا گروهی از پیروان تو را که نشناسند ایشان را کافران
و انبازی نکرده باشند در آن خونها بگفتار و کردار
و نه آهنگی پس پنهان کنند تنهای آن کشتگان را زیر خاک
و برپا کنند نشانه بر گور مهتر کشتگان بان بیابان که نشان
باشد برای کسان راستی‌خواه و پیوند شود برای گروندگان
پیغمبر برای رستگاری و کامیاب شدن و گرد آیند آن گور را
فرشته هائی از آسمانی صد هزار فرشته در هر شب و روز
و درود فرستند بر وی و بپاکی یاد کنند خدا را نزد آن گور و
آمرزش خواهند برای دیدن کنان او و می نویسند نامهای آنانکه

ببایند او را دیدن کنان از گروه تو برای نزدیکی بخدا و بنویسند
نامهای پدران ایشان را و خویشان و شهرهای انها را و نشانی
گذارند در روهای ایشان بنشان گذاری روشن که از تخت
خداوند باشد که این کس دیدار کننده گور بهترین کشتگان راه
خدا و پسر بهترین پیغمبران است پس چون روز رستخیز
بیاید تابش کند و تابان باشد در روهای ایشان از نشانیکه
از نشان گذار گذاشته روشنی که پوشیده شود از روی
چشمها و راه نما شود و شناخته شوند میانهٔ مردم بان
روشنی و گویا بینم ترا ای محمد میانهٔ خودم و میانهٔ میکائیل
و علی پسر ابو طالب میانهٔ ما پیش روی ما است و با ما خواهد بود و گروه
از فرشتگان خدا انچه بشماره در نیاید و برچینیم از میان
مردم کسیکه ان نشانه در روی او است از میانهٔ آفریدگان
تا برهاند ایشان را از تنگی ترس ان روز و سختی های وی و
این داوری خداوند و بخشش او است از برای کسیکه بدیدن
گور تو اید ای محمد یا گور برادر تو علی یا گور دو دختر زاده
تو را و نخواسته باشد باین کار جز خدا را و زود باشد که
کوشش کنند مردمانی که سزاوار نفرین و دوری از خدا و خشم
او را که بردارند نشانه ان گور را و نگذارند خدا برای انها باین
کار راهی را پس از این گفت پیغمبر که این کار مرا بگریانید و اندوهناک

کرد پس از آن زینب گفت هنگامیکه زخم خورد پدرم بدست پسر ملجم و
دیدم نشان مرگ را در او گفتم او را ای پدر سخن سروده مرا ام
ایمن بچنین و چنان و دوست دارم که بشنوم این سخن را از
تو گفت ای دخترک من سخن همان است که ام ایمن تو را سروده
و گویا بینم تو را و زنان خویشان تو که دستگیر شده اید در این
شهر در خواری و فروتنی میترسید از اینکه بربایند شما را مردم
پس شکیبائی کن شکیبائی کردنی سوگند با آنکه شکافد دانه را و
آفریند مردم را نیست از برای خدا در پشت زمین دوستی جز
شما ها و جز دوستان شما و پیروان شما و هر آینه درست گفت
برای شما پیغمبر خدا آنگاه که سرود برای ما این داستان را که
اهرمن در آن روز پرواز کند از شادی و گردش کند همه زمین
را در بومها و بزرگان دیوها و گوید ای گروه دیوان رسیدیم
از زادگان آدم خواسته خود را و بپایان رسانیدیم در
نیست شدن آنها و پس دادیم ایشان را آتش مگر کسانیکه
پناه برند باین گروه پیغمبر پس گردانید کار خود را در سر
گشتگی مردم درباره ایشان و واداشتن مردم را در دشمنی
ایشان و برانگیزانید مردمان را با ایشان و بدوستان ایشان
تا استوار نمائیم گمراهی آفریدگان و ناگرویدن آنها و نرهد
از آنها رهنده و هر آینه راست نمود بر ایشان اهرمن با آنکه

دروغ گو است اینکه سود نبخشد با دشمنی ایشان کار بسته نشود
و گزند نرساند با دوستی ایشان گناهی جز گناهان بزرگ
زائده گفت پس فرمود علی پسر حسین پس از آنکه مرو د برای من
این داستان را داشته باش این را که اگر یکسال شتر سواری
پی آن رود کم رفته بیانات این حدیث شریف بحسب سند
در اعلی درجهٔ اعتبار است اگرچه مضامین عالیهٔ او بی نیاز
کند از تعرض سند او و صاحبان قلوب روحانیه دانند
که چگونه تاثیری در نفوس دارد گویا که هر کس بشنود از زبان
امام سجاد شنیده گواهی دهم این سخن را از او است
تو گفتی که گوشم بر آواز او است در حقیقت این حدیث
کرامت باهره و معجزهٔ ظاهره ایست که در هزار و دویست و
کسری پیش اخبار بغیب کرده‌اند که بقعهٔ کربلا مشهد و مزار
خواهد شد و آنچه خلفای جور کوشش نمایند و همت گمارند
بر محو آن بقعه مبارکه برای ایشان میسر نشود و لوای این قبر
شریف برداشته نشود و مجمع زوار خواهد شد و وافق
الخبر المخبر همان طور که گفتند واقع شد با اینکه بنا ساختن
بنی امیه بعد از شهادت سید الشهداء و شدت ممانعت
از زیارت آن قبر و ترک جستن بآن مشهد شریف بلکه در
کتاب نوادر علی بن اسباط روایت شده که در نزدیکی زمان

شهادت صد هزار زن از اطراف بلاد اسلام شد و بجای زیارت
آن قبر و تبرک جوئی آمدند و عقیم بودند و همگی ذات ولد
شدند چون در میان عرب تفاؤل بود که زن عقیم نزاید باید
سر قبر کریمی برود تا فرزند آورد و در کتاب کامل نیز مرحوم
روایت شده که حضرت صادق فرموده که از زمان شهادت
آن مظلوم هیچ زمان خالی نبوده بقعهٔ کربلا از زائرین از
ملائکه و جن و انس و وحشی بعد فرمود شنیده ام که از اطراف
کوفه و غیر کوفه مردم آنجا مجتمع شوند در نیمهٔ ماه شعبان و نوحه
سرائی نمایند و مرثیه خوانند و زنانی ندبه و سوگواری
کنند بعضی اهل کوفه عرضه داشتند که چنان است که شنیده
اید ما نیز حاضر بوده و دیده ایم گفتا الحمد لله که خدا برای ما مرثیه
خوان و مداح و زوار مقرر نمود و از اواخر دولت بنی امیه
بر قبر شریف قبه بنا شده و در اوائل خلافت بنی عباس زیارت
آن مشهد معظم بطوری شایع شد که حائر مقدس از اماکن
اجتماع و ازدحام شمرده میشد و مردم از حکم مزاحمت سؤال
کردند از حضرت صادق که هرگاه مردی از حائر برای تجدید
وضوء خارج شود و جای او را بگیرند جایز است جواب فرمود
هر کس بمکانی سبقت نماید تا یک شبانه روز او اولی و احق بآن
مکان است در خلافت هرون الرشید بجمعی از مشرق و مغرب

هجوم زوار آن مشهد معظم شد که هرون ترسید که اگر
توجه مردم باین روش بالا رود لامحاله خلافت از عباسیین
بعلویین باز گردد باین سبب امر کرد موسی بن عیسی والی کوفه
را که از بنی عباس بود بخراب نمودن قبر سید الشهداء و تخریب
عمارات آن نواحی و کشت و زرع در اطراف آن زمین و او امر داد
مردی را که نامش موسی بن عبد الملک بود و تمام عمارت و بنیان
قبهٔ شریفه را خراب کرد و اراضی حائر را زرع نمود و شخم کرد
و زراعت شد و مقصود محو اثر قبر شریف بود و درخت
سدری نزدیک قبر بود که علامت بود برای شناختن قبر
شریف آن درخت را نیز از ریشه بیرون آوردند تا آنکه اثری
از قبر باقی نباشد چون این خبر بجریر بن عبد الحمید که یکی
از علمای حدیث بود رسید تکبیری گفت و اظهار تعجب نمود
و گفت الان معلوم شد مراد بحدیث نبوی که فرمود لعن الله قاطع
السدرة و اندکی نگذشت که تجدید شد قبهٔ کربلا و رغبت
مردم بتوجه بآنجا افزوده شد و از خلفای عباسیه دیگر کسی
بصدد تخریب بر نیامد تا زمان متوکل عباسی جعفر بن معتصم
لعنه الله که در نهایت انحراف بود از سلسلهٔ علیهٔ علویین و
در ایام خلافت خود حقوق ذوی القربی را از ایشان منع
می‌نمود بجدی فقر و فاقه بعلویین احاطه کرد که معاش ایشان

منحصر شد بچرخ رشتن زنان علویات و در خانهای ایشان
بسا بود که زیاده بر یک پیراهن که توان در او نماز گذاشت
نبود و علویات خواتین بنوبت در آن جامه نماز میگذاردند و از عداوت
علویین فرو گذار نمیکرد و این مذهب پلید را فتح بن خاقان
ترکی در نظر او جلوه داده بود و فاطمهٔ زهرا را هجا و سبّ
می نمود برای آنکه علویین خود را بر رسول بتوسط فاطمه نسبت
میدادند و در مجلس لهو و طرب مسخره داشت که خود را
بصورت امیر المؤمنین بطین میساخت و بالشی زیر پیراهن
میگذاشت تا آنکه در سنهٔ دویست و سی و هفت هجری خبر
دار شد که اهالی سواد کوفه اجتماع و ازدحامی در کربلا دارند و
بزیارت قبر شریف متبرک میشوند سرداری و لشکری مهیا
کرده بناحیهٔ نینوی فرستاد و قبر را خراب کردند و مردم
را متفرق نمودند باز مردم در موسم حج بزیارت آن بقعه مبارکه
فراهم شدند و گویا از کشته شدن باکی نداشتند و گفتند
اگر همه کشته شویم بازماندگان ما بزیارت خواهند آمد و این همه
بجهة برکات و کراماتی بود که از آن بقعهٔ مبارکه مشاهده کرده
بودند چون این خبر بمتوکل رسید از انقلاب عراق خائف شد
و کس بکوفه فرستاد که والی متعرض نباشد ولی در اطراف
قبر دیدبانان داشت و بر چنان ساخته که مردم نتوانند جهارا

بر عمارت روند پس بگذشت باز مردم بنای عمارات در کربلا
کردند و بازار بزرگی ساخته شد و زائرین زیاده از سابق
شد تا در سنه دویست و چهل و هفت دیگر بار لشکر و
سردار فرستاد و ندا میان مردم درداد که ذمه خلیفه بیزار است
از زائر کربلا و امر کرد اراضی طفوف را آب بستند و زراعت
کردند گاهی آب بجانب قبر شریف روان نشد و گاهی گاو شخم
نمود گاهی قبر از زمین بلند شد و گاهی تیری از غیب نمودار
شد و بر عمله و بیلداران برخورد با ظهور کرامات آن کافر از
عزیمت خود دست برنداشت بلکه بر بغض و کینه او افزوده شد
تا آنکه در بعض شبها که بطرب تفحص از مغنیه نمود که کنیز از مغنیه
داشت گفتند از سامره مهاجرت کرده پس از چندی چون
آن کنیزک نزد وی آمد پرسید کجا رفته بودی گفت با خاتون
خود بحج رفته بودم جواب گفت ماه شعبان موسم حج نباشد کنیزک
بوی گفت زیارت قبر حسین بن علی بمنزله حج است از استماع این
کلمه بسیار غضب نمود و خاتون آن کنیزک را حبس نمود و اموال
او را خالصه خود کرده و ابرهیم دیزج که یهودی بود و اظهار
اسلام کرده بود امر داد که بکربلا رود و آن قبر شریف را محو
کند و هرچه عمارت شده منهدم سازد دیزج با جمعی از مسلمانان
و یهود بکربلا در آمد مستأثار ، آنچه در تخریب قبر بکردند

یهودان را وا داشت تا صندوق قبر را کندند و سوزانیدند
و عمارت را خراب کردند و دویست جریب اطراف آن زمین را
زراعت کردند و آب بستند و در چهار اطراف آن سرزمین بنا
کردند و قبر را شکافته بوریائی جدید یافته که جسد مقدس بر او
بود و لیکن نامه نوشت بمتوکل که در قبر چیزی نیافتم محمد بن حسین
اشنانی که از اهل کوفه بود با مرد عطاری شبانگاه بزیارت
قبر شریف آمدند دیدند قبر را آب بسته و خراب کرده اند قدری
فرو رفته و بوی خوشی شنیدند علامتی در اطراف قبر فرو
بردند و زیر زمین پنهان کردند بعد از کشته شدن متوکل
آمده و علامات را از زیر زمین بیرون کشیدند و دیگر کسی
از خلفا متعرض این قبر شریف نگردید مگر مسترشد عباسی
و پسرش راشد که خزانه و اوقاف را گرفتند و متوکل هفده نوبت
این قبر را خراب نمود باز بصورت اولی و بهتر برگشت و قبه و
بارگاه ساخته شد تا در سنه دویست و نود سه هجریه سقف
فرود آمد و تجدید عمارات شد و در این سنه صندوقی بر قبر
شریف گذارده شد و بعد از آن حسن بن زید داعی که در طبرستان
خروج کرد صحن و سرائی بنا کرد و در سنه سیصد و شصت
نه هجری عضد الدوله دیلمی از اطراف صناع و عمال البنائی
فراهم کرد و بنای بقعه مبارکه نجف و کربلا کرد و بنای عالی

احداث کرد و بقعه که قرا هرون بنیاد کرده بود در نجف و چهار درگاه داشت خراب نمود و عمران بن شاهین نیز بنای رواقی در حرم و مشهد نمود و رواق عمران در زمان ما در نجف معروفست و مطابق این روایت اثار این مشهد معظم تا قیامت برپا خواهد بود پس کاخها خراب شد بیستون بجا است بنیاد عشق بین که چسان محکم اوفتد از عجایب آنکه باعتنای ارباب تواریخ بضبط مقابر بنی امیه و بنی عباس در زمان ما که سنه هزار و سیصد و بیست هشت هجری است قبری از ایشان معهود نیست باقی مانده باشد و در اول خلافت ابی العباس سفاح عبد الله بن علی عباسی امر قبور بنی امیه را شکافت و آنچه از جثه آنها یافت سوزانید و قبر یزید بن معویه را در حوارین که نواحی دمشق بود نبش کرد و جز خط سیاهی مانند خاکستر چیزی نیافت و لنعم ما قیل یا ایها القبر بحوارینا ضمنت شر الناس اجمعینا و با شدت تعصب اهل سامره در آن بلد قبری از خلفای عباسیین هویدا نیست با آنکه دار الملک ایشان بود و بعض علمای نجوم گفته که هر عمارت که بر کواکب ثوابت بنا شود اثرش آنست که باقی خواهد ماند و از آن قبیل شمرده کعبه معظمه را و انتهیات فدا شمل هذا الخبر علی امور واحدها فضل

زيارة الحسين وهو مما تواترت به الاخبار وتحير فيها عقول الاخيار وانها افضل وسيلة في النجاة وافضل من الحج والعمرة وساير الاعمال الصالحات ولا يدانيها في الفضل شيء من الطاعات والقربات ولم يرد في زيارة بقية الائمة بل الرسول معشار ما ورد من الحث الاكيد فيها وليس من جهة احباء امر الولاية بالزيارة لانه مشترك بل العلة من خصائصه او من اعواض شهادته ومصائبه وثانيها فقد دل هذا الخبر على جلالة اصحاب الحسين وانهم من خيار الامة وكفاك شاهدا عليه قوله ع ليلة العاشوراء لا اعلم اصحابا خيرا من اصحابي ولا اهل بيت ابر واوفى من اهل بيتي وفي خبر ريان بن شبيب عن الرضا ع ما لهم في الارض شبيه ولا نظير وروى النعماني عن الباقر ع ان الحسين كان يضع قتلاه بعضهم الى بعض ويقول قتلانا قتلى النبيين وال النبيين وقيل لرجل شهد الطف ويحك قتلت ذرية الرسول قال لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا ثارت علينا عصابة ايديها في مقابض سيوفها كالاسود الضارية يحطم الفرسان يمينا وشمالا وتلقي نفسها على الموت لا تقبل الامان ولا ترغب في المال لو كففنا عنهم رويدا لاتت على نفوس العسكر بحذافيره فما كنا فاعلين شعر

قوم اذا نودوا والدفع مسلمة والخيل بين مدعس ومكردس

لبسوا القلوب على الدروع واقبلوا يتهافتون على ذهاب الانفس
وفي الزيارات المأثورة عن الصادق ع السلام عليكم ايها الربانيون
والربانی العارف المنازل ولما احل الحسين ع بيعتهم ليلة العاشورا
واذن لهم في الانصراف لم ينصرف منهم احد وقالوا لو كانت
الدنيا لنا مخلدا لآثرنا النهوض معك قال له نافع بن هلال
ما كرهنا لقاء ربنا وانا على نياتنا وبصائرنا نوالي من والاك ونعادي
من عاداك فمن نكث بيعته فلن يضر الا نفسه فوالله ما اشفقنا
من قدر الله ولا كرهنا لقاء ربنا وكان برير بن خضير يعرف بسيد
القراء وكان فيهم اربعة من الانصار اصحاب رسول الله وفي الخبر
ينادي المنادي يوم القيمة اين حواري الحسين فيقوم الاثنان
والسبعون الذين قتلوا معه ويأتي بعض ما يتعلق بالمقام في
الحديث الآتي ثالثها قد دل هذا الخبر على ان ارض كربلاء اشرف
بقاع الارض واطهرها وهو كذلك وقد ورد مستفيضا من
طرقنا ان الكعبة افتخرت وقالت من مثلي وقد بني بيت الله على
ظهري فخوطبت من الله ان فضلك بالنسبة الى ارض كربلاء
كابرة غرست في البحر فحملت من ماء البحر ولولا اصحاب كربلاء
ما خلقتك وورد ان ارض كربلاء خلقت قبل الكعبة باربعة
وعشرين الف عام وانها مقدسة مباركة وافضل ارض في
الجنة وان الله اتخذ كربلاء حرما امنا قبل ان يتخذ مكة حرما

وانهار وضة من رياض الجنة وان فيها دار البئر غسل فيها راس الحسين و فيها غسلت مريم عيسى حين ولدتها الى غير ذلك مما رواه الاكابر و طرس الدفاتر فمن شاء راجع مظانها اربعها فقد حصل من هذا الخبر ايقاظ فيه اتعاظ فان النبي لما خرج فرح باجتماع اهله حوله حول الله ذلك الفرح ترحا والسرور حزنا وذكره الله تع بمصائب عترة نبيها على ان الدنيا دار لا يدوم نعيمها ولا يتم فيها سرور ولا يؤمن فيها محذور قد قرنت فيها السراء بالضراء والشدة بالرخاء والنعيم بالبلوى ثم يتبعها الزوال و يرد فيها تنقل الاحوال فمع نعيمها البؤس ومع رجائها الياس ومع سرورها الحزن ومع ضحاها المزن ومع مكروهها المحبوب ومع صحتها السقم ومع حياتها الممات ومع فرحاتها الترحات ومع لذاتها الافات عزيزها ذليل وقويها مهين ولا يبقى فيها احد من العالمين ولنختم الكلام بابيات نظمتها فى مضامين هذا الحديث شعر

لقد لبس الحسين عتيق ثوب | لئلا يسلبوه مجرديا
فوا اسفا واه بلا لباس | على الرمضاء زين العابدينا
يجود بنفسه كمدا ونادى | فبالله يا للمسلمينا
يرون كاننا اولاد ترك | وديلم لم نشيد فظ دينا
فعز نتر على ما قد شجاه | وسلته عقيلة هاشمينا

سلوا يا بقية آل طه عزاءً يا حفيد الاكرمينا
فصبراً ان ذلك خير عهد عهدناه من رسول العالمينا
ولا تجزع على ما قد المّا وطب نفساً فانا قد روينا
سياتي الله قوما لم يكونوا معارف في الدماء مشاركينا
يوارون الجسوم الداميات وقتلى بالطفوف مضرجينا
وينصب بالطفوف لواء قبر يشفع في ذنوب المجرمينا
ويبنون القباب على قبور تضيء النور في الافق المبينا
ويبدو دائماً فوه على طريح ثوى بالطف مقطوع الوتينا
ويجتهد الطغاة لمحو رسم ولن يمحوه دهر الداهرينا
ويكثر زائروه بكل عصر يزورون القبور مقمحينا
ويبسم مبسم الاملاك نوراً مضيئاً في وجوه الزائرينا
فلما كان ليلة تسع عشر وقد فتكوا امير المؤمنينا
حكيت الامر من كيت وكيت ولم اترك له سينا وشينا
حديثا حدثتني ام ايمن ولقنته الى الروح الامينا
فقال القول ما قالت حذام ولم يكذبك قول الصادقينا
كأني ناظر بك في نساء اذلاء بكوا فرخا شجينا
فصبرا عند ذلك ثم صبرا ولا تجزع على لوم الشامتينا

الحديث الرابع عشر

ما رواه الحسين بن حمدان الحضيني في كتاب الهداية باسناده

عن ابي حمزة الثمالي قال سمعت علي بن الحسين زين العابدين
عليه السلام يقول لما كان اليوم الذي استشهد فيه ابي جمع اهله
واصحابه في ليلة ذلك اليوم فقال لهم يا اهلي وشيعتي اتخذوا
هذا الليل جملا لكم وانجوا بانفسكم فليس المطلوب غيري و
لو قتلوني ما فكروا فيكم فانجوا رحمكم الله وانتم في حل وسعة
من بيعتي وعهدي الذي عاهدتموني فقال اخوته واهله
وانصاره بلسان واحد والله يا سيدنا يا ابا عبد الله لا
ابدا والله لا قال الناس تركوا امامهم وكبيرهم وسيدهم
وحده حتى قتل ونبلو بيننا وبين الله عذرا ولا نخليك و
نقتل دونك فقال لهم يا قوم اني غدا اقتل وتقتلون كلكم
معي ولا يبقى منكم واحد فقالوا الحمد لله الذي اكرمنا بنصرك وشرفنا
بالقتل معك ولا نرضى ان نكون معك في درجتك يا ابن رسول
الله فقال جزاكم الله خيرا ودعا لهم بخير فاصبح وقتل وقتلوا
معه اجمعون فقال له القاسم بن الحسن ع وانا فيمن يقتل
فاشفق عليه فقال له يا بني كيف الموت عندك قال يا عم احلى
من العسل فقال اي والله انك لاحد من يقتل من الرجال
بعد ان تبلو ببلاء عظيم وابني عبد الله فقال يا عم ويصلون
الى النساء حتى يقتل عبد الله وهو رضيع فقال فداك
عمك يقتل عبد الله اذا جفت روحي عطشا وصرت الى

خیمنا فطلبت ماءً لنبا فلا اجد قط فاقول ناولونی ابنی لاشرب
من فیه فیاتونی به فیضعونه علی یدی فاحمله لادنیه من فمی
فاسقی بسهم فینحره وهو یناغی فیفیض دمه فی کفی فارفعه
الی السماء واقول اللهم صبرا واحتسابا فیک فتعجلنی الا
سنة منهم والنار تسعر فی الخندق الذی فی ظهر الخیم فاکر
علیهم فی امر اوقات فی الدنیا فیکون ما یرید الله فیبکی ویبکینا
وارتفع البکاء والصراخ من ذراری رسول الله ص فی الخیم
ویسئلنی زهیر بن القین وحبیب بن مظاهر عن علی ع
فیقولان یا سیدنا فسیدنا علی فیشیرون الی ماذا یکون من
حاله فیقول مستعبرا ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا فکیف
یصلون الیه وهو ابو ثمانیة ائمة ترجمه ابو حمزه ثمالی
گفت شنیدم علی پسر حسین زین العابدین میگفت چون شد
روزی که پدرم کشته میشد در آن روز ذکر داوود کسان و همراهان
خود را در شب آن روز پس گفت بایشان ای کسان و پیروان
من بگیرید این شب را شتران سواری و برهانید جانهای خود را
از مرگ آن کسان که این گروه میخواهند جز من نیست و هرگاه بکشند
مرا اندیشه نکنند درباره شما پس برهانید خود را مهربانی
کند خدا شما را و شما در رهائی و گشایش هستید از پیمان بستن
با من پس گفتند برادران و کسانش و یاورانش هیچ نه بآن خدا

سوگند ای مهتر ما ای اباعبدالله وانگذاریم تو را هرگز بخدا
سوگند تا نگویند مردم که ما واگذاشتیم پیشوای خود را و
بزرگ و مهتر خود را تنها تا کشته شد و ما آزمائیم میانه
خوب و خدا بهانه خود را و فرونگذاریم تو را تا کشته شویم
پیش روی تو پس گفت با ایشان ای گروه بدرستیکه من فردا
کشته شوم و شما هم همگی کشته شوید با من و نماند از شما کسی
پس گفتند ستایش مر خدا یرا که ما را گرامی داشته بیاری
تو و بزرگی داده ما را بکشته شدن با تو آیا ما خوشنود نباشیم
که ما باشیم با تو در پایه تو ای پسر پیغمبر خدا پس گفت پاداش
دهد خدا شما را به نیکوئی و خواند خدا را برای آنها به نیکی پس
بامداد نمود و کشته شد و کشته شدند با وی همه همراهانش
پس گفت برادرزاده اش قاسم پسر حسن و من در کشته
شدگان خواهم بود پس مهربانی کرد حسین بر او و گفت
او را ای پسرک من چگونه باشد مرگ نزد تو گفت ای عمو شیرین
تر از انگبین است پس گفت و برا که آری بخدا سوگند که تو
یکی از کشتگان مردها خواهی بود پس از آنکه گرفتار شوی
بگرفتاری بزرگی و کشته شود پسرم عبدالله پس گفت
ای عمو لشکریان بزنها خواهند رسید تا آنکه کشته میشود
عبدالله با آنکه شیرخوار و نزد زنان است پس گفت سرها

تو باد عموی تو کشته شود عبد الله هنگامی که خشک شود
روان من از تشنگی و برگردم سوی سراپرده خود و بخواهم
آبی و شیری و بنا بم هرگز پس گویم پسرم را بمن دهید تا بیاشامم
از دهان و و بیاورند او را و گذارند در دست من و ببردم
او را تا نزدیک دهان برم پس تیر زنند او را تا فرسایی و گلوی
او را پاره نماید و آن کودک ناله کند و روان شود خون او
در دست من و بلند کنم او را بسوی آسمان و گویم بار خدایا
شکیبائی کنم و چشم داشته مزد بنو دارم پس شتاب کنند
پیکانهای لشکریان بسوی من و آتش افروخته شده در
کنده پشت سراپرده و باز گردم بسوی ایشان در تلخ ترین
هنگامهای جهان و میشود آنچه خدا خواسته پس گریه و
گریستیم ما و بلند شد گریه و فریاد زادگان پیغمبر خدا در
سراپرده ها و پرسند زهیر پسر قین و حبیب پسر مظاهر
مرا و گویند ای مهتر ما پس سرور ما علی را چه رسد و نفهم
نمایند بسوی آنچه باشد از باز گشتن و پس گوید با اشک روان
نخواهد بر ید خدا فرزندان مرا از جهان چگونه بوی دست رس
شوند و او پدر هشت تن پیشوای مردم است بیانات
آنچه بتحقیق پیوسته از اولاد حضرت مجتبی سه نفر در کربلا
شهید اول ابو بکر بن حسن که نام او عمرو بوده و بعد از او قاسم شدند

و بعد از او عبد الله و این سه از یک بطن بوده اند و وفات حضرت
حسن در سنهٔ چهل و نه هجری بوده و اولاد او در واقعهٔ کربلا
لامحاله از یازده سال کمتر نداشته اند زیرا که واقعه در سنهٔ
شصت و یک بوده و از کتب مقاتل معتبره نماید که عبد الله و
قاسم هیچیک بسنّ بلوغ نرسیده بودند و اجازهٔ جهاد با نها
از باب حفظ نفس مقدس امام و دفاع بوده و امّا حسن بن
حسن که مشهور بحسن مثنّی است در کربلا مجروح شد
و شهید نشد و او شوهر فاطمه بنت الحسین بود و حکایت
تزویج فاطمه بقاسم در کربلا از حکایات مجعوله مخترعه است
که فاضل کاشفی در روضة الشهداء نقل کرده و شیخ طریحی
از باب سهل انگاری در منتخب و سید محدّث بحرانی در
مدینة المعجزات از منتخب و موجب سرایت شبهه و اشتهار
در السنه و افواه شده و کسی از علمای نسب و تاریخ این
احتمال را نگفته زیرا که علمای نسب را شبهه نیست که
از برای حضرت حسین دو دختر بیش نبوده یکی فاطمه
که خود حضرت او را تزویج نمود برای حسن بن حسن و
دیگری سکینه که امینه نام داشت پس هویدا است که
داستان عروسی و نکاح قاسم از امور واهیه مکذوبه است
و احتمال صحّت ندارد و شرح شهادت عبد الله شیرخوار

در خبر تالی خواهد آمد و آنچه در این خبر اشاره شده از
افروختن آتش در خندق مطابق است با نقل ارباب مقاتل
و مغازی و علو همت و تعبیه جنگ از حفر خندق
آشکار شود که در یک شب جماعت معدوده خندق
طولانی در اطراف خیام حفر کردند بحدیکه مانع از عبور
بود با آنکه همه تشنه بودند و اکثر شب را بیدار بودند و
مشغول فراهم آوردن هیزم و نی برای آتش خندق باندازه
که آتش تا نزدیک ظهر عاشورا افروخته بود

الحدیث الخامس عشر

ما رواه محمد بن جریر الطبری الامامی باسناده الی ابی
محمد عبد الله بن محمد قال شهدت الحسین بن علی ع وقد
اشتمل علیه ابنه علی الاکبر عنبا فی غیر اوانه فضرب بیده
الی ساریة المسجد واخرج له عنبا وموزا فقال ما عند الله
لاولیائه اکثر ترجمه عبد الله پسر محمد گفت نزدیک بودم
حسین پسر علی را و آرزو نمود از او پسرش علی اکبر انگور
در غیر هنگام انگور و زد بدست خود سوی ستون
نمازگاه بیرون آورد برای او انگور و موز و گفت
آنچه نزد خدا است برای دوستانش بسیار است
بیانات صاحب تالیف متاخر باید در غایت اقتضای وقت

و رعایت رغبات اهل عصر بنماید علمای تاریخ و نسب
در سن اولاد امجاد سید الشهداء و تعداد ایشان
اختلاف بسیار نموده اند هرگاه بخواهیم بنقل اقوال و تعداد
کتب و اسماء بپردازیم رشته سخن طولانی شود بهتر آنکه
اقتصار کنیم بر آنچه نزد اهل اتفاق و تحقیق مسلم شده و
آن این است شبهه شایسته نیست که علی اکبر شهید اکبر
اولاد حضرت سید الشهداء بوده و در خلافت عثمان
متولد شده و مادر او لیلا دختر میمونه که دختر ابو سفیان
است بوده و از طایفه بنی ثقیف و باین سبب معویه
با اهلبیت آنجناب برای خلافت نمود و لشکریان شامی
چون بکربلا وارد شدند عرض امان بروی [illegible]
کردند چون و گفتند تو از ارحام و قرابات یزید بن معویه
هستی و با تو جنگ نکنیم جواب گفت قرابت و رحم پدرم
با رسول خدا احق برعایت است و قبول ننمود و این واقعه
نزد نسابین مضبوط است و ولادت سید الساجدین ع
در سنه سی هشت هجری است که سه سال و کسری
بعد از هلاکت عثمان بوده و در واقعه کربلاء سن شریف
آنحضرت بیست و سه سال بوده و حضرت باقر العلوم
در آن وقت سه سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود

کتاب کافی از زراره روایت کند که گفت از حضرت باقر ع
پرسیدم که ادراک نمودی جدّ خود حسین را فرمود بلی
با او بودم در مسجد الحرام درحالیکه سیل در مسجد آمده
بود و مکالمهٔ حضرت باقر در مجلس یزید خواهد آمد
ان شاء الله بنا بر این سنّ علی اکبر بیست و پنج سال بوده و بعضی
زیاده نوشته‌اند و نسلی از او نماند و امّا بودن علی اکبر
صاحب ولد و اهل در کربلا معیّن نیست اگرچه از فقرهٔ
زیارت در مزار بحار نماید که متزوّج بوده و بودن والدهٔ ماجده
او در کربلا مذکور در کتب معتمده نیست بلکه مظنون
خلاف او ست و مؤیّد کبر سنّ و شجاعت او است آنچه
در کتب معتبره و نسخ معتمدهٔ قدیمه مضبوط است که در
ارشاد وغیر آن روایت شده وکان اهل الکوفة یتقون
قتاله یعنی اهل کوفه حذر داشتند از جنگ نمودن با
آن جوان هاشمی زیرا که آثار شجاعت در او هویدا بود و
گویا اهل کوفه مبالاتی بکشتن پیغمبر نداشتند و ترحّم
بر طفل شیرخواره نکردند و از نغمات زائده غلطی است
که در بعض مؤلفات جدیده واقع شده که لشکریان
چون مشاهدهٔ جمالش نمودند گفتند ما با پیغمبر جنگ
نکنیم و از این قبیل خرافات در السنه و افواه شیعه بسیار

شده و علمای مذهب همه مبرای از اینگونه کلمات واهیه
هستند و از این قبیل است عبارت رفع سبابته الی
السماء و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم که در زبان
اهل مرثیه شیبته خوانده شده و در نسخ مصحفه هم شیبته
نوشته شده و بر اهل بصیرت مخفی نیست که عبارت سبابته
بوده و در نسخ معتمده قدیمه نیز موجود است و این هیئة
حالت شخصی است که خدا را بگواهی طلبد و معهود نیست
که در مقام تظلم کسی محاسن خود را باسمان بلند کند
در هر حال جلالت این جوان از کلمات بلیغه پدر بزرگوارش
معلوم و هویدا است و در مقاتل وارد شده که تیری
بر حلقوم او رسید و از اسب سرنگون شد و در زیارت
ماثوره از حضرت صادق ع در سلام بر علی اکبر وارد شده
چنانکه در کامل الزیاره مرویست اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلىٰ
رُوحِكَ وَبَدَنِكَ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي مِنْ مَذْبُوحٍ وَمَقْتُولٍ مِنْ
غَيْرِ جُرْمٍ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي دَمُكَ الْمُرْتَقىٰ بِهِ اِلىٰ حَبِيبِ اللهِ وَبِاَبِي
اَنْتَ وَاُمِّي مِنْ مُقَدَّمٍ بَيْنَ يَدَيْ اَبِيكَ يَحْتَسِبُكَ وَيَبْكِي
عَلَيْكَ مُحْتَرِقاً عَلَيْكَ قَلْبُهُ يَرْفَعُ دَمَكَ بِكَفِّهِ اِلىٰ اَعْنَانِ
السَّمَاءِ لَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَلَا تَسْكُنُ عَلَيْكَ مِنْ اَبِيكَ زَفْرَةٌ
این شفق نیست که در صبح و مسا آید خون من در فلک گردان است

و نظیر این معنی را در شهادت طفل رضیع جماعتی از معتمدین ضبط نموده اند از جمله ابو الفرج اصفهانی که کتاب او بغایت مشهور و معتبر است و تمامی علما و مورخین اسلام از شیعه و غیر شیعه نوشته اند که سرخی آسمان از آثار شهادت سید مظلومان است و گفته اند که قبل از این واقعه این سرخی نمودار نبود بلکه آنانکه ضبط کرده اند احتمال تشیع یا اعتقاد بمعجزات و کرامات در حق ایشان داده نشده بلکه از متعصبین اهل سنت محسوب باشند مانند مسلم در صحیح خود گوید در اول جزء خامس فی تفسیر قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض انه لما قتل الحسین بکت السماء و بکاؤها حمرتها و قریب بهمین معنی است آنچه نسوی در تاریخ و ترمذی در صحیح و سُدّی در تفسیر و ثعلبی نیز در تفسیر خود گفته که حمره که با شفق نمودار است پیش از کشته شدن حسین نبود و در کامل التواریخ نیز اشارتی باین امر و خون باریدن از آسمان مضبوط است و ابو الفرج بن جوزی که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب تبصره گفته چون شخص خشمناک شود رویش سرخ شود و این نشانه غضب است و ذات اقدس خداوند منزه از جسم است پس اظهار غضب خود را بر کشندگان حسین بسرخی افق

نموده و این دلیل بزرگی جناب سنت مؤلف گوید شاید این
گونه احادیث در نظر اهالی عصر ما مستبعد نماید و شیطان
خیال وسوسه کند که سرخی آسمان و افق از امور طبیعیه
معهوده است و در کتب هیئة بطلیموسی عنوان شده و جهات
طبیعیه برای او ذکر شده کرده اند ولکن این معنی منافات
با نقل معتمدین اهل تاریخ ندارد زیرا که ممکن است که مراد
ایشان حدوث حمرهٔ خاصه باشد که از حمرات دائر خارج بوده باشد در
وسط السماء و غیر وقت طلوع و غروب نمودار میشده و حمرت
افق در طلوع و غروب که از انعکاس شعاع حادث شود احتمال
نبود که مراد علمای اعلام و مورخین والامقام باشد زیرا
که هیچ عاقلی امر معتادی را نسبت بوقوع حادثه نمیدهد
خصوصاً علمای سنت و جماعت که بقدر امکان تسلیم
مناقب و فضایل برای ائمهٔ اثنا عشریه نکنند و در سنه
شصت و یک هجری از وقایع عجیبه بحدی واقع شده که
قابل انکار نبوده ابن اثیر در کامل ذکر نموده که بعد از شهادت
حسین تا چهل روز شبانه هر جامه که بر دیوار افکنده شد بخون
آلوده می شد و شرح کسوف آفتاب در روز عاشورا خواهد
آمد و اگر شخص عاقل انصاف دهد تصدیق کند که این جماعت
از اهل دانش و عقل بی جهت اتفاق بر امر غیر واقعی نکنند خصوصا

علمای سنت مانند ابو الفرج جوزی که حدیث دشمن را
با تواتر انکار نماید چگونه احتمال رود که حمرت افق و آسمان
را بدون سبب اعتراف کند که از جهة شهادت حسین
حادث شد بر هیچ عاقلی پوشیده نماند که مطلب بحدی
از وضوح بوده که مجال انکار نبوده ملخص مقال بعد از آنچه
نگاشتیم اینکه در باب شهادت اولاد سید الشهداء در
کربلا و تعیین سن ایشان و اسامی آنها اختلافات بسیاری
در کتب مقاتل موجود است بعضی مانند ابن شهرآشوب
شش پسر نوشته اند بعضی اقتصار بر دو نفر نموده و حد
اوسط شهادت سه پسر است علی اکبر و علی اصغر و عبد الله
رضیع که از رباب دختر امرء القیس بوده و در حال سواری
تیر خورد و طفل صغیر دیگر را حضرت طلبید و در کنار
خود نشاند عقبة بن بشر او را تیر زد و دیگری از شهربانو
بود که از خیمه بیرون آمد و گوشواره در دو گوش او بود
هانی بن ثبیت بر آن طفل حمله کرد و او را کشت و عماد
او مانند شخص مدهوش در او مینگریست و سخن نمیگفت
و ابن شهرآشوب سن حضرت سجاد را سی سال گفته
و حضرت باقر را پانزده ساله دانسته در واقعه طف
و ابن افراط است و در کامل التواریخ و بعض کتب حضرت

بسن کودکی وعدم بلوغ نوشته اند واین نظر بسست
حقیقة امر از سابق معلوم وهویدا شد خاتمه شیخ
صدوق در عیون الاخبار روایت کرده که رسول خدا فرمود
انا ابن الذبیحین وباین معنی مفاخره نموده ومراد از دو ذبیح
یکی اسمعیل ذبیح الله که شرح حال او واوردن جبرئیل
بقربانی از بهشت در تفاسیر مشهور است ودیگری عبدالله
پدر انجناب که عبدالمطلب بحلقهٔ کعبه اویخت ونذر کرد
که اگر خداوند ده پسر باو عنایت فرمود یکی را در راه خدا
قربانی کند ومعلوم شود که قربانی فرزند در شرع قبل از
نبوت جائز ورایج بوده چون عدد عشره کامل شد پسران
خود را درخانه کعبه داخل کرد وقرعه کشید وبنام عبدالله
درامد تا سه مرتبه خواست او را قربانی کند وعبدالله محبوب
ترین پسرها او بود زنان عبدالمطلب مجتمع شدند وگریستند
وقریش نیز او را منع کردند تا انکه عاتکه دختر او بوی گفت
قرعه پسران تبدیل بقرعهٔ شتران کن پس چنین کرد وده
افزود ودر هر نوبت قرعه بنام شتران بیرون امد وصد
شتر برای قربانی مهیا نمود وبرادران مادری عبدالله
که زبیر وابوطالب بودند برادر خود را از زیر دست وپای
پدر کشیدند او را بوسیدند وخاک از جبین وی پاک کردند

وشتر از بجای او قربانی شد مؤلف مضمون خبر را مناسب شهادت علی اکبر و علی اصغر نظم نموده

شنیده ام که پیمبر بافتخار تمام
بگفت انا ابن ذبیحین فخرها آورد

یکی سلیل خلیل خدا ذبیح الله
که جبرئیل ز جنت برش فدا آورد

دگر ستاره برج شرف عبد الله
که عبد مطلب این عهد با خدا آورد

که ده پسر اگرش بخشد ایزد متعال
یکی براه خدا سر ز تن جدا آورد

میسرش نشد این وعده را وفا بکند
برای ذبح پسر بس که عذرها آورد

ولیک سبط رسول خدا حسین شهید
دو زاده شرف از مهر کربلا آورد

بکوی دوست دو قربانی اکبر و اصغر
نبسته عهد بقربانی که وفا آورد

مرید پیر مغان زمن مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

قضا برابر چشمش گلوی هر دو برید
نشانه بر ستمکار از جفا آورد

فائده آوردن انگور و موز از ستون مسجد و امثال این امور از خوارق عادات و از قبیل کرامات و معجزات است و منافاتی با قواعد عقلیه ندارد که گفته اند حادث مادهٔ سابقه میخواهد زیرا که مورد برهان حکما حوادث عالم کون و فساد است و اظهار اینگونه امور آوردن موجودات عالم مثال برزخی است در نشانهٔ دنیاویه و تجسم آن برای حاسهٔ بصری مانند تجسم ملئکه برای مردم و ظاهر شدن موجودات عالم علوی ملکوتی در عالم سفلی عنصری از لوازم قوت نفس و نورانیت او است و چون نفوس مقدسهٔ اولیا

قدرت تامه بر عالم ملکوت دارند توانند موجودات نشأه
غیب را بشهادت و موجودات شهادت را بعالم غیب برند
بمحض توجه و اراده و عرفا که گفته اند که عارف هرچه را که بخواهد
بمجرد اراده ایجاد کند همین معنی را گفته اند و حضرت صادق
در حق مؤمن کامل فرموده که مؤمن کسی است که هرچه اراده
کند موجود شود و هرکس را اندک بهره از تجرد نفس و معرفت
عالم مجردات و ملکوت و ترتیب عوالم جسمانیه و روحانیت
و اینکه هر موجود سافلی صورت عالیه دارد و نفوس شریفه
اولیا مظاهر اراده حقه الهیه هستند بوده باشد تصدیق
قطعی بآنچه نگاشته شد نماید و این معنی اختصاص بنبوت
ختمیه ندارد بلکه ظهور معجزات انبیای سلف نیز از این باب
بوده و اما ملاحده و زنادقه زمان ما که مذهب مخترع بابیه احداث
کرده اند انکار تمامی معجزات نموده اند و بواسطه غرور و خودپسندی
تکذیب تمام معجزات و تأویل تمام کرامات نمایند چنانچه ترهات
واباطیل این گروه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست و خداوند ایشان را
از نعمت علم و دانش و معرفت روحانیات و لذائذ عبادات و
مجاهدات علی الاطلاق محروم فرموده کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ
عَلَی الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ و بواسطه حصر نمودن نشأه زندگانی
در عالم سفلی و لذائذ خسیسه حیوانیه برخی از محرومین و مردمان

طبیعی مذهب و منکر مبدء و معاد و روحانیات عبادتی باین گونه
اظهار نمایند و از حماقت گمان کنند که این گروه کثرتی پیدا کرده
اند غافل از اینکه جامع این گروه لا مذهبی و انکار همه ملل و ادیان است
وقی الله الاسلام عن شر الاعادی والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم

الحدیث السادس عشر

وبسندی المتصل الی رئیس المحدثین شیخنا الصدوق
فی الخصال والامالی باسناد معتبر عن ابی حمزة الثمالی قال
نظر علی بن الحسین ع سید العابدین الی عبید الله بن العباس
بن علی بن ابیطالب ع فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول
الله ص من یوم احد قتل فیه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله
واسد رسوله وبعده یوم موتة قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابی طالب
ثم قال ولا یوم کیوم الحسین ازدلف الیه ثلثون الف رجل یزعمون
انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله بدمه وهو بالله یذکرهم فلا
یتعظون حتی قتلوه بغیا وظلما ثم قال ع رحم الله العباس فلقد
آثر وابلی وفدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله بهما
جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابی طالب
وان للعباس عند الله تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم
القیمة ترجمه ابو حمزه ثمالی گفت نگاه کرد علی پسر حسین که
مهتر بندگی کنان بود بسوی عبید الله پسر عباس پسر علی

پسر ابوطالب و اشک روان شد و گفت نبود روزی
سخت تر بر پیغمبر خدا از روز جنگ احد که کشته شد در
آنروز عمویش حمزه پسر عبد المطّلب شیر خدا و پیغمبرش و
پس از آنروز روز جنگ موته که کشته شد در آنروز پسر
عمویش جعفر پسر ابوطالب پس گفت نبود روزی مانند
روز حسین که شتافتند سوی او سی هزار مرد که گمانشان
بود که از این گروه مسلمانانند هر یک وانمود میکردند
نزدیکی بخدا را در ریختن خون او و او بخدا یاد آوری میکرد
ایشانرا و پند نمیگرفتند تا کشتند او را از روی سرکشی
و ستمکاری پس گفت مهربانی کند خداوند عبّاس را بدرستیکه
برگزید برادر را بر خود و گرفتار شد و سرها داد برادر خود را
بجان خودش تا آنکه جدا شد دو دستش و بجای دو دست
خدا دو بال بوی داد که پرواز نماید با فرشتگان در بهشت
چنانچه برای جعفر داد و بدرستیکه برای عباس جایگاهی است
نزد خدا که آرزو برند بروی همهٔ کشتگان راه خدا در روز
رستخیز بیانات عدد لشکر ابن زیاد در کربلا از سی و پنجهزار
زیاده و از بیست هزار کمتر در کتب معتبره ذکر نشده
و ارباب تواریخ و مقاتل در این باب مابین افراط و تفریط هستند
آنچه درین حدیث معتبر است حتّی عند الاستاد ابن شهر اشوب

سی و پنج هزار گوید و محمد بن طلحه بیست و دو هزار ضبط کرده
سبط در تذکره چهار هزار و پانصد سوار و پیاده نوشته
و شاید آنانکه تقلیل کرده اند یا بر غایت خوف و طمع از خلفای
بنی امیّه بوده تا آنکه ناپسندیده اند که در تواریخ اسلامیه نوشته
شود که سی هزار نفر ازین امّت اقدام کردند بر ریختن خون
ذرّیهٔ پیغمبر خود بدون زجر و تناهی و مسعودی در مروج
الذّهب عدد لشکر و همراهان حضرت سیّد الشهداء را
نیز جزاف نوشته و گوید ششصد نفر بحضرت همراه بود و ابن اثیر
در کامل گفته که طرماح بن عدی در عذیب هجانات شرفیاب
خدمت آنجناب شد و عرضه داشت که پیش از خروج از
کوفه یک روز ازدحام و اجتماعی در ظهر کوفه دیدم که
هرگز این اندازه ازدحام در هیچ سرزمینی ندیده بودم
و در فقرهٔ این حدیث که سیّد سجّاد فرموده که این جماعت
تقرّب می جستند بخدا بخون حسین مراد بتقرّب اظهار نمودن
کاریست برخلاف واقع و عقیده نه اینکه اعتقاد آن گروه این
بوده که کشتن آن مظلوم موجب قرب بخدا است بلکه هوا
پرستی و دنیا خواهی آن جماعت را از یاد خدا بیرون برده و
می دانستند که کشتن آن موجب سخط خداوند خواهد شد
بلکه توان گفت که اکثر آن قوم صاحب عقیده نبودند و اسلام

لها اسلام نفاقی بود و حصین بن نمیر با آنکه از رؤسای اهل
نفاق بود هنگامیکه اهل کوفه شادی کردند بکشته شدن
مسلم بن عوسجه ایشان را ملامت و توبیخ نمود و گفت این مرد
از رؤسای مسلمین و مجاهدین در غزوه آذربایجان بود و
آنچه در این حدیث شریف است که مواعظ آن سید مظلومان
مؤثر در قلوب قاسیه آن قوم نشده مطابق است با آنچه
در مقاتل از احتجاجات و خطب آنحضرت مضبوط است
و نعم ما قال السید بحر العلوم طاب ثراه کم قام فیهم خطیبا
منذرا وتلی آی فما اغنت الآیات والنذر وقبل
از شروع بقتال بریر بن خضیر را فرمود که نزد این قوم برو
و ایشان را موعظه کن و بریر را اهل کوفه سید القراء
مینامیدند و حافظ قران بود چون شروع بمواعظ نمود
شروع بخنده نمودند و او را تیرباران نمودند چون جناب
حسین چنین دید نزدیک آن جماعت آمد و خواست تکلم
نماید شروع بلهلهه و اصوات منکره نمودند فرمود چرا
گوش فرا نمیدهید من شما را بهدایت و رشاد میخوانم و در
این حال مصحفی طلبید و بر سر مبارک نهاد و گفت میانه
من و شما این قران حاکم باشد و جدم پیغمبر و این ترتیب را
هشام بن محمد که از اعاظم اهل مغازی و مقاتل است نقل

کرده وعبا بنکه در حدیث فرموده رحم الله عمی العباس
بحسب معنای لغوی مراد است وشاید از برای غیر امام
شایسته نباشد ودر بعضی زیارات وارد شده
رفعکم الله من ان یقال رحمکم الله وامنفر الی ذلک
غیر کم واز مقاتل ابو الفرج وتذکرهٔ سبط نماید که حضرت
ابی الفضل از محاسن بنوده وحرملة بن کاهل سر مقدس
او را بکردن اسب خود بسته بود ومیان پیشانی او اثر
سجود داشت وامرد بود گویند وآن سر سر عباس بن علی
بوده واین نقل بعید است زیرا که سن جناب ابی الفضل
در حدود سی وچهار سال بوده ومادر آنجناب فاطمهٔ
کلابیه بوده که عقیل خواستگاری کرد برای امیر المؤمنین
تا فرزندی دلیر آورد واز همین زن چهار پسر شد عثمان
وجعفر وعبد الله وابو الفضل که بزرگتر برادران
بوده واز غیر او نسلی نبود ومواریث ایشان را آنجناب
حیازت نموده واولاد عباس بسیار باشد وجد خود را سقا
مینامیدند وکنیهٔ او ابا قربه شد بعد از وقعهٔ کربلا و
قمر بنی هاشم نیز از القاب معروفه آنجناب است وشرح
جلالت وفتوت ابو الفضل ومواسات با سید الشهداء ع
در مصائب ومکالمات شب عاشورای آنجناب با جمعه

این مختصر بیرون است و خوب گفته شاعر بذلک اباً عبد
نفسا نفیسة لنصر حسین عزّ بالجدّ عن مثل ابیه انذاد
الماء قبل التذاذه فحسن فعال المرء فرع علی الاصل
فانت اخو السبطین فی یوم مفخر وفی یوم بذل الماء انت
ابو الفضل وشرح قطع دستهای آن مظلوم در کتب
معتبره مضبوط نشده واین خبر معتبر کافیست امّا آنچه
در منتخب طریحی ذکر شده ومجلسی ره از آن کتاب نقل
کرده که مشک بدندان گرفت وبار کاب جنگ کرد وحضرت
حسین بدن او را بخیمه دار الحرب نقل نمود محل اعتماد نیست و
از مختصات آن کتاب است وحال آن کتاب نزد اهل علم وحدیث
مخفی نیست سرّ لطیف مّا ذکر فی هذا الخبر من ابدال الله تع
یدی العبّاس بالجناحین ممّا دلّ علی تجسّم الاعمال وانّ لکلّ
عمل صورة برزخیّة تناسبه فلمّا کان الید فی الانسان
آلة للقدرة والاخذ کان قطعهما موجبا للعجز والعجز فی هذه
النشأة طلبا لمرضات الله وجهادا فی سبیله صار سببا
للقدرة التامّة فی عالم الآخرة فکان قطعهما اعطاء الجناحین
والطیران مع الملئکة والقدرة علی طیّ عرض الجنّة عوضا
عن قطع الیدین وهذا تجسّمه فی الجنّة الجسمانیّة واما فی الجنّة
العالیة فالجناحان هما قوّة العلمیّة والعملیّة اللّتین بهما

بهجة فی النفوس و نظر الی اغصان المعرفة و الالتذاذ بحبوب المعارف الربانیة و تغنی بالحان نغمات الشوقانیة و هذا المعنی هو المناسب لرفعة مقام العباس و علو شانه فانه کان من الاولیاء العارف بالله و بکلماته و الی هذه المرتبة الرفیعة اشاره بقوله و ان للعباس منزلة یغبط بها الخ تبصرة از زبیر بن بکار که از مشاهیر علمای نسب است نقل شده که عبید الله بن عباس بن علی از علما و دانشمندان عصر خود بود و اولاد و احفاد او نیز از اهل علم و ادب و حدیث بوده اند و عبید الله بن علی بن ابرهیم بن الحسن بن عبید الله بن العباس از علما و فضلا بود و کتبی جمع کرده بود که جعفریه نام داشت در فقه اهل بیت بود و در سنه سیصد و دوازده هجری وفات نمود و نسل دیگری از عبید الله عباس نام بود که در زمان رشید در عداد فضلا و فصحای زمان محسوب بوده و گویند اشعر اولاد ابوطالب حسن بن عبید الله است و در مواخات عبد الله

و ابوطالب جد خود گوید   انا و ان رسول الله یجمعنا

اب و ام و جد غیر موصوم   جائت بنا و به من بین اسرته

غراء من نسل عمران بن مخزوم   فزانها دون من یسعی لیدرکها

قرابة من حواها غیر مشهوم   رزقا من الله اعطانا فضیلته

و الناس ما بین مرزوق و محروم   و مراد بغراء جده خود را گوید

که فاطمه بنت عمرو والده عبدالله و ابوطالب باشد و عباس
ابن الحسن را برادران چندی بود که همه از علما و فضلاء کرام
بوده اند که اسامی ایشان محمد و عبیدالله و فضل و حمزه و
جناب ابی الفضل را پسری دیگر بوده فضل نام داشته که کنیه
حضرتش باسم او است و مادرش لبابه دختر عبیدالله بن عباس
بن عبدالمطلب است و نسل حضرت ابی الفضل در کتب انساب
طالبیین مذکور و مشهور است و در زمان وفات امیر المؤمنین
ابوالفضل چهارده ساله بوده پس آنچه در بعض کتب
نقل شده که در صفین مردم شجاعت او را دیده بودند
از مجعولات و اکاذیب است زیرا که جناب ابوالفضل در
غزوات حضرت امیر درسن صباوت بوده و بعد از
سبطین در اولاد امیر المؤمنین اکمل و افضل از وی نیست
و اما محمد بن خوله حنفیه نیز از اجلاء و بزرگان است و اظهار
محبت حضرت امیر در صفین با او مشهور و معروف است
و علامه حلی ره چون سؤال از حال او و عبدالله بن جعفر
کرده اند که چگونه در واقعه طف حاضر نشدند تجلیل
و تعظیم نموده و در اخبار بی منازعه محمد با حضرت زین
العابدین و استشهاد از حجر الاسود مرویست و در
اکمال الدین از جناب صادق ع روایت شده که محمد بن الحنفیه

از دنیا بیرون نرفت تا آنکه اقرار نمود بامامت علی بن الحسین و در سنه هشتاد و چهار وفات کرد و وفات و مدفن او در ایله که آخر خاک حجاز است و در مدینه و طائف هم نوشته اند و در خبر معتبری در بصائر و غیر آن وارد شده که جمعی خدمت حضرت صادق ع تخلف محمد بن الحنفیه را مذاکره کردند از همراهی سفر عراق با برادر خود سید الشهداء ع آنحضرت فرمود من حدیثی برای شما گویم دیگر بعد از این مجلس سؤال از این مطلب مکن حسین چون از مدینه کوچ کرد نامه نوشت ببنی هاشم که هر کس بمن ملحق شود کشته خواهد شد و هر کس تخلف کند گشایشی در کار او نیست و از این خبر استفاده مذمت و توبیخ شود چنانچه علامه مجلسی نیز استفاده نموده لیکن قابل تاویل است لیکن امری که خواطر را مکدر دارد بیعت کردن ابن الحنفیه است با یزید و رفتن او بشام و قبول کردن جایزه و عطایای یزید و معاشرت با او در هر صبح و شام بر خلاف عبدالله بن عباس که در جواب نامه یزید بغیر از تفسیق و تکفیر او چیزی ننوشت و اجابت آن کافر را ننمود و شاید برای محمد خوف و عذری بوده والله العالم بحقایق الاحوال

الحدیث السابع عشر

رواه السید المحدث التوبلی فی مدینة المعاجز عن کتاب
ثاقب المناقب عن کتاب البستان بسنده عن محمد بن سنان
قال سئل الرضا علی بن موسی ع عن الحسین بن علی انه
قتل عطشانا فقال علیه السلام من این لک وقد بعث الله الیه
اربعة املاک من عظماء الملائکة فهبطوا الیه وقالوا ان الله
ورسوله یقرأن علیک السلام ویقولان اختر ان شئت
ان تختار الدنیا وما فیها باسرها ومکنتک من کل عدو
والرجوع الینا فقال الحسین ع علی الله وعلی رسوله السلام
بل الرجوع الیه ودفعوا الیه شربة ماء فشربها فقالوا له اما
انک لا تظمأ بعدها ابدا ترجمه محمد پسر سنان گفته که
پرسش شد پسر موسی رضا از حسین پسر علی که گویند او کشته
شده با تشنگی گفت از کجا گویند این را بدرستیکه خدا بر
انگیخت سوی او چهار تن فرشته که از بزرگان فرشته بودند
وفرود آمدند نزد او وگفتند خدا و پیغمبرش بر تو درود
میخوانند ومیگویند برگزین اگر خواهی برگزیدن جهان
را وآنچه در او باشد همگی آنها را وتوانائی دهم ترا از هر
دشمنی ویا بالا شدن بسوی ما را پس حسین گفت بر خدا
وپیغمبرش درود باد بلکه برگزینم بالا رفتن بسوی خدا
را وبوی دادند یک آشامیدن از آب و آشامید او را پس

گفتند بدان که دیگر پس ازین تشنه نخواهی شد هرگز تا
چون نوبت خلافت و ریاست بعثمان بن عفان رسید
جوانان بنی امیه که عشیرهٔ او بودند بر مسلمانان مسلط
کرد و هر یک را ولایت ناحیه داد و شرح سوء سلوک
و بدکرداری ایشان و جور و ستم و اشتغال بملاهی و
شرب خمور و حمایت و اغماض عثمان از افعال شنیعهٔ
انها در تواریخ اسلامیه مسطور است و هر چه از عمال و
ولات او شکایت و تظلم نمودند مفید نشد تا انکه اهل
مصر و سایر مسلمین چارهٔ از خلع عثمان ندیدند اجتماعی
در مدینه شد و از او خواستند که خود را از خلافت خلع
کند و از کار مسلمین خارج شود تا خلیفه برای خود معین
نمایند اقوام و عشیرهٔ او از حب جاه و ریاست او را مانع شدند
و خود نیز اقدام نکرد تا انکه او را در خانهٔ خودش محاصره
کردند و منع اب و طعام او نمودند چون این خبر بحضرت امیر
المؤمنین ع رسید در غضب شد و بتوسط حسنین ع مشک
های اب و طعام بخانهٔ او فرستاد و جمعی در خانهٔ او داخل
شدند و او را کشتند بنی امیه این واقعه را دستاویز کینهٔ
دیرینهٔ خود قرار داده و بهانه برای خلافت و ریاست
معویه شد و بگمان مردم دادند که کشته شدن عثمان و

شورش مردم بروی بصوابدید علی بن ابیطالب بودند
صدد تلافیه برآمدند و باین جهت اهل فتنه و بغی و خوارج
و نواصب و منافقین خونریزی بسیاری از مسلمانان کردند
و خلق کثیری کشته شد و چون واقعهٔ کربلا در رسید
عبید الله بن مرجانه کشته شدن عثمان و تشنگی او را بهانه
نمود و امر کرد که عترت پیغمبر را از آب فرات منع نمایند و از
روز ششم محرم که عمر بن سعد وارد کربلا شد مانع از آب
شد و بلشکریان خود سپرد که نگذارند اصحاب حضرت
حسین آب بردارند اگرچه شط فرات طولانی بود لیکن
اصحاب حضرت در محاصره بودند و ازدحام اهل کوفه بسیار
شد همه شریعه‌ها را گرفتند و کار بر همراهان آنجناب سخت
شده هر روزه ابن زیاد تاکید در باب آب نمود و عمر بن سعد
عمرو بن حجاج را امر کرد که با پانصد سوار مواظب شریعه
باشد تا کار سخت شد و سه شبانه روز ممنوع از آب شدند
گاهی چشمه حفر کردند چون همراهان عمر مطلع شدند آن
چشمه را پر کردند در شب عاشورا حضرت علی بن الحسین
با پنجاه نفر بشریعهٔ فرات درآمد و قدری آب آوردند
حضرت سید الشهداء باصحاب خود فرمود هر که خواهد
از این آب بیاشامد و این آخر توشهٔ شما است از دنیا و

وضو بگیرید و غسل کنید و جامهٔ خود را بشوئید
که کفن شما شود و از صبح عاشورا که کار بجدال کشید قطرهٔ
آبی در خیام آنحضرت نبود و تشنگی بر اطفال و جوانان
غلبه کرد بعضی را امر بصبر مینمود بعضی را انگشتر در دهان
میگذاشت چون اثر مکیدن بعض سنگها اطفاء حرارت
تشنگی است چنانکه در لعل بدخشان گفته اند و از عباس
کتاب مناقب قدیمه موافق نقل مجلسی ره نماید که حضرت
در روز عاشورا روزه دار بود و گفت در سحر این روز که جدم
را در خواب دیدم بمن گفت باید افطار تو نزد من باشد و گفت
ملئکه از آسمان با شیشهٔ سبزی فرود آمده تا خون تو را ضبط
کند و در کتاب شیخ فقیه ابن نما وارد است که در انشاء قتال
شربت آبی برای آنحضرت آوردند نزدیک دهان برد که بیاشامد
شما از لشکر مخالف تیری بر دهان مبارک آنجناب زدند که
دو طرف لبهای مبارکش را شکافت و شیخ کفعمی در جنة الامان
گوید که سکینه بنت الحسین این شعر را از پدر بزرگوار بعد
از شهادت در حالت بیهوشی شنید شیعتی مهما شربتم
ری ماء فاذکرونی او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی
شیخ صدوق در امالی از داود بن کثیر رقی روایت کرده که
گفت در خدمت جناب صادق ع بودم که آب طلبید چون

آشامید بدیم اشک از چشمهای انحضرت روان شد وگفت
یا داود لعن الله قاتل الحسین فما انغص ذکر الحسین للعیش
انی ما شربت ماء الا وذکرت الحسین پس گفت هر کس آب
بیاشامد و یاد کند حسین را ولعن بر قاتل او کند خدا صد
هزار حسنه برای او بنویسد وصد هزار سیئه از او محو
کند وصد هزار درجه برای او رفع کند وگویا صد هزار
بنده آزاد کرده وخدا او را محشور کند با روی سفید فائده
آنچه درین حدیث وامثال آن وارد شده از آب آشامیدن
سید الشهدا واصحابش بروجه کرامت ومعجزه منافاتی
با احادیث وارده در عطش آنمظلوم ندارد زیرا که آب
بهشتی وعالم مثال شاید اطفاء حرارت بدن عنصری
نکند یا آنکه کفایت از تشنگی مستمره ننماید زیرا که این وقایع
بر سبیل اتفاق بوده مانند احادیثی که در نزول طعامهای
بهشتی برای اهل بیت وارد شده که منافاتی با طول
گرسنگی بحسب ظاهر ندارد یا آنکه اینگونه خوردن و
آشامیدن از عالم دیگر وبوضع دیگر است مثل آنکه
رسول اکرم در حال صوم میفرمود لست کاحدکم ابیت
عند ربی یطعمنی ویسقینی واین خوردن وآشامیدن
منافاتی با صوم ظاهری ندارد ونظیر این خبر است نیز

آنچه در ثاقب المناقب از کتاب بستان نیز نقل کرده از امام
ثامن که ملکی بر حضرت حسین نازل شد در حالیکه اصحابش
از او آب خواسته بودند و شکایت از تشنگی داشتند آن
ملک گفت حق تعالی سلامت گوید و فرماید یا تو را حاجت
هست گفت هو السلام و من ربی السلام اصحاب من از
تشنگی شکایت دارند گفت خدا فرماید که در مکان نشیمن
سرت خطی بکش با انگشت پس با انگشت سبابه خطی کشید
نهری جاری شد از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر
آنحضرت و اصحابش آشامیدند و آن ملک نیز آشامید
و گفت این آب از رحیق مختوم است و در خبر دیگر نیز از
طبری نقل شده بسند خود از امام صادق که سید الشهدا
اصحاب خود را خواند و گفت هر کس از شما تشنه باشد
بیاید و ابهام خود را در کف هر یک میگذاشت و آب جاری
میشد تا سیراب شدند و نیز روایت شده که سه روز
بعد از شهادت اصحاب خود را نزد خود طلبید و مائده
بهشتی برای ایشان حاضر شد و خوردند و آشامیدند
و ازین قبیل احادیث از کتب معجزات بسیار است و تمامی از
یک ماخذ صحیح صادر است والله العالم **الحدیث**
الثامن عشر و بالسند المتصل الی رئیس

المجلسی فی الامالی باسناده الی محمد بن مسلم قال سئلت
الصادق جعفر بن محمد ع عن خاتم الحسین بن علی الی من صار
وذکرت له انی سمعنا انه اخذ من اصبعه فیما اخذ قال لیس
کما قالوا ان الحسین ع اوصی الی ابنه علی بن الحسین وجعل
خاتمه فی اصبعه وفوض الیه امره کما فعله رسول الله ص
بامیر المؤمنین ع وفعله امیر المؤمنین بالحسن وفعله الحسن
بالحسین ثم صار ذلک الخاتم الی ابی بعد ابیه ومنه صار
الیّ فهو عندی وانی لالبسه کل جمعة واصلی فیه قال محمد بن
مسلم فدخلت الیه یوم الجمعة وهو یصلی فلما فرغ من الصلوة
مد الیّ یده فرأیت فی اصبعه خاتما نقشه لا اله الا الله عدة
للقاء الله فقال هذا خاتم جدی ابی عبد الله الحسین بن
علی ترجمه محمد پسر مسلم گفت پرسیدم از صادق جعفر پسر
محمد از انگشتری حسین پسر علی که بچه کس رسید وگفتم که
من شنیده ام که برده شد در آنچه بردند گفت چنین نیست
که گفته اند بدرستیکه حسین سپرد کار خود را بپسرش
علی وانگشتری خود را در انگشت وی کرد وواگذاشت
بوی کارهای خود را چنانکه رفتار نمود پیغمبر با امیر المؤمنین
وامیر المؤمنین با حسن وحسن با حسین پس رسید آن
انگشتری بسوی پدرم پس از پدرش واز او بمن رسید

و او نزد من است و من دوست کنم آن انگشتری را هر روز آدینه
و نماز کنم در او پس محمد پسر مسلم گفت در آمدم بسوی وی روز
آدینه را و نماز میکرد چون پرداخت نماز خود را دراز نمود
سوی من دست خود را و دیدم در انگشت او انگشتری را
که نگاشته او بود لا اِلهَ اِلّا الله آماده بر خوردار بی با خدا
و گفت این است انگشتری پدر بزرگم ابی عبد الله الحسین
بیانات انبیا را مواریث مخصوصه است که بایست نزد
اوصیاء ایشان باشد که از جمله آن مواریث سلاح و کتب
و انگشتریست که از زمان آدم ابو البشر پیدا بوده و خلفا عن
سلف مضبوط و موروث بوده و شرح آن را از کتاب
اثبات الوصیة مسعودی که از اعاظم علمای امامیه است
هر که خواهد رجوع نماید و در این باب احادیث بسیار
وارد شده که گفت انگشتری پیغمبر را غیر من کسی ندارد
و در جمله از اخبار وارد است که انگشتر سلیمان نزد امام
زمانیست و از علامات امامت است و در دست غیر امام
نیفتد و در خبری وارد است که در دست حضرت
امام محمد تقی انگشتری بود که از کثرت استعمال نقره آن
سائیده شده بود و با انگشتر نگین او لاغر بود و فرمود این
انگشتر سلیمان است و معلوم است که آن انگشتری که از

ذخائر نبوت است بدست غیر امام نخواهد رسید و
در عیون الاخبار و امالی در باب نقش خواتیم انبیا و ائمه روایتی
وارد شده از حضرت رضا که جناب سید الشهدا را
انگشتری بوده که نقش ان ان الله بالغ امره بوده و همان
انگشتر در دست حضرت سجاد و حضرت باقر بوده و
در روایت کافی است که حضرت حسین را انگشتری بوده
که نقش ان حسبی الله بود و حضرت سجاد را نیز انگشتری
بوده که نقش ان خزی و شقی قاتل الحسین بن علی و در سابق
گذشت که هیچ یک از ذخائر نبوت و سلاح رسول الله
را در کربلا بغارت نبردند بلکه در مدینه بام سلمه سپرده
شده و او تسلیم حضرت سجاد نمود پس جمع خبر امالی با
حکایت معروفه در کتب مقاتل که انگشتر آنحضرت را در
کربلا بجدل بن سلیم برد ممکن است که انگشتر یکه در دست
مبارک آنجناب بوده غیر انگشتر میراث نبوت باشد گر
چه ظاهر خبر انکار بردن انگشتر است ولی شاید مراد
انگشتر معهود باشد والله اعلم **الحدیث الثانی
عشر** و بالسند الی الشیخ المتقدم فی الامالی مسندا
الی الاصبغ بن نباته قال بینا امیر المؤمنین یخطب الناس
و هو یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی

عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا انبئتکم به فقام الیه سعد
ابن ابی وقاص فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی کم فی راسی و
لحیتی من شعرة فقال له ع اما والله لقد سئلتنی عن مسئلة
حدثنی خلیلی رسول الله ص انك ستسئلنی عنها وما فی
راسك ولحیتك من شعرة الا وفی اصلها شیطان جالس
وان فی بیتك لسخلا یقتل الحسین ابنی وعمر بن سعد
یومئذ یدرج بین یدیه ترجمه اصبغ پسر نباته گفت میان
آنکه سخن میسرود امیر المؤمنین در روی مردم و میگفت
بپرسید از من پیش از آنکه نیابید مرا پس بخدا سوگند نخواهید
پرسید مرا از چیز گذشته و نه از چیزیکه خواهد شد مگر
آنکه آگاه کنم شما را باو پس برخواست سعد پسر ابی وقاص
و گفت ای امیر المؤمنین بمن بگوی چه اندازه موی در سر
و ریش من است پس گفت والله آگاه باش بخدا سوگند هرآینه
پرسیدی مرا از پرسیدنیکه سروده بود برای من دوست
من پیغمبر خدا که تو خواهی پرسید از من او را و نیست در سر
و ریش تو موئی مگر آنکه در بن و بیخ او اهریمن نشسته و
بدرستیکه در خانه تو بزغاله ایست که خواهد کشت حسین
پسر مرا و عمر پسر سعد در آن روز براه افتاده بود جلو روی
او بیانات روایات وارده در کتب شیعه موافق با مضمون

این حدیث وسلونی گفتن جناب امیر ع از حد استفاضه زیاده است و در کتب عامه نیز بطرق عدیده روایت شده و در روایات بجای لفظ بدرج یجبو دارد و مراد راه رفتن کودکست بپای کشیدن بر زمین که عادة میباشد و وسه سال است و این معنی موافق است با آنچه بعضی نوشته اند در تاریخ ولادت ابن سعد که روز قتل عثمان متولد شده و بعضی دیگر روز قتل عمر گفته اند وظاهر اشتباه یا تحریف باشد بنابراین در سال واقعه بیست و سه سال از عمرش گذشته و بر احتمال اول سی و چهار یا سی و پنج سال بوده و با لفظ یجبو و یدرج احتمال اول صحیح خواهد بود و بعضی از عامه احتمال ادراک زمان پیغمبر را برای ابن سعد داده اند و در بعض کتب غیر معتبره امامیه هم در حدیث دلالت بر این دارد و خالی از وجه و ماخذ است بلکه ابن حجر در کتاب تقریب او را از طبقه ثانیه از تابعین شمرده و فاضل معاصر در شفاء الصدور احادیث سؤال و جواب سعد را با امیر المؤمنین نپسندیده و تکذیب نموده و زیاده از تعجب ماخذ بی ذکر نکرده و تعظیم و مهابت سعد را مانع از این مکالمه قرار داده و آمدن سعد را بکوفه و نشستن زیر منبر جناب امیر را منافی با احترا

وشیخ خنزاو شمرده از تعجب این فاضل باین شیئی تعجب کرد
آمدن سعد رابکوفه وحاضر شدن در مسجد چه منافاتی
با احترام دارد وانحراف سعد از حضرت امیر وعداوتش
با انجناب بر اهل بصیرت پوشیده نیست ودر چند خبر
معتبر که مشایخ اجلاء کرد در کمال بصیرت برجال هستند
تصریح باسم سعد بن ابی وقاص شده مانند امالی وکامل
الزیاره وخصایص سید رضی ودر خبر مستفیض
تعرض حال سند وروات مرسوم علماء مذهب نبوده
ودر بعض کتب که نقل این سؤال وجواب شده بدون تصریح
باسم منافاتی با تصریح دیگران ندارد در هر حال عمر بن سعد
بنسب ظاهری از اشراف واکابر قریش معدود بوده و
قبل از اقدام باین عمل از طبقهٔ اهل حدیث ومعروف بصدق
بوده وبعد از ظهور سریرهٔ شریرهٔ او اهل کوفه از وی
اعراض کردند واز هر راهی که گذشت بوی اشاره کردند
که این قاتل فرزند رسول خدا است وبعد از هلاکت یزید
وخلع معویة بن یزید اهل کوفه را عزیمت شد که با عمر بیعت
نمایند چون زنان طایفه ربیعه وهمدان وکهلان وانصار
جمع شدند وفریاد بر کشیدند وگریه آغاز کردند وگفتند
ما چگونه توانیم مشاهده کرد که قاتل حسین بن علی بر ما خلیفه

شود وامارت باو رسد پس تمامی اهل کوفه بگریه درآمدند
واز امارت عمر اعراض کردند چون در کوفه دوستان امیر المؤمنین
بسیار بودند خصوصا طایفه همدان که امیر المؤمنین در
حق ایشان فرمود وَلَوْ كُنْتُ بَوّاباً عَلىٰ بابِ جَنَّةٍ لَقُلْتُ
لِهَمْدانَ ادْخُلُوا بِسَلامٍ ودر کوفه طایفه ادداز اعدآء اهل
بیت رسالت وهواخواه بنی امیه بودند وزنان ایشان نذر
کرده بودند که هرگاه حسین بن علی کشته شود هر یک ده
نفر شتر قربانی نمایند وشرح شقاوت وقساوت عمر بن
سعد در کتب مفصله مضبوط است ودر نزدیکی واقعه
طف تولیه ری وخوزستان بوی سپرده بودند چون خبر حرکت
سید الشهدآء بعراق رسید عمر در عزیمت حرکت بود ابن
زیاد باو گفت امری اهم پیش آمد وبایستی تو بسرداری کربلا
روی عمر استعفا نمود ابن زیاد فرمان ولایت ری وخوزستان
ازوی استرداد کرد یک شب مهلت خواست تا تفکری
در کار خود کند ونفس شقیه وحب ریاست بر او غالب
شد ومهیا شد برای قتل پسر پیغمبر واعمالی از این زندیق
هویدا شد که موجب حیرت سایر اهل کوفه گردید علاوه بر اقدام
بریختن خون عترت پیغمبر خلافتهای بیشمار نمود ودر روز
ورود بکوفه گاهی سر مقدس حسین را بکودنا کسیا و تخت

کاهی بر نیزهٔ بلندی نصب کرده بالای سر خود قرار داد
و از ابن ذنابه سیرین نقل شده که روزی امیر المؤمنین بعمر بن
سعد فرمود که روزی برسد که تو مخیّر شوی میانه بهشت
و دوزخ و دوزخ را اختیار کنی و شیخ کمال الدّین شافعی
در مطالب السّؤل آورده که در کربلاء بریر بن حضیر بر
عمر داخل شد و بر وی سلام نکرد و عمر از او مؤاخذه کرد
و گفت سلام شعار اسلام است بریر جواب گفت که اگر
شما مسلمان بودید اقدام بر ریختن خون جگر گوشهٔ پیغمبر
نمیکردید و ذرّیهٔ پیغمبر در این بیابان نزدیک شده از
تشنگی هلاک شوند و همه حیوانات سیراب بند جز اطفال
حسین عمر سر بزیر انداخت و اشعاری انشاد کرد

دعانی عبید الله من دون قومه ... الی خطّة فیها خرجت لحینی
فوالله ما ادری و انّی لواقف ... علی خطر لا ارتضیه و مینی
ءاترک ملک الرّیّ و الرّیّ بغیتی ... ام ارجع مطلوبا بقتل حسین
و فی قتله النّار الّتی لیس دونها ... حجاب و ملک الرّیّ قرّة عینی

تمام شد ترجمهٔ کلام کمال الدّین و اظهار خوف از جهنّم اظهار
عقیده زبانی است مصداق کریمهٔ یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
فائده استطرادیه از لوازم منصب امامت و ولایت مطلقه
اطّلاع بر الواح سماویّه و حوادث واقعه در عوالم سفلیّه

که هر گاه اراده نماید که خبر دهد از انچه تا قیامت واقع شود
بتواند و موافق این معنی احادیث بسیاری در کتاب حجة کافی
وغیره وارد شده که ائمه اثنا عشر علم بما کان وما یکون دارند
واز حوادث واقعه قبل از وقوع خبر دهند بلکه مطلع
بر ضمائر و نفوس مردم و عارف باسماء دوستان و دشمنان
وخبر بر اهل جنة و نار و تمامی عوالم هستند لیکن در جمله
از احادیث اخبار بحوادث را تعلیق کردند بعدم وقوع بدا
شیخ صدوق در کتاب توحید همین روایت سلونی قبل
امیر المؤمنین را روایت کرده و بعد از ان فرموده ولولا
آیة فی کتاب الله لاخبرتکم بما کان وبما یکون وبما هو کائن
الی یوم القیمة وهی هذه الآیة یمحو الله ما یشاء ویثبت
وعنده ام الکتاب ونیز در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح
اعلائی از جامع بزنطی که در نهایت وثاقت و اعتبار است نقل
کرده از حضرت رضا که حضرت صادق فرمود که اگر
سؤال می شد از پیغمبر خدا از مروان بن محمد که آخر خلفای
بنی امیه است رسول را از خلافت او آگاهی نبود زیرا که نبود
مروان از پادشاهانیکه نام برده شده بود برای پیغمبر بلکه
امر بدائی جدیدی بود خلافت او پس از آن فرمود حضرت
رضا که صادق و باقر و سید سجاد و سید الشهداء و حسن

و امیر المؤمنین علیه السلام هم گفته اند و الله لو لا آیة فی کتاب الله لحدثناکم
بما یکون الی ان تقوم الساعة یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب پس معلوم شد که در حوادث واقعه که انبیاء و
اولیاء اخبار نمایند احتمال وقوع بدا میرود و بسبب این
احتمال الجزم بشیء نکنند و با تعلیق بمشیة الله نمایند مگر
اینکه تصریح نموده باشند که حادثه فلانیه از امور حتمیه
الوقوع است و یا آنکه از اموری باشد که مورد وقوع بدا
نباشد مؤلف اربعین الحسینیه بنده محتاج و اقل الحاج
میرزا محمد قمی عفی الله عن جرائمه گوید که معرفت بدا و تجویز
آن در علوم اولیای وحی و نسبت دادن بذات اقدس حق
تعالی از خصایص مذهب شیعه و از مهمات مسائل و
عقاید دینیه است فحری بنا فی المقام ان نبسط الکلام فیه فنقول
البداء فی عرف اصحابنا الامامیة رضوان الله علیهم
عبارة عن الظهور بعد الخفاء و تجدد العلم بشیء بعد ان لم
یکن و هذا المعنی مما لا سبیل الی نسبته الی الله تعالی و تقدس
لتنزهه عن التغیر و تجدد علم له بل هو بکل شیء محیط و لا
یعزب عن علمه مثقال ذرة فمن نسب الی الشیعة الامامیة
انهم یجوزون البداء فی علم الذات الاقدس فهو مفتر علیهم
او جاهل غافل عن کتبهم و اخبارهم و عقایدهم فانهم اول الفرق

الاسلامية في التنزيه والتقديس وقد كفرت وساء الشيعة
جماعة من اهل السنة حيث قالوا بعدم علمه تعالى بالجزئيات
فما نسب اليهم فخر النواصب الخطيب الرازي من ان الروافض
قالوا بجواز البداء على الله وهو ان يعتقد شيئا ثم يظهر
له ان الامر بخلافه وتمسكوا فيه بقوله تعالى يمحوا الله ما يشاء
فهو من مفترياته ومخترعاته ولم يجده في زبر الامامية ولعله
نظر الى ظواهر عباراتهم من تجويزهم البداء على الله وظواهر
احاديثهم بدا لله في كذا وما اتوا به وكم من عائب قولا صحيحا
وآفته من الفهم السقيم ولم يدر هذا الجاهل ان مراد
الامامية بجواز البداء على الله وقوع البداء في الالواح
السماوية التي هي صحف علومه تعالى بمعنى ظهور شيء بعد
ان كان خلافه على ما يأتي شرحه وهي نفوس الملئكة المقدسين
فان تلك الالواح الواح وصحف الهية تكتب فيها علومه
الفائضة على عباده وكذا نفوس الانبياء والاولياء المتلقين
لتلك العلوم فانها كتب مظهرة لعلم الله فاذا قالوا بدا لله في
كذا او في علمه تعالى فمرادهم وقوع البداء في هذه العلوم ونسبته
اليه تعالى مجاز عقلي لانهم حملة تلك العلوم ووسائطها واما
الصحف المرفوعة العقلية فلا بداء فيها ابدا ولا تغير فيها اصلا
ولا تجدد لها قطعا لانفصالها عن عالم الذات تعالى وتقدس و

هولاء العقول القادسات يعلمون ما يبدو فيه وما لا يبدو فان مراتب علوم الله مختلفة ومحالها متعددة فاوقعها اعلاها علم الذات المقدس عن التكثر والتغير وهو محيط بكل شئ وكل شئ حاضر عنده بذاته وبعده العرش المفسر بالعلم وهو ام الكتاب وورد ان في العرش تمثال جميع ما خلق الله ومنه ينتقش في نفوس الملئكة الكلية ثم يندرج و ينزل الى نفوس الملئكة الجزئية فالاول لوح القضاء و الثاني لوح القدر والاول لوح محفوظ والثاني لوح المحو والاثبات ومنه يصح البداء ولما كانت تلك النفوس الجزئية غير قابلة لانتقاش الحوادث فيها دفعة لجزئيتها وعدم تناهي الحوادث بل يطلع عليها تدريجا وشيئا فشيئا فربما يطلع على شئ وسببه ثم يطلع على سبب اخر يقتضي عدمه وهكذا في علوم الانبياء والاولياء فيبدو لهم خلاف ما علموا اولا وحينئذ يقولون بدا لله و بدا في علم الله فان كلما يجري في العالم الملكوتي فانما يجري بارادة الله تعالى وكلما بدا لهم فانما بدا لله فان فعلهم فعل الله وعلمهم علم الله وهم خزان علم الله ومثلهم كمثل الحواس للانسان فربما يحدث ويحصل في المتخيلة شئ ثم يزول وكلاهما يقال له علم النفس فيصح ان يوصف النفس بالبداء والنسخ فكذلك يصح نسبة البداء اليه تعالى باعتبار التجدد

في نفوس حملة العلم ومحالة ولقد اجاد السيد المحقق الداماد في نبراس الضياء حيث قال لا بداء في القضاء ولا بالنسبة الى جناب القدس الحق تعالى والمفارقات المحضة من الملئكة القدسية وفي متن الدهر الذي هو ظرف مطلق الحصول القار والثبات الباتّ ووعاء عالم الوجود كله وانما البداء في القدر وفي امتداد الزمان انتهى والغرض من معرفة البداء تنبيه الناس وحثهم على العمل والدعاء والتوجه الى الله في ترقياتهم وحوائجهم فان اسباب وجود الحادث قد يبتدى من العالم السفلي وبالبداء يثبت قدرة الله على كل شيء ولا ينقطع وسيلة الخلق عن الخالق ويظهر ان للتوسلاتهم وتضرعاتهم فوائد جمة وليس الامر كما زعم اليهود من ان يد الله مغلولة ولا ما توهم بعض المعتزلة من جفاف القلم بما هو كائن فلهذا ورد من طرقنا ما عبد الله بشيء مثل البداء وما عظم الله بمثل البداء وما بعث الله نبيا حتى ياخذ عليه القول بالبداء ولو يعلم الناس ما في القول في البداء من الاجر ما فتروا عن الكلام فيه الاخبار الواردة في البداء ووقوعها في الحوادث اكثر من ان يجمعها هذه الرسالة وقد وردت في كتاب عدة روايات وبعضها في غيره ان لله علمين فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه احدا من خلقه وعلم علمه ملئكته ورسله

فما علّمه ملئكته ورسله فانّه سيكون ولا يكذب نفسه ولا ملئكته ولا رسله وعلم عنده مخزون يقدم منه ما يشاء ويؤخّر منه ما يشاء ويثبت منه ما يشاء وبمعناه ما في العيون في مناظرة مولينا الرضا مع سليمان المروزي في مسئلة البداء وقد تحيّر في تحصيل مفادها صدر المتألهين في شرح الكافي وتلميذه في الوافي فذكر الاوّل ان هذا تقسيم للعلم القدري من جهة كيفية اخراجه تعالى وابرازه من العلم المخزون القضائي المثبت في اللّوح المحفوظ المسمّى في عرف الحكماء بالعقل البسيط فقال هذا العلم علمان الاوّل منهما ضوابط كلية وصور مرتسمة دائما في البرازخ العلوية وهي واجبة التكرار في الخارج اي مقتضاها انها تقع متكرّرة وهي من قبيل كبريات القياس الشرطي متى كان كذا وقع كذا وهذا ممّا علّمه الله ملئكته ورسله وبه يقع الانذارات من الانبياء والثاني منهما امور نادرة الوقوع وهي ممّا لا يمكن لاحد الاطلاع عليها الا لله لانها قد يبتدء اسبابا وقوعها من هذا العالم كالدعوات المستجابة وخوارق العادات وهذا القسم من العلم علم حادث غريب ليس من قبيل الضوابط الكلية فقوله ع وعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه احدا اشارة الى هذا القسم يعني لم يطلع احدا الا عنده وقوعه لانه من الغيب المستأثر وقوله

وعلم علمه ملائكته ورسله اي علمهم دائما لا يختص الا للاطلاع
به يجب وقوعه وقوله فما علمه ملائكته ورسله فانه سيكون
لا يكذب نفسه الخ يعني ان العلم الاول الذي هي ضوابط
كلية لا يقع فيه النسخ والبداء وقوله عليه السلام وعلم عنده مخزون
يعني القسم الثاني يقع فيه النسخ والبداء والتقديم والتأخير
عما وقع الحكم به على شيء انتهى ملخصا وانت خبير بما فيه من بعد
عن لفظ الحديث ومعناه اذ البداء لا يكون الا في الحوادث
التي تقع على خلاف ما علمه الملائكة واخبر بوقوعها الانبياء
والاولياء فلم تقع ولا طريق الى العلم بالغائبات الا من جهتهم
فاذا وقع امر بخلاف ما اخبروا به نفيا واثباتا يعلم انه بدا لله فيه و
ربما يعلمون ان الحادثة الفلانية مما يبدو لله فيه ومع ذلك
يخبرون به لمصلحة في الاخبار به كما ياتي الاشارة اليه ويلزم
على ما ذكره هذا المحقق ان لا يطلع النبي والولي على امر بدا فيه
اصلا اذ على ما ذكره لا يعلم بالعلم المخزون الا بعد وقوعه و
الحاصل ان ما ذكره لا يسمن ولا يغني من شيء اذ الاشكال
فيما اشتمل عليه هذه الاخبار من ان ما خرج الى الملائكة و
الرسل لا يبدو فيه ويقع في الخارج قطعا لئلا يلزم تكذيبهم مع
ان محل البداء هو فيما خرج اليهم وعلموا به واخبروا على طبق علمهم
وذكر المحدث الكاشاني في الوافي بعد نقل الخبر المتقدم بهذه

العبارة وذلك لأنّ صور الكائنات كلّها منتقشة في ام الكتاب المسمّى باللّوح المحفوظ تارة وهو العالم العقلي والخلق الاوّل وفي كتاب المحو والاثبات اخرى وهو العالم النفسي والخلق الثاني واكثر اطّلاع الانبياء والرّسل على الاوّل وهو محفوظ من المحو والاثبات وحكمه محتوم بخلاف الثاني فانّه موقوف وفي الاوّل اثبات المحو في الثاني واثبات الاثبات فيه ومحو الاثبات عند وقوع الحكم بانشاء امر آخر فهو مقدّس عن المحو يحكم باختلاف الامور وعواقبها مفصلة مسطرة بتقدير العزيز العليم انتهى وانت خبير بما فيه من التهافت وبعده عن مفاد هذه الاخبار بمراحل اذ حاصلها انّ المخزون الّذي هو موقوف يقدم منه ما يشاء ويؤخر ما يشاء هو العلم بلوح المحو والاثبات وهو ممّا لم يطّلع عليه احدا وانّ ما علمه الله ملئكته ورسله من اللّوح المحفوظ وليس فيه التقديم والتأخير واكثر علوم الملائكة والرّسل من الثاني الّذي لا بداء فيه واما العلم بلوح المحو والاثبات فممّا لم يطلع عليه احد وكيف يعقل اطّلاعهم على اللّوح المحفوظ وعدم اطّلاعهم على لوح المحو والاثبات الّذي دونه بمراتب واى معنى يبقى لقولهم ع لولا آية في كتاب الله لاخبرناكم بما يكون الى يوم القيمة اذ المطّلع على اللّوح المحفوظ يعلم ما يمحو عمّا لا يمحو وتحقيق المقام

على وجه يسلم عن النقض والابرام يقتضي بسطا من الكلام والقول الفصل والميزان العدل ان يقال ان هناك مقامات احدها علم الذات الاقدس المحيط بكل شيء حتى جزئيات الحوادث والوقايع على ما هي عليه في متن الواقع على وجه لا يتغير ولا يتبدل ولا يتجدد ولا يبدو فيه ولا يتفاوت فيه الماضي والحال والاستقبال بل هو مترفع عن الزمان وبعبارة اخرى حضور كل موجود عنده بذاته في وعاء السرمد فاذن لا يعزب عن علمه مثقال ذرة في السموات وثانيها علم المخلوق الفائض من جناب الحق عليهم سواء كان عقلا او نفسا وقد عبر عنه في الكتاب العزيز باللوح والقلم حيث ان القلم الذي الظاهر ما في نفس الكاتب ومن هنا اللوح والقلم ملكان وان اول ما خلق الله القلم وقال له اكتب ما هو كائن الى يوم القيمة فكتب القلم ما كان وما هو كائن وفي رواية شديد ايضا من التفسير فسطر القلم في اللوح المحفوظ ما كان وما هو كائن فالمداد مداد من نور والقلم قلم من نور واللوح لوح من نور وعن العياشي عن الصادق عن ابيه ان الله امر القلم فجرى بما هو كائن وما يكون فهو بين يديه موضوع ما شاء منه زاد فيه وما شاء نقص منه وما شاء كان وما شاء لا يكون الخبر وهذا العلم الفائض قد يكون على وجه الشرح والتفصيل وقد يكون

على وجه الاجمال والكلية وقد يفسر العلم الفائض على
الانبياء والرسل والحجج بالعرش كما ورد في الكافي وورد في
العرش تمثال جميع ما خلق الله ثم ان هذه الالواح هي الصحف
المكرمة المرفوعة المطهرة وثالثها تدرج الامر وتنزله من
لوح الى لوح ومن سماء الى سماء حتى ينتهي الى السماء الدنيا
ويقدر سنة سنة في ليلة القدر وقضي وقدر وحتم ووقع
وفي التدرج قد ينقلب ما في الالواح ويتغير من جهة امور حادثة
لا يعلمها الا الله وهذا الانقلاب في التغير هو العلم المخزون
الذي لم يطلع عليه احد وهو رابطة تضرع المخلوق الى الخالق
حتى لا يزعموا ان يد الله مغلولة وفرغ من الامر بل كل يوم هو
في شان واليه الاشارة في القرآن قل ان ادري ما يفعل بي
ولا بكم ان اتبع الا ما يوحى الي وهو سر الفضل في التكلم في البداء
وفيه تعظيم لقدرة الله وانه يفعل ما يشاء وحاصل الكلام
ونتيجة المقام ان مجرد اطلاع الانبياء والرسل والملئكة
على الالواح السماوية لا يوجب وقوع الشئ في الخارج بل قد
يتغير ما في الالواح حتى ما قدر في ليلة القدر التي هي اخر مراتب
التقدير لامور حادثة تبتدي من العالم الاسفل نعم لو اخبر
الله ملئكته ورسله بحتمية بعض الوقايع وانه مما لا يتغير
فالامر يقع حتما ولا يكذب نفسه ولا رسله ولكن لا يلزم من

مجرد علم الرسل بما في الالواح وقوع الامر لا محالة فمحل البدا
الامور الفائضة على الرسل والملئكة من غير علم لهم بوقوعها
وحتميتها فاذا تغير ما اطلعوا عليه الى غيره فهو البداء فالعلم
المخزون هو ما خزن وستر حيث حتميته ووقوعه وما علمه
ملئكته ورسله الذى لا يكذب نفسه ولا رسله هو ما علم
النبى والملك حتميته ووقوعه واخبر به النبى انه من المحتوم و
اليه اشار الصادق ع على ما في الكافي في باب البداء ان الله
اخبر محمدا ص بما كان منذ كانت الدنيا وبما يكون الى انقضاء الدنيا
واخبره بالمحتوم من ذلك واستثنى عليه فيما سواه ولعلك
بما حررنا ظهر لك المراد من قوله ع لله علمان علم مخزون وموقوف
يقدم منه ما يشاء ويؤخر وعلم علمه ملئكته ورسله فالاول
اشارة الى مجرد الاطلاع على ما في الالواح من غير علم بوقوعه
ولا وقوعه في الخارج بل هذا مما لم يطلع عليه احد الا من قبل
الله والثاني اشارة الى ما علم جهة وقوعه بالحتم باخبار من
الله فانه اذا اخبر به حتما فانه يقع لا محالة بخلاف ما اذا اخبر
به مطلقا فانه قد يكون وقد لا يكون وربما لا يعلم المخبر وقوعه
ولا وقوعه فافهم ذلك واغتنم فانه سر لطيف فائدة عامة
و نكتة تامة معناى وقوع بدا در حوادث و علم الهى دانسته
و معلوم شد كه بر ذات اقدس بدائى نيست و احدى از شيعه

نگفته بلکه محل بداء در اخبار واطلاع انبیاء واولیا است
بر وقایع وحوادث که بسا باشد که اموری بر خلاف اخبار
ایشان واقع شود والبته در این مقام سؤالاتی باذهان
خلجان کند ومحتاج بجواب شافی است اول آنکه با احتمال
تغییر در وقایع وبدای در حوادث چگونه اولیا اخبار بامور
آینده مینمایند وچه فائده در اخبار است با احتمال تغییر
وشاید شبهه کذب هم باشد دوم چگونه برای مردم
اطمینان باقوال واخبار انبیا واولیاء حاصل می شود سیم
آنکه میزان در تعیین محتوم وغیر محتوم کدام است وآیا در
امور متعلقه بشریعت احتمال بدا وتغییر میرود یا نه اما
جواب سؤال اول آنست که خبر دادن مخبری بوقوع حوادثی
بحسب مرتبه علم واطلاع خود منافاتی با احتمال تجدد
وتغیر ندارد اگرچه بطور جزم صوری خبر دهد چه رسد
بآنکه تعلیق بر مشیة الله نماید خصوصا هرگاه در اخبار
بآن حادثه صلاح نوعی یا شخصی باشد مانند نسخ در تشریعات
که حکم شرعی مؤبد نباشد وبصورت تابید گفته
شود بجهة مصلحتی از مصالح وباین جهة گفته شده که نسخ
در تشریعیات است وبدا در تکوینیات ونظیر این معنی است
آنچه را منجم بحسب اوضاع کواکب اخبار نماید وگاه باشد

بسبب مانعی نشود و وقوع پیدا کند و بعبارت دیگر اخبار اولیا
وحی و الهام از قبیل بیان مقتضیات است و وقوع بدا از قبیل
حدوث موانع مثلاً هرگاه طبیب حاذقی بر زهر خوردن
شخصی آگاه شود و خبر دهد که این شخص امروز خواهد
وفات نمود چون مقتضای زهر هلاکت است منافاتی با
رسیدن تریاقی و علاج کردن تا اثر آن زهر ندارد و نتوان گفت
طبیب دروغ گفت و بسا باشد که طبیب نیز پیدا شدن تریاقی
و علاج را بداند لیکن برای تنبیه بر اثر زهر اخبار بهلاکت
نماید و در امور بدائیه از این قبیل بسیار است شیخ صدوق
در امالی از امام صادق ع روایت کرده که حضرت عیسی بر
خانه عبور نمود که اجتماع و ازدحامی در آنخانه بود پرسید
چه خبر است عرضه داشتند عروسی از این خانه بخانه داماد
می برند گفت فردا در این خانه مصیبتی برپا خواهد بود و
عزاخانه خواهد شد چون فردای آن روز شد آن جماعت
که آن خبر را از عیسی شنیده بودند بدر آنخانه آمدند و آثار
موت و فوتی نیافتند بحضرت عرضه داشتند که از اخبار
دیروز اثری ظاهر نشد عیسی بخانه عروس در آمد و از عروس
سؤال نمود که دیشب چه عمل صالحی از تو صادر شد عرضه
داشت شخص مسکینی معتاد بود که شبهای جمعه بخانه

ماهی آمد و احسان در بارهٔ او مینمودند شب کذشته بعادت
خود آمد هرچه سؤال کرد اجابتی از وی نشد تا آنکه مرا ترحم
بر حال او آمد برخواسته صدقه باو دادم حضرت روح
الله او را کفت از جای خود برخیز چون برخواست در زیر
وساده او افعی خوابیده بود مانند تنه درخت فرمود صدقه
دیشب تو رفع نمود این بلیه را از تو و تاخیر انداخت اجل
تو را و نزدیک باین معنی است روایتی که در کافی مرویست
که یکی از انبیای سلف را خدا تعالی امر فرمود که بپادشاه
زمان خود خبر دهد که هنکام وفات تو نزدیک شده
و در وقت کذائی وفات خواهی نمود این خبر موجب تضرع
آن پادشاه شد و عرضه داشت که خدایا مرا مهلتی ده تا
کودکانم بزرک شوند پس همان پیغمبر مامور شد که او را بشارت
دهد بتاخیر پانزده سال در اجل او و آن پیغمبر عرضه داشت
که خداوندا تو دانائی که من هرکز دروغ نکفته ام حق تعالی باو
عتاب کرد که تو بنده ماموری باید برسانی امر ما را و انبیا
و اولیا را از اینکونه تنبیهات لطیفه بسیار است پس اخبار
اول از باب اطلاع نفوس مقدسه است بر تقدیرات و
الواح قدر و تغییر آن تقدیر از علم مخزون است و در
این نوع اکر نبی و وصی خبر دهد هرکز اخبار بحتمیت نخواهد

نمود وچون احتمال تغییر در حوادث واسباب قائم است در
اخبار عدیده فرمودند اگر آیه محو واثبات در کتاب مجید نبود
ما تمامی آنچه وقوع یابد خبر میدادیم واما جواب سؤال دویم
هر گاه اخبار نبی مجرد خبر دادن بواقعه باشد وذکری از
محتوم بودن ننماید البته جزم بوقوع پیدا نشود چه رسد بآنکه
تعلیق بمشیة الله فرماید یا اشاره بآیه محو واثبات نموده باشد
واگر خبر داد که آن واقعه از حتمیات است خداوند تکذیب
پیغمبر وولی خود نخواهد نمود وباین معنی اشاره شده در
احادیث گذشته که آنچه را خداوند تعلیم ملئکه ورسل نماید لا
محاله واقع خواهد شد یعنی بیان حتمیة وموقوفیة برای
ایشان شده باشد ومؤید است این معنی را جمله وافره از اخبار
وارده از علامات ظهور قائم روحی فداه که بعض علامات را
از محتوم شمرده اند وبعضی را موقوف بمشیة نموده اند وگاهی
سؤال شده که علامت فلانیه از محتومات است یا موقوف و
هر کس مراجعه بکتب غیبت وعلامات ظهور وفرج نموده
آگاه است که این تقسیم مرکوز در اذهان بوده لیکن اشکال
در این مقام این است که از بعض از اخبار معتبره نماید که در
محتومات نیز بدا واقع شود مثل آنچه شیخ صدوق در تفسیر
وثواب الاعمال وشیخ کلینی در کافی روایت کرده از امام محمد

بازکر فرموده يقدر في ليلة القدر كل شيء يكون في تلك السنة
الى مثلها في قابل من خير او شر او طاعة او معصية او مولود او
اجل او رزق فما قدر في تلك الليلة وقضى فهو المحتوم ولله
تعالى فيه المشية الحديث وقال المحدث الامين الفيض الكاشاني
بعد نقله هذا الحديث يشبه ان يكون هذا الحديث قد سقط
منه شيء لان المحتوم ما ليس لله فيه المشية ولا يلحقه البداء انتهى
وايده بما في حديث اسحق بن عمار من ان المحتوم ما لا يبدو فيه
واقول لعل المراد بقوله ولله فيه المشية ان المحتوم ايضا
بمشية الله وارادته وانه لم يخرج عن قدرته وان كان يقع
لا محالة وقد ورد في الكافي عن الصادق ع والرضا ان الله لم
يبعث نبيا قط حتى يقر له بالبداء والمشية وان الله يفعل ما
يشاء وقال المحدث المذكور في بيانه يعني بالمشية ان كل شيء
يقع في هذا العالم فانما يقع في هذا العالم فانما يقع بمشية
الله سبحانه والعجب منه انه مع ذكره هذا المعنى في كتاب
التوحيد غفل عنه في شرح احاديث ليلة القدر واحتمل
السقط في الخبر وروى الشيخ الثقة الجليل النعماني في كتاب
الغيبة عن ابي هاشم داود بن القاسم الجعفري قال كنا عند ابي
جعفر محمد بن علي الرضا ع فجرى ذكر السفياني وما جاء في الرواية
من ان امره من المحتوم فقلت لابي جعفر ع هل يبدو لله في

المحتوم قال نعم قلنا له فنخاف ان یبدو لله فی القائم فقال ان
القائم من المیعاد والله لا یخلف المیعاد اقول ان کان المراد
بالمحتوم ما حتم وقوعه فکیف یعقل السؤال عن وقوع البداء
فی وقوعه مع ان عدم البداء جزء من مفهومه فلابد ان یراد
به معنی آخر غیر معناه الحقیقی قطعاً مثل ان یراد به کثرة
الاخبار بوقوعه حتی شری فی الانظار انه من المحتوم او ان الناس
زعموا انه محتوم او ان الاولیاء اخبروا به بصورة الحتم وان
لم یکن حتماً فی نفس الامر واحتمل المحدث الامین المجلسی ان
یکون المراد بالمحتوم ما لبداء فیه بداء فی خصوصیاته
لا فی اصل وقوعه کخروج السفیانی قبل ذهاب بنی العباس
واما معرفت و تمیز امور حتمیه و موقوفه برای مردم بغیر
اولیا است مثل اخبار بسیار که در طرق شیعه وارد
شده که هرگاه از دنیا باقی نماند مگر یک روز خداوند قائم آل
محمد را ظاهر خواهد نمود و آن روز طولانی خواهد شد
و ملك و سلطنت قاهره باو عنایت خواهد فرمود و مراد
بیان محتوم بودن واقعه است و اما تمیز دادن اولیاء هر یك
از حتمی و موقوف را با اخبار و اعلام الهی خواهد بود که از
علم مخزون تلقی نماید و گذشت روایت کافی که خدای تعالی محتومات
را به پیغمبر خود آموخت و موقوفات را استثنا کرد و با

بواسطهٔ تلقی و استفاده که هرگاه از لوح محفوظ و نفوس
ملائکه مقربین استفاده شده محتوم است و اگر از لوح محو
و اثبات و بواسطهٔ ملائکه مدبرات امور گرفته بوده حتمی
نیست و امّا احتمال جریان بداء و نسخ در شرعیات پس باید
دانست که نسخ احکام شرعیه را شرایطی است که یکی از
آن شرایط آن است که تصریح بدوام حکم بدلیل قاطع نشده
باشد و در زمان صاحب وحی ناسخ رسیده باشد پس بعد
از انقطاع زمان وحی و تصریح خلفای رسول باینکه حلال
محمّد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة دیگر
احتمال نسخ نبود بلکه ختم نبوت را مفادی نباشد جز
منسوخ نشدن احکام شرع اقدس و این مراتب بنحو بداهت
و ضرورت نزد همه طوایف اسلام ثابت و محقق است و در
احادیث کثیرهٔ امامیه ذکر نسخی از قبل ائمه نشده بلکه بیان
ناسخ و منسوخ زمان رسول را نموده اند و شرط دویم نسخ
شرایع این است که باید حکم از احکامی باشد که بحسب اوقات
و ازمان صلاح تغییر کند یعنی از مستقلات عقلیه نباشد
زیرا که امثال قبح ظلم و زنا و شرب مسکرات مزیلهٔ عقل
و هوش هرگز قابل نسخ و تغییر نباشد و اینگونه قبایح منکره
در هیچ شریعتی حلال و مباح نبوده و در اخبار معتبره وارد

شده که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه خدا از وی
عهد گرفت حرمت خمر را و هرگاه بعضی از اهل کتاب ادعا
کنند حلیت خمر را در شرع موسی و عیسی کذب و افترا خواهد
بود و از باب تحریف در کتب سماویه است و اما احتمال
نسخ و بداء در اصول شرایع اسلام مانند احتمال تجدید نبوت
یا تغییر در احکام ثابته دائمه و خالی ماندن زمین از حجت بالغه
الهیه چنانکه مشتهیات ملاحده این زمان و منتهی خیال فاسد
بهائیان که خود را از اهل بیان خوانند هست بر هیچ
عاقل بصیر پوشیده نیست که بعد از ثبوت ختم نبوت
بر محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم و ادعای
او خاتمیت را با الفاظ صریحه و نصوص قاطعه مقرون بمعجزات
باهرات و آیات بینات و ثبوت صدق مقال او و اظهار لا
نبی بعدی و انا خاتم الانبیاء و کتابی آخر الکتب در اخبار متواتره
احتمال نسخ و تغییر یا تجدید نبوت نرود و الا همانا شک در
این معنی لازم مساوی تکذیب پیغمبر خاتم و موجب خروج
از ربقه اسلام است و در ازمنه سابقه و طبقات متلاحقه
اسلام غیر از معنای حقیقی خاتمیت چیزی مرکوز اذهان نبوده
و در مدت هزار و سیصد سال علمای اسلامیان و
عقلای اهل لسان از خاتم النبیین جز ختم نبوت و انقطاع وحی

معنائی ذکر نکردند ولیکن این طایفه مبتدعه که در حقیقت
زنادقه اسلام هستند بشبهات وتأویلات بارده ومزخرفات
وکلمات واهیه سعی در اذهان ضعفای مسلمین اسناد داده‌اند
وبر مستبصر در خرافات این گروه واضح است که این جماعت
منکر اصل نبوت واسلام هستند واگر در خلال کلمات
خود تمسک بقرآن واحادیث جویند از باب آنستکه مسلمین
را فریب دهند وضعفاء العقول هر مذهبی را به متشابهات
همان مذهب بربایند باین سبب تفحص در احادیث وکتب
امامیه نموده وبعض از احادیث متشابهه واخبار مجمله بدست
آورده وتلفیق با اکاذیب مخترعه نموده واسباب تحیر وضلالت
عوام ومردم قلیل البضاعه شده‌اند گاهی مدعی ظهور قائم
بتناسخ یا مهدویت نوعیه گاهی مدعی تجدید نبوت وظهور
جدید گاهی مدعی رجعت وقیام قیامت وارتفاع تکالیف
شرعیه وگاهی منکر ولادت امام دوازدهم وخالی بودن عالم
از حجت در هزار سال واز این ترهات واباطیل که اگر متعرض
نقل همه یاوات این گروه گمراه شویم از مقصد کتاب خارج
شویم وحجت ودلیلی برای مقاصد خود غیر از تمسک باعداد
وحروف ابجد واستمداد بکلمات صوفیه عامه واختراع
احادیث مکذوبه وبراقامه نکردند واز برهان قناعت بدعوی نمودند

وبسا باشد که بواسطه یك خبر واحد ضعیف یا متشابه رفع
ید از اخبار متواتره معنویه نمایند از باب تنبیه مثالی ذکر کنیم
در زمان ما که کتب امامیه نزد سنت قته و عشر مؤلفات مشیخا
حاضر نیست عدد ائمه اثنا عشر باسماء معینه و نسب معلوم
و تعرض غیبت صغری و کبری و ولادت قائم و بودن او از
نسل امام حسن عسکری و طول غیبت کبری بحدیکه اکثر قائلین
بامامت او متحیر شوند و ذکر علامات ظهور و بیعت کردن
اصحاب و با او در مکه و گرویدن اهل کوفه با او و غلبه کردن
آنحضرت بر تمام روی زمین و ارباب ملل و اشاعه عدل و
داد و برطرف شدن ظلم و جور از روی زمین و اتحاد مردم
بر دین اسلام هر یك ازین ابواب بحد استفاضه یا تواتر
اخبار موجود است بلکه بسیاری ازین مقاصد در کتب علما
اهل سنت کمتر از کتب شیعه نیست و از ملاحظه کتاب ینابیع
المودة فاضل قندوزی صدق این ادعا ظاهر شود و این فرقه
مبتدعه در مقابل تمام این احادیث قطعیه گاهی تمسك بحدیث
ابی لبید و حروف مقطعه قرآن که در نظایر اجمال و تشابه است
و گاهی تمسك بحدیث یاتی علی الناس بدین جدید و کتاب جدید
قرآن واقعی و حقایق اسلام است که بسبب طول زمان غیبت
کبری باندازه رسوم اسلام تغییر کند که احکام واقعیه اسلام

نمایند و بس هویدا است که مراد بدین جدید و کتاب جدید

تازه وجدید نماید گاهی انکار ولادت امام دوازدهم نماید
وگاهی تایید بحدیث محرف یا مبهم لا بد لنا من آذربایجان جو مید
صدق الله تعالی واما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشا
به منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله مقابله احادیث سابقه که
هریک باب از ابواب آنها از حد استفاضه زیاده است با این
چند حدیث از قبیل موازنه کوه با کاه است و جمله از تمسک
بهاء را در کتاب ایقان مطبوع بمبئی در حدیث بیستم نقل
کنیم تا حال اتباع و بندگان خدای نوری هویدا شود اول
و نیز در باب خالی نبودن زمین از حجت بالغهٔ الهی و اینکه اگر دو
نفر در زمین باقی باشد یکی از آن دو امام خواهد بود و طرفة
العینی دنیا خالی از حجت نبوده یا ظاهر و مشهور و یا خائف
و مستور و اگر نباشد شخص امام زمین اهل خود را فرو
برد و امثال این بیانات زیاده از حد تواتر در کتب شیعه
مانند کافی و بصائر و ارشاد و غیبت نعمانی و غیبت طوسی
و اکمال الدین و غیرها موجود و صریح است شیطان غاو
مغوی بهائی در مقابل اخبار معلومة الصدور شاید تمسک
نماید بحدیث متشابه کتاب زید نرسی که روایت کرده از حلبی
عن الصادق ع قال قلت له تکون الدنیا قط منذ کانت ولیس
فی الارض حجة قال قد کانت الارض ولیس فیها رسول ولا نبی

ولا حجة وذلك بين آدم ونوح في الفترة ولو سألت هؤلاء
عن هذا لقالوا لن تخلو الارض من الحجة وكذبوا انما ذلك شيء
بدا لله عز وجل فيه فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وقد
كان بين عيسى ومحمد فترة من الزمان لم يكن في الارض نبي ولا
رسول ولا عالم فبعث الله محمدا بشيرا ونذيرا وداعيا اليه
وهیچ عاقل خالی از اغراض را شبهه نباشد که بعد از ضرورت
مذهب شیعه و اجماع علمای این مذهب و تواتر اخبار بر
عدم خلو زمین از حجت ابدا اعتنائی باین خبر واحد نخواهد بود
و با آنکه صادر در مقام خوف تقیه شده و با آنکه تاویل نیکوئی
دارد که مراد نبی و وصی ظاهر مشهور باشد در ظاهر چنانچه
علامه مجلسی احتمال داده و پس از کتاب اثبات الوصیه مسعودی
و اخبار معتبره در اتصال نبوت و خلافت از زمان آدم تا خاتم
و از زمان خاتم تا غیبت قائم و ذکر ضبط علمای تاریخ اسامی آنها را
و اسامی پیغمبران و اوصیای ایشان از قبیل خالد بن سنان
که مابین عیسی و رسول خاتم بوده چگونه عاقل احتمال صدق
ظاهر این حدیث را دهد علاوه بر اینکه اصل کتاب زید نرسی
از کتب ضعیفه خالی از اعتبار و وثاقت است اما بدای در امامت
و عدد ائمه و اشخاص ایشان پس باید دانست که مقصد امامت
و خلافت رسول از اسرار مخفیه بوده و هر امامی در زمان

خود باصحاب سر و حافظین حدود شخص امام را مینمودند
لیکن بحسب ظاهر در نظر عامه شیعه امامت مثل وصایت
مینموده و گمان اهل ظاهر این بوده که همه اولاد ائمه قابل این
منصب عظیم هستند باین سبب در زمان فوت هر امامی
شیعه محتاج بوده که سؤال کنند که قائم مقام و وصی امام ماضی
کیست و کدام یک از اولاد خود را وصی نموده و تا براهین
واضحه ثابت و معین نمیشد تصدیق بامامت کسی نمیکردند
اگرچه بحسب واقع خواص شیعه و حاملین اسرار ائمه میدانستند
که امامت در اشخاص معینه ایست و از زمان رسول خدا
معلوم بوده برای خواص چنانچه حدیث جابر و لوح گواه
صدق این معنی است و شاید بانظار عامه شیعه نموده
که هر یک از اولاد ائمه که بزرگتر باشند اولی بامامت و
خلافت هستند و در این باب چند روایت بطریق آحاد
وارد شده که دلالت دارد بر وقوع بدا در امامت بعضی از
ائمه اثنا عشر که تطبیق این احادیث بر قواعد قطعیه امامیه
خالی از اشکال نیست و لا محاله باید تاویلی در ظواهر این احادیث
نمود تا منافی با اخبار معلومه نباشد و یا طرح نمود یکی خبر معروف
در حق اسمعیل بن جعفر الصادق ما بدا لله بدا کما بدا له فی اسمعیل
ابنی و شیخ صدوق بطریق ابی الحسین اسدی روایت کرده ما بدا

لله کما بداء کما بدا له فی اسمعیل ابنی که اشاره بواقعه اسمعیل ذبیح الله باشد و در هر دو طریق نظر نموده و اذعان بصحت حدیث نکرده و همچنین محقق خواجه نصیر الدین طوسی در نقد المحصل در جواب متعصب عنید فخر رازی که از سلیمان بن جریر نقل کرده که ائمه روافض جعل قول بیداء را برای شیعه نموده اند که هرگاه خبری دهند بامری و واقع نشود گویند بدا شد گفته روایت بداء در حق اسمعیل مردود داشته و شیعه بان معتقد نیستند و در کامل الزیاره و سایر کتب مزار در زیارت موسی بن جعفر و حضرت جواد وارد است السلام علیک یا من بدا لله فی شأنه و ظاهر اشاره بحصول بداء در امامت اسمعیل است ولی در حق حضرت جواد خالی از وجه و توجیه است و در بعض نسخ مزار بجای یا من بدا لله یا من بدا لله فی شأنه ضبط شده که از اراده باشد و در بعض نسخ دیگر بدائه همونضبط شده و ممکن است که مراد حصول بدا بحسب گمان و اعتقاد مردم باشد و نیز در کتب مزار در زیارت حضرت هادی و حضرت عسکری ع وارد است السلام علیکما یا من بدا لله فی شأنکما و همین زیارت بعینها در فقیه و مزار مفید روایت شده بدون این فقره و بداء در حق حضرت امام هادی خالی از وجه است در حق حضرت ابی محمد عسکری اخبار عدیده وارد شده که امامت بجست ظاهر

باولد اكبر حضرت هادی که مکنّی بابی جعفر و مسمّی بمحمد بوده مقرر بوده و این سید بزرگوار بغایت جلیل القدر بوده و قبر شریفش در دجیل که شش فرسخی سامره است مزار معروفیست و کرامات باهره مکرراً از ان مشهد شریف ظاهر شده بعد از وصول خبر فوت او حضرت هادی ع بامام حسن عسکری فرمود یا بنیّ احدث لله شکراً فقد احدث فیك امراً و روی المفید فی ارشاده عن ابی هاشم الجعفری قال کنت عند ابی الحسن بعد ما مضی ابنه ابو جعفر و انی لافکر فی نفسی ارید ان اقول کانّهما اعنی ابا جعفر و ابا محمد فی هذا الوقت کابی الحسن و اسمعیل ابنی جعفر و ان قصّتهما کقصتهما فاقبل علیّ ابو الحسن ع قبل ان انطق فقال نعم یا ابا هاشم بدا لله فی ابی محمد بعد ابی جعفر ما لم یکن یعرف له کما بدا له فی موسی بعد مضی اسمعیل الحدیث و رواه الکلینی فی الکافی و بمعناه اخبار اخر و اسنادها معتبرة و هی بظاهرها تنافی الاخبار المستفیضة فی تعداد الائمة و اسمائهم و اشخاصهم و العجب من المحدث المجلسی و المحدّث المحقق الکاشانی حیث لم یتعرضا فی البحار و الوافی لوجه الجمع بین هذه الاخبار مع کثرتها و اعتبار اسنادها من الطرفین و غایة ما یمکن ان یقال ان الحکم المثبت فی لوح المحو و الاثبات کان امامة اکبر الاولاد للامام الحی ثم ظهر وفات اکبر الاولاد فی

حیات والده فانتقل امر الامامة الی الاکبر من بعده کما یشهد به حکایة اسمعیل و موسی بن جعفر ع و حکایة ابی جعفر و ابی محمد حیث ان ابا جعفر کان الاکبر فلما توفی کان الاکبر ابا محمد و ان هذا کان مرکوزا فی اذهان اهل ذلک الزمان کما یظهر من الاخبار و بدا لهم خلافه فقیل تجوزا بدا لله فی هذا الامر والله تعالی و اولیائه اعلم باسراره و فی هذا المقام حدیث غریب و بیان عجیب روی العیاشی عن الصادق ع قال ما من مولود یولد الا و ابلیس من الابالسة بحضرته فان علم الله انه من شیعتنا حجبه من ذلک الشیطان و الا اثبت الشیطان سبابته فی دبره فکان مابونا و ان کانت امراة اثبتها فی فرجها فکانت فاجرة فعند ذلک یبکی الصبی بکاء شدیدا اذا خرج من بطن امه والله بعد ذلک یمحو ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب

اختتام کلام و دفع اوهام اخبار بغائبات از انبیا و اولیا از حد عدد و احصاء بیرون است بلکه معجزه عمده اطلاع ایشان بر مغیبات بوده و حال آنکه آیات مبارکه قرآنیه دلالت واضحه دارد بر اینکه علم الغیب مختص بذات اقدس الهی است و خبر دادن حضرت امیر بواقعه صاحب الزنج و ولایة مروان بن حکم و شهادت سید الشهدا و امثال آن از مقطوعات است و در کتاب نهج البلاغه مرویست که چون حضرت امیر خبر داد

باخبار ترک و بعضی از قضایای آینده کسی عرضه داشت که
مگر شما علم غیب دارید فرمود این علم غیب نیست بلکه آموختن
علم از صاحب علم است   و در کافی احادیثی وارد شده
که ائمه طاهرین غیب نمیدانند و هر زمان بخواهند بدانند
میدانند پس مراد بآیات مبارکه لَا یَعْلَمُ الْغَیْبَ اِلَّا هُوَ
این باشد که بدون تعلیم الهی کسی علم غیب ندارد یا علم
غیب مطلق مختص بذات اقدس است و منافاتی نیست که
بتعلیم الهی عالم شوند بلکه گاهی اتفاق افتد که روسای
ضلالت باستمداد از بعض شیاطین آگاه بر بعض مغیبات
شوند و از آثار ریاضات باطله باشد و عجب است از علامهٔ
زمخشری که در تفسیر لِلّٰهِ غَیْبُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ گوید
آیه دلالت دارد بر بطلان قول روافض که گویند ائمه اثنا
عشر علم غیب دارند و فضیحت این کلام بحدی است که حاجت
بجواب ندارد

الحدیث العشرون

و بالسند المتصل الی الشیخ الاجل شیخ الطائفة محمد بن
الحسن الطوسی عطر الله مرقده والشیخ الجلیل الثقة
العیاشی بطریق صحیح اعلائی والشیخ النعمانی عن ابی حمزة الثمالی
قال قلت لابی جعفر ع ان علیا ع کان یقول الی السبعین بلاء
وکان یقول بعد البلاء رخاء وقد مضت السبعون ولم نر

رخاء فقال ابو جعفر ع یا ثابت ان الله تعالی کان وقت هذا
الامر فی السبعین فلما قتل الحسین ع اشتد غضب الله علی
اهل الارض فاخره الی اربعین ومائة سنة فحدثناکم فاذعتم
الحدیث وکشفتم قناع السر فاخره الله ولم یجعل له بعد ذلک
وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
قال ابو حمزه وقلت ذلک لابی عبد الله ع فقال قد کان ذلک
ترجمه ابو حمزه ثمالی گوید گفتم مر ابو جعفر را که علی می گفته که
تا هفتاد سال گرفتاری است و میگفته پس از گرفتاری
آسایش است و گذشت هفتاد سال و ندیدیم آسایشی پس
گفت ابو جعفر ای ثابت بدرستیکه خدا هنگام کرده بود
این کار را در هفتاد سال و چون کشته شد حسین سخت
شد خشم خدا بر کسان زمین و پس انداخت کار را تا صد
چهل سال و چون ما سخن سرودیم برای شما و فاش کردید
سخن را و پرده برداشتید از کار نهانی خدا به پس انداخت
او را و نگردانید برای او هنگامی نزد ما بر میدارد خدا انچه را
که خواهد و میگذارد و نزد او ست ام الکتاب بیان عالم ربانی
محدث خبیر کاشانی در کتاب وافی بعد از نقل خبر از کافی گفته
مراد هفتاد از هجرت نبویه یا هفتاد از غیبت مهدویه است
و تاخیر از باب بدا و محو و اثبات است و مؤید احتمال

وظاهر کلام حضرت امیر اقتضا دارد ذکر دولت بنی امیه در
هفتاد سال بعد از وفات آنحضرت منقرض شود که مطا
شود با صد و ده هجری و حال آنکه منتهی شد بصد و سی و
دو و سؤال دیگر آنکه چگونه این کلام فرمود با آنکه هزار ماه
سلطنت بنی امیه را ابتدا است و از محتومات بود و آنچه در
رفع اشکال از این خبر که از غوامض اخبار و خفیات اسرار است
استفاده شود این است که مراد حضرت امیر در این کلام
همان ابتدای دولت و سلطنت بنی امیه است فرموده بعد
از زوال ملک ایشان فرج و رخا شود و سر این که فرموده
هفتاد سال دیگر بلا است نظر باین معنی است که بنی امیه
را هشتاد و سه سال تقدیر سلطنت بوده و عثمان دوازده
سال و هشت ماه خلافت کرده بود و این مقدار که از هزار
ماه سلطنت بنی امیه خارج شود هفتاد سال دیگر باقی
ماند که حضرت اشاره بآن فرموده که هفتاد سال از بلاء باقی
است یعنی از مدت خلافت آنها اینقدر باقیست و وفات
حضرت امیر در سنه چهل هجری واقع شد در ماه رمضان
و در همان سال معویه مسلط بر ملک شد و مقتضای
تقدیر اولیه این بود که خلافت و استیلای بنی امیه از صد و
ده هجری تجاوز نکند و بهمین سبب ابو حمزه ثمالی از امام

با فرقه وصاف سؤال کرده که هفتاد سال گذشت و ابتلا تمام نشد جواب بوقوع بدا فرمودند که شهادت حضرت سید الشهداء بتاخیر انداخت و سبب بداء در تقدیر شد و تقدیر ثانی در لوح محو و اثبات صد و چهل سال بود و بواسطه فاش نمودن اسرار اهل بیت دیگر وقتی برای فرج و رخاء معین نشد و این معنی بغایت لطیف و ظاهر از حدیث است و حاجت بتکلفات و تمحلات که در کلام محدث کاشانی و دیگران ذکر شده ندارد و نیز منافات ندارد با کلام اهل تاریخ که خلافت عثمان و مدت او را در هزار ماه بنی امیه محسوب نکرده اند و مبدء هزار ماه که هشتاد و سه سال و کسری است از اول خلافت معویه گرفته اند که سنه چهل هجری باشد و منتهی شد سلطنت ایشان بمروان حمار که آخر خلفای امویه است و زوال ملک از او در سنه صد و سی و دو شد بدست ابی مسلم خراسانی و این مقدار نود و دو سال شود و چون هشت سال و هشت ماه خلافت عبد الله بن زبیر از نود و دو کسر شود هشتاد و دو سال و چهار ماه باقی ماند که هزار ماه باشد بلکه سلطان المورخین مسعودی در کتاب مروج الذهب حساب تحقیقی نموده و هزار ماه را انطباق بر زمان خلافت بنی امیه کرده بطوریکه یک روز کم و زیاد

مبدء هجرت را اینکه طلب کرد حضرت حسین حق خود را
در حوالی سبعین بود و او آنکه ظهور امر حضرت رضا در
بعد از صد و چهل هجری شد بقلیل زمانی و زیاده بر این
متعرض شرح حدیث نشده و احتمال مذکور بغایت عجیب
است زیرا که خروج سیّد الشّهداء در سنهٔ شصت هجری
بود که تا هفتاد ده سال پیش است و خروج حضرت رضا
در سنهٔ دویست هجری بوده چنانچه علّامهٔ مجلسی تنبیه
نموده و اعجب از احتمال فیض احتمال مجلسی است که مراد
از مبدء بعثت باشد یعنی تا هفتاد سال از بعثت بلا
و گرفتاری است و بعد از آن رخا و وسعت خواهد شد
و بنا بر این مطابق شود با پنجاه و هفت هجری و نیز گویند
که ابتداء عزیمت خروج حضرت سیّد الشّهداء دو سال
قبل از وفات معویه بوده با اینکه زمان بلا در و با نقضا امت
حضرت شروع باظهار حق خود کرد و زیاده بر این متعرض
شرح حدیث نشده که امیر المؤمنین که این خبر را در زمان
وفات خود میدهد خبر از استیلای بنی امیّه و هشتاد
سه سال که هزار ماه باشد سلطنت ایشان از ائمّه الورد
و محدّث جلیل ملّا خلیل قزوینی در شرح کافی گوید که
مراد باین حدیث قضیه شرطیه است بطور استعاده

تمثیلیه یعنی اگر شهادت حسین نبود زمان بلاء زیاده بر هفتاد نمیشد و اگر فاش کردن اسرار نبود از صد و چهل سال زیاده نمیشد و اینگونه احتمالات بغایت موهون و بی وجه است و عجیب تر از همه آنکه علامه مجلسی در جزء دوم بحار الانوار گوید که اخبار بسبعین از جهة تسلیه دادن شیعیان است که مبادا از طول زمان ابتلاء مرتد شوند و ترك ذکر اینگونه احتمالات در کلام ائمه هدایت بهتر است در هر حال این خبر شریف در نهایت اعتبار و علو اسناد است و مکرر در کتب معتمده و اصول اما میه و بیان مرادی از او نشده بلکه از کلمات علما زیاده بر تحیر چیزی حاصل نشود چنانچه از نقل کلمات ایشان دانستی و در این مقام اشکالی است و آن اینست که مطابق آیات مبارکه و احادیث معتبره در تفسیر سوره انا انزلناه فی لیلة القدر معین بوده که بنی امیه هزار ماه که هشتاد و سه سال و کسری میشود خلافت و سلطنت مقدر است و خلافت آنها منتهی شد بسنه صد و سی دو هجری که ابو مسلم خراسانی دولت ایشان را زایل نمود و خلافت بآل عباس منتقل شد پس چگونه امیر المؤمنین در حال وفات خود فرماید که تا هفتاد سال دیگر بلا است و بعد از آن رخاء شود و وفات حضرت در سنه چهل هجری بود

نیست ولی از ایام خلافت عثمان ذکری نکرده بلکه مبدأ را
از خلافت معویه قرار داده چنانچه از مقدمهٔ صحیفهٔ سجادیه
نیز این معنی ظاهر است و وجه عدم منافات آن است که اخبار
جناب امیر ع بحسب تقدیر اول بوده و در آن تقدیر بدا
واقع شده و در تقدیر ثانی لوح محو و اثبات هزار ماه از خلافت
معویه مقرر و واقع شده و اگر روایت بر این معنی حمل نمائیم از
معمیات و الغاز خواهد شد و منطبق بر هیچ حساب و تاریخ
نشود و نیافتم کسی از علمای مذهب را که مفاد صحیحی از این حدیث
بدست آورده باشد زیاده بر آنچه نقل شد و از این حدیث
معتبر اموری استفاده شود اول آنکه افعال بعض عباد
موجب تغییر در حوادث و تقدیر شود و تصویر این معنی
در حدیث سابق گذشت دوم صدور بعضی افعال از
بعضی خلایق موجب حرمان و گرفتاری عموم ناس شود و عصیان و طغیان
برخی از مردم سبب حرمان همه از خیرات و برکات شود و
مؤید این معنی است احادیث وارده در باب آثار معاصی
و ذنوب و اینکه فعل زناکاران سبب وبا و طاعون شود و منع زکوة
موجب قطع باران و احکام جور سبب استیلای ستمکاران
و تطبیق این معنی بر قواعد عدلیه و آیهٔ مبارکه وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى بغایت اشکال است و در احادیث وارد

شده که خداوند اهل قریه‌ها را بگناه بعضی از گناه‌کاران
عقاب فرماید و کشتن اهل کوفه حضرت سید الشهدا را
سبب تحریک غضب الهی شد بر عموم شیعیان و این از باب
آثار اعمال با رضای همه بعمل مباشرین آن بود در اوائل کتاب
شرح در این باب نگاشته شد سیم از این حدیث فذکر
حضرت حسین هویدا شود که قتل او موجب سختی غضب
الهی شد چنانچه اخبار حمرت آسمان و ظهور آثار سماویه و خسوف
وکسوف در غیر موقع و باریدن خون از آسمان دلالت واضحه
بر این معنی دارد چهارم این حدیث شریف دلالت دارد
بر اینکه هرگاه کسی مطلع بر اسرار اولیاء شد نبایستی فاش
نماید و سبب گمراهی عامه شود و موجب ضعف عقیده
ضعفاء العقول مانند اکثر جهله صوفیه که اشاعه بعض
کلمات متشابه بر السنه و افواه عامه نمایند و مردم را در
شبهه جبر و تفویض و اخبار طینت و فطرت متحیر سازند
پنجم این حدیث شریف که قطعی الصدور و مضبوط در
اکثر اصول است دلالت صریحه دارد بر اینکه وقت ظهور
دولت حقه قائم و مهدی موعود برای کسی معلوم نیست
بلکه از علوم مختصه بذات اقدس الهی است و احادیث ما
بر این معنی متواتر است و در کتاب کافی این حدیث را در

باب نهی از توقیت ذکر کرده و کذب الوقاتون از احادیث مشهوره
امامیه است و در حدیث مفضل بن عمر وارد شده که پرسید
از جناب صادق هل للمامول المنتظر المهدی من وقت موقت
یعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه
شیعتنا یعنی آیا از برای مهدی وقت معلوم معینی هست
که توانند مردم بدانند فرمود هرگز خداوند وقتی معین
نکند که مردم بدانند قلت یا سیدی و لم ذاک قال لانه
هو الساعة التی قال الله یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ اِنَّمَا
عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّی لَا یُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا اِلَّا هُوَ و قال وَعِنْدَهُ عِلْمُ
السَّاعَةِ ولم یقل انها عند احد دونه مفضل گفت گفتم چگونه
ظهور مهدی وقت معلوم ندارد جواب داد که وقت ظهور
زمان قیامت که خدا فرموده غیر ذات اقدس احدی نداند
و علم بآن وقت خاص بخود اوست و در قرآن گفته نزد اوست
علم بقیامت و نگفت نزد غیر او هم هست و میداند بار
دیگر مفضل اصرار در سؤال نمود و عرض داشت افلا
یوقت له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا ولا یوقت
له وقتا ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله فی
علمه یعنی نتوان وقتی برای ظهور مهدی معین کرد
فرمود نه من توانم وقتی معین کنم و نه دیگری میداند

وهر کس معین نماید برای مهدی ما وقتی را شریك برای
خدا قرار داده در علم او و بعد از انکه مفضل مایوس شد
که امام صادق وقتی معین کند از ابتدای اثار و اطوار ظهور
سؤال کرد و گفت یا مولای فکیف بدو ظهور المهدی والیه
التسلیم قال یا مفضل یظهر فی شبهة لیستبین فیعلو
ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه وکنیته ونسبه و یکثر ذلك
علی افواه المحقین والمبطلین والموافقین والمخالفین لتلزمهم
الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصناه ودللنا علیه ونسبناه
وسمیناه وکنیناه وقلنا سمی جده رسول الله وکنیه فلا
یقول الناس ما عرفنا له اسما ولا کنیة ولا نسبا الی ان قال
یا مفضل فوالله یرفع عن الملل والادیان الاختلاف و
یکون الدین کله واحدا پرسید مفضل چگونه خواهد
بود اغاز ظاهر شدن مهدی و چگونه تسلیم او نمایند
گفت هویدا شود در حال اشتباهی تا طلب نمایند حال او مردم
را و بلند شود ذکر و نام او و منادی ندا دهد مردم را با اسم
وکنیه ونسب او و بسیار شود مذاکره او نزد محق و مبطل
و موافق و مخالف تا لازم شود مردم را حجة بشناختن او
با انکه ما گفته‌ایم نسب و اسم وکنیه او را و گفته‌ایم هم نام جد
پیغمبر است یعنی محمد نام دارد و هم کنیه او است یعنی ابو القاسم

خوانده شود تا نتوانند مردم که بگویند ما نشناختیم مهدی
را پس از آن فرمود امام صادق بخدا قسم بر طرف کند اختلاف
اهل ملل و ادیان را و مردم بر یک دین که دین اسلام است
متفق شوند مؤلف ربیع الحسینیه گوید که حدیث مفضل
از کتاب هدایه از حسین بن حمدان است و مفضل بن عمر
نزد علمای رجال امامیه ضعیف و مجروح و بی اعتبار است
و همچنین حسین بن حمدان و کتاب هدایه او بغایت بی
اعتبار است ولیکن خصوص این حدیث چون مضامین
آن موافق سایر احادیث معتبره امامیه است علما و محدثین
حدیث اعتنا نموده اند و در مجامیع حدیث مانند منتخب
البصائر و بحار و رساله رجعت و غیرها نقل و ضبط شده
و از غرایب امور اینکه رئیس ملاحده عصر ما که خود را
بهائیه و اهل بیان نامیده اند در کتاب ایقان مطبوعه در
معموره بمبئی باین حدیث تمسک نموده برای حقیت سید
علی محمد شیرازی و اینکه او مهدی موعود و قائم آل محمد است
و در سنه هزار و دویست و شصت و شش ظهور نموده
بهتر آنکه عبارت او را بعینها نقل کنیم و بعد از آن در تدلیس
و تلبیس آن سخن گوییم البته بر هر عاقل بصیری که این کتاب
دیده پوشیده نیست که مزخرفات و خرافاتی از کتب فارسیه

صوفیه تلفیق کرده و عمدهٔ حجّت او آیاتی است که در بارهٔ مکذبین
از امم سابقه و منکرین رسالت انبیای گذشته در قرآن
مجید نازل شده با آنکه از اول کتاب نظم و ترتیب و مدّعا و حجّت
و برهان و غرض ممتاز و معارف پیدا نیست و بیان نکرده که مذمّت
و توبیخ کفّار از گذشتگان چه دلالت بر صدق سیّد محمّد علی
دارد حقیقت جای شعر معروفست چه خوش گفته است
سعدی در زلیخا که از بوی دلاویز تو مستم و ظاهرا در زمان
تالیف ایقان احتمال نداده که دوره ریاست بابیه بشخص
او میرسد و با آنکه این کتاب بنظر افاضل اهل علم و اطّلاع
خواهد رسید و بر کذب و افتراء و جهالت مؤلّفاو یقین
می کنند و حجّة قاطعه خواهد شد بر بطلان دعاوی غایته
بهاء فیما بعد در صفحهٔ ۱۵۵ از ایقان مطبوعه باین عبارت
که بداحادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است ازهمه
غافل و معرض شده اند و چند حدیث که بادراک خود مطابق
یافته اند و معنی آن را ادراک نموده اند متمسّک باشند
و از سلسال الخمر ذو الجلال و زلال بی زوال الجمال لایزال
محروم و مایوس مانده اند و ملاحظه فرمائید که در اخبار
سنهٔ ظهور آن هویه نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلک
شاعر نشده اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند

فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی
ظهوره فقال فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره یابی تحیر است
از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحه از حق احتراز
نموده اند تمام شد عبارت او شایسته باشد عقلای
روزگار دیده بصیرت و اعتبار باز نمایند و اندازه بضاعت
و علم و اطلاع حضرت بهی را آزمایش کنند که شخصیکه در
مقابل علم هدایت خاتم الانبیاء لوای ضلالت افراشته
و تمامی علمای این مذهب را دارای هوای نفس انگاشته و
در مقام استدلال بحدیث بر آمده بحدی بی بهره از علم
و دانائی باشد که نتواند یک حدیث را صحیح نقل کند و تحریف
در لفظ خبر نماید و این اندازه جلافت و رعد و برق کند
و این یک خبر را صریح و واضح شمارد و احادیث متواتره
که هزار و سیصد سال در مرئی و منظر علمای اسلام
در کتب معتمده موجود است تعبیر بچند حدیث نماید
و در این چند کلمه حدیث مفضّل که در چندین کتاب قدیمه
موجود است چندین تحریف و تصرّف نماید و ملتفت نشود
که این خبر در کتاب منتخب البصائر و هدایه و بحار و عوالم
و کتب شیخ احمد احسائی که معتمد این طایفه هست مذکور
است فکیف یا مولای فی ظهوره ندارد و لفظ شبهه را بسته

تبدیل کند و سنین را بجای لیستین بگذارد و نفهمد
که بعد از تاکید ذات حضرت صادق که دانستن وقت ظهور
مهدی مختص بذات اقدس الهی است و اگر کسی مدعی شود که من
میدانم شریک در علم خدا قرار داده چگونه بعد از این بیان
تعیین وقت ظهور کند و صریحا گوید در سنه شصت ظاهر
شود فرض کردیم که حضرت صادق تناقض باین صراحت
فرموده باشد پس از آن بیانات که اسم او محمد است و کنیه
او ابو القاسم است و نسب او معلوم است و همه ملتها در
زمان ظهور او ملت واحده شود و اختلافات از میان مردم
برداشته شود چگونه احتمال رود که مراد سید علی محمد
شیرازی باشد و کجا اختلافات برطرف شد و در زمان ما
زیاده بر هزار حدیث صریح صحیح دلالت دارد که قائم پسر
بلاواسطه امام حسن عسکریست و از برای او دو غیبت است
یکی صغری و دیگری کبری از برای سید شیرازی کجا غیبت
واقع شد و از همه تناقضات اغماض کنیم و گوئیم لفظ سنین است
کدام سنین مراد است شاید مراد دو هزار و شصت باشد
یا هزار و پانصد و شصت باشد این لفظ مجمل مبهم چگونه
دلالت بر هزار و دویست و شصت دارد علاوه بر اینها هوا
خواهان او مانند میرزا ابو الفضل و سایر مروجین و مدعی

ظهور را در شصت شش بعد از هزار و دویست شده اند
و در صفحهٔ صد و پنجاه باز باین عبارت گویند را یقان که دیگر
ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده واضال نازله
در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضهٔ کافی در بیان
زوراء میفرماید وفی روضة الکافی عن معویة بن وهب عن ابی
عبد الله ع اتعرف الزوراء قلت جعلت فداك یقولون انها بغداد
قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب
قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین الطریق تلك الزوراء
یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة
قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم این است حکم و امر
اصحاب انحضرت که قبل از بیان فرموده اند و حال ملاحظه
فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این
اصحاب را در ان مکان ببدترین عذاب بقتل رسانیدند و
جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نمودند چنانچه در حدیث
مذکور است و شنیده اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است
حال چرا این خراطین ارض ری این احادیث که جمیع ان مثل
شمس در وسط سماء ظاهر شده تفکر نمینمایند و اقبال
بحق نمیجویند و ببعض احادیث که معنی ان را ادراك ننموده
اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقر گزیده

اند نیست این امور مکر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد تمام شد عبارت ایقان و بهتر انکه ما اول حدیث انقل کنیم تا اند لبس حضرت ایشان واضح شود در صفحه دویست از روضه مطبوعه طهران است عن معونة بن وهب قال تمثل ابو عبدالله ببیت شعر لابن ابی عقب و ینحر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الفا مثل ما ینحر البدن تا اخر انچه در ایقان نقل کرده جز اینکه لفظ حدیث این است یقتل فیها ثمانون الفا و حاصل معنی حدیث این است که حضرت صادق شعری در مقام تمثل خواند که شاعر گفته در زوراء هشتاد هزار نفر در هنگام بلند شدن افتاب کشته شود مانند شتر قربانی پس از خواندن شعر از راوی حدیث که معونة ابن وهب بود سؤال کرد که زوراء کجا است عرض نمود گویند بغداد است گفت نه چنین است بشهر ری رفته گفت بلی فرمود بازار چارپایان دیده گفت بلی فرمود ان کوه سیاه از دست راست راه زوراء نام دارد کشته میشود در انکوه هشتاد هزار نفر از اولاد فلان یعنی هشتاد هزار کس از یک عشیره که نسل یک شخص معینی هستند و هر یک از انها صلاحیت برای خلافت دارند گفتم کیست کشنده ایشان فرمود اولاد عجم این معنای حدیث الحال شایسته باشد عقلای عصر

در محفلی مجتمع شوند و کتاب ایقان را باز کنند و هم اخوانها
جمال ابهی نیز حاضر باشند و از ایشان سؤال شود که این
حدیث بچه دلالتی دلالت بر حقیت مذهب بابیه دارد و کجا ذکر
ظهور قائم در کجای این حدیث مذکور است و هشتاد هزار
نفر از بابیه چه زمان در ری کشته شد و در چه زمان جماعت
و بابیه هشتاد هزار نفر از یک عشیره بوده اند و هر یک
قابلیت خلافت داشته باشند چه قدر شخص بی ادراک
و بی بهره از علم باشد که ادراک نکند این حدیث ربطی
بمسئله قیام قائم ندارد و صریح است که عدد مقتولین هشتاد
هزار است نه هشتاد و تمثل بشعر مذکور که صادق آل محمد
نموده گواه صدق این معنی است و لفظ حدیث را باغلاطی
نقل کرده چنانچه هویدا است و شراح کتاب کافی احتمال داده
که این حدیث شریف اشاره بفتنه چنگیز باشد یا فتنه واقعه
در شهر ری در زمان مامون عباسی مراد باشد و چه قدر
قبیح است که شخصی که این اندازه نادان است اینگونه ادعای
جزاف نماید و زبان طعن بعلمای اعلام و فقهای اسلام
بگشاید و چه قدر مناسب است قول شاعر قد خم الشک

تو خار نیستی مادم بجیبی   تو با این حال اگر عشق نبازی چه شود

زیاده بر این تعرض باباطیل بهائیه ننمائیم که موجب تضییع وقت

الحدیث الحادی والعشرون

وبسندی المتصل الی الکلینی والصدوق فی الکافی و
الفقیه والامالی والعلل واللفظ له عن الصادق ع قال لما
ضرب الحسین بن علی علیهما السلام بالسیف ثم ابتدر لیقطع
راسه نادی مناد من قبل رب العزة تبارک وتعالی من
بطنان العرش فقال الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد
نبیها لا وفقکم الله لاضحی ولا فطر ثم قال ابو عبدالله لاجرم
والله ما وفقوا ولا یوفقون ابدا حتی یقوم ثائر الحسین

ترجمه فرمود امام صادق که چون زدند حسین پسر علی را
بشمشیر پس شتافته شد تا بریده شود سر او فریاد کرد فریاد
کننده از سوی پروردگار از درون بارگاه و گفت ای گروه
سرگردان ستمکار پس از پیغمبر خود دست بکار نکند خدا
شما را برای روز جشن اضحی و نه روز جشن فطر پس گفت
امام صادق ناچار بخدا سوگند دست بکار نشدند و نخواهند
شد هرگز تا بپا خیزد خونخواه حسین بیان علمای اعلام
در فهم مراد از این حدیث شریف نیز اختلاف کرده اند و
ظاهرا مراد این باشد که از آثار شهادت حضرت حسین این
شد که خلفای جور بر مردم مسلط شدند و دولت از اهل
حق و ائمه هدی گردید و دیگر تا زمان قیام قائم مردم اسلام

موفق نشوند که در عید اضحی و عید فطر با امام بجنی نماز
عیدین گذارند و موفق هم نشدند زیرا که بعد از وقعهٔ کربلا
هیچ اتفاق نیفتاد که یکی از ائمه اثنا عشر امامت نماز عیدین
برای مسلمین نموده باشند و در حقیقت این حدیث معجزهٔ
ثابته ایست که جناب صادق اخبار نموده که مردم بعد از شهادت
موفق نشوند که با امام معصوم نماز عید بجا آورند و
همین طور تا آخر زمان ائمهٔ اثنا عشر واقع شد قال المجلسی
فی بیان الحدیث عدم توفیقهم للفطر والاضحی اما لاشتباه
لاشتباه الهلال فی کثیر من الازمان من مذهبنا لشهرین
کما فهمه الاکثر او لانهم لعدم ظهور ائمة الحق وعدم استیلائهم
لا یوفقون للصلوتین اما کاملة او مطلقا بناء علی اشتراط
الامام او بخص الحکم بالعامة کما هو الظاهر والاخیر عندی
اظهر والله یعلم انتهی ولا یخفی ما فیه وقال المحدث الخبیر
الکاشانی فی الوافی لعل المراد بعدم التوفیق لهما عدم الفوز
بجوائزهما وفوائدهما وما فیهما من الخیرات والبرکات فی الدنیا
والآخرة وربما یخطر ببعض الاذهان ان المراد به اشتباه الهلال
علیهم او المراد عدم توفیقهم للاتیان بالصلاة علی وجهها
بآدابها وسننها وشرائطها کما کانت علی عهد رسول الله
وقد ضبطها ابو الحسن الرضا فی زمن المامون فحالوا

بينهما وبين تمامهما وفي كل من المعنيين قصور واما الاول فلعدم
مساعدة المشاهدة فان الاشتباه ليس بدائم مع انه لا يضر
لاستبانة حكمه وعدم منافاته لاكثر الصوم وعدم اختصاصه
بالمدعو عليهم واما الثاني فلعدم مساعدة الخبر الاخير فان
الصلوة غير الصوم والفطر وكيف كان فالدعوة مختصة
بالمتحيرين لضالين من المخالفين انتهى واشار بقوله الخبر
الاخير الى ما ورد في خبر اخر لا وفقكم الله لصوم ولا فطر
وروى في الكافي عن ابي جعفر الجواد ع حيث سئله الراوي
عن الصوم قال جعلت فداك ما تقول في الصوم فانه روي انهم
لا يوفقون لصوم فقال اما انه قد اجيبت دعوة الملك فيهم
قلت فكيف ذلك جعلت فداك قال ان الناس لما قتلوا الحسين ع
امر الله ملكا ينادي ايتها الامة الظالمة القاتلة لعترة نبيها
لا وفقكم الله لصوم ولا فطر وهو ره لم يذكر شيئا غير
التحير في معنى الخبرين وقال الفاضل القزويني في تظلم الزهراء
الاقرب ان عدم التوفيق للصوم انهم يفطرون قبل الغروب
وذهاب الحمرة عن قمة الراس على ما شاهدنا من انهم قائلون
باستحباب تقديم الافطار على الصلوة والشايع بينهم تعجيل
الصلوة قبل الغروب فكيف بالافطار وهذا هو عين عدم
التوفيق للاضحى عدم توفيقهم للحج لتركهم حج التمتع وطواف النساء

انظر على ما في بعض الروايات وعلمها التوقيفية

وذلك واضح انتهى وهو ساقط عن الاعتبار وانسبه لهم
لا ما اخذله ولم ينكر واحج التمتع ولا طواف النساء بل ما انكره
هو جواز الاحلال بعد التلبس بعمرة التمتع او العدول الى
التمتع من حج القران وعلى كل حال فلا ربط له بالاضحى والذي
يظهر ان المراد بدعاء الملك حرمان الناس عن بركات الصلوة
مع الامام الحق في العيدين وان هذا الحرمان شمل جميع الامة
بسبب قتل الحسين ع كما ان قتله صار سببا لطول ابتلاء
الشيعة الى ان يقوم القائم واليه اشار الصادق ع بقوله لا والله
ما وفقوا ولا يوفقون ولذا لم يتفق للائمة بعد قتل الحسين ع
صلوة عيد للناس مع الائمة الطاهرين من ولده على مرور
الازمان حتى ان المامون في ايامه استدعى من مولينا الرضا ع
ان يخرج الى صلوة عيد الفطر فلما تهيا وخرج اعاده من اثناء
الطريق ولم يوفق الناس للصلوة معه نعم قد ورد في التهذيب
رواية عن محمد بن قيس عن الباقر ع انه كان اذا صلى بالناس صلوة
فطر او اضحى خفض من صوته الخبر وظاهره ينافي ما ذكرنا وهو
مخالف للسيرة المعهودة المعلومة الاموية الا ان يكون
المراد صلوته بخواص اصحابه سرا ويؤكد ما ذكرنا ما رواه
المشايخ الثلثة عن عبد الله بن دينار عن ابي جعفر ع قال قال
يا عبد الله ما من عيد للمسلمين عيد اضحى ولا فطر الا وهو

يجدد لآل محمد ص فيه حزن قلت ولم ذاك قال لانهم يرون
حقهم في يد غيرهم واما رواية لا يعرفون الصوم فظني انه يعرف
اضحى وان كان ما رويناه عن الكافي بعيده ولكن يقربه ما رواه
في العلل عنه ع وفي اخره وفي رواية اخرى لا فطر ولا اضحى والله
تعالى وحججه اعلم وروى السيد رضي الدين بن طاوس رضي
الله عنه في الاقبال باسناده عن جابر بن عبد الله الانصاري
قال كنت بالمدينة وقد ولاها مروان بن الحكم من قبل يزيد بن
معوية وكان شهر رمضان فلما كان في اخر ليلة منه امر مناديه
ان ينادي بالناس في الخروج الى البقيع لصلوة العيد فغدوت
من منزلي اريد الى سيدي علي بن الحسين ع غلسا فما مررت
بسكة من سكك المدينة الا رايت اهلها خارجين الى البقيع
ويقولون الى اين تريد يا جابر فاقول الى مسجد رسول الله ص
حتى اتيت المسجد فدخلته فما وجدت فيه الا سيدي علي بن
الحسين قائما يصلي صلوة الفجر فلما فرغ سجد سجدة الشكر
الخبر ودخل سويد بن غفلة على امير المؤمنين ع يوم عيد فاذا
عنده فاثور عليه خبز السمراء وصحفة فيها خطيفة وملبنة
فقلت يا امير المؤمنين يوم عيد وخطيفة فقال انما هذا عيد
من غفر له والفاثور الخوان والخطيفة لبن يطبخ بدقيق وفي روضة
الواعظين عن امير المؤمنين كل يوم لا يعصى الله فيه فهو يوم عيد

الحديث الثاني والعشرون

وبالسند المتصل الى مشايخ الاجازة عن الشيخ الجليل ابي عبد الله المفيد النيسابوري في اماليه انه قال عرى الحسن والحسين ع وقد ادركهما العيد فقالا لامهما فاطمة يا اماه قد تزين صبيان المدينة الا نحن فما بالك لا تزينينا بشيء من الثياب فها نحن عرايا كما ترين فقالت لهما يا قرتي العينين ان ثيابكما عند الخياط فاذا خاطها واتاني بها زينتكما بها يوم العيد تريد بذلك تطييب خاطرهما قال فلما كانت ليلة العيد اعادا القول على امهما وقالا يا اماه الليلة ليلة العيد فبكت فاطمة رحمة لهما وقالت لهما يا قرتي العينين طيبا نفسا اذا اتاني الخياط بها زينتكما ان شاء الله قال فلما مضى وهن من الليل وكانت ليلة العيد اذ قرع الباب قارع فقالت فاطمة من هذا فنادى يا بنت رسول الله افتحي الباب انا الخياط قد جئت بثياب الحسن والحسين قالت فاطمة ففتحت الباب فاذا هو رجل لم ار اهيب منه شيمة واطيب منه رائحة فناولني منديلا مشدودا ثم انصرف لشانه فدخلت فاطمة وفتحت المنديل فاذا فيه قميصان ودراعتان وسروالان ورداان وعمامتان وخفان فسرت فاطمة بذلك سرورا عظيما فلما استيقظ الحسنان البستهما وزينتهما باحسن زينة فدخل النبي صلى الله عليه وآله اليهما

یوم العید وهما مزینان فقبلهما وهناهما بالعید وحملهما
علی کتفیه ومشی بهما الی امهما ثم قال یا فاطمة رایت الخیاط الذی
اعطاک الثیاب هل تعرفینه قالت لا والله لست اعرفه ولست
اعلم ان لی ثیابا عند الخیاط فالله ورسوله اعلم بذلک فقال
یا فاطمة لیس هو بخیاط انما هو رضوان خازن الجنان والثیاب
من حلل الجنة اخبرنی بذلک جبرئیل عن رب العالمین ترجمه
امام هشتم فرموده که برهنه بودند حسن وحسین ع ودر
رسیده بود ایشان را روز جشن پس گفتند بمادر خود
فاطمه ای مادر آرایش کرده کودکان مدینه گو ما پس چرا تو
آرایش نکنی ما را بچیزی از جامه که ما برهنه ایم چنانچه می
بینی و پاسخ داد فاطمه ایشانرا و گفت ای دو روشنی دیدگان من
جامهای شما نزد دوزنده است هرگاه دوخت و آورد
آرایش کنم شما را در روز جشن میخواست باین سخن خوشدل
کند آن دو پسر را پس چون شب جشن شد دوباره گفتند
گفتار را بمادر خود و گفتند امشب شب جشن است
پس گریست فاطمه از روی مهربانی برد و کودک خود و گفت ای
روشنی چشمان خوشدل باشید هرگاه آورد دوزنده
آرایش کنم شما را بخواست خدا پس چون گذشت پاسی از شب
بود شب جشن ناگاه کوبید در خانه را کوبنده فاطمه گفت

بکیسند پس آواز کرد مردی ای دختر پیغمبر خدا بکشا در را من
دوزنده هستم آورده ام جامه ها را فاطمه گفت کشودم در را
ناگاه مردی بود که ندیده بودم بهیمناکتر از او فربیش او و
خوشبوتر از وی و بمن داد دستار خوان بسته را و
برگشت بی کار خود و در خانه درآمد فاطمه و کشود دستار
خوان را ناگاه در او بود دو زیر پیراهنی و دو روپوش
پیراهن و دو زیر جامه و دو روپوش و دو دستار سر و دو
موزه و شاد شد فاطمه شادی بزرگی پس چون بیدار شدند
حسن و حسین پوشانید جامه ها را بایشان و آراست آنها را
نیکوتر آرایشی پس درآمد در خانه آنها پیغمبر روز جشن
و آن دو پسر آراسته بودند و برسید ایشان را و در روز جشن
گفت مر آنها را و برداشتشان بشانه خود و بردشان سوی
مادرشان و گفت ای فاطمه دیدی دوزنده را که بتو داد
جامه ها را آیا می شناسی او را گفت بخدا سوگند نشناسم
او را و نمیدانستم نزد دوزنده جامه داشته باشم خدا و
پیغمبرش داناترند باین کار پیغمبر گفت دوزنده نبود بلکه
رضوان کلید دار بهشت بود و جامه از جامه های بهشتی بود
آگهی داد مرا جبرئیل از نزد پروردگار جهانیان بیان
سابقا در باب صدق و کرامات و معجزات انبیا و اولیا اشاره

شد که نفوس قویه قدرت دارند موجودات عالم مثال و
غیب را بمعرض عالم شهادت آورند و آنچه در قوه خیال ایشان
صورت پذیرد در خارج موجود شود و چون صاحب تفسیر کبیر
تصور لباس و خیاط و ذکر او را برای تسلیه خواطر ایشان
نمود خارجیه پیدا کرد و در خبر دیگر نیز وارد شده که در
روز عیدی سبطین بحضور رسول اکرم آمدند و جامه
نو خواستند جبرئیل از جامهای بهشتی دو جامه سفید آورد
اند و نور دیدگان رسول درخواست جامه رنگین نمودند
پیغمبر طشت طلبید و جبرئیل آب بجهت حسن خواهش
لباس سبز کرد و حسین لباس سرخ خواست و جبرئیل خبر
داد پیغمبر را بشهادت ثارج و بزرگوار و اهل کوفه در قبال
این اعزاز الهی تمام ملابس سید الشهداء را از تن او بیرون
کردند و سبط در تذکره نقل کرده اخذوا جمیع ما کان
علیه حتی سرواله و ابن شهر آشوب گفته سراویل فوقانی را
بیرون کردند و حدیث جمال و بند سراویل از وقایع مستفیضه
در کتب است و نعم ما قیل   لئن کان ثوبی فوق قیمته الفلس
فلی فیه نفس دون قیمته الانس

الحدیث الثالث والعشرون

و بالسند المتصل الی الشیخ الاجل عماد الدین الطبری فی

کتاب بشارة المصطفی عن الاعمش عن عطیة العوفی قال خرجت
مع جابر بن عبد الله الانصاری زائرین قبر الحسین فلما وردنا
کربلاء دنی جابر من شاطی الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار
وارتدی باخر ثم فتح صرة فیها سعد ونثرها علی بدنه ثم لم یخط
خطوة الا ذکر الله حتی اذا دنی من القبر قال المسنیه فالمسته
فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فافاق
وقال یا حسین ثلثا ثم قال حبیب لا یجیب حبیبه ثم قال وانی
لك بالجواب وقد شحطت اوداجك علی اثباجك وفرق بین
بدنك وراسك فاشهد انك ابن خیر النبیین وابن سید
المؤمنین وابن حلیف التقوی وسلیل الهدی وخامس
اصحاب الکساء وابن سید النقباء وابن فاطمة سیدة النساء
ما لك لا تکون هکذا وقد غذتك کف سید المرسلین و
ربیت فی حجر المتقین ورضعت من ثدی الایمان وفطمت
بالاسلام طبت حیا وطبت میتا غیر ان قلوب المؤمنین
غیر طیبة لفراقك ولا شاکة فی الخیرة لك فعلیك سلام
الله ورضوانه واشهد انك مضیت علی ما مضی علیه
اخوك یحیی بن زکریا ثم جال ببصره حول القبر وقال السلام
علیکم ایتها الارواح التی حلت بفناء قبر الحسین وانا خت
برحله اشهد انکم اقمتم الصلوة وآتیتم الزکوة وامرتم بالمعروف

ونهیتم عن المنکر وجاهدتم الملحدین وعبدتم الله حتی اتیکم
الیقین والذی بعث محمدا بالحق لقد شارکناکم فیما دخلتم
فیه قال عطیة فقلت کیف ولم نهبط وادیا ولم نعل جبلا و
لم نضرب بسیف والقوم قد فرق بین رؤسهم وابدانهم و
اولادهم وارملت الازواج فقال لی یا عطیة سمعت حبیبی
رسول الله صلعم یقول من احب قوما حشر معهم ومن احب
عمل قوم اشرک فی عملهم والذی بعث محمدا بالحق نیتی ونیة
اصحابی علی ما مضی علیه الحسین واصحابه خذونی نحو ابیات
کوفان فلما صرنا فی بعض الطریق فقال لی یا عطیة هل اوصیک
وما اظن اننی بعد هذه السفرة ملاقیک احب محب آل محمد
ما احبهم وابغض مبغض آل محمد ما ابغضهم وان کان صواما
قواما وارفق بمحب آل محمد فانه ان تزل قدم بکثرة ذنوبهم
ثبتت لهم اخری بمحبتهم فان محبهم یعود الی الجنة ومبغضهم
یعود الی النار ترجمه عطیه عوفی گفت بیرون رفتم با جابر
پسر عبد الله انصاری که دیدن نمایم گور حسین پسر علی
پسر ابو طالب را پس در آمدیم در کربلا نزدیک شد جابر
از لب فرات وشست وشو نمود پس لنگ نمود جامه را
وبرد وشش انداخت دیگر را پس بر کشود همیان را که در و
مشک مین بود وپاشید بر تن خود وگام نزد گامی را

مگر آنکه یاد نمود خدا را تا هنگامی که نزدیک از گور شد گفت
بمن دست مرا بروی گور گذار پس گذاشتم دست ویرا
پس افتاد بر سر گور بیهوش پس آب بر رویش پاشیدم تا بهوش
آمد و سه بار گفت ای حسین پس گفت آیا دوست پاسخ نمیدهد
دوست خود را پس گفت کجا توانی پاسخ گفتن و درستی در
خون طپیده رگهای گردن تو بر میانه شانه‌های تو و جدائی افکندند
میانه تن و سر تو پس گواهی دهم که تو پسر بهترین پیمبرانی و
پسر بزرگ گروندگان و هم سوگند پرهیزکاری و زاده راه
نمائی و پنجم یاران کلیم و پسر بزرگ مهتران و پسر فاطمه بزرگ
زنان و چگونه چنین نباشی و حال آنکه پرورش داده ترا سرپنجه
بزرگ پیغمبران فرستاده و پرورده شدی در کنار
پرهیزکاران و شیر خوردی از پستان گرویدن بخدا و شیر
بریده شدی باسلام پاکیزه بودی در زندگی و پاکیزه بودی
در مردگی جز آنکه دلهای گروندگان خوش نیست برای جدائی
تو و نادان نیست در نیکوئی برای تو پس بر تو باد درود خدا
و خوشنودی او و گواهی دهم که تو گذشتی بر آنچه گذشت
بر آن یحیی پسر زکریا پس گردانید جابر چشم خود را گرد گور
و گفت درود بر شما ای جانهائیکه فرود آمدید بگرداگرد
گور حسین و جا گرفتید بجای او و گواهی دهم که شما بپا داشتید

نماز را و داد بدهید زکاة خدا را و فرمان داد بدیر نیکی و باز
داشتید از بدی کوشش کردید از این برگشتگان را و
بندگی نمودید خدا را تا رسید شما را مرگ سوگند بانکه بر
انگیخت محمد را براستی که هر آینه انباز بودیم ما شما را در
آنچه در آمدید در او عطیه گفت گفتم مرحبا بر ما چگونه انباز
ایشانیم و فرود نیامدیم ما در وادی را و بالا نرفتیم کوهی را
و نزدیم بشمشیر و این گروه جدائی افتاد میانه سرها و تنها
ایشان و بچه‌ها اطفال و بی شوهر شدند زنهای ایشان پس
گفت ای عطیه شنیدم از دوست خودم پیغمبر خدا که می
گفت هر که دوست دارد گروهی را انگیخته شود با ایشان
و هر که دوست داشته باشد کار گروهی را انباز شود
در کار ایشان سوگند بانکه محمد را براستی فرستاد که آهنگ
من و یارانم بر چیزیست که گذشتند بر او حسین و یاورانش
پس آنکه گفت ببرید مرا سوی خانهای کوفه پس چون در افتادیم
در پاره از راه گفت مرا ای عطیه آیا سفارش کنم تو را و
گمان ندارم که برخورم تو را پس از این بیابان بریدن دوست
بدار دوستدار کسان محمد را هنگامیکه دوست دارد
ایشان را و دشمن دار دشمنان ایشان را هنگامی که دشمن
دارد ایشان را و اگرچه روزه دار و نماز گذار باشند و مدارا

لکن دوست کسانی محمّد را پس بدرستیکه اگر بلغزد از انها پائی
در بسیاری گناهان نشان استوار بماند دیگری از راه دوستی
ایشان بدرستیکه دوست ایشان برگشت بهشت نماید
دشمن ایشان باز گردد بدوزخ بیاناتی در این خبر معتبر
مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا
روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اوّل
شهادت بود یا بعد ولیکن مذکور در سایر کتب شیعه
محقق هر دو امر است و ظاهر این است که از مدینه برای
ادراک فیض زیارت حرکت بجانب کوفه نموده و شبهه نیست
که جابر در زمان حرکت حضرت سیّد الشهداء جابر در
مدینه بوده چنانچه مکالمهٔ او با آنحضرت در ثاقب المناقب
مرویست و بهر حال ورود اهل بیت را بکربلا در روز
اربعین بسیاری ذکر کرده اند از عامّه و خاصّه مانند ابن نما
و ابن طاوس و ابو مخنف و صاحب کتاب نور العین و از عبارت
امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید خرج علی بن الحسین ع
بالنسوة و ردّ الرأس الی کربلا و در سیره و تاریخ محفوظ است
که بعد از سال شهادت اهل بیت مسافرتی بعراق ننموده اند
و شیخ جلیل معاصر نوری اعلی الله قدره و نوّر قبره در
لؤلؤ و مرجان انکار بلیغی فرموده بلکه گوید رفتن اهل بیت

از کربلا بکوفه و از کوفه بشام و مراجعت بکربلا در مدت
چهل روز از قبیل ممتنعات است و میانه کوفه و شام قریب
دویست فرسخ است و عبور اهل بیت از شط فرات بوده
و از تکریت و بعلبک و قنسرین و حلب گذشته اند و چند
روز هم در کوفه برای وصول اذن یزید اقامت داشته اند
چگونه تصور شود که در ظرف یکماه با کثرت ذهاباً و ایاباً
اهل بیت دویست فرسخ راه طی نمایند و هفت روز باز زیاده
هم در شام اقامت نمودند و راه شام بحجاز و عراق قدر مشترکی
ندارد که در اثناء راه از نعمان بن بشیر خواهش این معنی نمایند
و چگونه نعمان بی اجازه یزید اجابت می نماید و هرگز احتمال نرود
که ملاقات سید العابدین با جابر شده باشد و هیچ ذکری
در خبر بشارة المصطفی نباشد و زائر اول جابر است حضرت
باشد مع ذلک مشهور این باشد اول زائر جابر است این
است تمام ماحصل از کلام شیخ جلیل طاب رمسه و حاصل
او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان
باستغراب تکذیب کرد اگرچه سید بن طاوس با آنکه خود
او در کتاب ملهوف ورود اهل بیت را در اربعین ذکر
کرده در کتاب اقبال استبعاد نموده و هر گاه کسی تامل و تتبع
در وضع مسافرت اعراب خصوصاً در ازمنه سابقه نموده

باشد میداند که اینگونه طی مسافت ایشان خلاف عادت
نیست خصوصا هرگاه قافله شتاب داشته باشند و این
قبیل سرعت سیر مسافرت بسی معهود است مثلا طریق اعظم
میانه حرمین شریفین زیاده بر صد فرسخ است و حضرت حسین
در پنج یا چهار روز طی نمود زیرا که مضبوط است شب بیست و
هشتم رجب از مدینه خارج شد و سیم شعبان در مکه بود
الیوم حاج با سیر سریع این مسافت را در ده روز یا زیاده روز
عبور کنند و بعض از ثقات مدعی مسافرت از شام به بغداد
در یک اسبوع شدند و در مصباح کفعمی و رساله تواریخ
شیخ بهائی و محدث کاشانی نیز در تواریخ شهریه ورود اهل
بیت را در غره صفر بشام از مسلمات گرفته اند و ورود اهل
بیت را در روز اربعین بمدینه شیخ مفید و شیخ طوسی
صریحا ذکر کرده اند پس باید باستبعاد ترک کنیم و اینکه شیخ بهائی
گفته مراد بعبارت رجوع بمدینه خروج از شام است یعنی
آنروز راجع بسمت مدینه شدند بغایت بعید است و در
اقبال سید تصریح بورود مدینه دارد پس بهتر است که
در هیجدهم محرم از کوفه خارج شده باشند و غره صفر در
شام وارد شده باشند و ابن زیاد منتظر ورود اذن نشده
باشد یا بطریق سریعی غیر معتاد خبر رسیده باشد و هفتم

روز هم چنانچه مروی هست در شام اقامت نموده باشند و در ظرف دوازده یا سیزده روز بکربلا وارد شده باشند وانچه بعض مورخین غیر معتمد گفته اند که تا اربعین در کوفه اقامت کردند از درجه اعتبار ساقط است و ممکن است که از شام تا حجاز طرق عدیده باشد که بعض انها حد مشترکی میانه حجاز و عراق داشته باشد و نعمان بن بشیر هم مامور باطاعت و رعایت اهل بیت بود و اما عدم تعرض در خبر بشارة المصطفی از ملاقات اهل بیت چون از غرض از کتاب خارج بود و وضع کتاب برای مناقب و فضایل شیعه است از این جهت ذکر نشده در هر حال وجهی برای تکذیب ورود اهل بیت بکربلا نیست و نیز بحسب عادت بعید نماید که ان قافله دل شکسته که باکراه و اضطرار از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه شهدای خود را مقابل افتاب افتاده دیدند بدون اگاهی بر حال اماکن مقدسه و اطلاع بر مقابر حال تمدید نه رجوع کنند و بزیارت ان تربت مقدسه فائز نشده برگردند امیر معزی نیکو گفته

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من — تا یکزمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم اطلال را جیحون کنم — خاک دمن گلگون کنم از اب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی — وز قد ان سرو سهی خالی همی بینم چمن

و موافق روایت ابن طاوس چون اهل بیت بآن سرزمین رسیدند
اقامه ماتم نمودند و زنان آن ناحیه نیز مجتمع شدند و سوگواری
کردند و در ورود اربعین اهل ذکر و مرثیه خوانان را اکاذیب
بارده مخترعه ایست که از مؤلفات سابقه خود ضبط کرده
اند اعراض از ذکر آنها بهتر است و اشعار حکیم نظامی برای کربلا
و تصویر ورود اهل بیت در کربلا بسیار لطیف و مناسبت

چون شوشه تربت پدر دید | الماس شکسته در جگر دید
در تربت او فتاد بیهوش | بگرفتش چون جگر در آغوش
آنکس که اسیر بیم گردد | چون باشد چون یتیم گردد
نومید شده ز دستگیری | با ذل غریبی و اسیری
چندان ز مژه سرشک خون ریخت | کاندام زمین بخون در آمیخت
گفتا ای پدر ای پدر کجائی | کافسر به بسر غمین نمائی
من بی پدری ندیده بودم | تلخست کنون که آزمودم

و از توصیف جابر در این حدیث حضرت حسین را بخامس
اهل کسا نماید که این لقب از القاب معروفه آنحضرت بوده
و حدیث اجتماع اهل بیت عصمت تحت کسا از احادیث
متواتره اسلام است و در تفسیر آیه مباهله و آیه تطهیر
مفسرین عامه و خاصه ضبط کرده اند و اما حدیث کسا که
معروف در زمان ما در کتب معتبره نقل نشده و از خصو

منتخب شیخ طریحی است و خالی از اختلال در متن نباشد
و حال خصائص منتخب بر اهل علم مکشوف است و در آخر
حدیث و لما اکملوا قال الله الخ مجهول القائل و منفصل
از متن حدیث است اگرچه مضامین مرقومه درین خبر مطابق
با احادیث معتبرهٔ امامیه است و آنچه را که جابر در آخر حدیث
بآن اشاره نموده و وصیت کرده عطیهٔ عوفی را که از اهل
علم و حدیث و از طبقهٔ تابعین اهل کوفه است از محبت دوستان
اهل بیت و دشمنی دشمنان ایشان موافق است با اخبار معتبره
که یاد و دوستی اهل بیت هیچ عاصی را ضرر نرساند و با دشمنی ایشان
هیچ طاعتی سود ندهد و فی رجال الکشی رحمه الله قیل للصادق
ان السید الحمیری ینال من الشراب فقال ان زلت له قدم
ثبتت له اخری و لما انشد عنده قصیدته لام عمرو باللوی
الخ جعل یقول نعم شکر الله لاسمعیل قوله فقیل له انه یشرب
النبیذ فقال یمحو مثله التوبة و لا یکبر علی الله ان یغفر الذنوب
لمحبینا و مادحینا و قریب منه ما رواه الکشی ایضا و ادعی
ما روی فی اهل المحبة و الولایة ما رواه الشیخ فی التهذیب
فی الزیارات بسنده عن زید الشحام قال سئل ابو عبد الله
عن رجل و نحن عنده فقیل له مات فترحم علیه فقال رجل من
القوم ان علیه دنانیر فغلبنی علیها و سماها بسیره قال فانسنا

ذلك في وجه ابي عبد الله ع فقال اترى الله يأخذ ولي علي عليه
فيلقيه في النار فيعذبه لاجل ذهبك قال فقال الرجل هو في
حل جعلني الله فداك فقال ابو عبد الله فلا كان ذلك قبل
الان وعن دعوات الراوندي روي ان الله تعالى قال لموسى
هل عملت لي عملا قط قال صليت لك وصمت وتصدقت و
ذكرت لك قال الله تعالى اما الصلوة فلك برهان والصوم
جنة والصدقة ظل والذكر نور فاي عمل عملت لي قال موسى
دلني على العمل الذي هو لك قال يا موسى هل واليت لي وليا
وهل عاديت لي عدوا قط فعلم موسى ان افضل الاعمال الحب
في الله والبغض في الله واليه اشار الرضا ع بمكتوبه كن محبا
لآل محمد وان كنت فاسقا وكن محبا لمحبيهم وان كانوا فاسقين
ومن شجون الحديث ان هذا المكتوب هو الان عند بعض اهل
كوسند قرية من نواحينا الى اصفهان ما هي وقصته ان رجلا
من اهلها كان جمالا لمولينا ابي الحسن ع عند توجهه الى خراسان
فلما اراد الانصراف قال له يا ابن رسول الله شرفني بشيء
من خطك اتبرك به وكان الرجل من العامة فاعطاه ذلك المكتوب
انتهى ولكن ينبغي لاهل محبتهم ان يتورعوا ويتجنبوا عما يورث
فضائح المحبة وحياء منهم لئلا ينفر الناس عن محبتهم
روى البرسي في مشارقه ان رجلا من المنافقين قال لمولانا

الرضاء ان من شیعتکم من یشرب الخمر علی الطریق لا یرعوون
عنه و اعرض عنه آخر فقال مثل ذلک فعرق وجهه الشریف
حیاء ثم قال الله اکرم من ان یجمع بین رسیس الخمر و حبنا
اهل البیت فی قلب المؤمن و روی قریب منه فی ریاض الجنان
عن الصادق ع

الحدیث الرابع والعشرون

روی الشیخ الجلیل محمد بن شهر اشوب فی المناقب عن امالی
الحاکم عن ابی رافع قال کنت لاعب الحسین و هو صبی بالمداحی
فاذا اصابت مدحاتی مدحاته قلت لا احملک کما لم تحملنی
فیقول اما ترضی ان تحمل بدنا حمله رسول الله ترجمه ابو رافع
گفت هم بازی بودم با حسین در هنگام کودکی بگوهای
غلطان پس هرگاه میرسید گوی من گوی او را میگفتم دوش
گیر مرا میگفت میخواهی سوار شوی بر دوشیکه پیغمبر دوش
میکشید او را پس وا می گذاشتم او را و چون میرسید گوی
او گوی مرا می گفتم من هم دوش نگیرم تو را چنانچه دوش نگرفتی
مرا پس می گفت آیا خشنود نیستی دوش کنی تنی را که دوش کرد
او را پیغمبر خدا بیان آنکه مقام عصمت و شرافت نفوس مقدسه
معصومین منافاتی با لعب در زمان کودکی که از لوازم بشریت
است ندارد زیرا که اینگونه امور نقصان نیست بلکه از قبیل
لوازم طبیعت است مانند اکل و شرب و نوم و لعب با امور مباحه

از مختصات کودکی است و ازین قبیل است و اینکه آهو بچه
که برای پیغمبر هدیه آوردند و بحضرت حسن بخشید و چون
حضرت حسین در آمد دید برادرش آهو بچه دارد و بازی
کند پرسید از کجا آورده جواب گفت جدم بمن عطا کرد
او نیز خدمت رسول آمد و بچه آهو درخواست نمود رسول
متحیر شد چه جواب گوید که ناگاه آهوئی هویدا شد و بچه
همراه داشت و بزبان فصیح عرضه داشت یا رسول الله مرا
دو بچه بود یکی را صیاد صید کرد برای شما هدیه آورد
من بیابان دیگر را بخویش بودم ناگاه آوازی شنیدم که
بره خود را نزد رسول خدا ببر که حسین از او بچه آهو خواسته
و نزدیک است گریان شود و بگریه او ملائکه گریان شوند و
از حمل ابو رافع م امتناع حضرت حسین منافی نکند داشته باشد که غیر
معصوم شایسته نباشد حمل بر معصوم شود مثل
آنکه بر دوش کشیدن رسول حسنین را نیز اشاره بعصمت
و جلالت قدر ایشان بوده و مکرر در احادیث شیعه و سنی
وارد است که اند و طفل را بر شانه خود سوار میکرد و میفرمود
نعم الجمل جملکما و نعم الراکبان انتما بلکه در مناقب مذکور است
دو گیسو از دو طرف گذاشته بود که بدست حسنین بدهد
و بسیار زمانی بسجده نماز را طول میداد تا حسین از دوش

او بطیب خواطر فرموده باشد و مشابه که سبب طول سجود میرسید
جواب میگفتند ارتحلنی ابنی و محتمل است که حمل نمودن رسول
حسنین را بر دوش خود اشاره بامر معنوی باشد که نسل
رسول از صلب آن دو نور پاک خواهد بود و هم فرموده که
نسل هر پیغمبری از اولاد ذکور او بوده مگر رسول خاتم که نسل
او از دختر او است و مؤید این مطلب است حدیث شریفی
که شیخ شهید در اربعین خود روایت کرده و از معانی
و علل نیز مروی است از عبد الجبار که گفت سمعت محمد بن حرب
الهلالی امیر المدینة یقول سألت جعفر بن محمد فقلت
یا ابن رسول الله فی نفسی مسألة ارید ان اسألک عنها قال
ان شئت اخبرتک بمسألتک قبل ان تسألنی وان شئت
فسل فقلت له یا ابن رسول الله وبای شیء تعرف ما فی نفسی
قبل سؤالی عنه قال بالتوسم اما سمعت قول الله عز وجل
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وقول رسول الله اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله عز وجل قال فقلت له یا ابن رسول
الله فاخبرنی بمسألتی قال اردت ان تسألنی عن رسول الله
و آله لم یطق حمله علی عند حط الاصنام عن سطح الکعبة
مع قوته و شدته و ما ظهر منه فی قلع باب خیبر والرمی بها
وراءه اربعین ذراعا وکان لا یطیق حمله اربعون رجلا وقد

کان رسول الله یرکب الناقة والفرس والبغلة والحمار ویرکب البراق لیلة المعراج وکل من ذلک دون علی فی القوة والشدة قال فقلت له عن هذا والله اردت ان اسئلک یا ابن رسول الله فاخبرنی فقال ان علیاً لما رسول الله شرف وبه ارتفع محمد وبه وصل الی اطفاء نار الشرک فی ابطال کل معبود دون الله عز وجل ولو علاه النبی لحط الاصنام لکان بعلی مرتفعاً ومشرفاً وواصلا الی حط الاصنام ولو کان ذلک کذلک لکان افضل منه الا تری ان علیاً قال لما علوت ظهر رسول الله شرفت وارتفعت حتی لو شئت ان انال السماء انلتها اما علمت ان المصباح هو الذی یهتدی به فی الظلمة وانبعاث نوره من اصله وقد قال علی علیه السلام انا من احمد کالضوء من الضوء اما علمت ان محمداً وعلیاً کانا نوراً بین یدی الله جل جلاله قبل خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رات ذلک النور رات له اصلا قد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله عز وجل الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة وفرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی ورسولی والامامة فلعلی حجتی وولیی ولولاهما ما خلقت خلقی اما علمت ان رسول الله رفع یدی علی بغدیر خم حتی نظر الناس الی بیاض ابطیهما فجعله مولی المسلمین وامامهم وقد احتمل

الحسن والحسين يوم حظيرة بني النجار فلما قال له بعض اصحا
نا ولني احدهما يا رسول الله ص قال ع نعم الحامل انا ونعم الراكبان
وابوهما خير منهما وانه كان يصلي باصحابه فاطال سجدة من
سجداته فلما سلم قيل له يا رسول الله لقد اطلت هذه السجدة
فقال علي عليه السلام ان ابني ارتحلني فكرهت ان اعجله حتى نزل وانما
اراد بذلك رفعهم وتشريفهم والنبي ص رسول نبي امام وعلي ع
ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطيق لحمل اثقال النبوة قال محمد
حرب الهلالي زدني يابن رسول الله فقال انك لاهل للزيادة
ان رسول الله حمل عليًّا على ظهره يريد بذلك انه ابو ولده وامام
الائمة من صلبه كما حول رداءه في صلوة الاستسقاء واراد
ان يعلم اصحابه بذلك انه قد تحول الجدب خصبا قال فقلت له
زدني يابن رسول الله ص فقال احتمل رسول الله ص عليا يريد
بذلك ان يعلم قومه انه الذي يخفف عن ظهر رسول الله ص ما عليه
من الدين والعدات والاداء عنه من بعده قال فقلت يابن رسول
الله زدني فقال انه قد احتمله وما حمل الا لانه معصوم لا يحمل وزرا
فيكون افعاله عند الناس حكمة وصوابا وقد قال النبي
ص لعلي يا علي ان الله تبارك حملني ذنوب شيعتك ثم غفرها
لي وذلك قوله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
وما تأخر ولما انزل الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا

انفسكم ع

عليكم انفسكم قال النبي ص ايها الناس عليكم لا يضركم من
ضل اذا اهتديتم وعلى نفسي واخي اطيعوا عليا فانه مطهر
معصوم لا يضل ولا يشقى ثم تلا هذه الاية قل اطيعوا الله
واطيعوا الرسول فان تولوا فانما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم
الاية ثم قال الصادق ع ايها الامير لو اخبرتك بما في حمل النبي
ص عليا ع عند حط الاصنام من سطح الكعبة من المعاني التي
ارادها لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبك من ذلك ما
قد سمعت فقمت اليه وقبلت راسه وقلت الله اعلم حيث
يجعل رسالته

الحديث الخامس والعشرون ۲۰

وبالسند المتصل الى شيخ الطائفة قدس سره عن محمد بن
مسلم قال سمعت ابا جعفر ع وجعفر بن محمد يقولان ان الله
عوض الحسين من قتله ان جعل الامامة في ذريته والشفا
في ذريته والشفاء في تربته واجابة الدعاء عند قبره ولا
تعد ايام زائره جائيا وراجعا من عمره قال محمد بن مسلم فقلت
لابي عبد الله هذه الخلال تنال بالحسين ع فما له في نفسه
قال ان الله الحقه بالنبي فكان معه في درجته ومنزلته
ثم تلا ابو عبد الله ع والذين امنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان
الحقنا بهم ذريتهم ترجمه محمد پسر مسلم گفت شنیدم از
ابی جعفر و از جعفر پسر او که میگفتند بدرستیکه خداوند

برابر داد حسین را از کشتن و اینکه گردانید پیشوائی را
در زادگان او و بهبودی داد در خاک گور او و بر آمدن
خواهش را نزد گور او و شمرده نشود روزهای دیدار کنان
او از زندگانی ایشان گفت محمد پسر مسلم پس گفتم مر اباعبد الله
را که این بهره ها برده شد بحسین پس چه چیز برای خود اوست
گفت بدرستیکه خدا رسانید او را به پیغمبر و هم پایه او شد
در جایگاه او پس خواند ابو عبد الله این را بیان آنکه امامت رتبت
الهیه است که در تشیید ولایت و خلقت نفوس نورانیه در
اشخاص معینه مقرر شده که ابدا تغییرپذیر نیست و این تعیین
بحسب قابلیت و استعداد ذاتی و احاطه علم اقدس ذات بصدور
افعال و حصول اطواریکه موجب استحقاق این مرتبه است
بوده از جمله شهادت و مظلومیت حضرت حسین در عالم
تقدیر موجب شایستگی اولاد امجادش بود برای امامت
و ریاست اهل توحید چون منصب امامت در حقیقت
خلافت کبرای الهیه است که قابلیت وساطت فیض و مظهریت
اسماء و صفات باشد پس چنین نباشد که تعیین شخص
امام باختیار مردم باشد چنانچه معتزله گمان کرده اند و
همچنین عبارت از وصایت مطلقه نیست که هر یک از اولاد
توانند سر او طمع نمایند و عبارت از سلطنت و استیلای

بقهر و غلبه و وا داشتن مردم بر احکام اسلامیه و اجرای
حدود و اقامهٔ معروف و نهی از منکرات نیست چنانکه بعضی
گمان برده اند و چون این معنی از اسرار خفیه بوده بعضی از
اولاد ائمه اثنی عشر گمان می کرده اند که برای ایشان حظی و نصیبی
است با آنکه هجوم و بیعت عامه موجب تحریک خیال ایشان
میگردیده و عقل و نقل بر طبق آنچه نگاشته شد منطبق و
متعاضد است و دعوای بعضی از علویین و خروج ایشان
بسیف از جهة عدم اطلاع بر حقیقت امر بوده یا مقصد صحیح
دیگری داشته اند و مردم گمان داشته که مدعی امامت است
چنانچه در حق زید شهید و بعضی دیگر وارد شده و در کتاب
منتخب البصائر حدیثی وارد است از حضرت باقر العلوم قال
لما قتل الحسین ع ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین فخلی
به ثم قال یا ابن اخی قد علمت ان رسول الله ص کانت الوصیة
منه و الامامة من بعده الی علی بن ابیطالب ع ثم الی الحسن
ثم الی الحسین و قد قتل ابوک و لم یوص و انا عمک و اخو
ابیک و ولادتی من علی ع فی سنی و قدمی و انا احق بها منک
فی حداثتک فقال لا تنازعنی فی الوصیة و الامامة و لا
تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس
لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم اوصی

الیّ فی ذلک قبل ان یتوجه الی العراق وعهد الیّ فی ذلک قبل
ان یستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله فلا تتعرّض
لهذا انّی اخاف علیک ان تکون ممن ینقص العمر وتشتّت الحال
انّ الله تبارک وتعالی لمّا صنع الحسین ع مع معویة لعنه الله ما
صنع الیّ الّا یجعل الله الوصیّة والامامة الّا فی عقب الحسین ع
وامّا بودن شفا در تربت مقدسه محلّ تواتر اخبار امامیّه
واز جمله مجرّبات قطعیه ائمّه معصومه است وتخلّف شفاء
در بعض اوقات بسبب وجود موانع است چون تأثیر تربت
ودعا وسایر توسّلات شرعیّه بالطبیعه نخواهد بود تا
تخلّف نکند بلکه مؤثر طبیعی هم با تخلّف شرط یا وجود مانع
تأثیر نکند واز شرایط تأثیر تربت حسن عقیده در تأثیر آنست
چنانچه در کامل الزیاره مرویست که ابن ابی یعفور عرضه داشت
خدمت امام صادق که بسا باشد که بعضی استشفا بتربت نمایند
و نفع نبخشد فقال لا والله الذی لا اله الا هو ما یاخذه احد
وهو یری انّ الله ینفعه به الا نفعه الله به واز جمله شرایط الاستشفا
بتربت محفوظ بودن تربتست در محلّ پاکیزه ونگاه داری
باحترام از امام باقر ع روایت شده که محمد بن مسلم شکایت نمود که
ما گاهی استشفای بتربت کنیم وسودی نمیدهد فرمود هرگاه
تربت مکشوف باشد مرضای جنیان استشمام را لحوق نمایند

و برکتش از او بر ندارد که تا پاره نشود و آشامیده نشود تربت
برای امر حقیر دردی مگر آنکه همان ساعت فایده یابد پس فرمود که
تربت را در خورجین و چیزهای نجس مگذارید که اثرش خواهد
رفت و از جمله شرایط ذکر اسم الهی است نزد باز کردن بسته تربت
که شیاطین و جنیان نتوانند دست بمالند بر او و چنانچه نیز
در کامل است که شیاطین و کفار جن حسد می‌برند بنی آدم
بر تربت چون نتوانند با ملائکه داخل حائر شوند چون کسی
بیرون برد شیاطین بجموع بروی کنند و دست مالی کنند
و حضرت صادق ع بابی حمزه ثمالی فرمود باین سبب تاثیر نکند
تربت پس هرگاه تربت گرفتی مستور بدار او را و ذکر خدا
بر او بسیار کن و استخفاف بآن مکن و بحسن یقین اخذ کن
تا سود بخشد و در روایات قرائت انا انزلناه و فاتحه و قل
اربعه بر تربت وارد است و از شرایط خواندن دعا است چنانچه
در خبر است که مردی خدمت جناب صادق ع عرض داشت
که شما فرموده اید تربت حسین ع از دواهای مجربه است
بوده به من نکرد مگر آنکه بشکند او را فرمود چنین است
داشته خوردم و فائده نبردم فرمود برای تربت دعائی
که بدون آن دعا فائده ندهد پس چون خواهی بگیری ببوس
از او و بر چشمانت بگذار و بگو اللهم انی اسئلک بحق الملک الذی

فیها و اسئلک بحق النبی الذی خصها و اسئلک بحق
الوصی الذی حل فیها ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تجعله شفاء من کل داء و امانا من کل خوف و حفظا من کل
سوء پس ببند او را و بخوان سوره قدر را و در احادیث
نهی مؤکد از خرید و فروش تربت مقدسه وارد شده و روایت
شده که هر که بفروشد تربت را یا بخرد مانند کسی است که
لحم آنحضرت را خرید و فروش کرده باشد و از سنن مؤکده
سبحه ساختن از تربت مقدسه است که احادیث در فضیلت
آن بسیار است بغیر از تسبیح ثواب آن حاصل شود برای کسی
که سبحه تربت در دست داشته باشد و هرگاه سهوا
بگرداند هر دانه بیست حسنه برای او نوشته شود مؤلف
گوید عجب است از مردمیکه سبحه ها را از استخوان حیوانات
نجسه میوه و چوب و سنگ میگیرند با آنکه شیعی مذهب
هستند و این قدر از برکات و حسنات بر خود تفویت نمایند
بخیال آنکه ابتهاج برنگ و صفا اینگونه خیالات ناشی از
غفلت و جهالت یا ضعف عقیده است اعاذنا الله و سایر
المؤمنین منه و باید دانست که مراتب فضیلت تربت باعتبار
قرب و بعد از قبر شریف مختلف میشود تا چهار میل و فرسخ
و هفتاد ذراع از جوانب اربع محدود شده و شرح این جمله

در کتب مفصله مزبور است و در این زمان هرچند زیر زمین
گرفته شود بهتر است و مخفی نباشد که اهل شک و ریب را
بهره از استشفای بتربت نیست بلکه گاهی تاثیر بضد نماید چنانچه
در امالی شیخ الطائفه وارد است که مردی مبتلا ببدرد شکم
بود عجوزه از اهل کوفه او را علاج نمود بقدح ابی بهبودی
حاصل شد پس از آنکه تمامی اطبا عاجز از معالجه شده بودند
بعد از یکماه از عجوزه پرسید دوای آن علاج چه دوائی بود گفت
یکدانه از سبحه تربت چون آن مرد عامی مذهب بود گفت ای
رافضیه مرا از تربت خورانیدی پس دوباره مبتلا شد بدرد
شکم سخت تر از اول و نیز در آن کتاب است که یوحنای نصرانی
طبیب بغداد بود روزی از کسی پرسید که تو را بحق پیغمبر
این قبر یکه نزدیک قبر بنی هبیره است قبر کیست گفت قبر حسین
ابن علی گفت مرا حکایتی است شبی شاپور کبیر مرا برای معالجه
موسی بن عیسی احضار نمود دیدم طشتی نزد اوست و تمام
اعضا و احشای او در طشت بیخته پرسیدم چه شده او را
گفتند در محضر او مذاکره حسین بن علی شد و اینکه شیعیان
بتربت مداوی نمایند مردی از بنی هاشم حاضر بود گفت
من تجربه کرده ام موسی بن عیسی پرسید از آن تربت چیزی
داری گفت بلی پس موسی قدری از آن تربت گرفت و از روی

سحریه در اسفل خود نهاد که فوراً باد ش بلند نشد و طشت
خواست و تمام اندرون آن پلید در طشت بیخت یوحنا گفت
قابل علاج نیست و این معجزه سبب اسلام یوحنا شد و تا اینجا ثبت
دعا نزد قبر آنحضرت نیز مثل استشفا نیز مشروط بشرایطی
است چنانچه مطلق استجابت تمام اشروطی است که در کتب
دعا مزبور و مشروح است کتاب عدة الداعی شیخ جلیل
احمد بن فهد حلی در این باب بهتر کتابی است و مجمل قول در
باب استجابت دعا این است از عجایب خلقت بنی آدم
است که افعال او در ارواح قدسیه سماویه مؤثر است و
جمله از حوادث عالم سفلی نتیجه بعضی از اعمال نفوس
بشریه است و باین معنی تصریح شده در کلمات علمای الهیین
که گفته‌اند اسباب جمیع حوادث که ابتدا از عالم سفلی
شود و در احادیث وارد شده الدعاء یرد القضاء و باین سبب
بلای در تقادیر اولیه واقع شود و همچنین سایر اعمال از معاصی
و طاعات و صدقات و زیارات در حوادث تاثیر تمام دارد
و لاجل این مناسبات این اعمال و حوادث روابط خاصه است که
اولیای حق مطلع هستند و عقول از ادراک این امور عاجز
و از این جهت عقول از راهی در ربط عالم ملک بملکوت
نیست و در تاثیر اعمال مردم محتاج بنبوت و وحی هستند

و ممکن است که زمان و مکان را در استجابت دعا تاثیر و مدخلیت
تامه باشد مانند جمعه و اسحار و ماه رمضان و عرفه و نیمه شعبان
و امثال آن و مانند کربلا و عرفات و مستجار کعبه و در هر یک
از این ابواب احادیث بسیار وارد شده و در خبری وارد
شده که جمله از دعاهای مؤمنین اگر در ماه رمضان مستجاب
نشد دیگر مستجاب نشود مگر در عرفات و در کتاب عدة الداعی
مرویست که امام صادق بیمار شد امر نمود اجیری برای دعا
بگیرند که در کربلا برود و دعا کند برای آنحضرت و آن اجیر
برخورد در خانه حضرت بیکی از دوستان و چون بر قصه
مطلع شد بوی گفت حضرت صادق خود امام است مفترض
الطاعه مانند حسین چگونه تو را نزد قبر او فرستند پس اجیر
برگشت و این کلام آنحضرت صادق عرضه داشت جواب فرمود
چنان است که این مرد گفته ولیکن ندانسته که خداوند را
بقعه هائی است که دعا در آن بقاع مستجاب شود و بقعه
کربلا از آن جمله است و قریب باین معنی احادیثی است که روایت
شده از حضرت هادی ابی الحسن عسکری که امر فرمود که
کسی برود کربلا برای آنحضرت دعا کند و بعض اصحاب
آنحضرت گفتند دعای شما بهتر است از دعای دیگری فرمود
رسول خدا افضل بود از کعبه و حجر الاسود و عرفات و طواف

می کرد خانه را و استلام می نمود حجر را و وقوف می نمود در عرفات از برای خداوند بقعه هائیست که دوست دارد که خوانده شود در آن بقعه ها کربلا از آن اماکن است و بدانکه دعای نزد قبر شریف صادق است بر دعای در اطراف قبر بلکه مطلق بقعه و رواق و ثابت است و پنج ذراع از جوانب اربع قبر شریف قدر یقینی است و مدلول اخبار معتبره است که این مقدار از باغهای بهشت است و مسافرین مخیرند در قصر و اتمام نماز تا این حدود در مطلق حرم و صحن بلکه حجرات صحن نیز فتوی داده اند و مراد بفقرهٔ حدیث که ایام زیارت محسوب از عمر نشود این است که در مدت زیارت گناه زائر بر او نوشته نشود و محاسبه با او ننمایند و بعضی تاویلات بعیده در این فقره ذکر کرده اند فائده در نقلش نیست

الحدیث السادس والعشرون

وبسندی المتصل الی المشایخ الجلة و رؤساء المذهب والملة عن الشیخ الجلیل محمد بن علی بن شهر اشوب عن السجاد علی بن الحسین ع قال خرجنا مع الحسین فما نزل منزلا ولا ارتحل عنه الا و ذکر یحیی بن زکریا و قال یوما ان من هوان الدنیا ان راس یحیی اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل و فی حدیث عن زین العابدین ع ان امرئة ملک بنی اسرائیل

کبرت وارادت ان تزوج بنتها من الملک فاستشار
الملک یحیی بن زکریا فنهاه عن ذلک فعرفت المرئة ذلک وزینت
بنتها وبعثتها الی الملک فذهبت ولعبت بین یدیه فقال لها
الملک ما حاجتک قالت راس یحیی بن زکریا فقال الملک یا
بنیة حاجة غیر هذی قالت ما ارید غیرها وکان الملک اذا
کذب فیهم عزل عن ملکه فخیر بین ملکه وبین قتل یحیی فقتله ثم
بعث براسه الیها فی طشت من ذهب فامرت الارض فاخذتها
وسلط الله علیهم بخت نصر فجعل یرمی الیهم بالمناجیق
ولا تعمل شیئا فخرجت علیه عجوز من المدینة فقالت ایها
الملک ان هذه مدینة الانبیاء لا تنفتح الا بما ادلک علیه
قال لک ما سئلت قالت ارمها بالخبث والعذرة ففعل فقطعت
فدخلها فقال علی یا عجوز فقال لها ما حاجتک قالت فی المدینة دم
یغلی فاقتل علیه حتی یسکن فقتل علیه سبعین الفا حتی سکن
یا ولدی یا علی والله لا یسکن دمی حتی یبعث الله المهدی فیقتل
علی دمی من المنافقین الکفرة الفسقة سبعین الفا ترجمه علی پسر
حسین گفت بیرون شدیم با پدرم حسین وفرود نیامد
جایگاهی را و کوچ نکرد از انجا مگر انکه یاد نمود یحیی پسر زکریا را
و روزی گفت از خواریهای این جهان این بود که سر یحیی پیشکش
فرستاده شد برای زن زشت کاری از زشت کارهای بنی اسرائیل

و در بعضی [illegible] پادشاه بنی اسرائیل

پیر شد و خواست دختر خود را شوهر دهد پادشاه پس کنکاش خواست
از یحیی پیغمبر دیگر باره و باز داشت او را از آن کار و دانست آن زن آنرا
پس آرایش کرد دختر خود را و فرستاد نزد پادشاه بوی گفت
و بنشین بازی کرد جلو روی او و پادشاه بوی گفت چه نیاز
خواهی دهم گفت سر یحیی را پادشاه گفت نه از این جز این بخواه گفت
جز آن نخواهم و روش ایشان بود که پادشاه هرگاه دروغ گوید
از شاهی کنارش کنند پس سرگردان شد میانه پادشاهی و میانه
کشتن یحیی که کدام را برگزیند و کشت یحیی را و فرستاد سر او را برای
آن زن در طشتی زرین و فرمان داده شد بزمین و گرفت ایشان
زیرا و برگماشت خداوند بر آن گروه بخت نصر را که بیندازند
بر آن فلاخنها را و کارگر نمیشد پس بیرون شد بسوی او
پیره زنی از شهر و گفت ای پادشاه این شهر پیغمبران است
کشوده نشود مگر با آنچه من راه نمایم تو را باو گفت تراست آنچه
بخواهی گفت بریز برایشان پلید و ناپاک را پس چنان کرد و
گسیخته شد آن شهر و در آمد در آن شهر و گفت پیره زن را
نزد من آورید چون آوردند گفت نیاز تو چیست گفت در
این شهر خونی هست که میجوشد کشتار کن تا این خون آرام
گیرد و چون هفتاد هزار تن کشتار آرام گرفت پس گفت حسین
پسر خود را ای علی بخدا سوگند که آرام نگیرد خون من تا برانگیزد

خدا مهدی او بکشد بر خون من هفتاد هزار تن از مردمان
دو روی ناگرویده نافرمان را با آنان حالات حضرت حسین
شباهت تمامی دارد با حضرت یحیی و امام صادق فرموده
زیارت کنید حسین را و جفا نکنید او را که او سید الشهدا
و سید جوانان بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است و در
احادیث وارد شده که آنچه در امتهای گذشته واقع شده
در این امت نیز واقع خواهد شد و فقره اول حدیث ابن
شهرآشوب و امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از سفیان
بن عیینه از علی بن زید از سید الساجدین روایت کرده
و تکرار حضرت سید الشهدا ذکر یحیی بن زکریا را در اثنا
راه کربلا اشاره باین معنی بوده که شهادت من در این امت
مانند شهادت یحیی است در بنی اسرائیل و مطابق است
حالات حضرت سید الشهدا با یحیی در اموری اول
آنکه هم نامی از پیش از خود نداشتند که بنام ایشان نامیده
شده باشد و در قرآن مجید است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ
سَمِيًّا و در خبری وارد است که فاطمه زهرا پس از ولادت
حضرت حسن او را نزد پیغمبر آورد و او را حسن نام
نهاد و پس از ولادت حسین او را نزد پیغمبر آورد و گفت
این پسر نیکوتر است او را حسین نامید و از این حدیث

نماید که تصغیر برای تعظیم است و تیم گریستن آسمان بر این دو مظلوم چنانچه در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ فما بکت علیهم السماء والارض احادیث بسیاری وارد شده که آسمان گریه نکرد مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی سیم اینکه مدت حمل هر دو شش ماه بود و در بعضی اخبار زمان حمل عیسی بن مریم را نیز شش ماه ذکر کرده اند چهارم قبل از ولادت یحیی بشارت آسمانی بولادت او رسید و ولادت حضرت حسین و شرح حال او را جبرئیل خدمت رسول اکرم عرضه داشت چنانچه در احادیث مشهوره است و در تفسیر آیهٔ حملته امه کرها و وضعته کرها جماعتی از مفسرین نقل کرده اند پنجم آنکه قاتل هر دو از اولاد زنا بوده و از حضرت باقر وارد شده که کشنده انبیاء و اولاد انبیاء زنازادگان خواهند بود (یحیی) مسعودی در اثبات الوصیه و راوندی در قصص الانبیاء روایت کرده ششم سر هر دو را در طشت طلا گذاردند و برای زنازادگان و زناکاران هدیه فرستادند و خون یحیی را در طشت بجنند که مبادا بزمین برسد و باعث غضب الهی شود و این رعایت در خون سید الشهداء نشد و شاعر خوب گفته حیف است خون حلق تو ریزد بروی خاک بجای من اجازه که طشتی بیاورم

انبیاء آمده

هفتم کفر کشیدن خداوند بکشته شدن هفتاد هزار
نفر هشتم سخن گفتن سر یحیی چنانچه در تفسیر فتح مزبور
است نهم در بالا بردن هر یک ازین دو مولود مسعود
باسمان بعد از ولادت چنانچه در کتاب قصص الانبیای
راوندی مسطور است که یحیی را پس از ولادت باسمان
بردند و غذا داده شد بنهرهای بهشتی تا زمانیکه بریده
شد از شیر و بالا بردن باسمان بدن مقدس حسین را
بعد از شهادت در اخبار معتبره وارد است ولی واقف
نشدم بر حدیثی که حضرت حسین را بعد از ولادت باسمان
بالا برده باشند دهم نیز در قصص الانبیاء مرویست که
یحیی در خانه تاریک که می نشست خانه را بنور جمال خود روشن
می نمود و نیز در مناقب از جامع ترمذی روایت کرده که
حضرت حسین هر گاه در مکان تاریک می نشست روشنی
او نحر او راهنمائی میکرد بسوی او یازدهم تحقق مقام
خوف از عظمت الهی بمرتبه مؤکده در تفسیر امام عسکری
مرویست که نبوده بنده از برای خداوند مگر آنکه خطیئه
نموده یا عزم بر خطیئه کرده مگر یحیی بن زکریا و در مناقب
مزبور است که گفته شد مر حسین را که چه چیز بزرگ
نموده خوف تو را از خدا فرمود ایمن نشود در روز قیامت

مگر کسیکه بعد از هفتاد در دنیا دوازده هم بعض گفتند تا
یحیی و حسین در کتاب تفسیر مجمع البیان مسطور است
در تفسیر وحناناً من لدنا که حضرت باقر ع فرمود که تحنن
و شفقت خداوند بر یحیی بمرتبه بود که هرگاه می گفت یا رب
جواب می شنید لبیک یا یحیی و نیز از عیون المجالس
روایت که حضرت حسین راه میرفت با انس بن مالک
تا آنکه بقبر خدیجه کبری رسیدند انس گفت دید حسین
انس گفت من خود را از وی پنهان کردم و طول دادن و
نماز نمود را وشنیدم که مناجات می کرد و میگفت

یا رب یا رب انت مولاه	فارحم عبیداً الیک ملجاه
یا ذا المعالی علیک معتمدی	طوبی لمن کنت انت مولاه
طوبی لمن کان خائفاً ارقاً	یشکو الی ذی الجلال بلواه
وما به علة ولا سقم	اکثر من حبه لمولاه
اذا اشتکی بثه وغصته	اجابه الله ثم لباه

فنودی علیه السلام وسلم

لبیک لبیک انت فی کنفی	وکلما قلت قد علمناه
صوتک تشتاقه ملائکتی	فحسبک الصوت قد سمعناه
دعاک عندی یجول فی حجب	فحسبک الستر قد سفرناه
لو هبت الریح فی جوانبه	خر صریعاً لما تغشاه

سلنی بلا رعبة ولا رهب   ولا حساب انی انا الله

تنبیه کلمات مفسرین مثل اخبار و سیر مورّخین مختلف است
در اینکه خراب بیت المقدس و خونخواهی یحیی بن زکریا بدست
بخت نصر واقع شد یا غیر آن و احادیث معتبره دلالت دارد
بر آنکه مباشر این کار بخت نصر بوده اگرچه خالی از معارض
نیست و شرح این جمله در تفاسیر و بیان آیه مبارکه سوره
اسری وَقَضَیْنَا اِلَی بَنِی اِسْرَائِیلَ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ مرّتین (فی الکتاب)
مسطور است و آنچه مشهور در احادیث شیعه است این است
که بخت نصر خونخواهی کرد و ابن اثیر در کامل التواریخ تکذیب
این مطلب نموده و گفته پیغمبری را که بنی اسرائیل کشتند و
بخت نصر خونخواهی نمود شعیا نام داشته در زمان ارمیا
و از زمان او تا زمان قتل یحیی چهارصد و شصت و یکسال
بوده و این مطلب نادرست است باتفاق اهل تاریخ از یهود و نصاری
ذاده مؤلف گوید محتمل است که بخت نصر از اسماء نوعیه
باشد مثل فرعون و غیر آن و هم وارد است که بخت نصر
از معمرین بوده و در خبر است که بخت نصر شیر ماده سگی
را خورده بود و بخت نام سگ است و نصر اسم صاحب
آن بوده و بحسب روایات شبهه نیست که بخت نصر هفتاد
هزار تن از بنی اسرائیل برای خون یحیی کشت و چون در

بیت المقدس درآمد کوهی از خاک دید که خون از او بجوشد
و هر چه خاک بر او میریزند از زیر خاک خون بالا می آید و گفتند
باو که این خون یحیی بن زکریا است کشتار نمود تا خون آرام
گرفت و نظیر این واقعه در این امت خونخواهی مختار بن
ابی عبیده ثقفی بود از سید الشهداء ع که خداوند هر گاه و در خبر است از حضرت صادق عم
خواهد انتصار نماید از اولیای خود یاری طلبند از شرار
مخلوق و هر گاه انتصار برای خود فرماید یاری خواهد
از اولیای خود و انتصار جست برای یحیی بن زکریا ببخت
نصر و از این حدیث و سایر احادیث نشر شبهه در حق
مختار بن ابی عبیده شد جماعتی از علماء عامه طعن بسیار
و مذمت بیشمار در حق او نوشته اند و جمله از علماء امامیه
هم متابعت کرده اند شیخ فقیه ابن نما در اخذ الثار فرماید
که قبر او مدتی در باب مسلم بن عقیل مهجور بوده و از شیعه
رغبتی در زیارت او نمیشد و در کتاب کشی و سایر کتب
رجال اخبار مدح و ذم در حق او وارد شده ولی بر هویدا
است که اخبار مذمت او از باب تقیه بوده و هر گاه تبری
از او در زمان حضرت سجاد و حضرت باقر علیهما السلام شده
از باب استیلای بنی امیه بوده و از مطالعه سیره مرضیه
مختار در انتقام و خونخواهی هویدا شود که غرض او صحیح

واز اهل محبت اهل بیت بوده و غرض ملک و سلطنت نداشتند
واز زمان شهادت حضرت سید الشهداء آتش در قلوب
شیعه شعله ور بوده مترصد هنگام و وقت فرصت
بودند از تاریخ طبری نقل شده که در سنه شصت و یک
شیعه در تهیه و جمع اوری آلات حرب بودند و در پنهانی
معاهدات از یکدیگر میگرفتند و مورخ امین در مروج
الذهب فرموده در سنه شصت و پنج شیعه کوفه متحرک
شدند و یکدیگر را ملامت نمودند که پسر پیغمبر در همسایکی
ما کشته شد و ما اورا اعانت نکردیم و این خطای بزرکی
بود و تنک ان تا قیامت باقی خواهد ماند و شسته نشود
مکر بکشتن کشندکان او و بالجمله همراهی بزرکان شیعه
با او مثل سلیمان بن صرد صحابی و ابراهیم بن الاشتر
و دیکران دلیل بزرکی بر صحت نیت او بوده و چه ستایشهای
بسیار از او فرموده حضرت باقر که خانهای خراب و یران شده
ما را مختار ساخت و خونخواهی کرد و محبتها نمود و بر محدث
خبیر مخفی نیست که تبری و تکذیب از مختار اکر در خبر وارد است
از باب تقیه از مخالفین است که او را از اشرار میشمارند
و عدیل بخت نصر شمرده و ابو الفرج جوزی در کتاب منتظم
روایت کرده از ابن عباس که خدا وحی نمود بر پیغمبر که من کشتم

بواسطه خون یحیی هفتاد هزار تن و میکشم بجهة پسر فاطمه هفتاد هزار و شیخ جلیل مسعودی در مروج الذهب نقل کرده که چون مصعب کشت مختار را و پردگیان او را احضار نمود امر کرد ایشان را بر تبری از مختار همه تبری کردند جز دو نفر از زنهای او یکی دختر سمرة بن جندب و دیگری دختر نعمان بن بشیر انصاری که امتناع کردند و گفتند چگونه تبری کنیم از مردی که خدا پرست بود و صائم النهار و قائم اللیل بود و خون خود را بذل نمود در راه رسول خدا و خدا و خون او را تا انتقام داد سبط پیغمبر او را از قاتلان ایشان را مصعب شرح حال این دو زن بعبدالله بن زبیر برادر خود نوشت او فرما داد که اگر ترک نکردند بر این خون ایشان را ایکی نقیة کرد دختر نعمان نکرد و کشته شد مؤلف گوید شرح حال مختار و نسبت مذهب کیسانیه باو و سیره او در کشتن قتله سید الشهداء مناسب با این مختصر نیست علی کل حال شبهه در نجات و خیر عاقبت او نیست در حدیث معتبر روایت شده در ثواب الاعمال و ظاهرا کتاب حسین بن سعید که شخص کافری همسایه مسلمانی داشت که با او نیکوئی و مدارا می نمود چون آن کافر از دنیا رفت و بر حسب میعاد الهی بجهنم در آمد خدا و ند خانه از گل برای او در وسط آتش بنا فرمود که

حرارت آتش بوی ضرر نرساند و روزی او از غیر جهنم برسد و با و گویند این سزای نیکوئی است که بمسلمان رسانیدی هرگاه حال کافر بواسطه احسان بمسلمانی این گونه باشد پس چگونه خواهد بود حال مختار که دلجوئی و شاد نمود قلوب شکسته دلان و مظلومان مصیبت زدگان از اهل وایتام آل پیغمبر را که پنجسال در سوگواری حضرت بودند وابدا از پیشانی سرخود حنا را نستند و شانه بر سر نزدند و حنا نبستند و سرمه نکشیدند بلکه آتش در خانه نیفروختند تا آنکه مختار سر نحس عبید الله بن زیاد را برای ایشان فرستاد و خانه های خراب شان را آباد نمود و اعانتها فرمود و سببی قلب مبارک سید العابدین شاد شد از سرهای دشمنان که برای او آوردند و مشغول غذا خوردن بود و سجده شکر بجا آورد و فرمود روزیکه ما را برابن کافر وارد کردند غذا میخورد و من از خدای خود درخواست نمودم که از دنیا نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهده کنم زیرا که دیدم که سر مبارک پدرم برابر روی این کافر بود و غذا میخورد خدا جزای خیر دهد مختار را که خونخواهی ما را نمود و با صحاب خود فرمود همه شکر کنید یکی عرضه داشت که چرا امروز حلوا در غذا نیست فرمود امروز زنان ما مشغول

علیش بوده اند چه حلوائی شیرین تر از نظر کردن بسر دشمنان
ما است نکته در این خبر شریف که آثار صدق در او هویداست
حضرت سیدالشهداء فرموده بخدا قسم خون من از ارام
نگیرد تا قیام مهدی منتظر قاصر مؤلف بیعین الحسینیه چنان
نماید که مراد حضرت سیدالشهداء اشاره ببقای آثار
تعزیه داری او است تا روز قیامت که در مذهب شیعه
محو نشود و از خواطر ها نرود و ابن شهرآشوب در مناقب
این مطلب از معجزات باهرات آنحضرت شمرده و از زمان
سلطنت دیالمه در همه سال لوای تعزیه داری این مظلوم
در شرق و غرب عالم برپا است و مشاهده میشود که مردم
شیعه مذهب در ایام عاشورا بی تاب و قرار هستند و در جمیع
بلاد مشغول نوحه سرائی و اقامه مجالس و بستن تکایا و پوشیدن
لباسهای سیاه و سایر لوازم مصیبت زدگان هستند
و از غرایب آنستکه در نفوس عامه ناس تاثیر کند حتی اشخاصیکه
بر اسم شرع اعتنائی ندارند احقر در سنه هزار و سیصد
بیست و دو در ایام عاشورا در طریق کربلا بودم در اول
عاشورا در یعقوبیه که اکثر اهل آنجا سنی مذهب بلکه متعصب
هستند در شب نوای نوحه سرائی و اصوات اطفال شنیدم
از کودکی از اهل آنجا پرسیدم چه خبر است بزبان عربی بمن

جواب گفت بنوحون على السيّد المظلوم گفتم سيّد مظلوم
كيست گفت سيّدنا الحسين ودر بقيّهٔ ايّام عاشورا كه
در اطراف كردستان بودم ديدم بيابان نشينان كه از
مراسم شريعت آگاهى ندارند همه دسته شده اند فرياد
يا حسين انّها هلك مى رود نعم ما قيل سرتاسر دشت
خاوران سنگى نيست كز خون دل ديده براو رنگى نيست
در هيچ زمين وهيچ فرسنگى نيست كز دست غمت دلشكستهٔ
دل تنگى نيست واين كه در ذيل خبر فرموده هفتاد
هزار تن از كفار مهدى خواهد كشت يا مراد از اهل رجعت
يا از كفار همان زمان وذرارى كشند گان كه بحسب فطرت
خبيثه راضى بفعال آباء خود بودند وتطبيق اين گونه احاديث
بر قواعد مذهب عدليه در ابواب واحاديث سابقه
نموديم ديگر تكرار لازم نيست استطراد كلام تتميم مرام
لا ريب في وقوع الشرور العامة والخاصة في العالم الكوني
مثل طوفان نوح وغرق بني اسرائيل ووقعة بخت نصر وما وقع
المختار وقتل العام من التركية في زمن چنگيز وامثالها من
القحط والغلاء العامين والطاعون العام ولا ريب انها
مقضية داخلة تحت الارادة الازلية صدا على حال الكائنات
ولا شبهة لاولى البصائر والعقول السليمة في ان نظام

العالم على اشرف النظامات الممكنة واتمها بحيث لا يتصور
فوقه نظام اخر اذ لو تصور نظام اكمل منه واهمله الباري
تعالى لزم نزول فاسدة اما الجهل او العجز عن الاتيان به
او البخل تعالى عن ذلك كله علوا كبيرا وهذا كله مما لا ريب فيه
انما الاشكال الصعب الذي هو مزلة الاقدام تعيين المبدأ
لهذه الحوادث الشرية فان انتهت الشرور الى جوهر يقتضي ذاته
سمي في عرف الشرع بالشيطان فيقال من اين جاء شراره بالذات
فاما ان يقال لكل شيطان شيطان ويتسلسل الى غير النهاية
وهو باطل او يقال ينتهي الى شيطان غير مخلوق ويلزم وجود
مبدئين احدهما للخيرات والثاني للشرور وهو مذهب
المجوس والثنوية القائلين بيزدان واهرمن او يقال بانتهاء
الشرور الى جهة شرية في الباري تعالى عن ذلك فانه بسيط
الحقيقة احدي الذات نور لا ظلمة فيه والفلاسفة تخلصوا
عن هذه الشبهة بتقسيم الموجودات الى اقسام خمسة خير
محض وشر محض وما خيره غالب وما شره غالب وما يتساوى
طرفاه وقالوا ان الموجود من الخمسة اثنان وهما الخير المحض
والخير الغالب اما الثلثة الباقية فغير موجودة وحاصل
ما ذكروه في بيانه على اصولهم ان الشر امر عدمي لا ذات له لانه
اما عدم الذات او عدم كمال للذات والوجود خير محض فكلما

وجد فهو خير وان كان يستلزم اعداماً يسمّى في نظر العرف
الجمهوري بالشرّ فاما يوجد اما خير محض لا شرّية فيه اصلاً كعالم
الامر واما خيره غالب فان كان بالجهة شرور وآفات كعالم
الخلق السفلي وتركه لاجل لواحقه قبيح لانّ ترك الخيرات
الكثيرة لاجل الشرّ القليل شرّ كثير فاذا تعارضت جهتا
الخيرية والشرية فلا بد لملاحظة ما هو صلاح النظام
واهمال الجهة الشرية القليلة الجزئية كقطع [illegible]
سائر الجسد بما يقع في هذا العالم فهو لافاضة النظام الكلي
وان كان يترتب عليه بعض الشرور وحاصل هذا الجواب
انّ العناية الربانية والحكمة الازلية لما تعلقت بخلق العالم
السفلي المادي اوجبت ايجاد الاشياء مترتبة من العلل والمعلولات
والاسباب والمسببات وهي بحسب المرتبة لا تنفك عن لحوق
بعض النقصانات والآفات بحسب ما احاط به العلم الازلي
وان كان يتضرر به بعض الموجودات الجزئية ولا يمكن اهمال
تلك البركات من جهة رعاية الجزئيات مثال ذلك خلقة
النار والماء وفوائدهما لنوع الحيوان والانسان وان كان
يترتب عليها احراق ثوب مسكين او احتراق بدنه او غرق
بعض الاطفال فيه والى هذا اشار من قال ـــــ

هر از ملك كه موكّل تو بجانب باد   چه غم خورد كه بميرد چراغ پيرزنی

فاذا اوجبت شقاوة النفوس في عصر من الاعصار نزول
عذاب الهي واقتضاه الاسم العزيز والمنتقم فهو لا ينفك عن
ابتلاء صبيانهم ومن لا ذنب له فلو روعي جهة هذه الطبقة
لاوجب اهمال تاديب الطغاة والمردة وهو مما لا يجوز في
حكمة الله تعالى فان افعال الباري ناظرة الى النفع العام الكلي
ومع ذلك لا محالة لتلك النفوس استعدادات يليق بهم
ذلك العذاب اما لخبث طينتهم او لوجود مفاسد في نياتهم
كما اشير اليه في قوله تعالى انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا
الا فاجرا كفارا وقد اشير في احاديث اهل بيت النبوة خزان
لاسرار الله الى بعض ما قررناه فمنها ما رواه الصدوق في علل
والعيون عن الرضا حين سئله ابو الصلت عن غرق قوم
نوح وفيهم الاطفال ومن لا ذنب له فقال ما كان فيهم الاطفال
لان الله اعقم الاصلاب اربعين عاما فغرقوا ولا طفل
فيهم وما كان الله ليهلك بعذابه من لا ذنب له وغرق قوم
بتكذيبهم له والباقون برضاهم بتكذيب المكذبين ومن
غاب عن امر فرضي به كان كمن شهده وفي روايات العامة
والخاصة ان نبي الله عزير مر على قرية عذب اهلها فقال
يا رب اني نظرت في جميع امورك واحكامها فعرفت عدلك
بعقلي وبقي باب لم اعرفه انك تسخط على اهل البلية

فنعمهم بعذابك وفيهم الاطفال فخرج الى البرية وكان الحر
شديدا فاستظل بشجرة ونام فجاءت نملة وقرصته فدلك
الارض برجله وقتل نملا كثيرا فاوحى الله اليه هلا نملة
واحدة فعرف ان ذلك مثل ضرب له وقيل له يا عزير
ان القوم اذا استحقوا عذابي قدرت نزوله عند انقضاء
آجال الاطفال فماتوا اولئك باجالهم وهلك هؤلاء بعذابي
وفي رواية اخرى سئل الصادق عن الطاعون فقال
عذاب لقوم ورحمة لآخرين واسعة رحمته لنا يشاء اما ترى
انه جعل الشمس ضياء لعباده ومنضجا لثمارهم وقد يعذب
بها قوم يبتليهم بحرها انتهى **الحديث السابع**
والعشرون لنا وبالاسناد الى شيخ الطائفة في اماليه
بسنده عن حذلم بن ستير قال قدمت الكوفة في المحرم
سنة احدى وستين عند منصرف علي بن الحسين بالنسوة
من كربلاء ومعهم الاجناد يحيطون بهم وقد خرج الناس
للنظر اليهم فلما اقبل بهم على الجمال بغير وطاء فجعل نساء
الكوفة يبكين وينتدبن فسمعت علي بن الحسين وهو يقول
بصوت ضئيل وقد نهكته العلة وفي عنقه الجامعة ويده
مغلولة الى عنقه هؤلاء النسوة يبكين فمن قتلنا قال و
رايت زينب بنت علي ولم ار خفرة قط انطق منها كانها تفرغ

عن لسان امیر المؤمنین قال و قد اومأت الی الناس ان
اسکتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس فقالت
الحمد لله والصلوة علی ابی رسول الله اما بعد یا اهل الکوفه
یا اهل الختل والخذل فلا رقأت العبرة ولا هدأت الرنة
فانما مثلکم کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون
ایمانکم دخلا بینکم الخ الخطبة ترجمه حذلم پسر
ستیر گفت آمدم در کوفه در ماه محرم سال شصت و یک
هنگام باز آوردن علی پسر حسین زنان را از کربلا و با
ایشان بودند لشکریان گرداگرد ایشان و بیرون شده
بودند مردم برای نگریستن پس چون رو بمردم نمودند بر
شتران بی پوشش آغاز نمودند زنان کوفه گریه و زاری
کردن را و شنیدم علی پسر حسین را که میگفت باواز
باریکی و هر اینه ناتوان بود و کاسته بود او را بیماری و در
گردن او بود گردن بند آهنی و دستش بسته بزنجیر بود بسوی
گردنش که این زنان میگویند پس که کشت ما را حذلم گوید دیدم
زینب دختر علی را و ندیده بودم زنان با شرمی را هرگز که سخن گوتر
از او باشد و گویا سخن دهد از زبان امیر المؤمنین و گفت
حذلم که دست باز نمود سوی مردم که خاموش باشید پس
برگشت دمها و آرام گرفتند و از ها بیانات این خطبه از خط

معروفه و مضبوط در کتب عامه و خاصه است و در کتاب
بلاغات النساء نیز مزبور است و در احتجاج نیز باین مروی است
و مراد بر کشتن نفسها و آرام گرفتن آوازها یا جرسها چنانچه
در احتجاج است توجه مردم و سکوت ایشان است نه
اینکه مقصود اظهار کرامتی از حضرت زینب باشد چنانکه
شایع در السنه و افواه مرثیه خوانان است که گویند زنگها
از صوت افتاد و نفسها در سینه‌ها برگشت و در احتجاج
در آخر این خطبه روایت کرده که علی بن الحسین فرود آمد
و خیمه برپا کرد و زنان را در آن خیمه منزل داد و از این خبر معتبر
و سایر کتب مقاتل نمایان که حمل اهل بیت بر جهاز شتران
بوده و ذکر محامل از خصایص خبر مسلم جصاص است
که در کتاب نور العین که کتابی است بی اعتبار و مجهول المؤلف
و شیخ طریحی از آنجا حکایت کرده و شکستن پیشانی حضرت
زینب نیز از مشتملات این خبر مجهول است و اشعار مذکوره
معروفه در این خبر نیز از مقام فصاحت و بلاغت عقیله
الهاشمیین بسیار دور است چنانچه بر اهل بصیرت
و خبره فن مخفی نیست و آنچه در این خبر است از بیماری
سید الساجدین موافق است با اخبار معتبره از کتاب
نوادر علی بن اسباط مرویست از حضرت باقر العلوم که

حضرت سجاد در کربلا مبتلا بمرض بطن بود و در مناقب
ابن شهر آشوب است که مرض آن حضرت این بود که در کربلا
زرهی بر تن خود نمود که بلند بود مقدار فاضل را بدست
خود پاره نمود باین سبب مریض شد وجه تسمیه غل
بجامعه این است که جمع مینماید دستها را بسمت گردن و
غل طوقی است آهنی که بر گردن گذارند و از دو طرف زنجیر
دارد که با اختلاف جهت از دو طرف بیرون رود و هر یک
بسمت دستی آید دستها بآن زنجیر بسته شود و دو طرف آن
زنجیر گداخته شود و با کوبیده شود و بهم وصل شود که
دیگر جدا نشود و یزید همینکه خواست این غلرا بیرون آورد
بغیر سوهان میسر نشد و در انوار نعمانیه در باب وفات
سکینه در دمشق وارد است که چون نگاه سید سجاد بغل
افتاد گریست فرمود بخاطرم گذشت غلهای اهل جهنم
و چون اهل کوفه از دوستان اهل بیت بودند در روز ورود
ایشان مراسم سوگواری اقامه نمودند و زنان کوفه با گریبانهای
چاک استقبال اهل بیت نمودند و از وقایع غریبه کوفه
حکایتی است که در تذکره سبط از مقتل هشام بن محمد نقل
نموده که از کتب معتبره شیعه است که چون سر مقدس حضرت
را نزد ابن زیاد گذاردند مسخره داشت باو گفت برخیز و پای

خود را بر دهان دشمن خود گذارد و آن کافر چنین کرد و زید بن ارقم نمود که چگونه دیدی گفت دیدم رسول خدا دهان خود را در محل قدم تو میگذاشت و آرمد اینی نقل کرده که در آن هنگام در مجلس ابن زیاد مردی بود که جابر نام داشت چون این عمل شنیع از ابن زیاد دید با خدا معاهده کرد که اگر ده نفر بر خورد با او بر ابن زیاد خروج کند و چون مختار خارج شد بعهد خود وفا کرد و شاید که عمل مختار که چون نگاهش بسر ابن زیاد افتاد از جابر خواست و با کفش خود دهان و روی آنکافر را کوبید از جهة تذکر این عمل شنیع این عمل شنیع او بوده ولله در مهیار یعطون له اعواد منبره و تحت ارجلهم اولاده وضعوا ونیز در تذکره سبط مرویست که مردی از اهل کوفه مهمان کرد روزی سید سجاد را و گریه مینمود برای مصائب آنحضرت ناگاه منادی ابن زیاد ندا داد که هر کس علی بن الحسین را بیاورد سیصد درهم عطا دارد مینی بخانه در آمد و دستهای آنحضرت را بست و گفت من از این گروه میترسم ونیز در تذکره سبط است که رباب دختر امرئ القیس که از زوجات سید الشهدا بود در مجلس ابن زیاد سر مقدس را گرفت و بوسید و گفت

واحسیناه فلا نسیت حسینا   اقصدته اسنة الاعداء

لا سقی الله جانبی کربلاء　　غادروه بکربلاء صریعًا
ونیز در تذکره است که مرجانه زانیه مادر ابن زیاد و
برادرش عثمان بن زیاد او را ملامت نمودند بر زشتی
کردار او و عثمان باو گفت لوددت انه لیس من بنی زیاد الا
و فی انفه خزامة الی یوم القیمة و لم یقتل الحسین نقله
الشیخ ابن نما فی مثیر الاحزان انتقام الهی فاضل المعی ملا حسین
کاشفی در کتاب روضة الشهداء آورده که چون سر مقدس
حسین را نزد ابن زیاد نهادند دست برد و آن سر را برداشت
و در روی مبارک نگاه کرد لرزه بر اندامش افتاد بحدیکه نتوانست
خود داری کند ناچار سر را بر دو ران خود نهاد قطره خونی
از حلقوم شریف چکید بر جبه و قبا و پیراهن و ازار او را
سوراخ نمود و از آن جا نیز بیرون رفت تا بزمین رسید
و پنهان شد و محل آن سوراخ زخمی ناسور شد هرچه علاج
کردند بهبودی حاصل نشد و رائحه خبیثه از آن محل مرتفع بود
برای دفع نتن آن زخم همیشه نافه های مشک همراه میداشت و
مفید نبود تا شبی که ابرهیم بن الاشتر او را کشت بعلامت
بوی مشک او را شناخت و سر از بدنش جدا کرد و این حکایت
نسبت بکتاب ابو المفاخر داده و در کتب معتبره وارد است
که ابن زیاد قضیبی در دست داشت که در زمانیکه سر مقدس

در طشت زر نزد او گذاشتند با آن قضیب بر سوراخ بینی و
در دهان شریفش داخل می کرد و می خندید و این عمل بعید
از کشتن این کافر مجسم شد جماعتی از علمای تاریخ حکایت کرده
اند که چون سر او را نزد مختار آوردند و در رحبه میانه
سرهای منافقین انداختند مردم مشاهده کردند که ماری
در سوراخ دهان و بینی او داخل می شود و بیرون می شود و
مردم تماشا می کردند و می گفتند قد جاءت قد جاءت
و از عمارات میشوم قصر دار الاماره کوفه بوده و شعبی
داستانی نوشته اند که بعض شعرای سلف نظم کرده

یک سره مردی ز عرب هوشمند — گفت بعبد الملک از روی پند
روی همین مسند این تکیه گاه — زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد — آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان — طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر — بد بر مختار بروی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد — دست کش او سر مختار شد
این سر مصعب بتقاضای کار — تا چه کند با تو دگر روزگار

و این معنی را مردی از عرب برای عبد الملک بن مروان گفت
چون نظر بود عبد الملک از جا بر خواسته امر بخراب آن قصر
نمود و محدث جلیل در مناقب آورده که از ابن عباس مروی است

که دو روز درود کوفه نام کلثوم هزار درهم بحاجب ابن زیاد داد چون حامل سر مقدس بود که ان سر را از میان اسرا بیرون برد و مردم بتماشای سر مشغول شوند واجابت کرد روز دیگر دید که ان درا هم سنگ سیاهی شد و بر طرفی ازان دراهم نوشته وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر طرف دیگر نوشته بود وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

في الحديث الثامن والعشرون

وباسنادي المتصل الى السيد الجليل علي بن طاوس في كتاب الاقبال قال رايت في كتاب مصابيح النور باسناده الى جعفر بن محمد قال قال لي ابي محمد بن علي سئلت ابي علي بن الحسين عن حمل يزيد له فقال حملني على بعير يظلع بغير وطاء و رأس الحسين عليه السلام على علم ونسوتنا خلفي على بغال واكفه والفارطة خلفنا وحولنا بالرماح ان دمعت من احدنا عين قرع راسه بالرمح حتى اذا دخلنا دمشق صاح صائح يا اهل الشام هولاء سبايا اهل البيت الملعون ترجمه جعفر پسر محمد گفت که مرا پدرم محمد پسر علي که پرسیدم

پدرم علی پسر حسین را از بردن یزید او را گفت بر خرند
مرا بر شتری که لنگ بود بدون روپوش بر جهاز
ان و سر حسین بر نیزه بلندی بود و زنان ما پشت
سر ما بودند بر استران بالان دار و اسب سواران
پشت سر ما بودند و در گرد ما با نیزه ها هر گاه میگریستند
از ما چشمی میکوبیدند سر او را با نیزه تا انگاه که در
امدیم دمشق را فریاد کرد فریاد کننده ای کسان شام
اینان کسان و خانواده دورشان اند بیا نات عجب
است که ارباب مقاتل معروفه معتمده ترتیب
منازل و مسافت اهل بیت را از کوفه تا شام مرتبت
نقل نکرده اند الا وقایع بعض منازل را ولیکن مفردات
وقایع در کتب معتبره مضبوطه است و تعداد منازل
در کتب معتبره شده و در کتاب منسوب بابی مخنف
اول منزل را قادسیه نوشته و این غلط است زیرا که قادسیه
اخر حدود عراقست از سمت حجاز و عبور اهل بیت
از طرف شرقی جصاصه و شرقی فرات بوده و بعضی
اسم منزل اول را قصر بنی مقاتل ضبط کرده اند که محل مخروبه
بوده چون منزل کردند دستی با قلم هویدا شد از درون دیواری
و نوشت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

چون لشکریان چنین دیدند هراسان شدند و از آنجا کوچ
کردند و در کتب معتبر است که حاملین سر مقدس آن آقا
بر این بود که در هر منزلی سر را بر نیزه میکردند و مشغول
شرب خمر میشدند و در زمان حرکت در صندوقی میگذاشتند
و در ایشان بود محضر بن ثعلبه و زجر بن قیس و شمر و خولی
و منزل دویم جرایا نام داشت و از جرایا بتکریت شدند و در
هر منزلی میگفتند که این سر شخصی است خارجی و در تکریت
شورشی شد زیرا که مرد نصرانی باهل تکریت خبر داد که
من در کوفه بودم و این سر حسین بن علی است و از تکریت
طریق بادیه پیمودند و عبور بر دیر عروه کردند و از صلیتا
گذشته بموصل در آمدند و از شهر اُمد که کنار دجله بغداد
است نیز عبور کردند و از موصل بنصیبین و بعلبک و میا
فارقین و شیزر و حران و قنسرین و حماة و حلب و در هر یک
عبور اهل بیت بر بلاد مزبوره کراماتی ظاهر شد و حکایات
در کامل بهائی و روضة الاحباب و روضة الشهداء مسطور
و در مناقب شیخ جلیل ابن شهرآشوب گوید و از مناقب
سید الشهداء کراماتی است از مشاهد راس شریف ظاهر
شده از کربلا تا عسقلان و میانه این دو و در موصل و
نصیبین و حماة و حمص و دمشق و از ابن عباس نماید که در

هو یکی از این اماکن مشهد الرأس معروف بوده و در روضة
الشهداء مسطور است که در موصل سر مقدس را بر روی
سنگی گذاردند قطره از خون حلقوم بر سنگ چکید و
تا زمان عبد الملک مروان همه ساله روز عاشورا از آن سنگ
خون بیرون میامد و مردم بجهة عزاداری دور آن سنگ
جمع میشدند باین سبب عبد الملک امر کرد که آن سنگ را
از محل خود قلع نمودند و پنهان کردند پس از آن در جای آن سنگ
گنبدی بنا شد و نام او را مشهد نقطه گذاشتند و در
منتخب مزبور است که این بنا د مستاباد را خراب کرد
و تا امروز مخروبه است بسبب آنکه روز ورود اسرای
اهل بیت لشکریان یزید را راه ندادند و سنگباران نمودند
و در کتب معتبره باین اسم دو بلاد جزیره که شهرهای میانه
دجله و فرات است بلدی بنا شد و مذکور هم نیست و در
بعض بلاد رومیه شیری از سنگ تراشیده اند که همه
ساله روز عاشورا از چشمهای آن شیر دو چشمه آب جاری
شود و مردم برای شفا و تبرک بجانهای خود برند و در
روضة الاحباب و روضة الشهدا مسطور است که چون
اهل بیت بحران که یکی از بلاد جزیره است وارد شدند مردم
آنجا برای تماشا خارج شدند و مردی یهودی یحیی نام مشاهده

کرد که سر نورانی در بالای نیزه سخنی میگوید نزدیک نیزه
آمد شنید که آیهٔ کریمهٔ و سیعلم الذین ظلموا ای تلاوت می
کند از سرگذشت پرسش کرد و ترحم بر اهل بیت نمود عمامهٔ
خود را بجوانان علویات قسمت کرد و جامهٔ خزیکه با خود داشت
بحضرت سجاد بذل کرد لشکریان ممانعت نموده و کار
بقتال کشید پنج تن از لشکریان بکشت تا آنکه تصدیق
حقیقت دین اسلام را نموده شهید شده و قبر او در دروازه
حران مشهور بقبر یحیی شهید است و محل استجابت
دعا است و نظیر این حکایت از تاجری نصرانی نام در عسقلان
واقع شد چنانچه در روضة الشهداء و غیر آن مذکور است
و چون لشکریان بقنسرین نزدیک شدند اهل آنجا دروازه
بروی ایشان نگشودند و همچنین اهالی بلد شیر که نزدیک
بحماة است و اهل حماة نیز ترحم بر اهل بیت نمودند و ام
کلثوم دعا در حق ایشان نمود و گفت حماها الله عن کل ظالم
و از شهر حماة بسمت حمص رفتند و از حمص بشهری رسیدند
که خندق الطمام نام داشت و از آنجا بجوسیه عبور کردند
و از جوسیه ببعلبک در آمدند و در معجم البلدان و عجائب
المخلوقات مسطور است که جبل جوشن در یمین شهر
حلب واقع است و در آنکوه معدن نحاس است که چندان

منقلب ینقلبون م

فائده ندارد و چون هنگام عبور اهل بیت نزدیک آن کوه
رسیدند یکی از پرده نشینان حضرت حسین را درد زائیدن
گرفت و استمدادات از اهالی آن سرزمین نمودند مددی
در حق ایشان نکردند تا آن طفل ساقط شد و در بعض
کتب مزبور است که حضرت حسین آن طفل را قبل از ولادت
بنام برادر سقط خود محسن نام نهاده بود و اهل بیت در
حق آن گروه نفرین نمودند و از این جهة آن معدن را برکتی
نماند و حکایت راهب قنسرین در کتب معتبره تاریخ
مذکور است و علمای عامه نیز ضبط کرده اند که در قنسرین
راهبی در صومعه خود مشاهده نمود که نوری از دهان
مبارک سید الشهداء بسوی آسمان بالا میرود ده هزار
درهم بلشکریان داد و سر مقدس را بصومعه خود برد و
خدا را بحق عیسی خواند که آن سر سخن گو پس سر بسخن در آمد
و گفت چه میخواهی گفت خواهم بشناسم تو را گفت انا ابن محمد
المصطفی و انا ابن علی المرتضی و انا ابن فاطمة الزهراء و انا
المقتول بکربلا انا المظلوم انا العطشان چون این سخنان
شنید روی خود را بر روی سر گذارد و گفت سر بر ندارم
تا آنکه شفاعت کنی از من در قیامت جواب بوی گفت
بازا باسلام او وی شهادتین گفت آنحضرت نیز وعده

شفاعت باو داد و چون صبح شد سر را بان جماعت رد
نمود از انجا که کوچ نمودند دیدند درهم همه سنک شده
و حکایت راهب قنسرین از مشاهیر حکایات است
و علمای عامه نیز روایت کرده اند مانند خوارزمی در مقتل
و نطنزی در خصائص و سبط در تذکره و دیگران و جوهری
چنانچه نظم کرده حتی یصبح بقنسرین راهبها یا فرقة الغی
یا حزب الشیاطین الی اثمانی المناقب مؤلف گوید در زمان
ما که مردم مانوس و محشور با کفار طبیعی مذهب از روحانیات
محروم مند بسا باشد اینگونه وقایع سنه شصت بلکه از مجاری
عادات خارج بوده و بعض گفتن سر مقدس یحیی منقول در
کتب است که قطعی الوقوع است و حدیثی از شرح الشفا علامه
تلمسانی خواهد امد که از اعمش روایت کرده و ابو مخنف از شعبی
نقل نموده و روی الشیخ الجلیل ابو محمد جعفر بن احمد القمی
الفقیه نزیل الری فی کتاب المسلسلات حدثنا ابو المفضل
اجازة عن علی بن احمد بن سعید الصفار عن ابی القاسم المفضل
ابن جعفر بن محمد التمیمی بدمشق عن ابی الحسن محمد بن احمد
العسقلانی بطبریة عن علی بن هرون الانصاری عن محمد بن
احمد المصری عن صالح عن معاذ بن اسد الخراسانی عن المفضل
بن موسی الشیبانی عن الاعمش عن سلمة بن کهیل قال رأیت

حکایات در نظر ایشان غریب نماید و تکذیب نقل کنند غافل از انکه

راس الحسین ؑ علی القنا وهو یقرء فسیکفیکهم الله وهو السمیع
العلیم قال علی بن احمد السعید قلت للمفضل بن جعفر الله انك
سمعت هذا من محمد بن احمد العسقلانی فقال لی الله لقد
سمعته منه وقلت له الله سمعته من محمد بن هرون فقال
الله سمعته منه وقلت له الله انك سمعته من محمد بن احمد
المصری فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله سمعته
من صالح فقال لی الله سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته
من معاذ بن اسد فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له
الله لقد سمعته من المفضل ابن موسی فقال لی الله لقد
سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته من سلمة بن کهیل
فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته
من راس الحسین بن علی فقال لی الله لقد سمعته من الراس
بباب الفرادیس بدمشق وهو یقرء فسیکفیکهم الله

الحدیث التاسع والعشرون

وبالسند المتصل الی المشایخ الکرام عن علی بن ابرهیم
القمی بسنده عن الصادق ؑ قال لما ادخل راس الحسین
بن علی ؑ علی یزید وادخل علیه علی بن الحسین وبنات امیر
المؤمنین ؑ وکان علی بن الحسین مغلولا فقال یزید لعنه
الله یا علی بن الحسین ؑ الحمد لله الذی قتل اباك فقال علی

الحسین لعنة الله علی من قتل ابی قال فغضب یزید وامر
بضرب عنقه قال علی بن الحسین فاذا قتلتنی فبنات رسول
الله من یردهم الی منازلهم ولیس لهم محرم غیری فقال انت
تردهم الی منازلهم ثم دعی بمبرد فاقبل یبرد الجامعة من عنقه
بیده ثم قال له یا علی بن الحسین اتدری ما الذی ارید
بذلک قال بلی ترید ان لا تکون لاحد علی منة غیرک فقال
یزید هذا والله ما اردت ثم قال یزید یا علی بن الحسین ما
اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر فقال
علی بن الحسین کلا ما هذه فینا نزلت انما نزلت فینا ما اصاب
من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل
ان نبرأها نحن الذین لا ناسی علی ما فاتنا ولا نفرح بما اتانا
ترجمه امام صادق ع گفت چون در آوردند سر حسین بر یزید
و در آوردند بر او علی پسر حسین و دختران و علی را بود در
گردن بند آهن و گفت یزید مر علی را که ستایش خدا یرا
سزا است که کشت پدر تو را علی گفت نفرین خدا بر کسی باد
که کشت پدر مرا و خشمناک شد یزید و فرمان داد تا گردن
زند او را و بوی گفت علی هرگاه بکشی مرا پس دختران پیغمبر
خدا که بر گرداند بخود گاههای ایشان و نیست ایشان را خویش
نزدیکی جز من یزید گفت تو خود بر گردانی ایشان را بجایگاه

ایشان پس سوگندهائی خواست و رو نمود که سوگندهان نماید گردن
بند را از گردن او بدست خود و گفت مرا و را اندا نستی آنچه
را خواستم باین کار علی گفت چرا خواستی دیگر برابر من بیکی نشد
جز تو و گفت یزید بخدا سوگند این بود آنچه خواستم پس یزید
خواند سخنی را از نامه خدا که گرفتاریهای مردم از کارهای
خود شان است و خدا درگذرد از بسیاری از کردار مردم و
پاسخ داد علی او را که چنین نیست که تو گمان کرده این سخن
درباره ما فرود نیامده بلکه آنچه درباره ما فرود آمده این
سخن است که خدا فرماید نرسد رسیده بکسی در زمین
و نه در جانهای شما مگر آنکه در نوشته آسمان است و پیش
از آفرینش آن تا افسوس نخورید بر آنچه از دست شما برود
و شاد نشوید بر آنچه شما را آمد مائیم کسانیکه چنین بوده
بیانات اطوار سلوک پسر معویه با اهل بیت عصمت از
قواعد فراعنه وجبابره سلاطین جور خارج بوده و
جلافت و پست فطرتی از و در آن محفل سر زد و شیخ جلیل
مسعودی گویا فرعون در عهد خود عادلتر از یزید
بوده و شرحی از شنایع اعمال او در مروج الذهب که از
تواریخ اسلامی است سروده و خلافت یزید از عارهای
بزرگ اسلام بود ابو العلای معری نظم نموده

أری الایّام تفعل کلّ نکر / وما انا فی العجائب مستزید
الیس قریشکم قتلت حسینا / وکان علی خلافتکم یزید

وابو الفرج جوزی با کمال تعصّب و مخالفت اهل بیت رسالة در کفر یزید تالیف کرده نام آن رسالة را کتاب الرّد علی المتعصّب العنید المانع من سبّ یزید نهاده و مرادش بعرض بامثال غزالی است و مصداق مثل معروف و بال لسان کفره نموده و در روز ورود اهل بیت بمجلس آن پلید نسبت اظهار فرزند فرو الحاد نموده و اظهار سرور و بکفر خواستن از رسول خدا و بنی هاشم و تمثل بابیات ابن زبعری نموده و ابیاتی افزوده و از جمله این بیت

قد قتلنا القرم من ساداتهم / وعدلنا قتل بدر فاعتدل

و نیز چون زحر بن قیس خبر واقعه در قصر جیرون براو اظهار داشت و متوجه سرها شده و بیت انشا نموده

لمّا بدت تلک الحمول واشرقت / تلک الشموس علی ربی جیرون
نعب الغراب فقلت صح اولا تصح / فلقد قضیت من الغریم دیونی

و بمردم شام چنان وا نمود که شایسته است که اهل بیت را مانند اسرای کفار بمردم بخشند و همین سبب ابن جوزی در منبر بغداد یزید را لعن صریح نمود و جمعی از پائین منبر بروی اعتراض کردند و برخواستند و ابو الفرج

اصفهانی در مقاتل اورده که مردی در آن مجمع برخواست
و اشاره بحضرت زینب نمود و از یزید درخواست نمود
کنیز کند و گفت عنی اتخذها امة و مشاوره کرد با اهل شام در
تقسیم اهل بیت میانه ایشان و ایشان رای ندادند و اشارت
بکشتن اهل بیت نمودند و گفتند شایسته نگاه داشتن
نیستند تا آنکه حضرت باقر فرمود هم نشینهای یزید از
جلسای فرعون پلیدتر بودند زیرا که جلسا و ندمای فرعون
تن بقتل موسی و هرون در ندادند چون اولاد حلال بودند
و اینان که امر بقتل ما کردند اولاد زنا هستند و راضی نشوند
بقتل اولاد انبیاء مگر اولاد زنا و شرح ابن ابی الحدید و مکالمه در
اثبات الوصیه مسعودی مسطور است و ابن خلکان از
یکی از ثقات علمای عامه حکایت کرده که در رؤیا بامیر
المؤمنین عرضه داشت که شما در فتح مکه امان دادید که
هر کس در خانه ابو سفیان در آید ایمن است در کربلا بنی امیه کردند آنچه
کردند جواب فرمود مگر نشنیدی اشعار حیص و بیص شاعر
را بعد از بیدار شدن بخانه او رفتم و خواب خود حکایت
نمودم قسم یاد کرد که هنوز کسی بر این اشعار مطلع نشده

ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاسارى وطالما غدونا على الاسرى نعفو ونصفح

وحسبکم هذا التفاوت بیننا — وکل اناء بالذی فیه ینضح
فائده در مقاتل ابو الفرج مزبور است که ابن زیاد در خلال
مخاطبات با حضرت سجاد نام او را پرسید گفت علی گفت مگر
علی را خدا نکشت گفت برادری بود مرا که شماها کشتید
گفت بلکه خدا کشت حضرت سجاد تلاوت نمود اللّه یتوفی
الانفس حین موتها و شبیه این مکالمه نیز میانه سجاد و ابن
زیاد واقع شد و از این مکالمات نماید که این دو مانند سایر
خلفای جور و دو شاه ضلالت جبری مذهب بوده اند
واصل مذهب جبر واضطرار و اینکه خالق افعال عباد
خداوند است برای طیب خواطر اهل فسق و فجور و بجای
جور اختراع شده و روسای صوفیه لباسی نیکو باین مذهب
پوشانیده اند و نامش را توحید در افعال گذاشتند که
هیچ فاعل قبیح خود را مورد ملامت و مستحق توبیخ ندانند
وباطمینان تمام مباشر ملاهی و مناهی شود و اهل اسلام
را در این مسئله سه مذهب است یکی جبر محض و اضطرار
دیگری تفویض و اختیار صرف و اینکه عبد فاعل بالاستقلال
افعال خود است اول مذهب اشاعره و دوم مذهب معتزله
و این دو در طرفین افراط و تفریط واقع شده و جبریه را
فضایح بسیار است ناچارند که ثواب و عقاب مردم و مصرف

تقدیر و اراده جزافیه دانند و زواجر و مواعظ انبیا و دعوت
و هدایت را لغو شمارند و هیچ فاعلی را مستحق مدح یا ذمی
ندانند و توبیخات و تقریعات واقعه در قرآن مجید را تاویل
نمایند و این معنی از کمال توحید شمارند که مرتبه سیم از
توحید توحید افعال است و گویند هرکه قائل بجبر نباشد موحد
نیست و حدیث نبوی معروف القدریة مجوس هذه الامة
را تطبیق بر قائلین بتفویض و اختیار نمایند بنا بر اینکه در مقابل
واجب تعالی مؤثر دیگری دانند شبستری گوید
هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کو مانند گبر است
و مناسبت مفوضه با مجوس ظاهر است بنا بر اینکه مجوس
ثنوی مذهب و معتقد یزدان و اهرمن هستند که اول
خالق خیرات و ثانی خالق شرور است و عمده تمسک این جماعت
بچند امر است اول اینکه افعال عباد معلوم حق است قبل
از وجود و در عالم قضا و قدر مقرر است و جف القلم بما
هو کائن و مخلوق را صنعی در تغییر تقدیر نیست و تخلف
معلوم از علم حق محال است دویم اینکه افعال ارادیه
ناشی از اراده است و اراده از داعی و داعی از اقتضای
فطرت و طینت و فطرت خلقت حقتعالی است و بنده
را در او صنعی و اختیاری نیست سیم ظواهر آیات کتاب

الهی و سنت نبویه از قبیل وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ یَشَآءَ الله
وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ اِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ اَحْبَبْتَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللهِ وَاِلَیْهِ یُرْجَعُ الْاَمْرُ کُلُّهُ پس بنا بر این ظواهر مردم
الات افعال حق باشند چنانچه مثنوی گوید

الت حقی و فاعل دست حق   دست حق را کی کنم من
طعن دق

و بر اهل نظر مخفی نیست که احاطهٔ علم الهی و تقدیر امور علت تامه صدور فعل نیست اگر چه خالی از مدخلیت نیست و بسا باشد که علم و تقدیر تعلق باراده و مدخلیت عباد گرفته پس میسر نباشد بدون اراده بجا آورد و اما برهان دویم بجهت نفی استقلال عبد در فعل نیکو بیانی است و لیکن اقتضای فطرت سلب قدرت نکند بطوریکه فعل اضطراری شود یا بدون اراده واقع شود و اما تمسک بظواهر بمعارضه جواب داده شود و شناعت این مذهب نه بحدی است که حاجت ببیان داشته باشد و علمای اهل بیت زاد درین باب بیانات شافیه ایست بلکه توان گفت که فطرت انسانی از تمام ملیین گواهی دهد بر بطلان جبر که هر فاعل قبیحی خود را بدکار و زشت کردار و مستحق ملامت و مؤاخذه میدانند بلکه این مذهب موجب بطلان ثواب و اطاعات و مجازات

وعقوبات است و موجب تساوی محسن و مسیئ و جور
و ظلم در تشدید و جزاف محض در اراده واجب تعالی گردد
استحقاق و مدخلیتی از عباد بعضی را مدح نماید و بعضی را
مذمت و ملامت فرماید جمله را ثواب دهد و برخی را عقاب
کند بدون آنکه عاصی را تقصیری در عصیان بود یا مطیع را دخلی
در طاعت بلکه تمام تقریع و توبیخ کفار و عصاة در قرآن
مجید و نسبت ظلم و طغیان و فحشاء بعباد غلط محض
و خالی از جهت خواهد بود تعالی الله عما یقول الظالمون
علواً کبیراً و اهل تصوف برای حفظ حدود توحید در
افعال همه این مراتب را از دست داده اند نعم ما قیل
قل للذی یدعی فی العلم فلسفة حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء
و اما مذهب دویم که مذهب معتزله و اهل اختیار و تفویض
است پس عباد را مستقل در افعال ارادیه خود دانند
و جبریه این طایفه را قدریه خوانند تا حدیث نبوی تطبیق
بر ایشان شود که مجوس امت هستند و مراد شان در
قول باختیار تصحیح ثواب و عقاب و مدح و ذم و فائده
در بعثت انبیا و دعوت و زواجر و مواعظ است و شاید
بنظر قاصر اهل ظاهر این مذهب بهتر از مذهب جبریه
شمارند و غافل از اینکه مفاسد این مذهب اگر زیاده از مذهب

جبر نباشد کنز نخواهد بود و عمدهٔ رجحان در نظر اهل ظاهر
تصحیح عقاب و مؤاخذه است و بگمان خود عقاب الهی از مؤاخذه
و انتقام محض مخالفت او امر است با تمکن از امتثال نه از آنکه
افعال را اثری خاص و لوازم وجودیه باشد و شاید بعضی
بالوجدان خود را مستقل در فعل بدانند چنانچه مثنوی گوید

مذهب جبر از قدر رسواتر است | زانکه جبری حس خود را منکر است
اینکه گوئی این کنم یا آن کنم | این دلیل اختیار است ای صنم

و براهین بر بطلان مذهب تفویض بسیار است چون
ذات اقدس الهی علة العلل است و بدیهی است که علل متوسطه
فاعل بالاستقلال و مؤثر تام نیستند و در احادیث اهل بیت
طعن بسیار بر این مذهب وارد است و شیعیان را ردع از این
عقیده باطله فرموده اند که این موجب نقصان قدرت
بلکه عجز در ذات اقدس خواهد بود و در احادیثی وارد است
که خدا رحیم تر از آنستکه بندگان را مجبور بر امری کند و پس
از آن مؤاخذه و عقاب نماید و عزیزتر و قادرتر از آنستکه
در ملک او چیزی برخلاف اراده او واقع شود و نیز
فرموده اند مساکین قدریه که اهل تفویض باشند خواستند
خدا را بعدل ستوده باشند او را از قدرت و سلطنت
در ملک خود خارج نمودند و از این قبیل بیانات لطیفه

بسیار وارد شده و مذهب سیم مذهب طائفه محقه اثنی عشریه
است که ماخوذ از ائمه اطهار است و موافق ادله و اعتبار است
که امر بین امرین است نه جبر محض و نه اختیار محض و فهم این معنی
محتاج بلطف قریحه و بیان لطیف است که مراد شرکت خالق
و مخلوق در افعال نیست و همچنین مراد از قدر و تنزیه نیست
بلکه مراد این هم نباشد که جبر صرف نیست و جبر ناقص است
و نیز مراد این نیست که بعض افعال مثل امور تکلیفیه
اختیار محض است و بعض امور مثل فقر و غنی و صحت و
مرض و امثال آن جبر محض است زیرا که محل کلام غیر از
افعال ارادیه اختیاریه نیست و افعال اختیاریه لا محاله
صادر از اراده عبد است و نسبت صدور این گونه افعال از
عبد مباشر خلاف بداهت عقل و عرف عقلا است و مدح
و ذم از روی صدور فعل است از اراده لیکن اراده که جزء
اخیر علت تامه صدور فعل است امری است حادث و باید علتی
و سببی موجود شود مانند دواعی و خواطر که بعد از خطور
فعل داعی شوقی پیدا شود و اراده حادث شود که باید فلان
فعل بجا آورده شود و حصول داعی ممکن نیست که مسبب
از امری خارج از فاعل باشد و گر نه یا جبر محض شود و یا تسلسل
لازم آید پس لا محاله حصول داعی از مقتضیات ذات و از

استعداد و قابلیت ذوات و خصوصیات ذاتها خواهد بود
و استعداد و خصوصیت عین مرتبه و ذاتی فاعل است و لطف
و فیض الهی موجب است که ابطال و اهمال مقتضای ذات نشود
و هر قابل مرتبه را بکمال خود برساند تا در حق او نیز کرم شده
باشد قل کلٌّ یعمل علی شاکلته اشاره باین لطیفه ربّانی
است پس باین سبب اراده محققه الهیه تعلق گرفت که هر فاعلی
اراده فعل لایق بحال خود نماید و معنی تفویض امور و افعال
عباد جز این که گفتیم چیزی نیست پس اگرچه فعل فعل عبد
و صادر از او است و باراده لیکن منتهی بفعل و صنع حق
می شود و چنین نباشد که فاعل استقلال تام در صدور
افعال داشته باشد زیرا که اگر اراده الهیه تعلق گیرد اراده
عبد نیز برمیگردد و در عرفت الله بفسخ العزائم و نقض
الهمم اشاره بهمین معنی است نه اینکه بگوئیم که مضطر
در اراده باشد و مختار در مراد چنانکه بعض از علما
گفته اند بلکه گوئیم اراده از خود او است چون ارادی بودن
اراده با صدق اختیار بر اراده معنای محصلی ندارد و هم
صدق اضطرار معنی ندارد بلکه اراده هر مریدی بر خیزد
از ذات مرید و ذات او است نه آنکه ذات او را جاعل
ذات او کرده باشد تا سؤال بیاید که چرا نخود یکی جعل

ذات او نشد و نخواهیم گفت ذات او مجعول بجعل جاعل
نیست زیرا که قبل از جعل عدم محض و فنای صرف است و
قابلیت و استعداد از مراتب هستی مجعول است بعبارت
دیگر هویات و اختلاف ذوات از لوازم مجعول و جعل
و تکثر و تعدد مجعولات است و تحریر این مبحث بتقریر
مزبور و خلو از اصطلاحات از خصائص اربعین الحسینیه
است و بهتر آنکه صرف عنان قلم نمائیم و در کافی از امام صادق
روایت شده که شخصی سؤال نمود که خدا مجبور کرده
بندگان را گفت نه چنین است عرضه داشت تفویض بایشان
نموده فرمود نه عرضه داشت پس چگونه است فرمود لطفی
است میانه این دو و خاتمه اهل تفسیر در آیه مبارکه ما اصابکم
مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیدیکُم اختلاف کرده اند بعضی گفته
اند عام است و بعضی گفته اند خاص بغیر معصومین است
و بعضی گفته اند که مراد بمصیبة در این آیه عقوبات حدود است و
و از جواب حضرت سجاد ظاهر میشود که مصائب آئمه معصومین
از جهت افعال و اعمال نیست بلکه ابتلای ایشان از جهت ظهور
کمالات و مراتب صبر و رضا بتقدیر او است و در قرب الاسناد
حمیری در تفسیر آیه سؤال شده از جناب صادق ع که ما اصاب
مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیدیکُم آنچه از مصیبات بامیر المؤمنین

واهل بيت سيد ازين قبيل بوده فرمود كه رسول خدا
روزى هفتاد مرتبه استغفار مى كرد بدون گناهى ودر تفسير
قمى بسند صحيح معتبر روايت شده كه منهال بن عمرو
ملاقات كرد حضرت سجاد را و پرسش حال كرد جواب
فرمود كه حال ما مانند حال بنى اسرائيل است در گرفتارى
بفرعون وكشتن پسرهاى ايشان و زنده داشتن زنان و
تمام افتخار عرب بمحمد بود واز براى اهل بيت او حقى نشتنا
ومكالمات حضرت را با منهال سيد محدث جزائرى
بوجه مبسوطى در كتاب انوار نعمانيه ايراد نموده هر كه خواهد
مراجعه نمايد

الحديث الثلثون

وبالسند المتصل الى الشيخ الفقيه جعفر بن محمد بن نما
عن المرزبانى باسناده عن جعفر بن محمد عم انه قال ما اكتحلت
هاشمية ولا اختضبت ولا راى فى دار هاشمى دخان
خمس حجج حتى قتل عبيد الله بن زياد وبسنده عن يحيى بن
ابى راشد قال قالت فاطمة بنت على ع ما تحنات امرئة
منا ولا اجالت فى عينها مرودا ولا امتشطت حتى بعث
المختار براس عبيد الله ترجمة امام صادق گفت سرمه نكشيد
زنى از هاشم و نه رنگ نمود دست و گيسو را وديده نشد
دودى در خانهٔ مردى از هاشم پنجسال تا كشته شد پسر

زیاد بیانات شرح حال اقامهٔ ماتم و سوگواری فاطمیات اجمالاً در حدیث اول گذشت که پلاس پوشیدند و گریبان پاره کردند و سیلی بر صورت زدند و قاضی نعمان مصری در کتاب دعائم الاسلام از حضرت صادق روایت کرده که تا یکسال شب و روز نوحه سرائی نمودند و سه سال در سوگواری بودند و مسور بن مخرمه و جماعتی از صحابهٔ رسولخدا می آمدند در مجلس نیاحه و خود را پنهان میکردند و سر و رو بسته بودند که شناخته نشوند و نوحه گوئی زنان را می شنیدند و میگریستند والحق طائفهٔ بنی هاشم داد مردانگی و غیرت تمام کردند در عاشر جلاء لعیون سید الشهداء و در تذکرهٔ سبط مسطور است که آل ابوطالب تا بسیاری از ایشان بعد از وقعهٔ طف نام یزید باولاد خود نگذاشتند مگر معویة بن عبدالله بن جعفر که پسر خود را یزید نامید و طالبیین با او جهة او را مهجور نمودند مؤلف اربعین الحسینیه العبد الحقیر فی عیون العلماء والفقیر فی فنون الفضلاء الحاج میرزا محمد القمی ختم الله له بالحسنی با طبیعت جامده و قریحهٔ خامده قصیدهٔ مرثیه بلسان حال فاطمیات نظم نمود با امید آنکه در عداد نوحه سرایان و مرثیه گویان سید مظلومین محشور شود

انشاء الله و از نفوس شریفهٔ ادبای عصر معذرت می خواهد زیرا که نظم شعر فصیح خصوصاً عربی از امثال حقیر متوقع و معهود نیست و هیچ زمان در نظم شعر قدمی نداشته و علمی نیفراشته و در خلال تألیف این شایق شدم که حدیث ام ایمن و مرثیهٔ فاطمیات را نظم نمایم و این توفیق را از تأییدات سجادیه دانم و بالله الاستعانة

تجاوبنا العنادل صائحات	على اغصان ورد نائحات
واجرين الدموع على الخدود	وذكرن العهود الماضيات
الا مثل الحمامة اذ تغنت	فهيجن القلوب الهائمات
كتهييج المسافر في الاياب	الى الاوطان من ارض الفلاة
ولكن لم تطر اذ وردن	المدينة من دمشق راجعات
تذكرن الاحبة بالطفوف	وقد ماتوا عطاشا بالفرات
ونادين ترنم في المقال	بالحان هنا لراسيات
مدينة جدنا لا تقبلينا	رجعنا خاسرات خائبات
خرجنا منك بالاهلين جمعا	دخلنا لا بنين ولا بنات
ونادت جدها ونعت حماها	وما اشجى صباح لنا عشيات
الا يا جدنا يا خير هاد	لقد امست بناتك ضايعات
نوازل في الديار بغير اهل	ثواكل في البيوت الخاليات
وكل تشتكي ما قد اصابت	لفقدان الاحبة و الحماة

وقائلة تذكر ما نالنا فنف — من الاحزان والرزء البتات
اخية تذكري يوماً ادرتنا — دمشقاً انا آتيات باكيات
ويضربن العوامر بالدفوف — ويلعبن البغايا راقصات
كان امامنا شرذت شموس — رؤس بالدماء مقطرات
وفي قدامهم راس الحسين — على اعلى الرماح العاليات
ولم ار قبل رمحك قط رمحا — تمكن من عناق المكرمات
وقد يتلو الكتاب فهل سمعتم — خطيباً مصقعاً فوق القنات
وذاك الجليلة لا ناسي — وللاكباد منا محرقات
ولو انساك يوماً انسه — نسيباً في شفاه ذابلات
ولن انساك يوماً كيف انسى — وفوق الشام في مقابلة العتاة
تذكرهم بايام الوعيد — وتنذرهم بآي محكمات
وتستسقي بماء للرضيع — ولم يرضع بثدي المرضعات
فلو انا عمينا اذ رأينا — ولم تطرف عيون الرامقات
عليك رأيت في السلاسل مستكينا — حرائر في الحبال مرتقبات
فهل تذكرن يوماً قد لقينا — نساء من امية مترفات
وهن للابسات حرير محض — ونحن مسلبات عاريات
امن ماتما والبس سودا — جزين الخير عنا في الغدات
فلا عرت دمشق ونحن فيها — آمنا والسبايا جائعات
فواعجبا من الدهر الخؤن — ومن اوضاع دور الدائرات

عواهر عبد شمس في الستور ... تلوا اهر هاشم بالساهرات
وتلك عواتك في سبي عير ... وهنّ على المذلة مستخدمات
الا يا جيرتي فاتركن لومي ... فما الثكلى تقاس بعاقلات
فهب انّ الحسين اراد ملكا ... فما ذنب النساء الطاهرات
اخي احرقتنا يوم الفراق ... وسعّرت الصدور الزافرات
سألناك الرجوع لدى الردا ... فتلك تسلّيا للسائلات
فلو ترك القطا ليلا لناما ... فهبّوا للبلايا النازلات
الا يا قاصدا جدث الحسين ... اطل وقف المطيّة بالبيات
تزوّد منه كحلا للعيون ... واكحل بغشاء الباصرات
عظام السبط في تلك البراري ... لقد سحقت بخيل عاديات
وفي قيعان طفّ عطر مسك ... تفوح من الدماء اليابسات
وانشأت الرباب نداء حزن ... وترثي بعلها في الراثيات
حسينا واحسينا واحسينا ... فلن انسى الحسين الى الوفاة
تمكنت البقيع بغير ظلّ ... لعهد عاهدت في السالفات
وابدت ندبة امّ البنينا ... تؤثّر في القلوب القاسيات
باربعة فجعت وكيف ترجى ... سلوا الثاكلات الفاقدات
بفقد نوادبا في كلّ يوم ... وليل في السنين النائيات
ولم يخضبن كفّا بالحناء ... بغير دماء وضح اللاطمات
ولا اكحلن عيون بالمرود ... سوى سكب الدموع الجاريات

ولا امتشطت نساء من قريش سوى تسريح شعر الناشرات
ولم يوقدن نارًا تحت قدرٍ سوى نيران حزنٍ موقدات

ونشرح الابيات ونشير الى بعض مشتملاتها التى يتعجب بتقاعلى من الجواب والعنادل جمع عندليب ولا يخفى حسن المطلع وحسن البراعة والاستهلال وحسن التخلص الى المقصود وحسن التضمين للتبيين وهما الامر كلثوم وقوله نادت جدها اشارة الى ما ورد من انها اخذت بعضادتى باب الروضة النبوية وقالت يا جداه انى ناعية اليك يا ابا عبدالله وفى قوله رؤس بالدماء مقطرات اقواء وهو كون حركة الروى مخالفا الاعراب الكلمة وهو وان كان يعد من عيوب الشعر الا انه غير عزيز فى اشعار الفصحاء مثل دعبل والحميرى والرضى ويأتى فيما بعده من الابيات وقوله لم ار قبل محك هذا تضمين لشعر محمد بن يعقوب الانباري بقصيدة اولها علو فى الحيات وفى الممات لحق انت احدى المعجزات وفى وفيات الاعيان انها احسن ما قيل فى رثاء المصلوب ولما انشد ابن الانبارى هذا البيت بحضرة الصاحب بن عباد قام وقبل فاه ولطافة هذه القصيدة دعتنى الى نظم مرثية لمولانا الحسين على وزنه وقافيته وبيت ابن الانبارى هكذا ولم ار قبل جذعك قط جذعا

تمكن من عناق المكرمات وقوله خطيبا مصقعا يقال خطيب
مصقع اي بليغ قوله فلو انّا عمينا لو للتمنّي نحو قوله تعـ ربما
يَوَدّ الذين كفروا لو كانوا مسلمين وقوله لم تطرف عين
على عمينا وقوله وهل تذكرن يوما الخ اشارة الى ما ورد
في كامل التواريخ وجملة من الكتب من دخول الفاطميات
على النساء الامويات وكانت عليهنّ الملابس الفاخرة
والحلي والحلل فلما رأين الفاطميات نزعن ثياب الزينة
ولبسن الثياب السود واقمن مأتما ثم بعد ذلك لبسن
الفاطميات ملابس فاخرة كما في الكامل ويعجبني نقل رواية
مناسبة لهذا المقام رواها في الخرائج من ان اليهود سئل
النبي ص ان يبعث فاطمة الى عرسهم والحوا عليه وقالوا ان
لنا حقّ الجوار واعتذر النبيّ بانّها زوجة علي وبحكمه فسالوه
ان يشفع الى عليّ ع وقد جمع اليهود الحلي والحلل وظنّوا ان فاطمة
تدخل في بذلتها وارادوا استهانتها فجاء جبرئيل بثياب
من الجنة وحلي وحلل لم ير امثلها فلبستها فاطمة وتعجب
اليهود منها واسلم بسببها خلق كثير من اليهود ودخلت
عقيلة الهاشميين زينب على اعدائها وعليها ارذل ثيابها
قوله وانشات الرباب الخ مضى شرح حال الرباب في الحديث
الحادي عشر ونقلنا مرثيتها ايض وقوله تمكنت اي اخذتها

مكاناً فواجعه هناك وامّ البنين اسمها فاطمة بنت حزام بن
خالد بن ربيعة بن لوئي بن كعب بن عامر بن كلاب خطبها عقيل
لامير المؤمنين ع وكان نسّابة وقد قال له علي انظر لي
امرأة قد ولدتها الفحولة من العرب فتلد لي غلاماً فارساً
فقال له تزوّج امّ البنين الكلابية فانه ليس في العرب اشجع
من آبائها وولدت له الامير اربعة بنين العبّاس واخوته قال
ابو الفرج وكانت امّ البنين ام هؤلاء الاربعة الاخوة القتلى
تخرج الى البقيع فتندب بنيها اشجى ندبة واحرقها فيجتمع
الناس اليها وكان مروان يجيء فيمن يجيء فلا يزال يسمع
ندبتها ويبكي والى هذا اشير في قوله توثّر الخ والفاقدة من
النساء من لم يبق لها ولد ولا يخفى لطافة الابيات الاخيرة
والمرجوّ من ادباء العصر موازنة هذه القصيدة مع مرثية
ابن الانباري والحكم بين الشعرين لا بين العصرين

الحديث الحادي والثلثون

وباسنادي الى السيّد الاجلّ علي بن طاوس في الاقبال
من كتاب ابن ابي قرّة عن ابي جعفر الباقر قال كان ابي علي بن
الحسين ع قد اتخذ منزله من بعد مقتل ابيه الحسين بيتاً
من شعر واقام بالبادية فلبث فيها عدّة سنين كراهة
لمخالطة الناس وملابستهم وكان يسير من البادية بمقامه

بها الی العراق زائراً لابیه وجده ولا یشعر بذلک من فعله
قال محمد بن علی فخرج متوجهاً الی العراق وانا معه لیس معنا
ذو روح الا الناقتین تمام الخبر ترجمه ابو جعفر باقر گفت
بود پدرم علی پسر حسین که گرفته جایگاه خود را پس از
کشته شدن پدرش خانه از مو و مانده بود در بیابان پس
درنگ نمود در بیابان چند سال چون ناخوش داشت
آمیزش با مردم او برخوردشان او میرفت از آن بیابان
در هنگام بودنش در آنجا بسوی عراق که دیدن کند پدر
و پدر بزرگ خود را و کسی آگاه از کار او نبود بیانات
مکارم اخلاق و مراتب عبادت و خوف و زهد علی بن
الحسین از آن و معلوم است که تمامی اهل تاریخ از موافق
و مخالف ضبط نموده اند و معاصرین او شهادت بر جلالت
قدر او مکرر داده اند و گفته اند از بنی هاشم کسی افضل
از وی نبوده چنانچه از زهری و ابو حازم و دیگران منقول
است و حضرت صادق ع پس از بیان مراتب علم و زهد و
عبادت امیر المؤمنین ع فرمود که کسی در اولاد امیر المؤمنین
شبیه تر باو از علی بن الحسین نبوده و در خبری است که
در سفر حج تازیانه و قضیب بر ناقه خود نزدی و می‌گشت
از قصاص در قیامت می‌ترسم و از عبادات موظفه اخفی

بود هزار رکعت نماز و در علمای اسلام کتابی در زهد
و عبادت نوشته نشده که در او ذکر علی بن الحسین زین العابدین
نباشد و در کشف الغمه مسطور است که طاوس یمانی با او
عرضه داشت که سه امر اسباب امن و اطمینان شما است
از عقاب یکی آنکه تو پسر پیغمبری و دیگری شفاعت پیغمبر
و سیم رحمت واسعه الهی بجواب فرمود نسب پیغمبر
مرا ایمن چگونه کند با آنکه خدا فرموده فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
يَوْمَئِذٍ و اما شفاعت مرا ایمن نکند با گفته خداوند لَا
يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى و اما رحمت خدا خدا گوید إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ
قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و من نمیدانم که محسن باشم و در زمان
مسافرت با اهل قافله نسبت خود را برسول خدا اظهار
نمیداشت که مبادا رعایتی از او نمایند و روزی یک تازیانه
بغلام خود زد از جهت تادیب غلام عرضه داشت مرا پی
کار خود فرستی آنگاه تازیانه زنی مرا پس گریست زین العابدین
و به پسر خود حضرت باقر فرمود در مسجد پیغمبر برو و بعد
از نماز برای من استغفار کن و آن غلام را آزاد نمود و مملوک
دیگری داشت پس از خانه بیرون شد و تازیانه آورد و بغلام
خود گفت مرا قصاص کن و صد خانواده از فقرای مدینه
را اعانت می نمود و شبها حمل زاد و معاش برای آنها

میکرد و باندازهٔ انبان بر دوش کشیده بود که شانه او پینه
بسته و سیاه شده بود و فقرای مدینه هم هر شب بر در
خانهای خود انتظار او را داشتند و او را نمیشناختند
همینکه می آمد میگفتند صاحب انبان آمد و با آنکه از مشقت
و محنت سفر کربلا بسیار ضعیف و نحیف شده بود و در
اندک سرمائی متاثر میشد شبها بضعفا همسایگان مدد
می نمود و برای ایشان آب میکشید و نیز آب غسل و وضوی
خود را بدست خود میکشید شبی از شبها زهری او را
ملاقات کرد در حالیکه باران می آمد دید آرد و هیزم بر
دوش دارد پرسش نمود فرمود سفری در پیش دارم و
در تهیهٔ آن سفر هستم گفت غلام من حاضر است برای
خدمت فرمود خود حامل باشم بهتر است پس از چند روزی
دیگر که شرفیاب شد پرسید که مسافرت شما چه شد فرمود
مقصود سفر آخرت و تهیهٔ مرگ بود و از حدیث اقبال
معلوم شود که بزیارت کربلا و نجف مکرر آمده و وضع مسافرت
بر وضع اخفا بوده چنانچه از حدیث ثالث ظاهر شود و باین جهة
مسافرت آن حضرت بعراق مذکور در تواریخ نشده و از عبادات
موظفهٔ آن جناب استمرار گریه در مصائب پدر بزرگوارش
بود در مدت سی و پنجسال زیرا که وفات آنحضرت در بیست

پنجم محرم سنه نود و چهار هجری در ... شهود و سنه
شصت و یک بود و بحدی گریست که چشمانش خائف
شدند و هر وقت قدح آب بدست گرفت باندازه گریست
که آب ممزوج با اشک خود نمود و مکرر میفرمود فراق الاحبه
غربة و قیل له تبکی دهرک فلو قتلت نفسک لما زدت
علی هذا فقال نفسی قتلتها و علیها ابکی شعر در وقت جان
از بدن گویند هر نوع سخن   من خود بچشم خویشتن
دیدم که جانم میرود   و با اولاد عقیل مهربانی بیشتر
می نمود و میفرمود چون نظر بایشان کنم یاد کربلا میکنم
و مرا رقتی دست دهد و در مناقب ابن شهرآشوب است
که همه روز دعا میکرد که خدایا مرا ... ابن نما مؤلف
گوید که در زمان ما بسیاری ... علمای عصر از
احادیث و تواریخ خرافاتی در السنه مرثیه خوانان نسبت
بسید الساجدین شایع است مثل آنکه در شام هفت عدد
با ما کردند و خاکستر بر سر ما ریختند و بحدی گریه می کردند که
چشم او از ناودان جاری شده بود و ببازار قصابان عبور
کرد با آنکه اثر زنجیر بعد از هفت سال در پای او بود با
زهری بمجلس تعزیه سید الشهداء رفت و در آستانه کفش
داری کرد و از این قبیل از مخترعات اکاذیب بارده و مختلقات

کتب حدیثیه مؤلفه است و لن یصلح العطار ما افسد الدهر
خاتمه نافعه مراتب زهد و خوف و عبادات شاقه و اجتهاد
اکید سید سجاد و سایر ائمه اثنی عشر علیهم السلام بی شک و ریب
نیست این وظایف منافی با مرتبه عصمت ایشان نباشد
بلکه از لوازم عصمت است زیرا که معنی عصمت در ارباب
دلهای شهودی به معاینه نتایج اعمال و آثار برزخی افعال
و مکاشفه حقایق نشأه طبیعت و دوزخ و مواقف و اهوال
قیامت است کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم
لترونها عین الیقین و بدیهی است که هر کس احاطه تامه بر
نتایج اعمال پیدا کند و اثر هر کار را مشاهده بعین الیقین
کند هرگز اقدام بارتکاب معاصی نماید مانند کسیکه عیاناً
ببیند که در قعر چاه سم قاتل است هرگز اختیاراً اقدام بخوردن
آن نماید اگرچه در اعلی درجات تشنگی باشد و این است
که اصحاب ما اجماع دارند بر عصمت انبیاء و ائمه بلکه صدیقه
کبری علیها السلام زیرا که دارای مقام علم الیقین و مکاشفه بوده اند
و این سبب اصلی آیه تطهیر است باتفاق مفسرین و علم
بحقایق نشئات و نتایج افعال و اعمال از لوازم مسلمه نبوت و امامت
و ولایت است و اگرچه عصمت را در کتب کلامیه بطرق
دیگری اثبات کرده اند و بعضی تمسک بادله لفظیه نموده اند

که صدیقه کبری ع

لیکن بر اهل بصیرت مخفی نیست که هیچ یک از آن طرق
مثبت تمام مدعی یا خالی از مناقشه نیست و آنچه نگاشتیم
از تمسّک بعلوم عیان و مکاشفه و شهود و عرفان
خصوصیات اوثق طرق و اوفق بقواعد علم و عقل
است و از برای مطّلعین بر ابواب احادیث اصول کافی و غیر
آن از کتاب حجّت و دانستن جهات علوم ائمّه نبی واضح است
که دارای این مراتب منفک از عصمت نخواهد بود و بیان
دیگر نیز اثبات مدعا نمائیم و آن اثبات از طریق محبّت است
که نفوس کامله انبیا و اولیا لا محاله دارای مرتبه علیای محبّة الله
هستند و همه در دوستی و تحصیل محبوبیّت دوست خود و کناره
ردن از مبغوضات او و عیبی در افراد و اگر موجب حبّ بر کسی
لبه نماید و بمرتبه مؤکّده رسید بطرفة العینی غفلت از تحصیل
محبّت دوست خود ننماید و این معنی موافق تجربه و عیان است
و بهر حال نسبت عصیان بانبیا در قرآن و اعتراف بمعاصی
در ادعیه ماثوره ائمّه و استغفار و تضرّع و بکاء و خوف
آتش جهنّم و استعاذه از شیطان چنانچه مکرّر در ادعیه
و احادیث است از لوازم عبودیّت و خضوع بندگی و مخافت
است یا از باب استیلای سلطان عظمت و خوف از مهابت
یا از لوازم معرفت تامّه است یا آنکه مطلق بعد و دوری کا

وخطیئه نفوس شریفه معصومین است اگرچه باشتغال
بمباحات ولوازم بشریت وطبیعت باشد چنانچه حکیم سنائی
گفته هرچه از خویش وا مانی چه کفر آن حرف وچه ایمان هرچه
از دوست دور افتی چه زشت آن نقش وچه زیبا وجهنم
نیز معنا کلی دارد مانند گناه که عبارتست از دوری وبعد وفراق و
انقطاع اتصال دائم چنانچه عارفی سروده ونیکو بیان نموده

دوزخ عاشقان فراق بود هرکه هجری جهنمی دارد

ودر دعای کمیل وارد است فهبنی صبرت علی عذابک
فکیف اصبر علی فراقک وآنچه شیخ جلیل صاحب کشف
الغمه که قاعده حسنات الابرار سیئات المقربین را تاسیس
کرده وسایر علما پسندیده اند اشاره ببعض مذکورات
است وبا آنکه ذات اقدس واجب واعلی است مستاثر
که هیچ ملک مقربی یا نبی مرسلی بر آن مرتبه آگاه نیست
ودر آن علم ذات اقدس را شریکی متصور نیست ودر
احادیث وادعیه مکرر اشاره باین مرتبه از علم ذات
شده ونیز در باب بدا گذشت احادیثی که خدا را دو
علم است یکی علم مخزون که مطلع نیست بر او احدی
ودیگری علمی که تعلیم ملائکه وانبیا شده وبحسب مرتبه
اول هیچکس ایمن از عواقب نیست وآیات مبارکه اشارتی

باین معنی دارد قل ما ادری ما یفعل بی ولا بکم وقل لو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر عالم الغیب فلا یظهر
علی غیبه احدا و پوشیده نیست که توان گفت این آیات
از متشابهات است و این معنی الطف و ادق از همه اجوبه
مذکوره است و هیچ منافاتی با مرتبه عصمت و جلالت نفوس
شریفه اولیا ندارد زیرا که جمیع این مراتب بحسب علوم فائضه
واطلاع بر الواح سماویه است وانچه در علم مکنون مخزون
است فائض بر احدی نشده واجوبه دیگری علمای شیعه
در این مقام گفته اند که تضرع و گریه نفوس مقدسه از معاصی
شیعیان ایشان است یا مراد تعلیم ایشان است و رکاکت
این اجوبه بحدی است که محتاج ببیان نیست و جواب اخیر
اوفق بظواهر و جامع شتات آیات مبارکه و احادیث
وارده است و مرضی بعض مشایخ از معاصرین قدس الله
روحه و شرح متعلق باین مقام در حدیث بیستم گذشت
و در امثال اینگونه مطالب عالیه باشاره قناعت کردیم
تا از وضع اختصار تجاوز نشده باشد و بر نتایج اقتصار
شد زیرا که معتقد ما بر اهل خبرت و بصیرت آشکار است

الحدیث الثانی والثلثون

وبالسند المتصل الی الشیخ الجلیل جعفر بن محمد بن قولویه

باسناده الی الکاهلی عن ابی عبدالله ع قال من اراد ان یکون
فی کرامة الله وفی شفاعة محمد فلیکن للحسین زائرا ینال من الله
افضل الکرامة وحسن الثواب ولا یسئله عن ذنب عمله فی
الحیوة الدنیا ولو کانت ذنوبه عدد رمل عالج وجبال تهامة
وزبد البحر ان الحسین بن علی قتل مظلوما مضطهدا نفسه
وعطشانا هو واهل بیته واصحابه ترجمه امام صادق گفت
هر کس خواهد که بوده باشد در گرامی بودن نزد خدا
و در خواهش گری محمد پس باید بوده باشد مر حسین را زایر
کن میرسد او را افزون تر گرامی و نیکوئی مزد و نپرسد
او را خدا از گناهیکه کرده در هنگام زندگانی جهان پست
واگر چه بوده باشد گناهان او بشماره ریگهای وان عالج
وکوههای تهامه و کف دریا بدرستیکه حسین پسر علی
کشته شد ستم رسیده و بیچاره بود خود او و تشنه بود
او و خانواده او و یاوران او و بیانات ایمان و اعتقاد به شفاعت
رسول خدا و ائمه هدی از ضروریات مذهب شیعه است
و اغلب فرق مسلمین نیز موافق هستند در ثبوت شفاعت
برای گناه کاران و اهل معاصی کبیره شارح صحیح مسلم نقل
کرده که اهل سنت قائل بجواز شفاعت هستند از طریق سمع
بصریح آیات و اخبار متواتره و مسلمین اجماع بر این معنی دارند

عقلا و معتقد وجوب شفاعت هستند ٤

جز معدودی از خوارج و معتزله که تأویل کرده اند ظواهر
آیات شفاعت را باینکه مراد زیادتی درجات است و رفع عذاب
و بصریح آیات و اخبار تأویل ایشان باطل است و شیخ
صدوق در رسالهٔ اعتقادات گوید که اعتقاد شیعه
در شفاعت آنست که شفاعت ثابت است برای صاحبان
معاصی کبیره و صغیره و اهل توبه محتاج بشفاعت نباشند
و هر که منکر شفاعت پیغمبر باشد از شفاعت بی بهره باشد
و شفاعت اختصاص دارد برسول خدا و اوصیای او و سایر
انبیا و رسل و اوصیا و مؤمنین و ملئکه و نیز اختصاص
دارد شفاعت باهل ایمان که اهل توحید باشند و اهل
شک و شرک و انکار و کفر را بهره از شفاعت نیست تمام
شد کلام صدوق و لنحقق معنی الشفاعة و المغفرة علی
وجه یکون من خواص هذا الکتاب و هو مبنی علی رسم مقدمات
الاولی من خواص الانسان تأثیر اعماله و افعاله الارادیة
فی جوهر ذاته و صحیفة اعماله ان خیراً فخیر و ان شراً فشر فکلما
یفعله بجوارحه یتأثر منه روحه و یجتمع فی صحیفة ذاته
و خزانة مدرکاته لاسیّما ما ترسّخت من الهیئات و تأکّدت
من الملکات و النّفوس هی الصّحف المنشورة فی القیمة و
هو الکتاب الّذی لا یغادر صغیرة و لا کبیرة حتی النفخ فی لوما

والملئكة الموكلون بهذه الارتسامات هم كتبة الاعمال
مما نطابق فيه البرهان والعيان ونطق به القران و
الحسنة تزيد النفس صفاء وبهاء وكذا الصفات الحميد
والاخلاق الحسنة والاعمال السيئة والملكات الرذ
تكدرها وتحدث فيها احوالا مباينة لجوهر ذاتها فالنفوس
الغاصية المتبعة للشهوات بمنزلة مرآت يعلوها الخبث
والصدى وتتراكم عليها الكدورات والكثافات بح
طول زمان العصيان والشهوات وعظم المخالفة وصغر
والبه يشير في الحديث رب شهوة ساعة اورثت حزنا طو
الثانية النفوس العاصية الشقية بحسب الوجود و
وفعلية الكمالات خالفة النفوس المطيعة السعيدة
بحسب الحقيقة والذات بل بسبب اللواحق والعوارض
الطارية فان المعاصي ومتابعة الشهوات بمنزلة اعرا
غريبة للنفس تؤثر فيها اثرا وانها او توجب لها كالا
ولا ريب ان للنفس استعدادات فكلما فعلت فعلا حصل
اثر خارجي وتبدلت القوة بالفعلية والفعلية تتاوت
والفعل الصادر من النفس بما يؤثر اثرا ويبقى ذلك الا
وربما ينكر ويرسخ اثره ويبقى قد عبر الشرع الاول
عن القسم الاول بالّلمم الّذين يجتنبون كبائر الاثم والفو

الا اللمم وقلما يخلو منه انسان وهو من الذنوب المغفورة يعني
يمحى اثره بيسر عنه والقسم الثاني يبقى اثره دهرا طويلا وربما لا
يزول الا بعقاب ومن بدل من التوبة وتكفير الحسنات والشفاعة
والى هذا المعنى اشير في الاخبار الواردة في ان في القلب نكتة
بيضاء وتسود بكثرة المعاصي وبما ورد في باب تنقل احوال
القلب حتى يصير اسفله اعلاه وقد اشير الى هذا التحقيق منه
في قوله تعالى ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم
كالذين امنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم سا
ما يحكمون كانه احال الفرق بينهما الى فطرة العقول الثالثة
قد ثبت في شرع العقل استحالة الترجيح بلا مرجح وكذا امتناع
كون الارادة الجزافية والعزيمة الاقتراحية مرجحا لشيء فاذا
فرض وثبت ان للافعال تاثيرا في الارواح والنفوس فلا يمكن ان
يقال عفى الله عنه بلا مرجح موجب لذلك وانه فعل ذلك
اقتراحا بالارادة الجزافية اذ لابد في منع المقتضي عن اقتضائه
من مرجح موجب والا لكان سفها وعبثا يمتنع صدوره عن
الحكيم ولو فتح هذا الباب لانسد ابواب جهنم على الكفار و
العصاة وهو مما لا يلتزم به ذو مرية ولا يعتقد به ذو ملة
الرابعة المؤثر اما جسماني واما روحاني وكل منهما اما دفعي الاثر
واما تدريجي التاثير والثاني ظاهر والاول كتاثير الاكسير في

الاجساد القمرية والشمسية بمجرد الملامسة بينهما وكتاثير الاسلام
في نفس الكافر والتوبة في نفس العاصي فانها بعد استحكام
آثار الكفر والعصيان ورذائلهما في نفوسهما في طول عمرهما
اذا تابا وجعا نقضا تلك الآثار والرذائل عنهما دفعة
وآناً حتى كان الفراغ وقع لا في زمان وقد اجمع المسلمون كافة
على ان من تاب في آخر ساعة من عمره او اسلم كافر كذلك
كان من اهل النجاة والفلاح لا يرى من اثر تلك الاعمال
شيئا وورد بذلك اخبار عديدة ولعلك بعد اتقان
هذه المقدمات دريت وايقنت ان عذاب الآخرة وعقابها
ليس من باب التشفي والانتقام ولا من باب الجزاف والاقتراح
بل النفوس الكافرة على مراتبها وكذلك العاصية المتمردة
على اختلافاتها اكتسبت اعمالا مستعدة للصور النارية
في عوالم الآخرة التي هي محل بقاء النفس بعد المفارقة عن الابدان
فلو خلي بينها وبين صفاتها وملكاتها الحاصلة من اعمالها
لتعذبت بها بحسب استعداد تلك الصفات للبقاء الا
ان يمنعها مانع قوي وقد ورد في الخبر انما هي اعمالكم ترد
اليكم يعني الآثار الاخروية والصور البرزخية وقد اشير
اليه في القرآن بقوله سيجزيهم وصفهم والمانع الخارجي
قد يكون من فعل النفس كالتوبة التي هي باب مفتوح من

الله الى العباد فاذا حصلت حقيقة تاثرت النفس منها دفعة
ونفضت مكتسباتها آناً فآناً كالنار القوية اذا غلبت على الفلزات
المكدرة خلصتها من الكدورات العارضة بسرعة وربما كان
احتراق النفس بنار الندم اشد من احتراقها بالنار ونعم ما قاله
العارف در آتشم بيفكن نام كنه مبر كآتش بكرمي عرق
انفعال نيست وقد ظهر ضمنا معنى طلب العفو و
المغفرة من الله تعالى وهو ان لا يتركه بحاله ويهمله موكولا
الى نفسه حتى يؤثر المقتضي اثره وقد يكون من فعل الغير
كدعاء مؤمن واستغفاره له او شفاعة شفيع وهو لا محالة
يكون بسبب موجب لذلك ولا بد ان ينتهي ذلك التسبب
الى ذاته ومعنى الشفاعة توجه النفوس القوية الكاملة
الى استخلاص النفوس المكدرة العاصية عن تبعات
اعمالها المكتسبة ولا بد من سبب مرجح لذلك حتى تجعلها
شفعاء لها وترقيها عن النقصان الى الكمال وتشرق عليها
نورها وتنور ظلماتها وذلك بعد القابلية الذاتية وعدم
بطلان استعدادها للنجاة ما للظالمين من حميم ولا شفيع
يطاع ولذلك اختصت الشفاعة باهل الايمان وليست
بعامة وايضا تختلف الشفاعة باختلاف الشفيع والمشفوع
له وبحسب اختلاف مراتب ابتلاء النفوس باعمالها واخذها

فقد ورد عن امير المؤمنين ان اخوف ما اخاف عليكم البرزخ فان منكم من لا تبلغه شفاعتنا الا بعد ثلثمائة الف سنة وقد تبيّن مما ذكرنا عدم امكان الشفاعة للكفار اما لانه ترجيح للمرجوح او لبطلان استعدادهم بل لا يبعد ذلك في حقّ بعض العصاة وان كانوا ظاهرا في عداد اهل الايمان لعظم الجناية وتناهي الطغيان وقال بعض العلماء قدّس سرّه معنى الشفاعة ان يجعل بعض مقربي الحضرة الالهية وسيلة في مغفرة ذنوبه وهذا انما يتصوّر اذا كان العبد استحكم نسبة الى ذلك الشفيع في الدنيا بشدة المحبة او كثرة المواظبة على الاقتداء به او كثرة الذكر له بالصّلوة و التسليم عليه او التأسف بفقدانه وحزنه على ذلك ونحو ذلك فان ذلك كله يصير سببا لتنوير القلب والقرب من الله وهما بعينهما مغفرة للذنوب وزيادة في الدرجات وانما حصلا بواسطة ذلك الشفيع وهذا معنى الاذن من الله فما لم تكن هذه المناسبة لم يتحقق الاذن يدل على ذلك انّ جميع ما ورد في الاخبار من استحقاق شفاعة النبي صلى الله عليه وآله معلق بما يتعلق بهم من صلوة عليهم او زيارة لقبورهم او البكاء عليهم او الاحسان الى ذراريهم وغير ذلك مما يحكم علاقة المحبة و المناسبة معهم انتهى وهو يؤكد ما ذكرناه ويؤكده ايضا

عدة اخبار مثل ما رواه فی الکامل عن الباقر ع اما انه لیس من عبد یذکر عنده اهل البیت فرق لذکرنا الا مسحت الملئکة ظهره وغفر ذنوبه کلها الا ان یجیئ بذنب یخرجه من الایمان وان الشفاعة لمقبولة وما تقبل فی ناصب الخبر وفی کتاب الحسین بن سعید الاهوازی بسند صحیح عن العلاء عن ابی عن الباقر ع قال ان الکفار والمشرکین یعیرون اهل التوحید فی النار فیقولون ما نری توحیدکم اغنی عنکم شیئا وما نحن وانتم الا سواء قال فیانف لهم الرب عز وجل فیقول للملائکة اشفعوا فیشفعون لمن شاء الله ویقول للمؤمنین مثل ذلک حتی اذا لم یبق احد تبلغه الشفاعة قال الله تبارک وتعالی انا ارحم الراحمین اخرجوا برحمتی فیخرجون کما یخرج الفراش ثم قال ابو جعفر ع ثم مدت العمد واعمدت علیهم وکان والله الخلود وفی الکتاب المذکور عنه ع ان قوما یحرقون بالنار حتی اذا صاروا حمما ادرکتهم الشفاعة فینطلق بهم الی نهر یخرج من رشح اهل الجنة فیغتسلون به فینبت لحومهم ودماؤهم ویذهب عنهم قشف النار ویدخلون الجنة ویسمون الجهنمیون فینادون باجمعهم اللهم اذهب عنا هذا الاسم قال فیذهب ثم قال یا ابا بصیر اعداء علی هم الخالدون فی النار لا تدرکهم الشفاعة وروی فی المحاسن عن الصادق ع ان الجار یشفع

لجاره والجحیم یشفع لحمیمه ولو ان الملائکة المقربین و الانبیاء المرسلین شفعوا فی ناصب ما شفعوا و فی تفسیر الامام العسکری عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الله رحیم بعباده و من رحمته انه خلق مائة رحمة جعل منها رحمة واحدة فی الخلق کلهم فبها یتراحم الناس و ترحم الوالدة ولدها و تحنن الامهات من الحیوانات علی اولادها فاذا کان یوم القیمة اضاف هذه الرحمة الی تسع و تسعین رحمة فیرحم بها امة محمد ص ثم یشفعهم فیمن یحبون له الشفاعة من اهل الملة حتی ان الواحد لیجیء الی مؤمن الشیعة فیقول اشفع لی فیقول وای حق لک علی فیقول سقیتک یوما ماء فیذکر ذلک فیشفع فیه و یجیئه آخر و یقول ان لی علیک حقا فاشفع لی فیقول و ما حقک علی فیقول استظللت بظل جداری ساعة فی یوم حار فیشفع له الی غیر ذلک من الاحادیث التی تشید بنیان ما اسسناه من المقدمات سیر اجمالی در معاصی صادره از شخص انسانی بر اقسامی است و از مبادی مختلفه صادر شود قسم اول آنست که از سوء فطرت و خبث طینت و تحشش اعوجاج طبیعت از اعتدال و استقامت است مانند دروغ و غیبت مردمانی در پشت رفتار و کذب دائم و آزار مردم بزبان که غالبا ناشی از حسد و بخل و حرص است و گاهی که خالی از موانع باشد منتهی بضرب و جرح و قتل شود و

شخص بحسب صورت اگرچه انسان است ولیکن در معنی از
سنخ سباع و درندگان و وحوش است و در واقع خالی از
ضعف عقیده و تصدیق ایمانی نباشد و لامحاله سنخ ذات
او آلوده بسجین است و بسیار بعید است توفیق او بتوبه و
شفاعت شافعین نصیب او نشود مگر بعد از زمان طویلی
وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ و در شرح حال این
طبقه وارد شده که رسول اکرم فرموده ان الله حرم الجنة
علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال ولا ما قیل
له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان فقیل
یا رسول الله وفی الناس شرک شیطان فقال اما تقرء قول
الله وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ رواه فی الکافی
وفیه عنه ص ایضا ابی الله لصاحب الخلق السیئ بالتوبة
قیل فکیف ذلک یا رسول الله قال لانه اذا تاب من ذنب
وقع فی ذنب اعظم منه وصاحب اینگونه از معاصی از
رحمة واسعه بسیار دور است نستجیر بالله الکریم قسم دوم
معاصی است که بواسطه قوه شهویه صادر شود مثل
التذاذ بمناکح و مطاعم و مشارب محرمه و سبب اینگونه
معاصی مقهور شدن قوه عاقله است از قوه شهویه
وغالبا در سن جوانی خواهد بود و هر زمانی که انسان

وضعفی در قوه شهویه پیدا شود رجوع بتوبه نماید و نادم بر
افعال شنیعه خود شود و کم کسی است که از این قسم معاصی خالی
باشد و غالباً موفق بتوبه و انابه شود حکیم سنائی گوید
بحرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان
آب سرد و استسقا و عارف بکری گوید زهی بسطامی که مرا بعجب
و خود بینی اندازد و نیکو معصیتی که مرا بخوف اندازد
روی ثقة الاسلام فی الکافی عن حمران بن اعین عن الباقر ع
حین سئله عن اشیاء و منها بالقیام قال له اخبرك اطال الله بقائك
لنا و امتعنا بك انا نأتيك فما نخرج من عندك حتى ترق
قلوبنا و تسلو انفسنا عن الدنيا فيهون علينا ما في ايدي
الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندك فاذا صرنا
مع الناس و التجار احببنا الدنيا قال ابو جعفر ع ان اصحاب
محمد ص قالوا يا رسول الله نخاف علينا النفاق فقال لهم و لم
تخافون ذلك قالوا اذا كنا عندك فذكرتنا و رغبتنا
وجلنا و نسينا و زهدنا حتى كانا نعاين الآخرة و الجنة و النار
و نحن عندك و اذا خرجنا من عندك و دخلنا هذه البيوت
و شممنا الاولاد و رأينا العيال و الاهل يكاد ان نحول

٢ انما هي القلوب مرة تصعب و مرة تسهل ثم قال ابو جعفر ع

عن الحال التى كنا عندك حتى كانا لم نكن على شئ افتخاف علينا
النفاق وان ذلك نفاق فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله كلا ان هذه
خطوات الشيطان قد رغبكم فى الدنيا والله لو تدومون على
الحال التى وصفتم انفسكم بها لصافحتكم الملائكة ومشيتم على الماء
ولولا انكم تذنبون فتستغفرون الله لاتى الله بخلق يذنبون
ويستغفرون فيغفر لهم ان المؤمن مفتن تواب اما سمعت قول
الله ان الله يحب التوابين وقال استغفروا ربكم ثم توبوا اليه اكثر
فيه ان الموجودات باسرها مجالى اسمائه تعالى ومظاهر صفاته تجلى
ومظهر العفو والغفور وامثالهما لا يتحقق الا باهل ا... لعضها
واليه اشار من قال خطاى من اى شيخ بر من چه گيرى
مرا عفو او با خطا مى پسندند وقال العزيز زجرم ما ترسد
كه گفتى منم غفور رحيم اگر نه زهر بود چيست حاصل ترياق

وروى فى الكافى عن الصادق قال من جائنا
يلتمس الفقه والقرآن والتفسير فدعوه ومن جائنا
يبدى عورة قد سترها الله تعالى فنحوه فقال له رجل
من القوم جعلت فداك والله انى لمقيم على ذنب منذ دهر
اريد ان اتحول عنه الى غيره فما اقدر عليه فقال له ان كنت صادقا
فان الله يحبك وما يمنعه ان ينقلك عنه الى غيره الا لكى

تخافه و روی فیه ایضا عنه ع او عن ابیه قال دخل رجلان
المسجد احدهما عابد والاخر فاسق فخرجا من المسجد والفاسق
صدیق والعابد فاسق وذلك انه یدخل العابد المسجد مدلا
بعبادته یدل بها فتكون فكرته فی ذلك ویكون فكرة الفاسق
فی التندم علی فسقه ویستغفر الله لما صنع من الذنوب و مخفی
نباشد كه این دو قسم كه ذكر شد از گناهان ناشی از ملكات
شود ولا محاله مبدئی راسخ در نفس دارد و توبه از آنها سخت
است و لیكن هر گاه توبه حقیقی واقع شود ملكات ثابته چندین
ساله را برطرف كند مانند شخص مسموم كه تریاق نوشد
كه دفعة اثر زهر برداشته شود و همچنین است رجوع
از كفر و اعتقادات فاسده واختیار اسلام كه تاثیرات
دارد و ملكات راسخه حال كفر را بی اثر كند اگرچه اسلام
او بلحظه قبل از موت باشد در كافی از معویة بن وهب روایت
شده كه مرد پیری در حال مرض موت بود و بر طریقه اهل
سنت در اینحال طریقه ولایت و حقیت امیر المؤمنین را برو
عرضه داشتند اقرار كرد و فریادی بر كشید و جان در
داد شرح حال او را بحضرت صادق عرضه داشتند فرمود
داخل بهشت می شود علی بن سری حاضر بود عرض نمود كه
این مرد زیاده بر یك دمی این عقیده اظهار نكرد و زیاده بر

این چیزی نشناخت گفت دیگر چه میخواهید از او مجددا سؤال کنید
داخل بهشت شد و قسم سیم معاصی است که بحسب اتفاق
صادر شود و مبدء راسخی نداشته باشد که در آیه مبارکه
اشاره بان فرموده الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش
الا اللمم که در تفسیر آن وارد شد یلم بالذنب ثم یستغفر
منه و در خبری در کافی از حضرت صادق روایت کرده
اللمم من العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته
ای من طبیعته و در خبر دیگر فرمود المؤمن لا یکون سجیته ٢٠
الکذب والبخل والفجور و ربما الم من ذلک شیئا لا یدوم
علیه و این قسم از معاصی را عفو الهی تدارک نماید و مؤاخذه
نشود و در احادیث وارد شده که آنچه از مؤمن در حالت
دلتنگی و غضب صادر شود براو نوشته نشود والله العالم
باسراره

الحدیث الثالث والثلثون

ما رواه جماعة من ارباب المقاتل فی وداعه کالشیخ الاجل
ابن شهراشوب وابی مخنف والشیخ فخر الدین واللفظ له
ان الحسین لما نظر الی اثنین وسبعین رجلا من اهلبیته
صرعی التفت الی الخیمة فدعی ببردة رسول الله والتحف
بها وافرغ علیه درعه الفاضل وتقلد سیفه واستوی
علی متن جواده وهو غائص فی الحدید فاقبل علی النساء

فنادی یا سکینة یا فاطمة یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام وانی بارز الی هؤلاء القوم فاقبلت سکینة و هی صارخة فضمها الی صدره ومسح دموعها بکمه وقال سیطول بعدی الابکاء فنادت سکینه یا ابة استسلمت للموت فقال کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین فقالت یا ابه ردنا الی حرم جدنا فقال هیهات لو ترک القطا لنام فصارخت النساء شکهن الحسین مؤلف گوید تا سفیدارم کرد در زمام جوانی که هنگام نشاط زندگانی است کثرت اشتغال بعلوم نظریة مجال نداد که بخیال اشعار لطیفه در مراثی سید الشهداء که موجب اجر و ثواب جزیل است باشم وعمر عزیز صرف بعلوم اصطلاحیه فلسفه وکلام وفنون ادبیه و شرعیه نمودم طوبت باحراز الفنون ونیلها رداء شبابی والجنون فنون فلما تعاطیت الفنون ونیلها تبین لی ان الفنون جنون اکنون که مخاطب بخطاب یا ابناء الخمسین زرع قد دنی حصاده شده ام طبیعت جامد و قریحه جامد است مثنوی تا ندانستم توانستم چه سود چون که دانستم توانستم نبود بقاعده ما لا یدرک کله لا یترک کله کاهی بعض وقایع را با کمال مشقت

بنظم درآوردم امید است که نظر اُدبای عصر خطا
پوش باشد داعی بر نظم واقعه وداع حضرت سیّد الشهداء
مبشره نومیه شد که شیخ معاصر نوری در کتاب دار السلام
اسکنه الله فی غرفات دار السلام حکایت کرده ودر رساله
فیض القدسی فی احوال العلامة المجلسی روایت نموده از یکی از
فضلای معاصرین خود از اهل طهر که میرزا یحیی نام داشته و از
صلحا واتقیا معروفین بوده گفته که شبی در خواب دیدم که
علامه مجلسی در صحن شریف کربلا مشغول تدریس است در صفه
الصفا که سمت شرقی حرم است وازدحامی از اهل علم حاضر
هستند بعد از درس شروع بوعظ نمود و چون خواست شروع
بذکر مصائب سید الشهداء ع نماید شخصی نزد مجلسی آمد
گفت صدیقه کبری فاطمه زهرا امر فرماید که از وداع
فرزند شهیدم ذکر کنید پس از آن صدیقه کبری با
حضرت مجتبی بدیدن زوار تشریف بردند در کاروان
سراها وخانها وصحن واحتناق بنیاد فراق آشد تمام مصائب

است بلبلی بر شاخ گل در بوستان	شرح میداد از فراق دوستان
گفت چیزی تلختر در این جهان	از جدائی نیست نزد آگهان
از جدائی میشود دلها خراب	آتش هجران کند مارا کباب

در زمین کربلا شاه شهید | چون وداع کودکان سنجیده بد

چونکه نوبت آمد از بد اختران | روی بر گرداند سوی دختران

کرد بر هر یک سلامی سوزناک | جمله گریان با گریبانهای چاک

دختری از آن میان نزدیک خواند | چونکه بانو بود بر زانو نشاند

ز آستین مهر اشکش پاک کرد | ز آتش دل رخنه در افلاک کرد

گفت ای جان جهانا شیون مکن | آتش دل را ز اشک غم روشن مکن

بعد من چندی تو خواهی در بزیست | بایدت تا حد که بتوانی گریست

بی پدر را گریه و زاری خوش است | سوگواران را عزاداری خوش است

چون تو از شرح بیان خون شد سپهر | با پدر راندی سخن از روی مهر

از پدر آن بی پدر تا سر آمدی | پرسش احوال مادر آمدی

تن بمردن دادی اندر راه دوست | دادن جان در ره جانان نکوست

پس تو ما را باز گردان در وطن | وارهان ما بیکسان را از فتن

گفت من در این مکان بیچاره ام | از وطن و ز یاوران آواره ام

کو قطا از بیم صیادان غنود | تا طلوع صبح سرگردان نبود

پس براق عشق سوی جنگ تاخت | احمد آسا قرب حق آهنگ ساخت

روح او با روح احمد بود جفت | در معنی پیر دانشمند سفت

قرب نی بالا و پستی رفتن است | قرب حق از قید هستی رستن است

پس برون کرد از درون اغیار را | خود فدای داد زلف یار را

یار گفت و یار جست و یار خواست | خلوت دل خالی از اغیار خواست

در وصال یار عین یار شد | فهم این نکو حامل اسرار شد
رمز ثار الله تو بر خوان از خبر | گر تو را نی فهم معنای پسر
گو نبی بر قاب یا او ادنی نشست | سبط او بر عرش اعلی نشست

وعلامهٔ مجلسی ره در جلاء العیون روایت کرده که چون وداع نمود اهل بیت خود را ایشان را امر بصبر و شکیبائی نمود وعدهٔ ثواب و اجر اخروی داد و فرمود چادر بر سر کنید و مستعد بلا باشید و بدانید که خدا نگاه دار شما خواهد بود پس شکایت نکنید و نگوئید کلمه را که از قدر و مرتبهٔ شما بکاهد آنگاه رو بسوی میدان جنگ کرد و نعم ما قیل لو کنت ساعة بیننا ما بیننا ورأیت کیف نکرر التودیعا ایقنت ان من الدموع محدثا وعلمت ان من الحدیث دموعا گفتمش سر به بینم مگر از دل برود آنچنان جای گرفته است که مشکل برود خاتمه مشهور میان نسابین در ضبط دختران حضرت حسین دو دختر است یکی سکینه که فصاحت و جلالتش در کتب تاریخ معروفست و دیگری فاطمه که حضرت او را تزویج بحسن بن حسن مثنی فرمود و با شوهر خود در کربلا بود و چند زخم بر حسن وارد شد و معالجه نمود و بعد از وفات او فاطمه یکسال در سر قبر او خیمه زد و اقامت نمود و ملقب بودن

او بصغری در مقابل فاطمهٔ کبری صدیقهٔ زهراء ع بوده
وحضرت فرمود شبیه‌ترین زنان است بمادرم فاطمه
چنانچه ابوالفرج اصبهانی و دیگران ضبط کرده‌اند و از
روایت کافی نماید که فاطمه بزرگتر از سکینه بوده زیرا که
حضرت حسین وصیت خود را باو سپرد تا بزین العابدین
برساند چنانچه گذشت در اول کتاب و مادر فاطمه ام اسحق
دختر طلحة بن عبدالله است و بعضی از اهل نسب دختر
صغیره زینب نام در اولاد آنحضرت ضبط کرده‌اند و
گفته‌اند که در کودکی وفات کرده و از آنچه نگاشته شد
حال خبر دیگر که علامه مجلسی از مناقب قدیمه نقل کرده معلوم
شود که غراب خون آلوده برد بدیوار خانه فاطمه صغری نشست
و انشاد نمود شعر نعب الغراب الخ زیرا که شبهه نیست که
فاطمه صغری بنت الحسین در کربلا بوده و خطبهٔ بلیغه
که در روانه کوفه خوانده در کتب معتبره مانند احتجاج
طبرسی وغیره مذکور است و روایت مذکوره که از مناقب
نقل شده سند ا ... ن عمر میشود که شیخ
نجاشی او را تضعیف ... بات او را نسبت
باضطراب داده و سهل ... بار خبر فاطمه بنت
الحسن بوده و تحریف ... آنحضرت مجتبی را

دختری فاطمه نام بوده وهم چنین سابقا اشاره شد که
عبارت امالی صدوق کرد وابن از فاطمه صغری بنت الحسین
نموده دخل علینا الغانمه وانا جاریة صغیرة وفی رجلی
خلخالان الخ وهمچنین نقل سید بن طاوس که در مجلس
یزید فاطمه بنت الحسین گفت او تمت الخ فکر انکه مراد
به یتیم شدن مجاز باشد محدث خبیر باید باکاهی نقل
روایات کند که موجب طعن اهل بصیرت یا معاند
مذهب نشود والله الموفق للصواب

الحدیث الرابع والثلثون

وبسندی المتصل الی السید الجلیل السید عبد
الکریم بن طاوس فی کتاب فرحة الغری بسنده عن ابی
الفرج السندی قال کنت مع ابی عبد الله جعفر بن
محمد علیهما السلام حین قدم الی الحیرة فقال لیلة اسرجوا الی
البغلة فرکب انا معه حتی انتهینا الی الظهر فنزل فصلی
رکعتین ثم تنحی فصلی رکعتین ثم تنحی فصلی رکعتین
فقلت جعلت فداک انی رایتک صلیت فی ثلث
مواضع فقال اما الاولی فموضع قبر امیر المؤمنین ع و
الثانی موضع راس الحسین والثالث موضع منبر القائم
وروی نحوه عن مبارک الخباز وبطریق اخر عن محمد بن

نجا ان اشکال نیست م

خالد واخو عن عبد الله بن طلحه فی روایات اخر تقرب مما ذکر
بیانات مطابق روایات مذکوره روایتی در کتاب کامل
الزیاره نیز روایت شده که مشهد راس شریف در غریین است
ودران محل دو قبر هویدا شده یکی بزرک ودیکری کوچک
ونیز در کامل است که یکی از موالی آن سر مقدس را از بنی
امیه سرقت نمود ودر غریین دفن کرد ونیز در کامل الزیاره
است که سر مقدس را از شام عود بکوفه دادند وابن
زیاد ترسید که مبادا اهل کوفه شورشی نمایند امر باخراج
آن سر نمود فصیره الله عند امیر المؤمنین فالراس مع الجسد
والجسد مع الراس علامه مجلسی ره احتمال داده که مراد
بجسد جسد امیر المؤمنین ع باشد یا مراد دفن بحسب
عالم باطن است اکرچه ظاهرا دفن نزد قبر امیر ع شده باشد
یا مراد لحوق سر مقدس ببدن در عرش است وملحق شدن
سر را ببدن شریف نسبت بمشهور علمای امامیه داده
یعنی در کربلا وسید بن طاوس نسبت بعمل طایفه داده
ودر کتاب اقبال کوید واقف نشدم بر کیفیت حمل سر مقدس
وتسمیه حامل وکیفیته دفن در کربلا ومباشر دفن وبعض
علما را عقیده این است که مدفن راس شریف مسجد حنانه
باشد واین مکان قصر عالی بوده وچون جنازه امیر المؤمنین را

برانجا عبور دادند مایل شد بصورت انحناء باین سبب
حنانه نامیده شد و در امالی شیخ الطائفه وارد شده
لما جاز مولینا جعفر ابن محمد الصادق ع بالقائم المائل
فی طریق الغری نزل فصلی عنده رکعتین وقال هذا
موضع راس جدی الحسین و در مجموعه خط شهید اول
نقل شده که مراد بقائم مائل مسجد معروف بمسجد حنانه
است و شیخ محمد بن المشهدی در مزار روایت کرده که
حضرت صادق در این محل چهار رکعت نماز کرده و زیارت
کرد سید الشهدا را در این مقام و این معنی که مدفن
راس مسجد حنانه باشد مناسب است با بعض روایات
که تصریح دارد که امام صادق پیاده شد نزد قبر امیر ع و نماز
کرد و دوباره سوار شد پس پیاده شد و دو رکعت
نماز کرد و گفت این مدفن راس الحسین است و منافی نیست
آنچه را که در بعض روایات است که دفن بجنب القبر زیرا
که مسجد حنانه جنب قبر است عرفا و احتمال دفن در نزدیک
قبر مطهر بنجف بعید است زیرا که قبر شریف در آن زمان معروف
نبوده و مشهد الراس در شام نیز معروف است اهل
تاریخ نوشته اند که منصور بن جمهور چون مسلط بر
شام شد سر مقدس را در خزاین بنی امیه یافت و آنرا

در باب الفرادیس نزد برج سبتم دفن کرد و در تواریخ
مصر مسطور است که سر مقدس را ایام یزید بجمیع بلاد و
طوایف داده اند و در عسقلان مدفون شد تا زمان استیلای
فرنگ بر عسقلان خلفای فاطمیین وزیر صالحی داشتند
که طلایع بن رزیک نام داشت مال جزیله بعنوان هدیه
برای فرنگ داد و در سنه پانصد و چهل و هفت از
عسقلان حمل بمصر نمودند و هنوز خون مقدس خشک
نشده و بوی خوش از آن ساطع بود و طلایع مزبور کرسی
از آبنوس مهیا کرد و مثل بساطی بر روی او گسترده و
در پارچه از حریر سبز کفن کرده دفن نمودند و روز ورود
سر مقدس که روز سه شنبه دهم جمادی الآخره از سنه
مزبوره بود طلایع مزبور با تمامی عساکر خود با پای برهنه
از مصر خارج شده استقبال کردند و در مناقب مشهد
الرأس عسقلان را متعرض است و سبط در تذکره نقل
از عسقلان بمصر را ضبط کرده و احتمالات دیگر از دفن
در مدینه و کوفه و رقه و شام را نیز متعرض است و شعری
از بعض مشایخ خود نقل کرده لا تطلبوا المولی حسین بشرق
ارض او بغرب ودعوا الجمیع وعرجوا نحوی فمشهده بقلبی
و اما ورود سر مقدس بحضرت ابا مدینه در جمله از کتب معتبره

ذکر کرده اند و چون زنان طائفهٔ بنی هاشم خبردار شدند
آغاز ناله و شیون و سوگواری کردند و دختران عقیل
و امّ سلمه مطّلع شده شروع بگریه و زاری کردند و فریاد
ایشان بلند شد عمرو بن سعید بن العاص که والی مدینه
بود چون فریادهای هاشمیات را شنید گفت واعیة بواعیة
عثمان و بلاذری در تاریخ خود و دیگران گفته اند که مروان
ابن حکم در مدینه بود آن سر مقدّس چون بدید و اظهار سرور
نمود و اشعار معروفه انشاد کرد شفیت منک النفس یا حسین
الی آخرها و ابن ابی الحدید گوید که مروان در آن روز کفر و زندقهٔ
خود را صریحا ظاهر کرد و بمنبر رسول خدا بر آمد و خطبه
خواند پس از آن سر منوّر را انداخت بجانب قبر پیغمبر و
گفت یا محمّد یوم بیوم بدر مؤلف گوید که مشهد الرأس در
شام شاید که مسجد الرمح باشد چنانچه شیخ کراجکی در کتاب
تعجب اشاره بان نموده و در کتاب نور العین نیز مسطور است
که سبب بنای آن مسجد در شام این بود که چون آن سر مقدّس
را در کوچه های شام گردانیدند در بعضی معابر از سر
نیزه افتاد و بر فرق حائطی واقع شد و بزمین نرسید در
آن مکان مسجدی بنا کردند و نامیده شد مسجد الرمح و مخفی
نیست که نقل کرامات باهره از سر مقدّس از قبیل سخن گفتن

وقرآن خواندن اختصاص بکتب شیعه ندارد بلکه اعاظم
علمای اهل سنت نیز نوشته اند سید مؤمن شبلنجی
در کتاب نور الابصار از کتاب شرح الشفا علامه تلمسانی از
فصل بیست و چهارم فیما اطلع الله نبیه من الغیوب فی ترجمة
الحسین حکایت کرده و سند را باعمش رسانیده که گفت در
مکه شخصی را دیدم که اظهار نومیدی از رحمت خدای کرد از
او پرسیدم چه گناه کرده گفت من از جمله هفتاد تن بودم که سر
حسین را بنزد یزید آوردیم و یزید آن سر را در محل خوابگاه
خود میگذاشت تا آنکه شبی همخوابه او بیدار شد دید نوری
از آن سر بالا رود که خانه را روشن کرده یزید نیز مشاهده
نمود هر دو ترسان و هراسان شدند بامداد امر کرد سر را
از خانه بیرون بردند و ما هفتاد تن را مأمور بحفظ این سر کردند
و خیمهٔ دیباجی را در بیرون شام برای ما برپا کردند چون
شبانگاه شد ما همه خوابیده چون بیدار شده دیدم
قطعهٔ ابر بزرگی از آسمان فرود آمد و مردی از او در آمد که
دو حلهٔ بهشتی پوشیده بود بساطی گسترانید و فریاد زد
ای آدم ابو البشر فرود آی پس مرد پیری نزدیک سر مقدس
آمد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا
بَقِیَّةَ الصّالِحِینَ عِشْتَ سَعِیداً وَقُتِلْتَ طَرِیداً وَلَمْ تَزَلْ

عطشاناً حتی الحقک الله بنا رحمک الله و لا غفر لقاتلک
پس بر کرسی نشست پس از آن نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و هر یک سلام کردند بر آن سرور و گفتند آنچه را که آدم گفت
و بر کرسی نشستند پس رسول خاتم با صفی از ملائکه و حسن
مجتبی و فاطمهٔ زهرا و گرفت پیغمبر آن سر را و بسینهٔ خود
چسبانید و گریهٔ سختی نمود پس بفاطمه داد و نیز گریست
و همه انبیاء گریان شدند و همه تعزیت برسول خاتم دادند
و با ایشان گفت گواه باشید که امت من با فرزندم چه سلوک
نمودند پس ملائک آسمان اول و ملائکه دریاها نزد رسول
آمدند و اجازت خواستند تا عذاب بر امت نازل کنند و
میعاد روز جزا است آنگاه رسول اکرم امر بقتل آن هفتاد
نفر کرد تمام را سر بریدند و من استغاثه کردم و نجات یافتم
مؤلف گوید حدیث طولانی بود بترجمه قناعت کردیم و تعجب
است از اهل سنت و جماعت که اینگونه حکایات و کرامات
باهرات در کتب علمای خود مشاهده می‌نمایند و اظهار
دوستی اهل بیت می‌کنند و هنوز بعادات خبیثهٔ بنی امیه
عمل می‌نمایند و روز عاشورا را از اعیاد عظیمه میشمارند
و تجدید لباس و خضاب و استعمال عطریات کنند و سرمه
در چشم کشند و با یکدیگر مصافحه کنند و در سال هزار و سیصد

نزد پیغمبر آمدند

دوازده که ایام عاشورا را در مدینهٔ طیبه بودم اکثر این
اعمال مشاهده کردم و معلوم شود که از زمان بنی امیّه
این رفتار مرسوم در بلاد اسلامیه بوده شیخ کراجکی
اعلی الله قدره در کتاب تعجب گوید عجب است از مسلمانانیکه
در عاشورا بر اسم عید ملتزم هستند و اظهار سرور و زینت نمایند
و نمک سالیانهٔ خود را روز عاشورا تهیّه کنند و عجب تر
آنکه در شهر قرطبه در شب عاشورا سر گاوی را جدا کنند
و بر خشبهٔ بلندی نصب نمایند و در کوچه و بازار گردانند و
اطفال گرد آن جمع شوند و رقص کنند و گفته‌اند و بر در خانها
بایستند و فریاد کنند یا سیّتی المرقّسة اعطینا المطنفه
یعنون به القطائف و گویا مراد حلوای شیرینی است و
صاحب خانه باید برای ایشان حلوائی تهیّه کرده باشد
و نقل کرده که در مصر مردی را دیدم که گفت من در کودکی
در آن شهر حامل این سر گاو بوده‌ام و نیز در کتاب تعجب گوید
که تاکنون مردم شام افتخار باعمال سلف خود نمایند چنانچه
طایفه معروف ببنی السّراویل هستند که از نسل آنکس هستند
که سراویل حضرت سیّد الشّهداء را بیرون کرد و بنوا
السّرج لقب طایفهٔ اینها از اولاد آن ده نفرند که اسب تاختند
و نیز حکایت کرده که بر حسب اتفاق در سنهٔ شهادت یکی

ازان ده اسب را بشهر مصر بردند و مردم مصر که مطلع شدند
نعلهای آن اسب را انتزاع جستند و از پای اسب کنده بر در
خانهای خود کوبیدند و گویند هنوز هم رسوم است که بر
در خانهای مصر شکل نعلی کوبند و بنو السنان اولاد
آن کسی هستند که سر مقدس را بر نیزه بلندی کرده بود
و بنو المکبری نسل آن کسند که همراه سر مقدس بود و
تکبیر می گفت و بنو القضیب از اولاد آنکه قضیب خیزران
برای یزید آورد و بنو الطشتی از نسل آنکه طشت زر آورد
و نیز گویند که مردی از اهل شام دست سید الساجدین گرفت
ماند و سنت داریم شما اهل بیت را فرمود دوستی شما ما
دوست داشتن گربه است بچه خود را که از محبت میخورد
او را تمام شد کلام شیخ کراجکی و در تفسیر علی بن ابراهیم
قمی است که امیر المؤمنین از مردی پرسید که از اهل کجائی
عرضه داشت اهل شام فرمود نگوئید و بگوئید اهل شوم
هم ابناء مصر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منهم القردة و
الخنازیر علامه مجلسی در شرح این خبر گوید که آیات و اخبار
در مدح و ذم شام مختلف است شاید بحسب حال اهل
زمان و سکنه آنجا باشد و نظیر این احتمال در باب مذمت
اهل اصفهان که از حضرت امیر نیز وارد است داده که از اصبهان

اهل شام ٤

پرسید اهل کجائی گفت اهل اصفهان فرمود چند صفت در
اهل اصفهان نیست سخاوت و غیرت و شجاعت و محبت ما
اهل بیت عرضه داشت باز هم بگوئید فرمود امروزت این نیست
یعنی امروز این است و بزبان فارسی شکسته سخن گفت
مجلسی ره گفته که نداشتن صفات فاضله از جهت نداشتن ولای
اهل بیت بوده و در این زمان که اهل ولایت اهل بیت هستند
دارای صفات فاضله نیز هستند و ممکن است حمل مدح بلاد و
مذمت بعضی بر مدح و ذم اهالی آنها مستبعد است زیرا
که در احادیث شیعه بکثرت وارد شده احادیثی که نتوان
حمل بر اهالی نمود مثل آنکه روایت شده ری و ساوه و قزوین
ملعونات مشؤمات و در روایتی وارد شده که مصر نکر
چون قلب سوراخ شکافند و نکته سودائی بود باشند
و ان بین ابرمین قزوین مختلف و بان بلاد عظیمی و سبید و مذ
و مذمت بلدان و میاه و جبال و فواکه و طیور و حیوانات
مجدی در احادیث وارد شده که ممکن نیست بتوان تاویل
باهالی یا غیر آن نمود و جناب صادق فرمود ان الله فضل
الارضین والمیاه بعضها علی بعض و ان کربلا و ماء الفرات
اوّل ارض و اوّل ماء قدس الله تبارک و تعالی و بارک علیهما
و در احادیثی وارد است که عرض ولایت اهل بیت بر همه ان

وابها شد هر یک قبول کردند پاکیزه و گوارا شد و هر کدام
قبول نکردند شوره زار و تلخ و شور شدند و در قرآن مجید
ارض مقدسه و بقعهٔ مبارکه وارد شده توجیه این احادیث
و تطبیق بر قواعد خالی از صعوبت نیست بهتر آنکه رد
باهلش شود و اختلاف در مدح و ذم در باب حیوانات
و طیور نیز بسیار است و از جمله از اخبار معلوم میشود که شرافت
ذاتیهٔ زمین سبب شده که نفوس مقدسه انبیاء و اولیاء
در آن امکنه مدفون شوند نه آنکه بواسطهٔ دفن شریف شده
باشد چنانچه از احادیث کربلا هویداست و کن شنیدهٔ
تهذیب که در زمین کربلا دویست پیغمبر و وصی پیغمبر
مدفون است و احادیث مدح و ذم در اول کتاب گذشت که
از تاریخ قم نقل شد إنّ بها موضعاً نزله جبرئیل وهو الموضع
الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن الداء ومنه
يغتسل الرضا مؤلف گوید علامهٔ مجلسی نقل این عبارت
نموده و متعرض شرح و مراد نشده و اصل روایت
از حضرت امیر المؤمنین است و بظاهر بعید است که
آنحضرت اخبار بولایت و شرح حال حضرت رضا و
آمدن او را بقم در این کلمهٔ مجمله اشاره فرموده باشد و
بعضی احتمال تصحیف داده اند و گفته لفظ خبر محمد است

۱ بغتسل واین احتمال بسیار قریب است خصوصا
در خطوط عربیه قدیمه علاوه بر آنکه تشریف فرمائی حضرت
رضا و عبور بشهر قم مذکور در تواریخ و احادیث نیست
بلکه در مسافرت آنحضرت بخراسان در روایتی وارد است
که مامون امر کرد که از طریق اهواز باشد و بقم عبور نکنند
لیکن سید عبدالکریم بن طاوس در فرحة الغری بطور
ارسال مسلم نگاشته که حضرت رضا بقم تشریف آورده
و اهل قم و مشایخ استقبال کردند و استدعای نزول
اجلال در خانه خود نمودند و حضرت جواب فرمودند که ناقه
که براو سوارم مامور است که درب خانه که منزل من است
بخوابد و محل آنخانه برای شرافت مدرسه بنا کردند و نامیدند
مدرسه را بماموریه و تا زمان سید بن طاوس که حدود
هفتصد هجری است آن مدرسه بهمین اسم موجود بوده و در
زمان تالیف سنه ۱۳۲۸ اربعین الحسینیه نیز مشهور است
و آن نواحی را محلهٔ شاه خراسانی نامند و از کتب معتمده
چنان نماید که مسافرت آنحضرت از طریق اهواز بوده و
ببصره آمده و از آنجا ببغداد و از بغداد طریق قم پیموده
چنانچه حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر نیز چنین سلوک
نموده و ممکن است که مسافرت حضرت رضا ع بخراسان

متعدد

٢ الرضی بوده

منعقد شده باشد چنانچه از امالی مفید نماید که زمان
مسافرت مامون بخراسان آنحضرت با او همراه بود و در
حدیث تالی خواهد ذکر شد و در کتاب برسی وارد است
که چون حضرت رضا از سفر خراسان مراجعت نمود شیعه
نزد او مجتمع شدند والله اعلم و الحدیث ذو شجون از مطلب
مقصود خارج شدیم **الحدیث الخامس و الثلثون**
ما رواه وجاده عن الامام الحافظ الحجة ابو عبد الرحمن احمد
ابن شعیب النسائی المتوفی سنة ۳۰۳ فی کتاب الخصائص
بسنده عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة
و روی بطریق اخر عنه صلی الله علیه و آله ان حسنا و حسینا
سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلک و بطریق
اخر عن الخدری عنه ص الحسن و الحسین سیدا شباب
اهل الجنة الا ابنی الخالة عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا و
روی ایضا بسنده عن انس بن مالک قال دخلت
علی رسول الله ص و الحسن و الحسین ینقلبان علی بطنه و
یقول ریحانتی من هذه الامة و روی بطریق اخر عن عبد الله
بن عمر و قد اتاه رجل یسأله عن دم البعوضة یکون فی ثوبه
و یصلی فیه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق فقال

ابن عمر انظروا هذا يسالني عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله وسمعت رسول الله يقول فيه وفي اخيه هما ريحانتاي من الدنيا بيانات يمكن ان يقال ان هذه الرواية في اخبار الفريقين متواترة ولعل طرقها في كتب الجمهور اكثر من كتب الشيعة قال ابن حجر في الصواعق بعد نقله اخرجه احمد والترمذي عن ابي سعيد والطبراني عن عمر وعلي وجابر وابي هريرة واسامة والبراء بن عدي وابن مسعود وفي لفظ اخر اخرجه ابن عساكر عن علي وابن عمر وابن ماجة والحاكم عن ابن عمر والطبراني عن قرة ومالك بن حويرث والحاكم عن ابن مسعود مرفوعا ابناي هذان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وابوهما خير منهما وفي لفظ اخر اخرجه احمد والترمذي والنسائي وابن حبان عن حذيفة مرفوعا عنه ص ما رايت العارض الذي عرض لي قبل ذلك هو ملك من الملئكة لم يهبط الى الارض قط قبل هذه الليلة استاذن ربه ان يسلم علي ويبشرني ان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة وروى هذا الخبر بطرق كثيرة السيد الاجل السيد سليمان القندوزي في ينابيع المودة وفي مناقب الشيخ الجليل ابن شهراشوب اجمع اهل القبلة على ان النبي صلعم قال الحسن والحسين امامان قاما او قعدا

واجمعوا ايضا انه ص قال الحسن والحسين سيدا شباب
اهل الجنة وروى بطرق عديدة ان رسول الله ص كان
يخطب على المنبر فجاء الحسن والحسين وعليهما قميصان
احمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله من المنبر فحملهما
ووضعهما بين يديه ثم قال انما اموالكم واولادكم فتنة
لقد فتنت لبهما وما معي عقلي وفي خبر اولادنا اكبادنا يمشون
على الارض ومن المشاهير قوله ص والنعم الجمل جملكما و
نعم الراكبان انتما وفي خبر ان النبي ص ترشفهما ذوابتين في
وسط راسه يعني بدان ياخذاهما حين يركبان على كتفيه
وروى ابو هريرة قال رايت النبي ص يمص لعاب الحسن
والحسين كما يمص الرجل التمرة وقال ص هما وديعتي
في امتي وكان يفتح فم الحسين ع ثم يقبله وقال الشيخ
الجليل معتمد الفريقين يحيى بن الحسن بن البطريق الحلي
في كتاب العمدة المأخوذ احاديثه كلها من الصحاح بعد
نقله شطرا مما نقلناه اعلم ان النبي ص قد ابان سيادة الحسن
والحسين على كافة الخلق لان سادة خلق الله اهل الجنة
بلا خلاف لان الله سبحانه ما يخص بجنته الا الانبياء
والاوصياء واهل الايمان من ساير اهل الملل وكلهم
بلا خلاف لا يدخلون الجنة الا جردا مردا شبابا ولا يدخلها

شيخ ولا عجوز ولا كهل وهذا لا خلاف فيه بين الامة واذا
ثبت لهما السيادة على خيار خلق الله وهم اهل الجنة ثبت
انهما خير الخليقة جميعا فان قال قائل ان على ما اصلتموه يجب
لهما السيادة على رسول الله وعلى ابيهما عليهما السلام
قلنا التفضيل والسيادة لا يطلع على مقدارهما وحقيقة
استحقاقهما الا الله سبحانه الذي يعلم الغيوب ومن يطلعه
على ذلك علام الغيوب لان قولنا فلان افضل من فلان معناه
ان ثوابه اكثر من ثوابه وانه اعظم قدرا عند الله من غيره ومقدار
الثواب لا يطلع عليه الا علام الغيوب فاذا اردنا معرفة ذلك فلا
طريق لنا الا ما ورد النص به اما في آية او في خبر صحيح من قبل النبي
ع لان الله اطلعه على غيبه بدلالة قوله عالم الغيب فلا يظهر على
غيبه احدا الا من ارتضى من رسول واذا كان المرجع في ذلك الى
ما يرد من النصوص من قبل النبي ع فقد قال ع مخبرا عن نفسه
انا سيد ولد آدم وانا سيد الانبياء فقد خرج بهذه الاخبار
وكذلك علي ع بقوله وابوكما خير منكما من بقية الاخبار الناطقة
بسيادتهما على شباب اهل الجنة وهي من الصحاح التي لا يمكن
الطعن فيها على عمومها ولا يمكن التخصيص فيها الا بنص مثل
ما ورد عن نفسه وعن علي ع انتهى اقول معنى السيادة
على الخلق حصول مرتبة من الكمالات النفسانية للشخص بحيث

لم تحصل لغيره فلا بد ان يكون حائز الجميع الفضائل التي بها شرف
الانسان وكماله فلو قدر لاحد فضيلة لم تكن هو حائزها لم
يكن سيدا على الاطلاق فمعنى السيادة على الخلق حصول جميع
كمالاتهم له فالمراد بقوله صلعم انا سيد ولد ادم وقوله ع علي سيد
الاولياء وفاطمة سيدة النساء والحسين سيد الشهداء ان
كل منقبة وشرافة كانت للمضاف اليه فهي ثابتة للمضاف ولخصائص
ليست لهم يدل على ذلك استثناء ابني الخالة عيسى ويحيى فانهما اوتيا
الحكم صبيا دون الحسنين عليهما السلام فانهما لم يعطيا الامامة في
الصباوة فاستثناء هذه المنقبة دليل العموم وهو لا ينافي
سيادتهما على الاطلاق اذ المناط جميع الفضائل ولا ينافيه خروج
منقبة واحدة كما لا يخفى ومنه يظهر معنى ما ورد في بعض الاخبار
من قوله صلعم فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان لمريم بنت
عمران اشارة الى انها نفخت فيها من الروح الالهي وحملت منه
بلا زوج وهذه لم يتفق لفاطمة وان كانت فضائلها جمة وهذا
لا ينافي سيادتها على الاطلاق حتى على مريم فافهم واغتنم
واما معنى قوله صلى الله عليه وآله ابناي هذان امامان قاما
او قعدا فهو ان الامامة رياسة الهية وشرافة نفسانية سواء
باشر الامر وقام به اولا قام بامر المسلمين او قعد في بيته وفوض
الى غيره وهو تقدم نفس شريفة كاملة على النفوس البشرية

في السير الى الله وصبره ورضاه وواسطة للفيض ووصولها الى النفوس
السافلة واستمدادها من الحق بتوسيطه وهذا المعنى قد
يطلق عليه النبوة ايضا ولا فرق بينهما من هذه الجهة وهو
واسطة لبقاء العالم يشير الى ما ذكرنا الاخبار الكثيرة من طرقنا
من ان الارض لا تخلو من حجة ولن تخلو ابدا والا لساخت باهلها
وهذه الطريقة الوسطى في اثبات الحاجة الى الامام حتى في زمن
الغيبة الكبرى وفي ساير الطرق المذكورة في هذا الباب مثل
التشبث بقاعدة اللطف وحاجة الخلق الى مبين الحلال والحرام
ومن يرفع اختلافات القرآن مما ورد في الكافي وغيره من كتبنا
واحتجاجات قدمائنا مثل مناظرة هشام ابن الحكم مع عمرو بن
عبيد فغير ناهض باثبات تمام المراد وان شئت فارجع الى ما ورد
في باب ليلة القدر ونزول تفسير القرآن من كتاب الحجة للكليني

تتمة مهمة قد طال التشاجر بين الاصحاب في ان اطلاق الابن
على ولد البنت حقيقة او مجاز وذهب المشهور الى الثاني تمسكا
بالتبادر وعليه عملهم في ابواب الخمس والوقف والوصية و
اختار جمع منهم علم الهدى ومشايخ الحديث الى الاول لاخبار
كثيرة دالة بظاهرها عليه اظهرها ما رواه ثقة الاسلام في الروضة
بسنده عن ابي الجارود قال قال ابو جعفر ع لي ما يقولون لكم في
الحسن والحسين ع قلت ينكرون علينا انهما ابنا رسول الله

قال فاي شئ احتججتم عليهم بقول الله عز وجل في عيسى بن مريم
ومن ذريته داود وسليمان الآية الى قوله وعيسى فجعل عيسى
من ذرية نوح قال فاي شئ قالوا لكم قلت قالوا قد يكون لد
الابنة من الولد ولا يكون من الصلب قال فاي شئ احتججتم عليهم
قلت احتججنا عليهم بقوله تعالى لرسول الله صلى الله عليه واله
قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم قال فاي شئ قالوا انت قالوا
قد يكون في كلام العرب ابناء رجل واخر يقول ابناءنا قال فقال
ابو جعفر ع يا ابا الجارود لاعطينكها من كتاب الله عز وجل
انهما من صلب رسول الله ع لا يردها الا الكافر قلت واين ذلك
جعلت فداك قال من حيث قال الله عز وجل حرمت عليكم
امهاتكم وبناتكم واخواتكم الآية الى ان انتهى الى قوله تبارك
وتعالى وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم فسلهم يا ابا الجارود
هل كان يحل لرسول الله نكاح حليلتهما فان قالوا نعم كذبوا وفجروا
وان قالوا لا فهما ابناه لصلبه الحديث وبمعناه اخبار متكاثرة
بل متواترة معنى من مناظرة مولينا الكاظم ع مع الرشيد و
مناظرة الشعبي مع الحجاج لعنه الله ومناظرة مولينا الرضا
مع المامون كما رواه الشيخ ابو الفتح الكراجكي في كنز الفوائد
عن امالي الشيخ المفيد قال روي ان المامون لما سار الى خراسان
كان معه الامام الرضا علي بن موسى ع فبينا هما يسايران اذ قال

قلت احتججنا عليهم

له المامون يا ابا الحسن اني فكرت في شيء فنتج لي الفكر الصواب
فيه فكرت في امرنا وامركم ونسبنا ونسبكم فوجدت الفضيلة
فيه واحدة ورايت اختلاف شيعتنا في ذلك محمولا على الهوى
والعصبية فقال له ابو الحسن الرضا ع ان لهذا الكلام جوابا
ان شئت ذكرته لك وان شئت امسكت فقال المامون لم اقله
الا لاعلم ما عندك فيه قال الرضا ع انشدك الله يا امير المؤمنين
لو ان الله بعث نبيه ص فخرج علينا من وراء اكمة من هذه الاكام
فخطب اليك ابنتك لكنت مزوجه اياها فقال يا سبحان الله
وهل احد يرغب عن رسول الله فقال له الرضا ع افتراه كان يحل
له ان يخطب ابنتي قال فسكت المامون فقال امس برسول الله انتم والله
رحما وهذه الاخبار ظاهرة في كون ولد البنت ابنا حقيقة
ومستعملا فيه في الكتاب المجيد وعرف اهل اللسان فلا بد
من التزام اختصاص في هذا الاستعمال في ابناء فاطمة وعلي
عليهما السلام كما احتمله بعض الاصحاب وهو في غاية البعد
وان كان يؤيده ما رواه في المناقب عن معجم الطبراني عن ابن
عباس واربعين المؤذن وتاريخ الخطيب باسانيدهم الى
جابر قال قال النبي ص ان الله جعل ذرية كل نبي من صلبه
خاصة وجعل ذريتي من صلبي ومن صلب علي بن ابي طالب
ان كل بني بنت ينسبون الى ابيهم الا اولاد فاطمة فاني انا ابوهم

انتهی وبعد هذا الاحتمال تمسکهم ع فی بعض هذه الاخبار
بقوله تعالی وحلائل ابنائکم ویمکن ان یلتزم صدق الولد علی ولد
البنت حقیقة وادعاء الانصراف فی بعض الموارد کالخمس
والوقف وغیرهما کما التزمه شیخ مشایخنا فی الجواهر فی
بعض اخر وقال بعض مشایخنا المعاصرین ان المناظرة فی
هذه الاخبار مع المخالفین لیست فی الحقیقة والمجاز اللغویین
بل النزاع فی امر معنوی وهو ان الانتساب بالام لیس امرا
واقعیا وربطا حقیقیا سواء کان الاستعمال حقیقة او مجازا
کما قال الشاعر بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال
الاباعد وهذه الاخبار صدرت ردا علیهم وتنبیهاً لهم
علی انه قرابة واقعیة ولیس الامر کما تخیله العوام من ان الام
وعاء للولد فقط وانما الولادة والنسبة الی الوالد واقعا کیف
کان فیبعد غایة البعد عدم اطلاع الفقهاء علی هذه الاخبار
ومع ذلک ذهبوا الی الخلاف والتزموا ان الاستعمال فی
ولد البنت مجاز والله تعالی واولیائه اعلم خاتمة صدور
این حدیث شریف از رسول اکرم محل شک نیست وسید الشهداء در روز
عاشورا در مقام احتجاج تمسک بهمین حدیث فرمود وگفت
اگر مرا تصدیق ندارید از اصحاب پیغمبر بپرسید که این کلمه را
شنیده اند مانند جابر بن عبد الله وابو سعید خدری وسهل

سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پس از این
بیان و تظلمات سخنانی فرمود که جگر سنگ خارا را میگدازد
و در دل آن گروه اثر ننمود و جوابی هم ندادند و بسکوت
پرداختند بلکه هر چه ندا در داد که ای شبث بن ربعی
و حجار بن ابجر و قیس بن اشعث یا شما این نامه ننوشتید که میوه‌ها
رسیده و بیابانها و باغها سبز شده شتاب کن در آمدن هیچ
یک از آن مردم بی حمیت جواب آنسید محترم ندادند تا آنکه حر بن
یزید را غیرت آمد که مانند حسین بزرگواری سؤال از ایشان
کند و جواب ندهند فریاد بر آورد که بلی والله لقد کاتبناک
ونحن الذین اقدمناک فبعد الله الباطل واهله و سعادت او را
درک نمود و اسب خود را بسوی لشکر سید الشهدا آتاخت
و مرتبه علیائی یافت و از مقتل هشام بن محمد نماید که تمسک
حضرت بحدیث سیدا شباب اهل الجنة و مکالمات با آن
گروه در حالتی بود که قرآن مجید گشوده و بر سر مبارک خود
نهاده و فریاد بر آورد بینی و بینکم کتاب الله و محمد جدی رسول
الله تا آخر آنچه نقل شد و شاید همین حال نظم حر بن یزید را
که از سادات اهل کوفه بود بهیجان آورد و در بین مقابایانی
بخواطر فاتر آمده

هیچ کس از عاقبت آگاه نیست
زهد زاهد گاه هست و گاه نیست

عاشقان را شور دائم در سر است — عشق را هر دم نوائی دیگر است
پارسا را راه با عشاق نیست — رحمت حق دور از فساق نیست
هر کسی را بخت کی آید سعید — شد سعادت ناز حر بن یزید
نوجوانی پهلوانی کامکار — شد برون از کوفه هر کارزار
هاتفی گفتش که ای نیکو سرشت — مژده بادت میروی سوی بهشت
یعنی این ره شاه راه جنت است — طینت پاکت ز آب رحمت است
کوششی کن روز روز همت است — تا ازین میدان گوی سبقت است
تاخت تا با شاه برخوردار شد — گفتگو از هر دو سو دبا شد
شاه مظلومان بوقت احتجاج — شد چو نومید از گروه پر لجاج
مصحفی بگشود پس بر سر نهاد — عالمی را زین عمل از ره داد
گفت من با این گروه بد ستیز — داوری دارم بروز رستخیز
داور ما و شما این نامه باد — داور دیگر رسول پاکزاد
نامه بنوشتید بهر من هزار — حی هلا الی السیر اینعت الثمار
چند بنوشتید پی در پی کتاب — سوی ما بشتاب اخضر الجناب
تا کنون هستیم مهمان شما — پس چسان شد خوار از احسان شما
هیچ مهمان تشنه دیدی در جهان — با گرسنه در سرای میزبان
حر چو بشنید این کلام جانگداز — آتش غیرت بجوش آورد باز
در جواب شاه گفتا زند نام — نحن کاتبناک یا فخر الانام

شاپسند باشد که حر بن یزید را که نیکو نرفتوت نمود سید

السعداء خوانند رهم در زمان خود ملقب بسيّد بود محمد نكة
بن بن خضير همدانى ملقب بسيّد القرّاء بود در اصحاب انحضرت
وحضرت حسين وحمزة بن عبد المطّلب سيّد الشهداء ملقب
بودند وسيّد شباب اهل الجنّة نيز از القاب انحضرت است
وسيد اسمعيل حميرى ملقّب بسيّد الشعراء بود از جهة
جودت وجزالة اشعار او وشرح حال او در كتب معروف است
واز مداحين اهل بيت است مؤلف شرح حال او وزاد در شرح
قصيده لاميّه ‌عمرو با للّوامع نگاشته

الحديث السادس والعشرون

فيما ينسب
الى سيّد الشهداء من الاشعار الفصيحة قال الثقة الجليل
الوزير السعيد والمحدث المتقن السّديد على بن عيسى الاربلى
فى كتاب كشف الغمة وقع الىّ من شعره عليه السلام بخط الشيخ عبد الله
احمد بن احمد بن احمد بن الخشاب النحوى وفيه قال ابو مخنف لوط
بن يحيى اكثر ما يرويه الناس من شعر ابى عبد الله الحسين بن على
ع انما هو ما تمثل به وقد اخذت شعره من مواضعه واستخرجته
من اماكنه ورويته عن ثقات الرجال منهم عبد الرحمن بن نجبة
الخزاعى وكان عارفا بامر اهل البيت ع ومنهم المسيّب وغيره
رجال كثير ولقد انشدنى يوما رجل من ساكنى سلع هذه
الابيات فقلت له اكتبنيها فقال لى ما احسن رداءك هذا

وكنت قد اشتريتها بوبى ذلك بعشرة دنانير فطرحته عليه فاكتبتها وهي قال ابو عبد الله الحسين بن علي بن ابي طالب شعر
ذهب الذين احبهم وبقيت فيمن لا احبه فيمن اراه يسبني
ظهر المغيب ولا اسبه يبغي فسادي ما استطاع وامره
مما اربه حنقا يدب الى الضراء وذاك مما لا ادبه ويرى ذباب
الشر من حولي يطن ولا يذبه واذا خبا وغر الصدور
فلا يزال به يشبه افلا يعيج بعقله افلا يثوب اليه لبه
افلا يرى عن فعله ما يسور اليه غبه حسبي بربي كافيا
ما اختشي والبغي حسبه ولقل من يبغى عليه فما كفاه الله ربه
تفسير غريبه دب الامر اصلحه يعني هو يطلب فساد شاني
وانا اصلح امره وهو كناية عن مقابلة اساءته بالاحسان
وهذا من كرائم الاخلاق والحنق محركة الغيظ ويدب بفتح
الياء من باب منع خفف الهمزة فقلبت الفا يعني يجد ويتعب
نفسه غيظا ويطلب الضراء وذاك الخلق مما لا ادب ولا
اتحرك اليه دب يدب بالكسر مشى على هنيئة وطن الذباب
صوت والطنين كامير صوته وخبا سكن ووغر الصدور
حرها ويشبه يشعله ويوقده ويعيج يقيم ويرجع ويثوب يرجع
ولبه عقله وسار يسور يقال سار الرجل الى امر وثب اليه
وثار وغب الشئ عاقبته وقال اذا ما عضك الدهر فلا تجنح الى

الخلق ولا نسال سوى الله تعالى قاسم الرزق فلو عشت
وطوفت من الغرب الى الشرق لما صادفت من يقدر ان
يسعد او يشقى وقال عليه السلام الله يعلم ان ما يبدى
لغيره وبانه لم يكتسبه بغيره وبميره لو انصف النفس
الخؤون لقصرت عن سيره ولكان ذلك منه ادنى شيء من
خيره كذا ضبط ابن الخشاب شره بالاضافة واظنه وهما منه
لانه لا معنى له على الاضافة والمعنى انه لو انصف نفسه ادنى
الانصاف شيء من خيره على المفعولية اى صار ذا خير كذا
فى كشف الغمة اقول وما ظنناه عن ابن الخشاب اذ المذكور ادنى
اسم التفضيل من الدنو ويبعد بل لا يصح كونه فعلا ماضيا
من ادنا او اذا قربه ولا معنى لما احتمله فى كشف الغمة كما لا يخفى
قال ابو مخنف يقال غار الرجل غارهم ومارهم ومارهم
وهى الغيرة والميرة اقول المعروف فى اللغة ان الغيرة التى
بمعنى الميرة بالكسر فيهما ولم اقف على ضبط فتح الغين والميم
فيهما وقال عليه السلام يا نكبات الدهر دولى دولى واقصرى

ان شئت او اطيلى   رميتنى رمية لا مقيل
بكل خطب فادح جليل   وكل عبء ايد ثقيل
اول ما رزئت بالرسول   وبعد بالطاهرة البتول
والوالد البر بنا وصول   وبالشقيق الحسن الجليل

وذو ربنا المعروف من جبرئيل والبيت ذي التأويل والتنزيل

ما لك عني اليوم من عدول فما له في الرزء من عديل

الغيث بالكسر والهمزة الحمل والثقل وحسبي الرحمن من منيل

من كل شيء والزور الزيارة تم اشعاره ع وهو عزيز الوجود ذكره في كشف الغمة عن علي بن عيسى ره وذكر له ايضا اشعار اخر وقال الشيخ كمال الدين بن طلحة في مطالب السؤل نقل ان اعرابيا دخل المسجد الحرام فوقف على الحسن بن علي عليهما السلام وحوله حلقة فقال لبعض جلسائه من هذا الرجل فقال الحسن بن علي ع فقال الاعرابي اياه اردت فقال له وما تصنع به يا اعرابي فقال بلغني انهم يتكلمون ويعربون في كلامهم واني قطعت بوادياً وقفاراً واودية وجبالاً وجئت لأطارحه الكلام واسئله عن عويص العربية فقال له جليس الحسن ان كنت جئت لهذا فابدأ بذلك الشاب واومئ الى الحسين ع فوقف عليه وسلم عليه قال وما حاجتك يا اعرابي فقال اني جئتك من الهرقل والجعلل والايتم والهمهم وتبسم الحسين ع وقال يا اعرابي لقد تكلمت بكلام ما يعقله الا العالمون فقال الاعرابي واقول اكثر من هذا فهل تجيبني على قدر كلامي فقال له الحسين قل ما شئت فاني مجيبك عنه فقال الاعرابي اني بدوي واكثر كلامي الشعر وهو ديوان العرب فقال له الحسين ع

قال ما شئت فانشا يقول   هفا قلبي الى اللهو وقد ودّع شرخه
وقد كان ابقا عمرُ اريحيّة بلبّه على الاين ولذات فيا سعينا
لعصريه   فلما عمّ الشيب من الراس نطاقيه   وامسى قد عنا
منه تجديد خضابيه   تسلّيت عن اللهو والقيت قناعيه
وفي الدهر اعاجيب لمن يلبس حاشيه   فلو يعمل ذو رأي اصيل
فيه رأيه   لالفى عبرة منه له في كل عصريه   تفسير غرائبه
يقال هفا الفؤاد اذا ذهب في اثر الشيء وطرب وشرخ الشباب
اوله ولعل المراد اوله ووسطه فانهما اولان بالنسبة الى الجزء
والضمير للقلب فالانق محركة الفرح والتردد والعفر بضمتين
الحين وقد سكن للضرورة والنجر انفعال من الجر وضمير
وبليه للهو والعلل لا نجمع على لذة والعلل الشرب بعد الشرب
والنعيم شدّ العمامة والنطاق بالكسر ثوب تلبسه المرأة
الازار ونطاقا المرأة معروفتان والعنا التعب والخضاب
بالكسر ما يختضب به من الحناء والكتم والوسمة والعصران
الصبح والعصر ثنى للتغليب ثم لابن طلحة فانشد الحسين
ارتجالا لوقته   فارسم شجا بي ايما ابنه وسميه   سفو درج
الذيلين في بوغا فاعيه   وموم جنف ترى على تلبيد
ثوبيه   ودلاح من المزن دنى نوء سماكيه   اتى متعجر
الودق بجود من خلاليه   وقد احمد برقاه فلا ذم لبرقيه

وَقَدْ جَلَّلَ رَعْدَاهُ فَلَا ذَمَّ لِرَعْدِيهِ يُجَجِّجُ الرَّعْدَ نَجَاجًا إِذَا أَرْخَى
نَطَافِيهِ فَأَضْحَى دَارِسًا قَفْرًا لِبَيْنُونَةِ أَهْلِيهِ فقال الاعرابي
لما سمعها ما رأيت كاليوم قط مثل هذا الغلام اعرب منه
كلاما وادرب لسانا وافصح منه منطقا فقال له الحسن ع
يا اعرابي هذا غلام كرم الرحمن بالتطهير جدبه كساه القمر
القمقام من نور سنائه وَلَوْ جَدَّدَ طَمَّاحٌ فَجَّنَا عَنْ عِدَاه
وَقَدْ أَصْبَنْتَ مِنْ شِعْرِي وَقُوِّمَتْ قَوَافِيهِ تفسير غرائبه
كلمة ما في قوله فما رسم استفهام اريد به التعجب في نجاه اخرنه
وكان المراد بانمحاء رسمه محو اعلاه واسفله وسفون جمع
سفر بمعنى الاثر وهو اما بدل من الرسم او عطف بيان
له وتراب دارج تغشيه الرياح والبوغاء تراب ناعم وانقاع
البر ولعل المراد بالذيلين طرفا الرسم يعني اثار هبت الرياح
على تراب طرفيه قوله وهو ثر عطف على الرسم والمور بالضم
الغبار المتردد والتراب تثيره الريح وحرجف كجعفر الريح
الباردة الشديدة الهبوب وتترى اصله وترى وجاؤا
تترى وتنونا اى متواترين بمعنى متتابعين وتلبد الثوب
ترقيعه اى جعله رقعة رقعة وقوله على متعلق بقوله تترى
على تضمين معنى الاقدار والضمير في ثوبيه للرسم المذكور
في اول البيت وسحابة دلوح كثيرة الماء والمزن السحابة ॥

البیضاء وقوله ذی نوء سماکیه یعنی بر زمان نزول المطر
والنوء سقوط نجم من المنازل فی المغرب مع الفجر وطلوع رقیبه
من المشرق یقابله من ساعته فی کلّ لیلة الی ثلثة عشر یوما وهکذا
کلّ نجم الی انقضاء السنة ما خلا الجبهة فان لها اربعة عشر
یوما والعرب تضیف الامطار والرّیاح والحرّ والبرد الی الساقط
منها فیقول مطرنا بنوء کذا وسمّی نوءً لانه اذا سقط الساقط منها
بالمغرب ناء الطالع بالمشرق وذلک النّهوض هو النوء فسمّی النجم
به والنجوم التی تحقق بها الانواء ثمانیة وعشرون نجما معروفة
المطالع فی ازمنة السنة منها السماکان السّماک الاعزل وهو
الکوکب فی برج المیزان وطلوعه یکون مع الصبح لخمس یخلون من
تشرین الاول والسّماک الرامح قوله ودلاح من المزن عطف
علی قوله حرجف والحرجف مبتدأ خبره تزجی والجملة صفة لمور
یعنی چه نشان وآیتی که اندوهناک کرد مرا سوده شدن نشان
دو جای و پایه او ونشانهایکه خاک شده وباد فرا گرفته دود آنرا
او زاد و خاک نرم دو بیابان او وخاک پراکنده که باد سخت پی
در پی بود بن پاره کردن دو جامه او وابر سپید پر آب نیز بود
پی در پی نزدیک شده بود باریدن آن ابر والمثعنجر بالثاء
والعین وکسر الجیم السّائل من الماء والودق المطر والثجیج
والثجاج السیّال والضمیر فی قوله فاضحی للرسم المذکور

في اوّل البيت وعدّده جعله عدده كاسعد والطماح لشره
الحريص على الشيء ونفسه خاصمه وكالفحم والعداد العدو والعروض
بيان ان الشعر لانه يعارض بها واسم الجزء الذي في آخر النصف
الاول من البيت يعني لو عارضنا حريص في الكلام وحصل
لنفسه عدّة سما ضمناه وعارضناه بضعف عدته وهذا ما
استطرفناه من كلامه المنظوم واما لئاليه المنثوره من مواعظه
وادعيته وخطبه واحتجاجاته وفي وقعة الطف فكتب الاصحاب
منها مشحونة وناهيك دعائه في يوم عرفة المروي في الاقبال
الذي اذعن العرفاء الشامخون لعلو مرتبته في التوحيد و
المعرفة والخطبة الفصيحة المروية في المناقب عن موسى بن
عقبة وخطبته المروية في الاحتجاج وخطبته المروية في الاستسقا
في قرب الاسناد للحميري ومواعظه المروية في تحف العقول
وغيرها مما طوينا عنها كشحا لشهرتها وشيوعها في كتب الاصحاب
وعدم مناسبته تعرضها لوضع الكتاب والله الهادي الى الصواب
ومما يناسب نقلها في هذا المقام اشعار ليزيد بن معوية زاد الله
عذابهما في الهاوية ذكرها السبط في تذكرته من ديوانه منها
ما يدل صريحا على كفره وزندقته قوله معشر الندمان قوموا
واسمعوا صوت الاغاني   واشربوا كاس مدام واتركوا ذكر
المعاني   شغلتني نغمة العيدان عن صوت الاذان   وتعوضت

عن الحور عجوز انی الدنان ومنها قصیدة التی اولها علیة
هاتی واعلنی وترنمی بذلك انی لا احب التناجیا حدیث
ابی سفیان قدما سمی بها الی احد حتی اقام البواکیا الا
هات سقینی بذلك قهوة تخیرها العنسی کرما شامیا
اذا ما نظرنا فی امور قدیمة وجدنا حلالا شربها متوالیا
وان مت یا ام الاحیمر فانکحی ولا تاملی بعد الفراق تلاقیا
فان الذی حدثت عن یوم بعثنا احادیث طسم تجعل القلب ساهیا
ولا بد لی من ان ازور محمدا بمشمولة صفراء تروی عظامیا
ومنها قوله ولو لم یمس الارض فاضل بردها
لما کان عندی مسحة فی التیمم ومنها لما استدعی ابن زیاد
بعد وقعة الطف واعطاه اموالا جلیلة وقرب مجلسه وادخله
علی نسائه وسکر لیلة وقال للمغنی غن وقال بدیهة اسقنی
شربة تروی فؤادی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السر والامانة عندی ولتسدید مغنمی وجهادی
قاتل الخارجی اعنی حسینا ومبید الاعداء والحسادی
ومنها قوله حین رای الرؤس لما بدت تلك الرؤس واشرقت
تلك الشموس علی ربا جیرون نعب الغراب فقلت صح او لا تصح
فلقد قضیت من الغریم دیونی اراد بالغریم النبی و مضی تفریع
المعری ابو العلاء علی المسلمین بولایته ولما هلك لعنه الله

ودفن بالحوار بين قال بعض الشعراء يا ايها القبر بجوار بينا
ضممت شر الناس اجمعينا ومضى كيفية نبش قبره وحال
جسده الخبيث وهو المكني عنه في القرآن المجيد بقوله فما
يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا فاستفيد من الكتاب العزيز
مذمة الشعر والشعراء انشاؤه وانشاده قال عز من قائل وما علّمناه
الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ وقال وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ
شَاعِرٍ وقد ورد النهي عن انشاده للصائم والمحرم وفي الحرم
وفي يوم الجمعة وان يروى بالليل وان كان شعر حق فضلا
عن باطل فقد روي عن النبي ص من تمثل ببيت شعر من الخنا
لم يقبل منه صلوة ذلك اليوم وكذا في الليل وروى الكشي
عن محمد بن مروان قال كنت قاعدا عند ابي عبد الله انا ومعروف
بن خربوذ فكان ينشدني الشعر وانشده ويسائلني واسئله
فقال ابو عبد الله ان رسول الله ص قال لئن يمتلي جوف الرجل
قيحا خير له من ان يمتلي شعرا فقال معروف انما يعني بذلك الذي
يقول الشعر فقال ويحك او ويلك قد قال ذلك رسول الله
وروي ان من الفاظ الموجزة التي حفظ من رسول الله ص ولم
يسبق اليه الشعر من ابليس ان من الشعر لحكما وان من البيان لسحرا
وروي النهي عن انشاد مطلق الشعر وان كان فيهم عليهم السلم
رواه اسمعيل عن ابيه الصادق ع نعم قد استثني المراثي لهم ع

روى خلف بن حماد قال قلت للرضا ع ان اصحابنا يروون عن
آبائك ان الشعر ليلة الجمعة وفي شهر رمضان وفي الليل مكروه
وقد هممت ان ارثي ابا الحسن ع وهذا شهر رمضان فقال
ارث ابا الحسن في ليلة الجمعة وفي شهر رمضان وفي الليل وفي
سائر الايام فان الله يكافيك على ذلك وكان النبي ص يتنزه عن
انشاد الشعر حتى حفظه حتى انه قرء قول لبيد كفى الشيب و
الاسلام للمرء ناهيا كفى الاسلام والشيب وورد النهي عن الاكثار
منه لما فيه من انس النفوس بالامور الخيالية والمعاني الموهومة
الشعرية بها عن الاستقامة التي هي حقيقة الاسلام ولا يخلو عن
مفاسد اخر كالملق وتزيين الاعراض والفخر والثناء على النفس
وتزكيتها ومدح من لا يستحق المدح وفسر الشعراء بالعلماء السوء
الذين تفقهوا لغير الدين مستشهدا بقوله يتبعهم الغاوون قال
ع فهل رأيتا احدا ويمكن ان يحمل ما ورد من ذمه على ما كان من قبيل
المغازلة والتشبيب وغيرهما من الامور الباعثة على تحريك القوة
الشهوية وتقوية الخيالات السوداوية التي تسمى عشقا واما الكلام
المنظوم المشتمل على الحكم والمواعظ والزواجر او في بيان وخطب
او نظم معاني الاحاديث فغير مراد قطعا كما نبه عليه بعض الفقهاء
ويدل عليه ما ورد من انشاد الائمة عليهم السلام اشعارا من هذا القبيل
وورد في العيون ان المامون قال لابي الحسن الرضا هل رويت

من الشعر شيئا فقال قد رويت منه الكثير ثم انشد اشعارا في الحلم والسكوت عن الجاهل وترك عتاب الصديق وكتمان السر مما كان يقوله ويتمثل به وروى الكشي عن الصادق علموا اولادكم شعر العبدي فانه على دين الله واشعار الصادق في وصف النساء معروفة رواها الصدوق في معاني الاخبار ويمكن ان يقال ينقسم الشعر بانقسام الاحكام الخمسة فالواجب منه ما توقف عليه ردع اهل البدع والاهواء الباطلة والمذاهب المخترعة الفاسدة وتنبيه الناس على ضلالتهم وردعهم عن معاشرتهم فان الشعر ربما يؤثر في ذلك اثرا بينا لا يوجد في غيره من النثر ويحفظ في الصدور ويبقى على مر الدهور ولعل من هذا القبيل ما قاله النبي ص لكعب بن مالك عن الكفار اهجهم فو الذي نفسي بيده هو اشد عليهم من النبل وقال لحسان بن ثابت اهجهم او هاجهم وروح القدس معك رواه البخاري ومسلم والحرام منه التشبيب بامرأة معينة او غلام معين والتفصيل يطلب من كتب الفقه وكذا هجاء المؤمن المحترم والمندوب مدائح النبي والائمة ومراثيهم سيما مراثي سيدنا الحسين فقد ورد لكل بيت بيت والاخبار فيه مستفيضة بل متواترة والمكروه منه التغزل والتعشق والمدح والملق ونظم الامور الخيالية وعليه ينزل الذم المطلق والمباح ما عداه

الحديث السابع والثلثون

ما رواه الصدوق في اماليه وغيره من منامه عليه السلام في طريق كربلا وحين عزم على المسير من المدينة حين اراد توديع قبر جده عن الصادق ع انه لما عزم على المسير راح الى مسجد الرسول وصلى فنعس وهو ساجد فجائه النبي وهو في منامه فاخذ الحسين وضمه الى صدره وجعل يقبل بين عينيه ويقول بابي انت كاني اراك مرملا بدمائك ورؤيا اخرى اهافي عذيب الهجانات فقال قائله الظهيرة ثم انتبه من نومه باكيا وقال له ابنه ما يبكيك يا ابه فقال يا بني انها ساعة لا تكذب فيها الرؤيا وانه عرض لي عارض فقال تسرعون والمنايا تسير بكم الى الجنة ورؤيا اخرى راها وقت السحر من ليلة العاشوراء راى جده في جماعة من اصحابه وهو يقول يا بني انت شهيد آل محمد وقد استبشر بك اهل الصفيح الاعلى فليكن افطارك عندي الليلة عجل ولا تؤخر وهذا ملك قد نزل من السماء لياخذ دمك في قارورة خضراء بيانات رؤياي امام بمنزله وحي است واضغاث احلام را هي بنفوس مقدسه اوليا و انبيا ندارد و دانستن حقايق رؤيا توقف و تعلق دارد بر بيان اموري كه عمده آن تصوير شكل دماغ است بايد دانست كه مغز سر ظاهرا شكلي است نزديك بمثلث يا مخروط كه قاعده وطرف بزرگتر آن سمت مقدم راس است و اندك اندك باريك شود بطرف پشت سر و اين مخروط را سه جوف است كه بطن

نامند و بطن اول بزرگتر است و بطن ثانی تنگ و کوچک مانند
و بطن سیم بزرگتر از دوم و کوچکتر از دوم و اول بود شبیه بکرهٔ
که وسط او کمتر از دو طرفان باشد و از بطن اول سوراخی است
ببطن سیم و حواس خمسهٔ باطنه که حس مشترک و خیال و وهم و
حافظه که او را نیز متفکره گویند درین بطون ثلثه است و از برای
هریک ازین قوی محل خاصی است و روح مخصوصی و بقواعد حکمیه
و طب تعدد این قوی و تعدد محال آنها ثابت شده و حس مشترک
که بلغت یونانی او را بنطاسیا گویند بمنزلهٔ سرچشمه ایست که از او
جدا شود پنج نهر که حواس خمسه ظاهره که بصر و سمع و شم و
ذوق و لمس باشد و محل حس مشترک مقدم بطن اول است
و محل خیال مؤخر همین بطن است و قوهٔ خیال را مصوره نیز
گویند و واهمه در بطن وسط واقع است کهٔ درک معانی جزئیه
نماید مانند ادراک محبت و عداوت جزئیه و اکثر افعال حیوانیه
از قوهٔ وهمیه صادر شود و آنچه در حس مشترک از صور اشیاء
ادراک کند بقوهٔ خیال سپارد که او را محافظت نماید و قوه
دیگری است که صور محسوسه و معانی مدرکه جزئیه را با یکدیگر
ترکیب و تفصیل کند یا مطابق واقع یا باختراع خودش و او را متخیله
یا مفکره نامند و باید دانست که قوای ادراکیه برای نفس
ناطقه بمنزلهٔ آلات و ادوات هستند اگرچه حقیقت نفس بالاتر

و اما وهم ادراک
از محسوس جزئیه
نماید و قوه حافظه
آنرا ادراک نماید
محافظت نماید

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

ازجسمانیّه است ولیکن با بدن جسمانی رابطه و اتّحادی دارد و توان
گفت که در بدن است و نتوان گفت که در بدن نیست مانند ذات اقدس
بی مثال بالنسبه بموجودات که نه داخل است در اشیاء بممازجه
و نه خارج است بمباینه این طرفه حدیثی است که آن ظاهر پنهان
در هیچ نشد داخل و ز هیچ بدر نیست   و حقیقة نفس
از عالم دیگر است از سنخ روحانیات و لیکن مادامیکه متعلّق است
ببدن عنصری و مشغول است بتغذیه و تنمیه و ادراک امور
حسیّه از عالم خود غافل است از جهة ضعف نفوس بشریّه
که نتوانند متوجّه هر دو عالم باشد ولیکن نفوس قویّه انبیا
و اولیاء غالبا متوجّه و حافظ هر دو عالم هستند و نعم
ما قیل یلهو و یشرب لا تلهیه سکرته   عن النّدیم و لا
یلهو عن الکاس   و این جوهره لطیفه روحانیّه را بیک نحو
اتّحاد و ربطی است با روح بخاری که ساریست در عروق
و اعصاب است که زندگی عبارت از بقاء این رابطه است
و تصرّف و تدبیر نفس در بدن بواسطهٔ روح بخاری است
و مردن عبارتست از قطع علاقه و انقطاع اتّصال است و
چون تاثیر نفس بتوسّط روح بخاری است چه ادراکات
باشد چه تغذیه و تنمیه و امثال آن ناچار برای وی خستگی
روی دهد و نتواند همیشه در کار باشد باین سبب گاهی

ازادراکات حسیه اعراض نماید و پس متوجه تغذیه و تنمیه
وغیرها شود و برگردد بسوی باطن خصوصاً هنگام بسیاری
حرکات یا امتلای معده و از جهت فراغت در حال خواب
برای تغذیه بتحلیل غذا در حال خواب زیاده شود از بیداری
وچون روح بخاری ازادراکات حسیه فارغ شود و تعطیل
ادراک کند برای نفس ناطقه فرصتی پیدا شود و شواغل
او کمتر شود متوجه عالم روحانی خود شود و اتصال بجواهر
روحانیه پیدا کند که نقوش وصور موجودات و حوادث
تقدیریه در آنها ثبت است و بعد از آن هر زمانی در عالم خارج
هویدا شود لیکن این اتصال را شرایطی است که اول آنها
صحت مزاج و اعتدال طبیعت است خصوصاً از امراض
دماغیه و ثانیاً عدم امتلای معده و ثقل اغذیه و کثرت بخارات
که اگر چنین باشد راهی بعالم روحانیات نیابد و باین سبب
گفته اند که رؤیای لیالی رمضان اعتبار ندارد و ثالثاً معتاد
بودن بصدق و راست گوئی و اشتیاق بامور روحانیه و
مکدر نبودن بشواغل و کدورات و استعداد و قابلیت
ذاتیه و صفا و بهاء جوهر و غالباً بعد از اجتماع شرایط و اتصال
بجواهر روحانیه و معاشرت ملائکه اطلاع بر آنچه در نفوس
مقدسه علویین است حاصل شود برای نفس ناطقه و در

او نقش بندد جمله از آنچه در الواح سماویه است از گذشته
و آینده دنیویه و اخرویه باندازه استعداد شخصی خود مانند
آینه که هر آینه بقدر گنجایش خود صورت در او نقش گیرد و
هرگاه در رؤیا صورتی ادراک نمود و حافظه محافظت نمود
او را و متخیله در آن تصرفی نکرد که تبدیل بامثال و اشباه نماید
آن رؤیای صادقه خواهد بود و اینگونه خوابها بدین سبب
اندک است زیرا که قوه متخیله در غالب نفوس قویه هست
و در حال خواب هم تعطیل ندارد و مشغول در ترکیب [تبدیل] صورت است
و خصوصا اینکه صور مدرکه در رؤیا در کمال ضعف و
سریع الزوال است و هرگاه صور مدرکه تبدیل شد بعد از
ورود در متخیله بصور مناسبه از عالم عنصریات مانند
تبدیل علم و دانش بنافه و شیر و دشمن بمار و سگ و پادشا
بدریا و کوه رؤیا محتاج بتعبیر خواهد بود و اشخاص که معبرند
روابط صور علویه و سفلیه را بلکه بسا باشد که صورت
مدرکه در رؤیا از تبدلات عدیده در قوه متخیله شده باشد
و آنگاه تعبیر کمال صعوبت پیدا کند و بدون حدس صائب
و صفای ذهن تعبیر اینگونه خواب میسر نشود و صور مدرکه
نیز بحسب اشخاص و ازمنه و امکنه مختلف می شود در مقام
تعبیر باید شخص معبر آگاه خصوصیات باشد و هرگاه نفس

ناطقه بحسب استعداد ناقص باشد و یا آنکه اکثر الانس
بامور سافله و عالم سفلیات باشد و اشتغال غالب بشهوات
و لذات جسمانیه داشته باشد غالبا در عالم رؤیا از مرتبه
تخیل امور مانوسه مالوفه خود تجاوز نکنند و بمطالعه
الواح سماویه فائز نشود و معاشرت روحانیین و ملئکه
نصیب او نباشد و غالبا در رؤیا همان امور معهوده خود را
ادراک کند بتصرفات عجیبه از متخیله و صور مخترعه مثل
اینکه کثرت شهوت و امتلاء معده برای او اسباب احتلام
و جماع فراهم آورد و گرسنگان نان در خواب بینند و تشنه آب
و فقیر و حیوان دراهم و دنانیر و از این جهت است که اغلب
مردم مناسبات عالم بیداری خود را در خواب بینند علمای
رؤیای تدریس و تعلیم بینند و اهل مخالفه هر اهل حقیقت و
رستکاری خود و اسلاف خود را در خواب بینند و این نوع از
رؤیا در قرآن مجید مسمی باضغاث و احلام شده و در روایات
اهل بیت ع نهی از حکایت کردن اینگونه خواب فرموده اند
بلکه بعد از بیداری استعاذه از شیطان کرده زیرا که القاء
خیالات باطله و صور فاسده از ناحیه شیطان است و آنچه
نگاشته شد نتیجه کلمات اکابر اهل علم است و هر کس شرح
و تفصیل این مقام خواهد رجوع کند برساله شیخ رئیس

که فیض الهی نامیده وشرح کافی صدر المتالهین وشرح تلویحات
وعین الیقین فیض وبعض کلمات ایشان تعالی از منامات نسبت
علامه مجلسی وشیخ معاصر نوری روح الله روحهما در سماء
العالم ودار السلام تعرض نموده اند ودرین مقام تنبیه بر
اموری مهم است اول اینکه توجه نفوس در رؤیا بعالم روحانیات
واتصال بعالم مثال در منام نیست باعدم تذکر در یقظه زیراکه
رؤیا وقتی حاصل شود که بعد از اتصال نفس بملکوت وادراک
صور تنزل بقلب وحواس باطنه نماید وملازم نباشد که هرگاه
اتصال شد تنزل بحواس نیز بشود ومحفوظ در ذاکره شود
اگرچه در یقظه قوی الحفظ باشد زیراکه نفس قلیل الانس و
عدیم الالفة بمدرکات عالم مثال است وصور رؤیا مدرک
بحواس جسمانیه نیست تا آنکه حاسه بان متاثر شود ودر ذاکره
محفوظ ماند ونیز سرعت سیر وحرکت نفس در عالم رؤیا مانع
است از تحفظ بر آنچه ادراک می کند چنانچه موافق تجربه معلوم است
که حرکات نفسانیه چه اندازه سریع است که گویا لا فی زمان
واقع میشود وشاید مصالح نوعیه نیز مقتضی نسیان بعضی
منامات باشد چنانچه حضرت صادق ع در توحید مفضل فرمایند
که صادق وکاذب خوابها با یکدیگر مخلوط است که اگر همه صادق
بود تمامی مردم پیغمبران بودند واگر تمام کاذب بود در انها نفع

بر۲ افشانشود

نبود و بسیاری از خوابها دروغ است تا اعتماد دوم آنکه نفوس
قویه اهل علم و ایمان کمتر خواب بینند و نفوس سازجه کالالواح
نفسانیه ایشان خالی از نظریات است اتصال بعالم مثال بیشتر
پیدا کند و موید این معنی دو خبر است یکی نبوی مروی در تحف
العقول قال لا یحزن احدکم ان ترفع عنه الرؤیا فانه اذا رسخ فی
العلم رفع عنه الرؤیا دوم روایت فی بصائر الدرجات ان
رجلا واقفیا کان یری فی حالة وقفه الرؤیا الحسنة و یری له ثم
تبصر و انقطع عنه الرؤیا فشکی فی المنام الی ابی عبدالله انقطاع الرؤیا
فقال لا تغتم فان المؤمن اذا رسخ فی الایمان رفع عنه الرؤیا و از
جمله شیخ کراجکی از شیخ مفید نقل کرده که گفته هر کس علم او
بسیار شد و فهم او وسیع گردید رؤیای او کم باشد و اگر
سلیم الجسم باشد و خوابی ببیند لامحاله حق خواهد بود و این معنی
ظاهرا منافات ندارد با آنچه در تفسیر کریمه لهم البشری فی الحیوة
الدنیا وارد شده که مبشرات نومیه از خصائص اهل تقوی و
دین است و شاید سبب این معنی این باشد که شواغل نفس
بمدرکات نظریه هر چه کمتر باشد ارتقاء بعالم مثال آسانتر
شود و نفوس قویه علما و اهل ایمان چون مستغرق بشواغل
نظریه و اعتقادیه هستند در عالم رؤیا هم فراغت ندارند
و اغفال از تعلقات واقعیه در غایت صعوبت است بخلاف

نفوس ساده وبی هرگاه نفوس قوی بعالم مجرد وجانبات متوجه
شوند امر غائبه مشاهده کنند که نفوس ناقصه ضعیفه
هرگز ادراک آن مقام نکند ودر نوم ادراک توانست کرد وبالموت
تجری مجریها لکلم الرب عنده وهرگاه قوت نفس بمرتبه کمال رسد
حافظ همه قوای ومشاعر باشد واشتغال بامری مانع از امر دیگر
نشود مانند نفوس شریفه انبیا واولیا که اتصال ایشان بعالم معانی
در نوم ویقظه منافی با ادراکات دیگر نیست ورؤیای انبیا بمنزله
وحی است کثیر الاتفاق علی ما شهد به النبیه الثالث یعجبنی نقل
کلام للشیخ صدر الدین القونوی فی فکوک الفصوص وبه یکشف
النقاب عن وجه اللباب قال فی المنام لا یخفی ثم اعلم ان الناس
فی مراتبهم علی اقسام مختلفة تنحصر فی ثلثة قسم نازل قد طبع
علی قلوبهم فلا یتصل من قلوبهم شیء مما هو منتقش فی نفسها
او متجددا الا فی النادر کحال عارض سریع الزوال بطیء الاتیان
وقسم یحصل لقلوبهم احیانا صفاء وفراغ من الشواغل واتصال
من جانبه بعالم المثال المطلق فکلما یبدو که نقوشهم فی ذلک
الوقت فانه ینعکس انعکاسا اشعاعیا الی القلب وینعکس من القلب
الی الدماغ فینطبع فیه فان وجد فیما یری اثر حدیث النفس فللقوة
المصورة فی ذلک مدخل الا انه من المزاج وان خلت الرؤیا عن
حدیث النفس وکان هیئة الدماغ صحیحة بالمزاج مستقیما کانت

الرؤيا من الله وكانت في الغالب لا تعبير لها لان العكس عكس ظاهر
بصورة الاصل وهكذا هو رؤيا اكثر الانبياء عليهم السلام و
هذا هو السبب في عدم تاويل الخليل ع رؤياه واخذ بظاهرها
ومن صار قلبه مستوى الحق لا ينطبع في قلبه من خارج بل من قلبه
يكون المنبع والانطباع الاول في الدماغ ولما اعتاد الخليل الحالة
الاولى وشاء الحق ان ينقله الى مقام من وسع قلبه الحق كان انطباع
ما انبعث من قلبه الالهي الى دماغه انطباعا واحدا ولم يظهر بصورة
الاصل فاحتاج الى التاويل المعرب عن الامر المراد بذلك لتصور
على نحو تعينه في العالم العلوي في ذوات العقول والنفوس تعينا
روحانيا فعلم ان الرؤيا التي لا تاويل لها ما اوحيه وان الرؤيا
التي يحتاج الى التاويل يكون لاتراك الطوائف وقد يكون لاكمل
الخلق بخلاف التي لا تاويل لها فانها حال المتوسطين وقال في
الفك اليوسفي كل من غلب على خياله الصفات التقييدية واحكام
الانحرافات الخلقية والمزاجية فانه لا يدرك مشرع خياله
ومحتده من عالم المثال ولا يتصل به عن علم وشهود وان
كانت الوصلة غير منقطعة ومن حصل له التنوير في خياله المقيد
حتى انتهى الى طرفه المتصل بعالم المثال المطلق بحيث يتأتى
له التجاوز من خياله الى عالم المثال فانه يدخله ويدرك فيه
ما شاء الحق ان يريه منه بل قد يخرج منه الى عالم الارواح ثم

الى فسيح حضرة العلم فيستشرف على جملة من المغيبات والكوائن
المتعددة ظهورها في عالم الحس فالمعبر اذا سمع الرؤيا ممن يراها
ويسئله تعبيرها لعدم علمه بما راى وما المراد من تلك الصور
المتمثلة له وكان المعبر تام المعرفة بالتعبير وبواطن الرؤيا فانه
يتشخص الرؤيا في خياله ويسريها الى عالم المثال فيرى نسبة
تلك الرؤيا من عالم المثال فيستدل بتلك النسبة على الرؤيا
وما تضمنته بل قد يجد بها الى عالم الارواح وما بعدها حتى
يقع على الامر الذي قصد ابداءه في تلك الصورة المتمثلة بها
فيخبر عن المراد ويتم بذلك الاخبار تعبيرا وما وجد في الرؤيا من
خلل يقضي بعدم المطابقة بين المعنى المقصود ابانته والتعريف
به وبين الصورة المتمثلة علم ان ذلك من كدورة باطن صاحب الرؤيا
وانحراف مزاجه وفساد هيئة دماغه واختلال احواله الحسية
كالكذب وسوء سيرته والانهماك على امر خسيس يتغمس به اوقاته
واحواله المحمودة في ضمن ذلك الوصف الغالب والامر بالعكس و
اليه الاشارة بقوله صلعم اصدقكم رؤيا اصدقكم حديثا ثم نبه
في حديث آخر على كليات اقسام الرؤيا وحكم الاعتدال فيها والانحراف
فقال صلعم الرؤيا ثلث رؤيا من الله وهي التي ظهور حكمها موقوف
على تنقية واستعداد معتدلين وصفاء محل وطهارة نفس
يتأتى لصاحبها تلقي ما يتصل اليه من التعريفات الالهية بواسطة

بحيث يستهلك احكام صفاته واحواله المحمودة

الصور المثالية ثم قال ص ورؤيا تحزين من الشيطان وهي التي
قلنا انها نتيجة الانحرافات المزاجية والكدورات النفسية
وفساد الهيئة الدماغية ونحو ذلك مما سبق ورؤيا مما حدث
المرء نفسه وهذه من آثار الصفات الغالبة الحاكمة على الرائي
حال رؤيته الى ان قال والاخر انفاس النفخة التي يتلوها النوم
سلطنة قوية بحسب ما كان الباطن حالتئذ معمورا بشيء حلي
بالكلية من الخواطر والتعلقات وخواص الافعال والاشتغالات
القريبة العهد بالنوم كان ذلك سببا متينا في صدق الادراك
وصحة ارتسام ما اطلع عليه النائم في نفسه وان تأخر تعيين
حكم المنامات فانه دليل على قوة النفس وكثرة ادراكها ما
سيكون في العوالم العالية حيث الاشياء في حضرة العلم بما
المعاني المجردة فلا بد من فترة واقعة بين زمان الاطلاع وزمان
ظهور حكم ما وقع الاطلاع عليه بمقتضى حكم
ذلك الامر في كل سماء الى ان ينتهي باخذه حصته من
ذلك الفلك وما فيه ثم يمر متنازلا الى الفلك الذي هو
دونه وهكذا الى آخر فلك طلبا للاستيفاء وستصحبا قوى
ما يمر عليه فان لكل كائن وامر يظهر في هذا العالم من حال
انفصاله المعنوي من مقام القلم الاعلى واللوح المحفوظ واتصاله
بالعرش ثم بالكرسي في كل سماء منزلة ومقاما وذلك لما مر بيانه

فان لم يكن الباطن
معمورا بشيء

وقد ورد في الحديث ان الامر الالهي يبقى في الجو بعد مفارقته
سماء الدنيا ثلث سنين حتى يصل الى الارض فيتصل الى المحل
المختص به وهذا من المكاشفات المجربة والمتفق عليها وسرعة
ظهور حكم الرؤيا وما عبرت به دليل على ضعف نفس الرائي
فانها لم تقو على الترقي والعروج لتدرك صور الامور الكونية
المقدر وقوعها في العوالم العالية بل كان غاية عروجها
حال اعراضها عن التعلقات البدنية والشواغل الكونية
الى الجو الذي بين الارض وبين الفلك الاول فادرك بذلك
القدر من الصفاء الذي استفاد به بعض الكوائن في اثناء
الجو فلم يتأخر ظهوره وهذا حال اهل البداية من السالكين وقد
جربنا ذلك كثيرا في اصحابنا واصحاب غيرنا من الشيوخ وكذلك
في انفسنا زمان البداية انتهى كلام العارف القونوي نقلناه
بطوله لما فيه من الفوائد ويؤيد بعض ما ذكره ما رواه في الكافي
عن ابي بصير قال قلت للصادق ع جعلت فداك الرؤيا الصادقة
والكاذبة مخرجهما من موضع واحد قال صدقت اما الكاذبة
المختلفة فان الرجل يراها في اول ليلة في سلطان المردة الفسقة
وانما هي شيء يخيل الى الرجل وانما هي كاذبة مخالفة لاخير فيها واما
الصادقة اذا راها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملئكة
وذلك قبل السحر ولا تختلف انشاء الله الا ان يكون جنبا

او یکون علی غیر طهر او لم یذکر الله عزّ وجلّ حقّ ذکره فانّها تختلف
وتبطئ علی صاحبه وسرّها اشار علیه السّلام انّ فی اوّل اللّیل یستولی
ویهجم علی القلب شهوات ما راه فی النّهار وزاوله من الامور
ویکثر فیه هذه الصّور المختلفة الکثیرة مختلطة بعضها ببعض
ویرکبها القوّة المتخیّلة حسبما اتّفق وبهذا یبعد العبد عن
ساحة الرّوحانیّین ویستولی علیه جنود الشّیاطین وسیّما
اذا امتلئت المعدة وفی وقت السّحر تسکن قواه وتزول عن القلب
ما اعتراه ویتوجّه الی عالمه الاصلی ولذا حثّ الشّریعة المقدّسة
علی التّضرّع والمناجات والاستغفار فی ذلک الوقت وقیل
انّها ساعة الاستجابة اذ النّفس حینئذ فارغة من الشّواغل البدنیّة
والعروق ساکنة ومن هنا قال علماء التّعبیر رؤیا اللّیل اقوی
من رؤیا النّهار وقالوا اصدق ساعات الرّؤیا عند طلوع الفجر
وعن الصّادق اسرع الرّؤیا تاویلا رؤیا القیلولة ویطابقه
ما مرّ فی الحدیث انّها ساعة لا تکذب فیها الرّؤیا ونقل عن السّیّد المرتضی
انّه قیل للصّادق ع الی کم تتاخّر الرّؤیا فذکر انّ رسول الله رای
انّ کلبا یلغ فی دماء اهل بیته وکان التّاویل بعد ستّین سنة وفی
روایة بعد ثلثین وهو مطابق لما اشتمل علیه الحدیث من رؤیا
الحسین ع فائدة علم تعبیر خواب از علوم غامضه است وبایدمعبّر
صاحب حدس صائب وفکر صافی باشد وبر روایات ومناسبات

عالم ملک و ملکوت مطلع باشد تا تواند تطبیق صور مثالیه با امور
دنیویه نماید و از احادیث تجسم اعمال و اخلاق در عالم برزخ ظاهر است
که هر عمل و خلقی صورت خاصه دارد مثل آنچه وارد شده که شخص
حریص بصورت موریچه محشور شود و شخص شبق کثیر الشهوة
بصورة خنزیر و شدید الغضب بصورت کلب شود و خبری بیش
از حضرت سید الشهداء آمد وارد شده که فرموده غیبت نان خورش
سگهای جهنم است سر این معنی آنست که غیبت غالبا از روی
غضب صادر شود و اینکه حضرت حسین فرموده در حدیث
سابق که در خواب دیدم که کلابی چند از این بیابان بر من حمله کردند و
در میان آنها کلب ابقعی بود اشاره بحال شمر بن ذی الجوشن است
که کافر مطلق بود شدید الغضب دارای صفات خبیثه
و رذائل حیوانیه و سباعیه چنانچه در کامل التواریخ است
که زهیر بن قین در کربلا نصیحت کرد اهل کوفه را و گفت بر مسلمان
حق است که برادر دینی خود را نصیحت کند و ما و شما بر یک دین
و ملت هستیم تا زمانیکه شمشیر میان ما کشیده نشود و خداوند شما را
مبتلا بذریه پیغمبر نموده او را یاری کنید و دست از پسر طاغیه
یعنی معویه یزید بردارید در جواب او را دشنام دادند و ثنا جوئی ابن
زیاد نمودند پس از آن زهیر گفت پس اگر یاری نکنید حسین
را پناه بخدا برید از اینکه بکشید او را ناگاه شمر تیری بسوی او

انداخت و فریاد کرد سکوت کن تبالک وردی ترا بسیاری سخن
زهیر بوی پاسخ داد یا ابن البوال علی عقبیه ما ایاک اخاطب انما
انت بهیمة و لم یغیر الاسلام منک خلقا من اخلاق الجاهلیة
و در تذکرهٔ سبط مسطور است که ذی الجوشن که مکنی بابی
شمر بود اسلام نیاورد و اجابت ننمود رسول خدا او را هنگامیکه
او را دعوت نمود و گفت قوم تو ترا تکذیب کردند من چگونه
تصدیق کنم و بعد از غزوهٔ بدر اسبی برای پیغمبر هدیه آورد
و پیغمبر از او قبول نکرد و نیز در آن کتاب است که شمر ابرص بود چنانچه
حضرت فرمود که قاتل من ابرص است و مشاهده نمودن آن
کفار را بصورت کلاب از جهة آنست که درندگان پلیدتر
از سگ جانوری نیست و صفات خبیثه سگ در غالب اهل
کوفه موجود بود زیرا که غریب شمرده شد بالغضب و خالی
از ترحم بر ضعفاء و مساکین و این جانور را رذیله ایست که
خاصهٔ خود او است زیرا که هر حیوانی بدون سبب غضب
نکند و تا منافری تخیل ننماید حمله نکند مگر سگ که غالباً قوهٔ
غضبیه و بغضب غیر متحرک شود و بدون آنکه سببی باعث
شود یا منافری حادث شود بکمال شدت هجوم کند و حال
اهل کوفه در معاملهٔ سید مظلومین همین نحو شد زیرا که هجوم
آنها از جهت متابعت یزید بود و گرنه از سید مظلومین جنایتی

وخیانتی بالنسبه باو صادر نشده بود و در مقام احتجاج با او فرمود علی م تقاتلونی اعلی قتیل قتلته امر علی دم سفکته تا آخر آنچه در خطبه خود فرمود **الحدیث الثامن والثلثون** ما رواه شیخ الفقهاء الناظرین وفخر العلماء المتبحرین العلامة الحلی ره فی کتاب منتهی المطلب قال ان امرأة کانت تزنی وتوضع اولادها وتحرقهم بالنار خوفا من اهلها ولم یعلم بها غیر امها فلما ماتت دفنت فانکشف التراب عنها ولم تقبلها الارض فنقلت من ذلک المکان الی غیره فجری لها ذلک فجاء اهلها الی الصادق ع وحکوا القصة فقال لامها ما کانت تصنع هذه فی حیاتها من المعاصی فاخبرته بباطن امرها فقال الصادق ع ان الارض لا تقبل هذه لانها کانت تعذب خلق الله بعذاب الله اجعلوا فی قبرها شیئا من تربة الحسین علیه السلام ففعل ذلک بها فسترها الله تعالی ترجمه زنی بود که زنا میکرد و فحبه میشد وبار ور میشد و میزاد بچه های خود را و میسوزانید آنها را از ترس کسان خود وکسی نبود بکار وی جز مادرش چون مرد و پنهان شد در زمین باز شد باز شد خاک از تن او و نپذیرفت او را زمین پس برداشته شد و بجای دیگر نهاده شد و همان کونه شد آمدند کسان آن زن نزد جعفر صادق ع و سرودند برای او داستانرا پس گفت بمادر آن زن که چه میکرد

این زن در زندگانی خود از گناهان خدا پس آگاهی داد این زن بنهانی
کار او و گفت امام صادق که زمین نپذیرد این زن را زیرا
که شکنجه میداده بشکنجهٔ خدائی بگذارید در گور او چیزی از
خاک الحائر بجهة از خاک گور حسین پر کردند پس آن زن زناکار
را و پوشانید او را خدا بیانات شبیه باین حدیث در کافی
روایت شده در باب قضایای امیر المؤمنین جز آنکه حضرت
امیر تصریح نفرمود که در قبر او تربت مرده مسلمانی بگذارید تا اقرار
بکرد و از این حدیث استفاده شود گذاشتن تربت سید الشهداء
در قبر میت چنانچه از توقیع شریف امام عصر ارواحنا فداه
تصریح بان وارد است و شیخ الطائفه در مصباح روایت
کرده از حضرت کاظم علیه السلام استحباب گذاشتن یک خشت از تربت
مقدسه را مقابل روی میت و در قبر بحر العلوم در درة النجفیه

فرموده ولبنة من تربة الطهر جعل   مقابلا للوجه منه حیث حل
بلکه توان گفت این حدیث و سایر احادیث وارده در
شرافت ارض کربلا و خصوصا حایر مقدس بالفحوی دلالت
دارد بر رجحان نقل اموات بمشاهد مقدسه ائمه علیهم السلام زیرا که
همینکه بودن تربت مقدسه در قبر سبب نجات و آمرزش
باشد دفن در آن زمین که تمام تربت است بطریق اولی سبب
رستگاری خواهد بود خصوصا هرگاه مستلزم نبش قبر

نباشد و باسبب هتک و مثلهٔ میّت نشود و خاصّه که میّت وصیّت
نقل کرده باشد شیخ مفید در رسالهٔ عزیّه گوید که حدیثی
وارد است که دلالت دارد بر رخصت در نقل میّت بسوی بعض
مشاهد آل رسول در وقتیکه میّت وصیّت کرده باشد بنقل
جنازهٔ خود و شیخ طوسی در مصباح و نهایه نیز نسبت بروایت
داده و گفته از مشایخ مذاکرهٔ این حدیث را شنیدم و در اخبار
معتبره وارد است که خداوند وحی کرد بموسی بن عمران که استخوانهای
یوسف را بیرون آورد از مصر و حمل کند بشام و از این جهت است
که اهل کتاب اموات خود را حمل بشام مینمایند مؤلف گوید که
اطوار امم سالفه در این امّت واقع میشود و امّا در صورتیکه
نقل میّت مستلزم نبش باشد چون عمدهٔ دلیل حرمت نبش قبر
اجماع است و دلیل معتبر دیگری در دست نیست پس بعید نباشد
که در آن صورت هم ملتزم بجواز شد اگرچه بعض علما تمسّک
بهتک حرمت و مثلهٔ میّت و اخبار قطع ید نبّاش نموده اند ولی
محقّقین منع دلالت کرده اند و اجماعی در حرمت نقل بمشاهد
نیست بلکه اجماع برخلاف است چنانچه فقهای مذهب صریحاً
نقل کرده اند علّامه بحر العلوم در درّه گوید والنقل مکروه
وللمشاهد یندب بالاجماع والشواهد و محقّق در معتبر فرموده
که نقل اموات بمشاهد مذهب علمای شیعه است و عمل اصحاب

مستقر بران است از زمان ائمه علیهم السلام الی الآن و مشهور و ثابت
میانه شیعه و انکاری ندارند و علامه حلی ره در تذکره گفته
که عمل امامیه بر این است و در ذکری شیخ شهید ره نیز دعوی
اجماع کرده و سید جزائری که نقل خلاف نموده معلوم القائل
نیست و محل اعتماد نباشد بعد از تصریح رؤسای مذهب ع
با استقرار عمل شیعه بر حمل اموات و اتفاق شواهد استحباب
نقل پس نیز بسیار است مثل احادیث وارده در فضیلت دفن
در مشاهد شریفه خصوصا کربلا و نجف که در بحار الانوار
و غیره مسطور است و در ارشاد القلوب دیلمی مروی است
که از خواص تربت نجف و دفن در آن سقوط عذاب قبر و محاسبه
نکیر و منکر است و در این باب روایت صادقه نقل کرده که ملائکه
در عالم رؤیا گفتند که اگر جنازه بر صافه کوفه رسد ما را راهی
بسؤال از او نیست و در فرحة الغری مسطور است که در حیات
امیر المؤمنین ع جنازه از یمن حمل بغری نمودند و حضرت نهی
آن عمل نمود و اما حمل و نقل جنازه بعد از دفن که مستلزم نبش
قبر باشد پس دانسته شد که دلیلی بر حرمت اینگونه نبش قائم
نشده که غرض از نبش حمل بمشاهد باشد بلکه توان گفت که
آنچه در این ازمنه متعارف است که جنازه را امانت گذارند در پناه
دیواری یا در سردابی و بعد از زمانی حمل کنند صدق نبش قبر

بر آن نکند و مسئله مشکلی هم نیست و جمعی از اعیان فقها تجویز
نبش قبر بجهت حمل بمشاهد شریفه کرده اند مثل شیخ فقیه کاشف
الغطاء و علامه بحر العلوم که در درّه فرماید والاقرب الجواز
للنقل الی جوار من بقربهم ینال المعالی و تفصیل این مسئله
در کتب استدلالیه فقهاء مسطور است و جماعتی از قدمای علما
عظام را بعد از دفن حمل کردند مانند شیخ مفید و سید مرتضی
و شیخ بهائی و دیگران و در زمان ما که توان گفت شر الازمنه
است بسبب مخالطه مسلمین با کفار جمله از جهله اسلام بر این
عمل اعتراض دارند و با دین دینار ابو جهل اخوت مقدم شمارند

دین ترا در پی آرایشند در پی آرایش پیرایشند
بسکه برو بسته شده برگها گر تو ببینی نشناسیش باز

سؤال و جواب شاید بخیال بعض قاصرین رسد که امر ملائکه
نقاله معروف است پس چه فائده در نقل اموات بمشاهد
مشرفه خواهد بود و جواب این است که این توسل مانند سایر
توسلات شرعیه است که موجب امیدواری و رجای
واثق است و علت تامه نجات در شرعیات بسیار نادر است
بلکه اغلب از قبیل مقتضیات است و احادیث ملائکه
نقاله در کتب مجامیع معتبره امامیه دیده نشد و عجب آن
است که شیخ احمد احسائی در جوامع الکلم در رساله رشتیه

گوید که عقل و نقل دلالت دارد بر وجود ملائکه نقاله و اینکه
عدد این ملائک هفتاد هزار است و حاصل آنچه در دلیل
عقلی ذکر کرده اینکه ملائکه نطفه هر آدمی را بقبضه از
خاک مدفن او مخلوط میدارد هرگاه در غیر آن خاک دفن
شد باید از آنجا حمل و نقل شود و سستی کلمات و خیالات
شیخ مزبور بر اهل بصیرت مخفی نیست بعجب تر کلمات شیخ
فقیه نبیه کاشف الغطا است که در کتاب حق المبین فی تصویب
رای المجتهدین گفته که ملائکه نقاله مشهور بین امامیه است
و گویند در کربلا قبری را شکافتند و در آن جنازه مرد مؤمنی
را یافتند که در بلاد نصاری وفات کرده بود و نیز گویند
عشاری را در نجف دفن کردند و مرد مؤمنی را در محلوه که
نزدیک بصره است دفن کرده بودند بعد از زمانی قبر عشار را
حفر کردند جنازه آن مرد مؤمن را در او دیدند و چون سر قبر
آنمرد مؤمن آمدند و شکافتند جنازه آن عشار را در او دیدند
و شیخ معاصر نوری نور الله روحه در کتاب نفس الرحمن و دار
السلام از بعض مجامیع معتبره روایاتی در باب ملائکه نقاله
نقل نموده که از کتاب کشف الحق شیخ الطایفه روایت کرده از امام
صادق که فرمود که هرگاه قبر شیخین را بشکافند بجای آن دو
نفر سلمان و ابوذر را خواهند یافت و آن دو سزاوارترند باین

موضع هستند ابو بصیر عرض نمود داشت چگونه مردگان جابجا شوند
فرمود خداوند را هفتاد هزار ملک است که نام ایشان نقاله
است منتشرند در مشارق و مغارب زمین و میبرند مردگان
را و دفن می کنند در جائیکه سزاوار آنها است و گاهی بر میکنند
جسد مرده را از تابوتها و دیگری بجای او می گذارند بجائی
که کسی نداند و نفهمد خاقانی شاعر نیکو گفته است

خط مجهول دیدم در مدینه ندانستم که آن خط ز آشنائیست
در آن خط اولین سطر این نوشته که جز انور خورشید سمائیست
بجان پادشه سوگند خوردم که نبود پادشه جز پادشائیست

و در مصراع آخر اشاره باحادیثی است که جسد مطهر امیر المؤمنین
ع را بنزد قبر رسول بردند پس از دفن در غری مؤلف گوید
که حدیث نقل جنازه اند و غاصب منافاتی دارد با احادیثی
که وارد شده که در زمان ظهور قائم ع آن دو نفر را از قبرهای
خودشان بیرون آورده و بر درختی بزنند و در دار السلام
از بعض مجامیع معتبره نقل شده عن امالی الشیخ عن الصادق ع
قال قال رسول الله ص ان الله تعالی ملائکة ینقلون الموتی الی حیث
یناسبهم وعن میثم التمار قال قلت لامیر المؤمنین ع جعلت فداک
اتاذن لی ان انقل امی الی الطیبة فقال ع لو کانت صالحة لینقلوها
الیها دونک وفی غرر المرتضی انه جیئ الی عمر بن الخطاب بعبد

قد قتل مولاه فامر عمر بقصاصه اذ دخل امیر المؤمنین ع فقال
فیم انتم فقال عمر یا ابا الحسن ان هذا عبد قتل مولاه وامرنا بقصاصه
فسئله علی ع هل قتلت انت مولاك قال العبد نعم قال لم قتلته قال
لانه هوی بی وطالبنی عن نفسی فقتلته فامر امیر المؤمنین ع
بنبش قبره فلم یجدوه فقال ع صدق حبیبی رسول الله انی سمعته
یقول من عمل من امتی عمل قوم لوط یحشر معهم قال المستبدو
هذا الخبر ایضا مما یستدل به علی وجود الملك النقاله وفی
عوالی اللئالی عن کمیل بن زیاد انه قال سمعت امیر المؤمنین
ع یقول ادفنوا موتاکم ان شئتم فلو کانوا صلحاء ابرار النقلهم
الملئکة الی جوار بیت الله المحرم ومدینة رسوله المعظم ولو کانوا
فسقاء اشرار النقلهم الملئکة الی حیث یجدونه اهلا انتهی
وخبر سابق را که بترجمه نقل شد نقل کرده که حکایت شخص را
متضمن بود خاتمه فقیه نبیه شیخ جعفر نجفی طاب ثراه در کتاب
حق المبین ثبوت ملئکه نقاله را نسبت بشهرت میانه امامیه
داده و تصدیق باین معنی مشکل است زیرا که احادیث مذکوره
در کتب معتبره امامیه روایت نشده واگر مراد بملئکه نقاله
بردن ابدان مثالیه است بوادی السلام وبرهوت پس حق
ویقین ومستفیض در اخبار ما است چنانچه در کافی مرویست
از حبه عرنی که گفت امیر المؤمنین ع در ظهر کوفه ایستاد وسخن

می گفت با اشخاصی باندازه که من خسته شده گاهی نشستم و گاهی برخواستم عرضه داشتم که شما ملول زدای خود را کشیده کسترده مکه آسایش نماید فرمود نبود مگر سخن گفتن با مؤمن و مؤمنه هرگاه پرده برداشته شود خواهی دید حلقه زده اند و با یکدیگر سخن میگویند عرضه داشتم ایشان اجسامند یا ارواح فرمود ارواح هستند و نیست مؤمن و مؤمنه که وفات کند در بقعه از بقاع ارض مگر آنکه گفته میشود از برای روح او که ملحق شو بوادی السلام و آنجا بقعه ایست از جنة عدن و نیز در همان کتاب مرویست که کسی عرضه داشت بجناب صادق ع که برادرم در بغداد است میترسم در آنجا وفات کند فرمود باکی نداشته باش باقی نماند مؤمنی در شرق و غرب زمین مگر اینکه محشور کند خدا روح او را در وادی السلام پرسید وادی السلام کجا است فرمود پشت کوفه گویا می بینم ایشان را که حلقه کرده یکدیگر نشسته اند و سخن میگویند مؤلف گوید مراد با ارواح در این حدیث اجسام مثالیه است که بالنسبه بجسد عنصری روح است بقرینه نشستن و حلقه زدن و در هر حال ابدان عنصریه مدفونه مراد نیست و التزام باینکه بدنهای مدفونه را از زیر خاک ملئکه بیرون آورند و بجائی دیگر برند بغایت بعید است بلکه مخالف حس و عیان است زیرا که محسوس است بقاء ابدان عنصریه در قبور و احتمال

اینکه شاید از ابصار ما مستور باشد بردن ملائکه نظیر سفسطه خواهد بود و با خبار غیر قطعیه الصدور و التزام بامور غریبه وجهی ندارد والله العالم بالامور تابع

الحدیث التاسع والثلثون

روی الشیخ الثقة الامین ابن شهر اشوب فی المناقب عن تاریخ النسوی قال قال ابو قبیل لما قتل الحسین بن علی کسفت الشمس کسفة بدت الکواکب نصف النهار حتی ظننا انها هی و رواه فی البحار مسندا عن البیهقی بیان آن انها هی یعنی گمان نمودیم قیامت گردیده وانکساف شمس در روز عاشورا از امور مشهوره است و شهید در ذکری گفته که قد اشتهر ان الشمس کسفت یوم عاشورا رواه البیهقی و غیره و ابن عینی در کتب علمای اهل سنت نیز مشهور است ابن حجر در صواعق گوید که آفتاب در روز عاشورا گرفت بحدیکه ستاره ها نمودار شدند میان روز و فاضل معاصر در شفاء الصدور از تاریخ الخلفای سیوطی نقل کرده و نیز از سیوطی نقل کند که در کتاب عقود الجمان گفته که علمای هیئت گمان کنند که آفتاب منکسف نشود مگر در بیست هشتم یا بیست نهم با انکه آفتاب در روز وفات ابرهیم پسر پیغمبر که دهم ربیع الاول بود گرفت و در روز عاشورا قتل حسین بن علی

بود منکسف شد چنانچه در تواریخ مشهور است و از این
قبیل نقل بسیار نموده و نقل تاریک شدن دنیا سه روز
زیاده از نقل کسوف شمس است و ادعای تواتر معنوی
از کثرت نقل مورخین اسلام چنانکه در کلام معاصر
مزبور است استبعادی ندارد و علامه مجلسی در جزء
چهاردهم بحار گرفتن آفتاب در روز عاشوراء و گرفتن ماه را
در شب عاشورا نسبت بکثیری از کتب عامه و خاصه داده
و نیز در جزء دهم وقوع خسوفین را در شب و روز عاشورا
نسبت بروایت داده مؤلف اربعین الحسینیه با بضاعت
قلیله علم و کتب واقف نشده در کتب امامیه رضوان الله علیهم
بر خبر یکه صریح در کسوف و خسوف عاشورا باشد مگر در
فقره زیارت منسوبه بناحیه مقدسه و در مروی بودن
آن زیارت نیز کلام است و شاید نظر علامه مجلسی که محدث است به
خبر یا احادیثی باشد که در باب گریستن آفتاب بر حسین
مظلوم بکسوف و حمرت تا چهل شبانه روز وارد است چنانچه
در کامل الزیاره و غیر آن است و در بعض کتب زمان این کسوف را
بسه هفته و سه روز نیز تحدید نموده اند و شاید مراد باین کسوف
نیز گریه آفتاب باشد نه کسوف اصطلاحی و از روایات کامل الزیاره هم
این معنی ظاهر است مثل آنچه زراره روایت کند که گفت قال

ابو عبد الله یا زراره بکت السماء علی الحسین اربعین صباحًا
بالدم وان الارض بکت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس
بکت اربعین صباحًا بالکسوف والحمرة الحدیث و فی المناقب
عن زراره عنه ع فی بکاء السماء قلت فما بکاؤها قال کانت
الشمس تطلع حمراء وتغیب حمراء پس ممکن است که در اینگونه
احادیث مراد حدوث تیرگی و سرخی مخصوص باشد در جرم
نیرین نه آنکه کسوف و خسوف معهود مراد باشد و اما خسوف
مراد از خصائص کلام مجلسی است و ممکن است بسبب بعض حوادث
تیرگی در جرم شمس حادث شود که شبیه بکسوف نماید با آنکه نظر
بقدرت بالغه خسوف و کسوف حقیقی هم واقع شود در غیر
زمان مقابله نیرین و اجتماع چنانچه در زمان ظهور قائم آل
محمد ع احادیث معتبره وارد شده و تیز رکی است آنچه را
که ذکر شد روایت معتبره که در کافی و ارشاد مفید مسطور
است که گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر
آن ماه از علائم ظهور دولت حقه قائم است و از زمان هبوط
آدم تا قیام قائم واقع نشده و در کتاب فقیه و محاسن برقی
مرویست که آفتاب و ماه دو آیه از آیات الهیه است و جاری
باشند بتقدیر خدا و منکسف نشوند بموت و حیات احدی
و بر مطلع خبیر مخفی نیست که در سنه شصت و یک هجری که

سنهٔ شهادت باشد موافق نقل اهل تواریخ غرائب بسیاری
واقع شده مثل باریدن خون از آسمان و تیرگی هوا و وزیدن
بادهای سخت و ترشح خون بر جامها و دیوارها و بیرون
آمدن خون از زیر سنگ و کلوخ بیت المقدس و امثال آن
که در کتب تواریخ مانند کامل التواریخ و غیره مزبور است از
علمای مخالفین که متهم بتشیع و غلو نیستند اگر چه در امثال
زمانها که حدود سنهٔ هزار و سیصد و بیست هشت هجری
است بسبب آمیزش و معاشرت مسلمین با کفار و ملاحده
و زنادقه هر امری که از مجاری عادات فی الجمله خارج باشد
محل طعن و انکار واقع خواهد شد و حسن ظنی بعلمای اسلام
باقی نمانده و علمای این عصر را چاره از ابدای بعضی احتمالات
نیست و لن یصلح العطار ما افسد الدهر و از این جهة احتمالی
در کلمات علام ذکر شد خصوصاً که نص صریحی در
کسوف شمس و قمر در عاشورا در احادیث معصومین بنا فتم
والله تعالی لم یحقابق لوقایع غاتمة علمای علم هیئت گفته اند
و حس و تجربه نیز موافق است که قمر جسمیست کثیف و صیقلی
و از مقابله با شمس کسب نور نماید و هر مقدار از قمر که محاذات
با شمس پیدا کند روشن شود و چون جرم قمر از شمس کوچک
تر است همیشه نزدیک نصف آن برابر آفتاب است و روشن بود

ونصف کمتر او تاریک وچون در یک نقطه مجتمع شوند همه
تاریک بطرف مسکنهٔ زمین باشد واز روشنی آن هیچ نمایان
نشود واین در سه شب آخر ماه است که محاق نامیده شود
وهرگاه اجتماع نیرین در حوالی عقده راس یا ذنب واقع شود
جرم قمر میانه خط بصر وآفتاب حایل شود وروی آفتاب را
بپوشاند وکسوف حاصل شود وقرص خورشید تیره نماید وآن
تیرگی برنگ ماه است واول که تیرگی از جانب غربی آفتاب پیدا
شود واز این جانب نیز شروع بانجلا نماید واگر استقبال در
حوالی یکی از دو عقده واقع شود کره زمین میانه آفتاب وماه
حایل ومانع از وصول ضوء آفتاب بماه شود وخسوف واقع
شود وجرم ماه برنگ اصلی خود نماید ودر احادیث اهل بیت
عصمت خسوف وکسوف را بعبارات وبیانات دیگری ادا فرموده
اند که نزدیک بفهم عامهٔ ناس که بی بهره از علم ریاضی هستند
باشد واز باب کلم الناس علی قدر عقولهم در کافی از سید
سجاد روایت شده که خداوند دریایی خلق کرده میانه زمین
واسمان وآن دریا معین کرده مجاری آفتاب وماه وهفتاد هزار
ملک مقرر فرموده که میکردانند فلک را در مجاری خود
وچون گناه بندگان بسیار شود وخدا خواهد بندگان را
عتاب نماید بایات خود امر فرماید ملک موکل بفلک را

و او امر کند هفتاد هزار ملک را که زایل کنند مجاری فلک را از
جای خود پس می‌گردد آفتاب در آن دریا و پوشیده شود روشنی
او و تغییر کند رنگ او و چنین کند با ماه و چون خواهد شمس
و قمر را بحالت اولی برگرداند آنها را بمحل اول برگرداند آنها را
و از دریا بیرون آورد و نرسد از کسوف و خسوف بجز شیعیان
ما چون چنین شد پس فزع کنند بسوی خدا و باو رجوع نمایند
و بعض علمای ظاهر تجمد بر ظواهر این حدیث کرده و مضایقه
از تاویل نموده و برخی قائل بتعدد کسوف و خسوف شده اند
یکی آنکه منجم اخبار بحایل شدن زمین و جرم قمر نماید دیگری بعبور
بر دریا و این تاویل از تحقیق بعید است و جماعتی تطبیق این ظواهر
با قواعد نموده اند و گفته اند که مراد بدریا سایه ماه و سیاهی
آن است و در خسوف مراد سایه زمین است که بشکل مخروط است
و حایل شود میانه آفتاب و ماه و این تعبیر مجازی است و گفته
اند تحفظ بر ظواهر وقتی لازم است که مخالف حس و عیان نباشد
و چون ظواهر مخالف حکم صریح عقل شد چاره از تاویل نباشد
و هرگاه اهل علم هیئت استخراج خسوفین کرد و علم قطعی
حاصل نمود بوقوع خسوف یا کسوف در ساعت معینه و همان
طور که استخراج کرده بود واقع شد چگونه توان بر اظهار
داشت که استخراج تو خطا است و خسوف بواسطه فرو رفتن

ما در دو وبا است و هر کرا از علم قطعی خبر نکرد د بلکه موجب
بی اعتقادی او بظواهر خواهد شد ملخص آنکه معین است
حمل اینگونه ظواهر بر تقریباتی که بفهم عامه نزدیک نماید و
چون در صدر اسلام و صقع ظهور شرع اقدس اهالی
آن زمان و اندیار را بصیرتی باحوال کواکب و استخراج کسوف
نبوده چاره ازین نوع عبارات نزدیک بفهم عامه مردم
نبوده و باید دانست که آنچه درین حدیث شریف ذکر شده
که خسوفین از معاصی عباد است منافات ندارد با آنکه به
سبب حیلوله زمین و جرم قمر باشد زیرا که حیلوله میزان
مقرر و زمان معینی ندارد و ازین جهت است که خسوفین
در شهور و سنوات مختلف بشود و مثل سایر کائنات
منضبط نیست و بسا باشد که در یک سال متعدد واقع شود
و در سنوات عدیده واقع نشود یا با اختلاف واقع شود
از جهة آنکه وقوع حیلوله که سبب طبیعی اینکار است باراده
حقهٔ الهیه واقع شود و مسبب الاسباب آنا فآنا بحق تعالی
است الا الی الله تصیر الامور و چون مشاهده خسوفین سبب
فزع و خوف است و ناشی از معاصی عباد شریعت مقدسه نماز
و توجه را واجب فرموده و از اغاویت سماویه عجیبه که این
زمان مشاهده شد و امسال در دوشنبه هجدهم جمادی

کتابخانهٔ آستان قدس

الاولی سنه هزار و سیصد و بیست هشت هجری در اوّل
زوال صدای هائلی در میانهٔ اسمان و زمین حادث شد مانند
صدای توپ بسیار عظیمی که شلیک کنند و کره اتشی رنگی
سرخ و گداخته باندازهٔ جرم قمر از طرف جنوب بحرکت سریعه
بسمت شمال متحرّک شد و از شدّت سرعت حرکت اثر حرکت
ان در هوا بقدر پنج یا شش دقیقه باقی بود مانند گذشتن
غراب از دریا و اهل دار الایمان قم اکثر استماع صوت و مشاهدهٔ
کره متحرّکه را نمودند و مجال شک و شبهه نیست و نیز در شب
جمعهٔ سیزدهم شعبان از سنهٔ مزبوره قریب بطلوع فجر شهابی
از سمت مشرق این بلد حادث شد که در جرم و روشنی اواز
ماه افزون تر بود بمرتبهٔ و بحدّی روشنی داد که تمامی خانهای
تاریک مانند روشنی اوّل روز روشن شد و بحرکت
بطیئه بسمت مغرب متحرّک شد و در اخر کار منطفی شد و
بعد از ده دقیقه تقریبا صدائی در جو حادث شد بسیار
مهیب و هولناک که تمام مردم بیدار شنیدند و اکثری که در
خواب بودند بیدار شدند و وحشت تمامی روی داد و تقریبا
هشت دقیقه صدا ممتد شد مانند توپ عظیمی که در کوهسار
شلیک شود و تاکنون چنین حادثه در جو شنیده نشده بود
امید است که از علائم ظهور و فرج باشد و حوادث و انقلاب

در بين سنه و سنة ماضية بسنتين او فى شدة والله العالم

الحديث الاربعون

ما رواه الصدوق فى العلل وارويه كتبه وساير كتب الاصحاب اجازة عن جماعة من المشايخ العظام والفقهاء الاثبات الاعلام منهم الفقيه النبيه المنتهى اليه رياسة الامامية فى عصره تاج الحاج الامير زا حسين بن الميرزا خليل الطهرانى النجفى اعلى الله قدره ونور قبره فى مشهد ابى الفضل العباس سلام الله عليه والشيخ المحدث الثقة العابد العالم العامل الزاهد محيى اثار اهل البيت الحاج ميرزا حسين النورى الطبرسى قدس روحه القدوسى فى بلدة طهران والسيد الابد الاجل والفقيه الاوحد الاكمل السيد محمد المهدى القزوينى النجفى طاب مسه فى بلدة سامره والشيخ الجليل البارع والفقيه الكامل الجامع الاميرزا فتح الله المشتهر بالشريعة فى المشهد الغروى دام الله فيضه عن ابى حمزة الثمالى قال قلت لابى جعفر عليه السلام يابن رسول الله الستم كلكم قائمين بالحق قال بلى قلت فلم سمى القائم قائما قال لما قتل جدى الحسين ضجت الملئكة الى الله عز وجل بالبكاء والنحيب قالوا الهنا وسيدنا اتغفل عمن قتل صفوتك وابن صفوتك وخيرتك فاوحى الله اليهم قروا ملائكتى وعزتى وجلالى لانتقمن منهم ولو بعد حين وكشف الله عن

الائمة من ولد الحسین للملئکة فسرت الملئکة بذلک فاذا
احدهم قائم یصلی فقال الله عز وجل بذلک القائم انتقم منهم
انتهی و روی فی کامل الزیارة عدة اخبار فی هذا المعنی و فی
بعضها فاقام الله ظل القائم بیانات از روایات کثیره استفاده
شود که در قیام قائم انتقام از کشندگان و ستمکاران سید
الشهداء کشیده خواهد شد در دنیا و در زمان رجعت
و در برزخ و در قیامت و دلالت دارد بر اینکه مصیبت این
مظلوم نزد خداوند بزرگترین مصیبات است و همچنین انتقام
کشد از ذریه انها و از کسانیکه راضی بفعال ایشان باشند و
این معنی در احادیث ثابته تواتر معنوی دارد در اینکه خداوند
خونخواهی خواهد نمود از حسین و خون او آرام نگیرد تا قیام
قائم چنانکه گذشت و این معنی از خصائص او است چنانکه
گریستن آسمان و زمین و حمرت افق آسمان و کسوف شمس
و فرار بومه از آبادی و لعن کبوتر راعبیه بر قتله او و گریستن
جن و اقامه ماتم او در عالم و تاکید در زیارت قبر مقدس
او و طلب نمودن شفا از تربت و فضیلت سجده بر او و تبرک
کفن و حنوط بتربت و گرفتن سبحه تمامی از خصائص آن حضرت
است بل یمکن ان یلتزم ان له خصائص فی الاحکام التکلیفیة
مما لا یجوز لغیره مثل الامتناع عن بیعة الطاغیة مع الضرورة

اليها والقائم بنفسه للشر بغية في معارك الهلكة مع علمه بما يجري
عليه وتعريض ذراريه وودايع النبوة للسبي واذنه في مجالسة
الصبيان وامثال ذلك وقد اشار الى بعض ما ذكرنا العلامة
المجلسي في تضاعيف البحار وهنا سؤال قد مضى الجواب عنه
في الاحاديث السابقة من ان قتل ذراري قتلة الحسين ع لا
يجامع قواعد العدل وفي العلل والعيون سئل الهروي الرضا ع
عن حديث روي عن الصادق ع انه قال اذا خرج القائم قتل ذراري
قتلة الحسين ع بفعال آبائها فقال هو كذلك فقال فقول الله
عز وجل ولا تزر وازرة وزر اخرى ما معناه قال صدق الله
في جميع اقواله ولكن ذراري قتلة الحسين يرضون بفعال
آبائهم ويفتخرون بها ومن رضي شيئا كان كمن اتاه ولو ان رجلا
قتل بالمشرق ورضي بقتله رجل بالمغرب لكان الراضي عند
الله شريك القاتل وانما يقتلهم القائم لرضاهم بفعل آبائهم
الخبر وهو كاف في معناه ولعل السر فيه ان الافعال تعتبر
لكشفها عن النية والارادة وهي المناط في العقوبات الالهية
كما اشير اليه في اخبار خلود الكفار في العذاب من ان نيتهم الدوام
على الكفر لو كانوا خالدين والمعتبر في كون الانسان جهنميا
خباثة جوهر ذاته وكون كتابه في سجين وان لم يصدر من جوارحه
فعل خارجي وهو معنى مسؤولية الفؤاد في قوله ان السمع

البصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولاً كما ورد التفسير به وبشير اليه ايضا ما ورد في عدة اخبار من لحوق اولاد الكفار باباءهم فافهم واغتنم ذلك فانه سر لطيف وقوله ع في هذا الخبر كشف الله لهم الخ لعل المراد به ارائة الاعيان الثابتة لهم في الوجود الظلي العلمي وشهود الملائكة لها على طبق ما يخرج من مكمن الغيب الى الشهادة وقيامهم كناية عن قيامه باسبابه واقامة اساس العدل وصلوته كناية عن خضوعه لله تبارك وتعالى وتضرعه اليه اشير في خبر الكامل فاقام الله لهم ظل القائم او كناية عن اجسامهم المثالية البرزخية اعني البرزخي الغيبي الملكوتي المقدمة على نشأة الملك واشارة الى حقائقهم العقلية وانوارهم الاصلية المقدمة على اجسامهم العنصرية وارواحهم النفسانية بمرتبتين المشار اليه في اخبار عديدة خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفي عام وان الله خلقهم من نور عظمته قبل خلق السموات والارض والكرسي قوله عليه السلام بين لك لقائم انتقم منهم الظاهر ان المراد به الانتقام في زمان الرجعة كما يشهد من قوله ولو بعد حين ويشير اليه قوله منهم وان كان يمكن ان يكون المراد الاعم منهم ومن ذراريهم والقائم من الالقاب الخاصة به روحي فداه وان كان معناه متحققا في اباءه عليهم السلام كما ان امير المؤمنين من الالقاب

الخاصة بحجة علي ولا يطلق على غيره ولا يرضى بالتلقيب الا
عن كان منكره ثم ذكره خبرا ورد به الرواية كما نقلها في آخر
مزار الوسائل وما ورد مما يدل على خلافه كما رواه المجلسي
ره في امامة البحار في باب انهم عليهم السلام في الفضل نقلا
عن كتاب الاختصاص فمطروح او مؤول وان كان لنا ان نقول لم
يتعرض له في معاني الاخبار سمي القائم قائما لانه يقوم بعد
ما يموت ذكره ورواه في الاكمال ايضا وهو المراد مما رواه
الشيخ في كتاب الغيبة لانه يقوم بعد ما يموت لان حياته
بقائه عليه السلام مما تواترت به الاخبار بل تشهد به الضرورة
والعيان وعلل بقيامه بالحق وفي ارشاد المفيد ره اذا قام القائم
دعا الناس الى الاسلام جديدا وهداهم الى امر قد دثر وضل
عنه الجمهور والمراد تجديده لرسم الاسلام وحقائق القرآن
بعد اندراسها بطول الزمان فكانما يجيء عليها اعني كتب
النبيين والبشائر في عدة اخبار بانه على الناس بدين جديد
وكتاب جديد ويوم على العرب شديد يعني بالدين الجديد
الاحكام الواقعية للاسلام غير مبتنية على الظن والتخمين
والقياسات الباطلة من دون تقية ولا خوف ولا تاخذه
في الله لومة لائم وبالكتاب الجديد القرآن الواقعي الذي لم
يتطرق اليه التحريف بناء على وقوعه فيه او التاويلات التشابه

وبيان حقائق المحكمات على ما هو عليه في نفس الامر بحيث كلما
يسمعه اهل الظاهر يراه جديدا كما نشاهد حال الجمهور والامة
بالنسبة الى بعض التاويلات الواردة عن ائمة عليهم السلام
التي هي بطون القران السبعة او السبعمائة وتكاثرت اخبار
الاسلام بان النبي صلعم سماه مهدى الامة وورد في عدة
اخبار انه سمي مهديا لانه يهدى الى كل امر خفى وانه يهدى
الى كل امر مضلول عنه ومن القابه عليه السلم المنتظر لان لغيبته
تكثر اياسها وبطول امدها فينتظر خروجه المخلصون وينكرها
المرتابون ويستهزء بذكره الجاحدون ومن القابه الخلف
الصالح وصاحب الدار يعني دار العسكري في الغريم لاعتقاد
الشيعة ان له حقا في اموالهم والمنصور لقوله تعم انه كان منصورا
كما فسر به في الخبر واشهر القابه المهدي وقد ثبت عن النبي
صلعم ان المهدي يملك الارض ولا يغلب عليه وان اسمه اسمي
واسم ابيه اسم ابي وهذا كان معروفا عند طوائف المسلمين
وهذا هو الذى دعى عبد الله ابن الحسن في تسمية ابنه
محمدا وتلقيبه بالمهدي طمعا في ان ينتقل اليه الامر و
تسمى به المهدي العباسي بذلك الطمع ايضا وظن بعض
الزيدية ان زيد بن علي هو المهدي الموعود فلما قتل قال
مروان بن ابي حفصة شاعر بني امية صلبنا لكم زيدا على جذع
حكم ابن العباس الكلبي

نخلة ولم ار مهديا على الجذع يصلب واعلم انه غير خفي
على المتدرب الماهر ان اصحابنا الامامية في دهر داهر اتقنوا
اساس الامامة بالبراهين والنصوص كالبنيان المرصوص
مع شدة ابتلائهم في كل عصر بعدو قاهر ولم يكن لهم قط سيف
شاهر بل لم يكن في ايديهم غير الدليل الباهر ولم ينوا انواع
اقامة الحجج ولم يكترثوا في سفك المهج ولم يهابوا عن خوض اللجج
حتى جمع الله لهم الشمل وصنفوا في الامامة كتبا نفيسة كافية
في معناها وافية في مغزاها جزاهم الله عن الاسلام واهله
خيرا حتى صاح ديك الصباح واغنى الاصباح عن المصباح
واستفاض قول النبي الخاتم وشاع وانتشر في جميع الاصقاع
وقرع القلوب والاسماع ان الائمة اثنى عشر وكلهم من قريش
ومن صلب علي ع وبطن فاطمة وانهم اثنتا عشرة عينا انبجست
من البحر الاعظم بحيوة النفوس وبقائها في ادوار العالم
وان الارض لم تخل طرفة عين من نبي او وصي من بدو الخلقة
وهبوط آدم والا لساخت باهلها وانقطع امدها وان
الامامة رياسة الهية وموهبة ربانية يؤتي الملك من
يشاء وينزعه ممن يشاء وانهم اشخاص معينون معصومون
مطهرون قد نص النبي على اشخاصهم واسمائهم بدء الله
باولهم وختم باخرهم وله غيبتان احديهما اطول من الاخرى

ولقد اجاد امين الاسلام الطبرسي فيما افاده من ان اخبار الغيبة اذا سبقت زمان الحجة بل زمان ابيه وجده عليهما السلام حتى تعلقت الكيسانية بها في امامة ابن الحنفية والناووسية والممطورة في ابي عبد الله وابي الحسن عليهما السلام واثبتها المحدثون من الشيعة في اصولهم المؤلفة في ايام السيدين الامامين الباقر والصادق عليهما السلام اثروها عن النبي والائمة واحد بعد واحد صح بذلك القول في امامة صاحب الزمان بوجود هذه الصفة له ومن جملة ثقات المحدثين والمصنفين من الشيعة الحسن بن محبوب الزراد وقد صنف كتاب المشيخة التي هو في اصول الشيعة اشهر من كتاب المزني وامثاله قبل زمان الغيبة باكثر من مائة سنة وذكر فيه اخبار الغيبة فوافق الخبر الخبر فانظر كيف حصل الغيبتان لصاحب الامر عليه السلام على ما تضمنته الاخبار السابقة بوجوده عن ابائه وجده وجده انتهى وقد كانت هذه الاحاديث بمرئى من المسلمين ومسمع متداولة في افواههم مركوزة في خواطرهم مثبتة في زبرهم ودفاترهم لا ينكرها معاند محاسد ولا مكابر مجاحد بتوارثوها خلفا عن سلف بل كتب جماهير علماء السنة اشمل لها من كتب الشيعة فعليك بمراجعة كتب شريفة معقودة لذكرها مثل كتاب ينابيع المودة للسيد المعاصر السيد سليمان

الحنفي القندوزي وكتاب البيان للحافظ الكنجي الشافعي
ومن اراد الوقوف على الحقيقة فليراجع كتاب كشف الاستار
لشيخنا المعاصر النوري نور الله قبره فانه جامع لكل
باب ومبين للصواب ولا يبقى لمن طالعه وتامله شك ولا
ارتياب والذي ينبغي التنبيه عليه ان احاديث ظهور
المهدي وعلاماته مختلفة جدا ففي بعضها تقريب الامر وفي
بعضها تبعيده وفي بعضها الابهام والتشابه مثل انقراض
دولة بني فلان وفي بعضها الاجمال في المراد مثل خروج
نار من المشرق او رايات سود من خراسان وامثال هذا مما
ضبطها المحدثون في كتب الغيبة ومن هذا الباب طلوع
الشمس من مغربها فانه قد يؤول بطلوع شمس الولاية الغائبة
من افق النبوة كما في خبر الاكمال عن النزال بن سبرة المشتمل
على اشراط الساعة حيث فسره صعصعة بن صوحان بذلك
وبعض ابقاه على ظاهره وامن به من غير تاويل ومن العجب
ان العارف الفاضل والحكيم الكامل القاضي سعيد القمي
مع طول باعه في العلوم الحكمية وقوة ذراعه في تاويل الايات
امن بظاهره قال في اربعينه في الحديث الخامس والعشرين
الوجه في طلوع الشمس من المغرب هو ان كلما في هذا العالم
الاسفل انموذج لما في العالم الاعلى حتى انه لم يسقط هنا

ورقة الا وقد هبط هناك روح من الارواح درجة وقد صح
ذلك في الاخبار والبراهين ومشاهدات ارباب اليقين
فطلوع الشمس على النهج المشاهد بالعيان انموذج لشروق
انوار الارواح من مشرق الازل في كل آن كما قال تعالى كل يوم
هو في شان وغروب الشمس كناية عن غروب هذه الانوار
في مغارب المواد السافلات وغياهب الجلباب الاراضي
الموات التي فيها عين حمئة ينبع منها ماء الحيات وبذلك
عمرت النشاة الدنيا وبحيث لا ينال التي هي الاراضي الميتة
فاذا تعلقت الارادة الالهية بعمارة النشاة الاخرة فذلك
انما يكون بارتفاع النجوم الغاربة اي الارواح الملائمة للمادة
الى ما انجذبت منه فيجب ان تطلع هي لا محالة من تلك المغارب
متوجهة الى رب المشارق والمغارب ولما كانت من الواجب
الضروري في العناية الالهية مطابقة الحكاية للمحكي عنه بل
السبب للمسبب وكانت الشمس هي المعدة للمواد القابلة للصور
بانتقالها من استعداد الى اخر بل هي السبب القوي باذن الله
في حدوث الارواح وظهورها وترقياتها وجب ان تطلع هي
اولا من مغربها حتى تتبعها طلوع الارواح من مغاربها وهذا
برهان على وجوب هذا الطلوع لا ينكره ارباب الركوع والسجود
ثم قال رحمه الله واما تصحيح طلوع الشمس من مغاربها على وجه

يطابق الاصول البرهانية ولا يخالفها فمن اشكل الامور و
اعضلها ولا ريب في ان تحقيق ذلك بان يسكن الفلك الاعظم
ويتحرك سائر الافلاك بحركاتها التي من المغرب الى المشرق
او يتحرك هو ايضا على توالي البروج واجماعن الحركة التي
على خلافه فصاحب اخوان الصفا وهو من تلامذة مولانا
الصادق عليه السلام وسابطها نقل المولى الفاضل المتبحر
مولانا محمد امين الاسترابادي في الفوائد المدنية ذهب الى
ان الرياضيين في ارصادهم المضبوطة وجدوا اختلافا في الميل
الكلي فيمكن ان يتزايد ذلك الى حيث ينطبق منطقة البروج
على معدل النهار فحينئذ يكون حركة الشمس حينية محسوسة
حركتها الذاتية التي من المغرب الى المشرق فتقتضي صيفا اخر
مخالفا بالكلية لهذا الوضع وذلك شيء عار عن النشأة الاخرى
حسب ما اخبر به الشرع انتهى اقول هذا مع تسليم بعض المراتب
يقتضي الامكان ولا يكفي ذلك لاهل الايقان وكنت انا في سالف
الزمان اري تصحيح ذلك في عالم الطبيعة ووجوبه في العناية
الالهية بناء على ان حركات الافلاك تسخيرية شوقية واوضاعها
احوال وجدية لما يشرق عليها انافانا انوار قدسية ويفيض
عليها اشراقات عقلية ولمع طوارق وبارقة تحركها كانها
ويديرها بالسماع كل حين وتلك الحركة ليست بالجزاف وياتي

جهة انفقت بل بحسب ارادة كلية في العناية الالهية وخصوصيات
اشراقات تناسب ظهور الحقايق في طريق الابد فهو يوجب
حركة كل واحد من الافلاك على الجهة التي تصلح لنظام النشاة
الاولى فاذا حان حين رجوع الاشياء الى اصولها وقرب قرب
عمارة النشاة الاخرى وانتقال النفوس الى دار البقاء و
ذلك لمقتضيات الاسماء الالهية ووجوب تحقق المكافات
في الحكمة الربانية تظهر اشراقات سببية عن تلك الارادة
على تلك النفوس الشريفة الفلكية موجبة لوجود شوق
مخالف للاول وتشرق لها لوامع نورانية مناسبة لتلك
التعقلات العودية مقتضية لان تجري لتحركات تقابل
الحركات الاول اذ الحركات انما تتسبب عن التعقلات
والارادات ولا ريب ان كل معقول يقتضي امرا غير ما
يقتضيه الاخر فالتعقلات والارادات ولا ريب ان كل معقول
يقتضي امرا غير ما يقتضيه الاخر فالتعقلات الاوايل انما
هي لاظهار الجواهر العقلية في بساط الشهود وابراز الانوار
القدسية في موطن هذا الوجود والتعقلات الاواخر انما
هي لعود تلك الانوار الى مشارقها ورجوع الفروع الى
اصولها فتختلف الحركات وتتقابل الجهات وذلك كما
يعرض لارباب الوجد بسبب ظهور بارقة غريبة لم يتعاهدها

ان يتحرك على خلاف ما يتحرك اولا واعتبر ذلك بالدولاب بالنظر الى صاحبه وبالجملة وجب من ذلك بحكم المضاهات في المقابلة ان يتحرك بتلك الارادات حركة تقتضي عمارة النشأة الاخرة على الخلود والبقاء في مقابلة الحركة الاولى القابلة للفناء وذلك يستلزم طلوع الشمس من مغربها كما يراه اهل العرفان وعندي ان هذا سر لطيف غير مناف للاصول البرهانية على المتدرب في الحكمة المتعالية ... كلامه ثم اردفه فهذا ينبوع عرشي في بيان هذا المقام من شاء رجع اليه خاتمة قال القاضي السعيد ايضا في اربعينه في شرح الحديث الرابع ومما يناسب نقله في هذا المقام ما روي عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم ان لله ثلثمائة شخص في الارض قلوبهم على قلب ادم وله اربعون قلوبهم على قلب موسى وله سبعة قلوبهم على قلب ابرهيم وله اربعة قلوبهم على قلب جبرائيل وله ثلثة قلوبهم على قلب ميكائيل وله واحد قلبه على قلب اسرافيل فاذا مات الواحد من الثلثة ابدل الله مكانه من الاربعة واذا مات واحد من الاربعة ابدل الله مكانه من ثلثمائة واذا مات واحد من ثلثمائة ابدل الله مكانه من العامة يدفع البلاء عن الامة ببركتهم وفي هذا الخبر فوائد الاولى انه يدل على الترتيب الذي ذكرنا بين جبرائيل وميكائيل واسرافيل وان افضلهم واشرفهم

منزلة هو اسرافيل كما يظهر من كون المنسوب الى جبرائيل اربعة والى ميكائيل ثلثة والى اسرافيل واحدا وذلك لترتب مراتب الاعداد وان الواحد اقدم ولكون الاربعة عبارة عن الاوتاد والاوتاد في مرتبة من الافراد الذين عددهم ثلثة وكذا الافراد انما يخدمون الواحد الذي هو قطب الاقطاب فتدبر ولنشر الى ذلك الخبر فان كان مما رواه العامة لكن يحققه كشف ارباب العيان وما ورد عن ائمة اهل الايمان اجمالا وتفصيلا اما اخبار الاجمال فكما ورد عنهم عليهم السلام في عدة مواضع ان القائم من اهل البيت معه اشخاص النقباء يامرهم بالخدمات وهم معه بالغدوات والعشيات واما التفصيل فقد ورد عنهم عليهم السلام في دعاء ام داود الذي يدعى به من عمل الاستفتاح بعد ما ذكر فيه الصلوة على الملائكة والانبياء والرسل والاوصياء وائمة الهدى بهذه العبارة اللهم صل على الابدال والاوتاد والسياح والعباد والمخلصين والصالحين والزهاد واهل الجد والاجتهاد الى اخر الدعاء وانت خبير بان ذلك يدل على ان وجود هؤلاء والاولياء مما يقول به ائمتنا الثالثة اعلم ان الثلثمائة الذين قلوبهم على قلب آدم يسمون بالنقباء وذلك ادنى مراتب الاولياء ولذلك كان عددهم كثيرا وسموا بالنقباء لحركتهم وسيرهم في البلاد

لمعاونة العباد والاربعين الذين قلوبهم على قلب موسى عليه السلام
هم النجباء لكونهم انجب من الاولين ولانهم نجباء عند الله انجبهم
من خلقه والسبعة الذين قلوبهم على قلب ابرهيم هم البدلاء
والوجه الوجيه في تسميتهم بذلك هو انهم يتبدلون على التبدد
في الهياكل والتقلب في الصور والاربعة الذين قلوبهم على
قلب جبرئيل يسمون بالاوتاد لان الاكثر ان تقوم الفسطاط
على الاربعة قوائم ولما كان امور عالم الكون انما يقوم بهم
سموا اوتادا والثلثة الذين قلوبهم على قلب ميكائيل انما
يسمون بالافراد وذلك لان الثلثة اول الافراد واقدمها
واشرفها حتى قيل ان ايجاد العالم انما يكون عن ثلثة لان الله
لما اعطت الحقائق والنتيجة لا يكون الا عن الفردية والثلث
اول الافراد جعل الله ايجاد العالم عن نفسه وارادته التي
هي نسبة التوجه بالتخصيص لتكوين امره وقوله الذي هو
مباشرة الامر الايجادي بمعنى كلمة كن والعين واحدة والنسب
مختلفة وقال سبحانه يشير الى الامور المذكورة وانما قولنا
لشئ اذا اردناه ان نقول له كن فيكون انتهى وقيل سمي افرادا
لانهم مجالي للفردية الحقيقية وهذا بالحقيقة نرجع الى ما
قلنا والواحد الذي قلبه على قلب اسرافيل هو قطب الاقطاب
والغوث الاعظم اذ به يقوم دائرة الوجود وهو مغيث

كل مكروب ولولاه لمادت الارض باهلها ولقامت الساعة من ساعته وهو بقية الله في ارضه وحجته على عباده القائم بامره خاتم الاولياء وصاحب الارض والسماء كما نص عليه الاخبار ومكاشفات اهل الاسرار قال صاحب الفتوحات واما ختم الولاية المحمدية فهى لرجل من العرب من اكرمها اصلا وهو في زماننا اليوم موجود عرفت به سنة خمس وتسعين وخمسمائة ورايت العلامة التى اخفاها الحق فيه عن عيون عباده وكشفها لى بمدينة فاس حتى رايت خاتم الولاية منه وهو خاتم الولاية الخاصة لا يعلمه كثير من الناس وقد ابتلاه الله باهل الانكار عليه فيما يتحقق به من الحق من سره وكما ان الله ختم بمحمد صلى الله عليه وآله نبوة التشريع كذلك ختم الله بالختم المحمدي الولاية التي يحصل من الوارث المحمدي لا التي يحصل من ساير الانبياء فان من الاولياء من يرث ابرهيم ومنهم من يرث موسى وعيسى فهؤلاء يوجدون بعد هذا الختم المحمدى ولا يوجدون على قلب محمد صلعم انتهى قال ذلك من الفصل الثالث عشر من اجوبة الامام محمد بن على الترمدى انتهى كلام القاضى ووجدنا نقله مطابقا لما في الفتوحات وذكر الشيخ الثقة الكفعمى ره في حواشى جنة الامان عند ذكر دعاء ام داود عن على ع ان الابدال بالشام

وهم خيار بدل من كل خيار والاوتاد هم صفوة الابدال
والسياح هم الصائمون والسياحة في هذه الامة الصيام
وقيل ان الارض لا تخلو من القطب واربعة اوتاد واربعين بدلا
وسبعين نجيبا وثلثمائة وستين صالحا فالقطب هو المهدي
عليه السلام ولا يكون الاوتاد اقل من اربعة لان الدنيا كالخيمة و
المهدي كالعمود وتلك الاربعة اطنابها وقد تكون الاوتاد
اكثر من اربعة والابدال اكثر من اربعين والنجباء اكثر من
سبعين والصالحون اكثر من ثلثمائة وستين والظاهر ان
الخضر والياس من الاوتاد فهما ملاصقان لدائرة القطب
واما صفة الاوتاد فهم لا يغفلون عن ربهم طرفة عين
ولا يجمعون من الدنيا الا البلاغ ولا تصدر منهم هفوات
البشر ولا يشترط فيهم العصمة من شرط ذلك في القطب واما
الابدال فدون هؤلاء في المراقبة فقد تصدر منهم الغفلة
فيتداركونها بالتذكر ولا يتعمدون ذنبا واما النجباء فدون
الابدال واما الصالحون فهم المتقون الموصوفون بالعدالة
وقد يصدر منهم الذنب فيتداركونه بالاستغفار والندم
قال الله تعالى اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ
تَذَكَّرُوْا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُوْنَ جعلنا الله من القسم الاخير فانا لسنا
من الاقسام الاول لكن نحب الله بحبهم ولا بهم ومن احب

ثوماحشر معهم شئى ل اذا نقص احدمن الأوتاد الأربعة وضع
بدله من الاربعين واذا نقص احدمن الأربعين وضع بدله من
السبعين واذا نقص احدمن السبعين وضع بدله من الثلثمائة
وستين واذا نقص احدمن الثلثمائة والستين وضع بدله
من سائر الناس والله اعلم بالصواب انتهى وقال بعض العرفاء
ان لله رجالا هم رجال الاسماء وهم تسعة وتسعون رجلا ورجل
جامع يقال له الغوث والفرد والقطب الجامع لا يعرف احد
من هذه التسعة وتسعين مع اسميائهم جميعا منه وقال
بعض علماء علم الحروف ان من كان من هؤلاء فى رجال الحروف
النورانية كان الغالب عليه الظهور وارتفاع الصيت ومن كان
فى رجال الحروف الظلمانية كان الغالب عليه الخفاء وخمول
الذكر وهذا القطب هو النبى عند الحكماء مدبر العالم
وانسان المدينة وهو المسمى بفارقليط فى قول عيسى عليه السلام
نحن نأتيكم بالتنزيل واما التاويل فسيأتى به الفارقليط فى
آخر الزمان وقال الشيخ كمال الدين القاشانى فى تاويلاته
القران لا يقرء بالحق والحقيقة الا المهدى فان قوله صلى الله
عليه ان الزمان دار الى ان وصل الى النقطة التى بدء
منها مطابق لان الخاتم للأولياء هو المهدى لانه فى الحقيقة
هو الخاتم للولاية والنبوة والرسالة والآفاق والانفس

حك ١٠
٣٠

والقرآن والشرع والاسلام والدين لان الكل هو فوقه وعليه
قائم به بامر الله لانه القطب في الوجود ولا يقوم الا بالقطب ولا
يبقى الا به كالرحى فانه لا يبقى نفعه ولا يدور الا بالقطب انتهى
اقول روى الشيخ في الغيبة بسنده عن جابر الجعفي قال قال
ابو جعفر عليه السلام يبايع القائم بين الركن والمقام ثلثمائة
ونيف عدة اهل بدر وفيهم النجباء من اهل مصر والابدال
من اهل الشام والاخيار من اهل العراق فيقيم ما شاء الله
ان يقيم وروى المسعودي في كتاب اثبات الوصية ان الله
عزوجل انتصر وينتصر بثلثمائة منذ اول الدهر الى آخره بالف
رجل فسئل عن تفصيلهم فقال ثلثمائة وثلاثة عشر اصحاب
طالوت وثلثمائة وثلاثة عشر اصحاب يوم بدر مع النبي
ص وثلثمائة وثلاثة عشر اصحاب القائم واحد وستون
رجلا الذين قتلوا مع الحسين في يوم الطف هذا آخر ما
اردنا ايراده في اربعين الحسينية ولعل الله تعالى يوفقنا
لتاليف رسالة موجزة في دفع شبهات الملحدين واقامة الحجج
والبراهين ونتعرض لكثرة من شاهد القائم من اهل اليقين
وتواتر اخبار الائمة الطاهرين بغيبته وظهوره واتفاق
علماء الشيعة وفقهائنا الاماميين في عصر سيدنا
ابي محمد العسكري في العراق واليمن وديلم وطبرستان

واهواز وخراسان وقم وكاشان وغيرها من البلدان و
وفور تصنيفاتهم وتأليفاتهم وشدة ورعهم وتحقيقاتهم
بما لا يبقى معه مجال للمرتابين وحاشاهم ثم حاشاهم عن
التواطؤ على امر الابعد اقامة البراهين وسطوع الحق من
الافق المبين وليس يصح في الافهام شئ اذا احتاج
النهار الى دليل وناهيك في هذا الباب مراجعة كتب
المورخين وفهارس المصنفين في احوال العلماء والرواة
وضبط الاثبات والثقات ولنختم الكلام بنقل توقيع شريف
وجد بخط سيدنا ابي محمد العسكري ع على ما شهد بذلك
جماعة من العلماء العظام منهم المحقق الدواني والحكيم العليم
محمد الخفري ره وهو هذا انا صعدنا ذرى الحقائق باقدام
النبوة والولاية ونورنا سبع طرائق باعلام الفتوة والهداية
فنحن ليوث الوغى وغيوث الندى وفينا السيف والقلم
في العاجل ولواء الحمد في الآجل واسباطنا خلفاء الدين و
حلفاء اليقين ومصابيح الامم ومفاتيح الكرم فالكليم البس
حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء وروح القدس
في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة وشيعتنا
الفئة الناجية والفرقة الزاكية صاروا لنا ردءا وصونا
وعلى الظلمة البا وعونا وسيفجر لهم ينابيع الحيوان بعد

لظى النبىّ ان لتمام الكرم وطه والطواسين من السنان
وهذا الكتاب درة من درر الرحمة وقطرة من بحر الحكمة
وكتبه الحسن بن على العسكرى فى سنة اربع وخمسين
ومائتين ومما ينبغى المواظبة عليه فى الغيبة الكبرى انتظار
الفرج والالحاح فى الدعاء سيما الدعاء الذى علمه الصادق
عبد الله بن سنان المعروف بدعاء الغريق وهو يا الله يا رحمن
يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبى على دينك والمداومة
فى القنوت بما رواه الحسن بن ابى عقيل عن امير المؤمنين ع
وقال بلغنى ان الصادق ع كان يامر شيعته ان يقنتوا به
بعد كلمات الفرج وهو هذا اللهم اليك شخصت الابصار
ونقلت الاقدام وانت دعيت بالالسن واليك سرهم و
نجويهم فى الاعمال ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق و
انت خير الفاتحين اللهم انا نشكو اليك غيبة نبينا و
قلة عددنا وتظاهر الاعداء علينا ووقوع الفتن بنا
ففرج اللهم ذلك بعدل تظهره وامام حق نعرفه اله الحق
امين يا رب العالمين ولنختم الكلام حامدا لله مسلما وفرغ
من تحريره وتأليفه بيمناه الجانية العبد المترقب لشفاعة اهل
البيت عليهم السلام والمرتجى لان يعد فى عداد خدام علومهم وحفاظ
احكامهم العاصى المحتاج واقل الحاج ميرزا محمد القمى عفى الله

من جرائمه وخطاياه وحشره مع من كان يتولاه في بلدة المنوّر
في عشية الجمعة العشرين من شعبان سنة الف وثلثمائة
وثمان وعشرين والحمد لله رب العالمين وصلى الله على
سيدنا ونبينا محمد وخلفائه الطاهرين. تمّ تمثيل
هذا الكتاب في يوم الخميس الثالث من شهر محرم الحرام سنة ١٣٢٩
على يد اقل السادات علماً وعملاً واكثرهم خطاءً وزللاً
العبد الاثم المستغرق في بحار رحمة الله
محمد كاظم اسد الله الموسوي
الخوانساري فداه الايمان
فمن صانها الله
عن النقصان

[illegible]

[illegible]

کرد توسل بامام زمان ارواحنا له الفداه

زبیری شکوها دارم فراوان	گوارا عیش با دلبر جوانان
چنان افسرده دل پژمرده حالم	که مرغی در قفس افتاده نالان
می اثر حوادث کرد بی تاب	چه صیادی غزال اندر بیابان
نبویم گل نجویم طرف سنبل	نه دارم شوق باغ مرغزاران
صفای باغ راغ آب جاری	بنفشه زار و طرف جویباران

نسیم

نسیم صبح صوت عندلیبان | دهان غنچه لعل گلعذاران
سواد زلف خط خال مشکین | [illegible] لب شیرین دندان
شراب شمع نقل عیش مستی | خوش است اما برای شادکامان
دلی کو سوز داغ جدایی | کجا سودی برد از لاله زاران
همی خواهم که اندر کنج غربت | بگریم همچو ابر اندر بهاران
چه خوش باشد که بعد از انتظاری | بامید رسند امیدواران
جمال الله شود از غیب طالع | پدید آید [illegible] یاران
دم کار قرن قدرت نفخه صور | ببارد ابر رحمت آب باران
اگر اسکندر دوران بیاید | چشند آب حیاتی تشنه کامان
باز از انا الحق مرغ توحید | کنند پرواز [illegible]
همی گوید منم آدم منم نوح | [illegible] قربان جانان
منم موسی منم عیسی بن مریم | [illegible] احسن زمانان
جهان شد تیره چون شب [illegible] | خدا یاد آر رسان خورشید تابان
نوای جام جهان رخشان بنما | که خستند از تعب آیینه داران
جهان ویران ز جور جور شاهان | ز سالوسی ابر گندم نمایان
تو مرات نکوی خدائی | خدا را سوی ما روکن شتابان
برهمن ما را اسیر بند [illegible] | گرفتار شکنج روزگاران
تو موسی وار شمشیر خدائی | بکش وانکه بکش فرعون و هامان
نوای عدل خدا کن داد خواهی | زجا خیز ای پناه بی پناهان

[illegible]

بیمو ننگر زانسنین مست خدا را
بمن خونخواهی از خون نیاکان

قلم ذکر کربلا بکذار و بستان
سر پر خون ز دست نیزه داران

نوائی دست خدا از شقی بار
بکش بر آن نکوئی شرخواران

خبر دارد که از بیم ستوران
دگر جسمی نماند از شه سواران

شنید ستی چسان دست خدا را
جدا کردند از تن ساربانان

الحمد لله والمنة
على توفيق هذا الطبع المطبق
عند الاسلوب المطلوب المتضمن مزاج
من الطالع وبروح به الثاني وتبرد به الانطاق وترد
الى مطالعته الانفس وتمايل به الاكباد وتنتفع به
العالم انتفاعا عما اعتقدنا وهذا الكتاب المسمى باربعين
الحسينية المشتمل على الاحاديث والاخبار الصحيحة الواردة
في واقعة الطف وتعزية مولانا ابا عبد الله الحسين عليه السلام
[illegible]
تصدى لطبعه باحسن الانطباع وهو من تصدى لطبع الكتب
الاسلامية والمؤيد لمذهب الامامية الحاج
شيخ احمد الشيرازي نفع الله عنه مما هم
العبور في الحادثة وكان اتمام الطبع في شهر جمادى
الثانية ۱۳۳۰ وكان محلها يبيع مع سائر
الكتب السيد [illegible] الطهران تيمچه حاجب
الدولة

[illegible]